۶۰-۶۱
بهار و تابستان
۱۳۷۹

دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

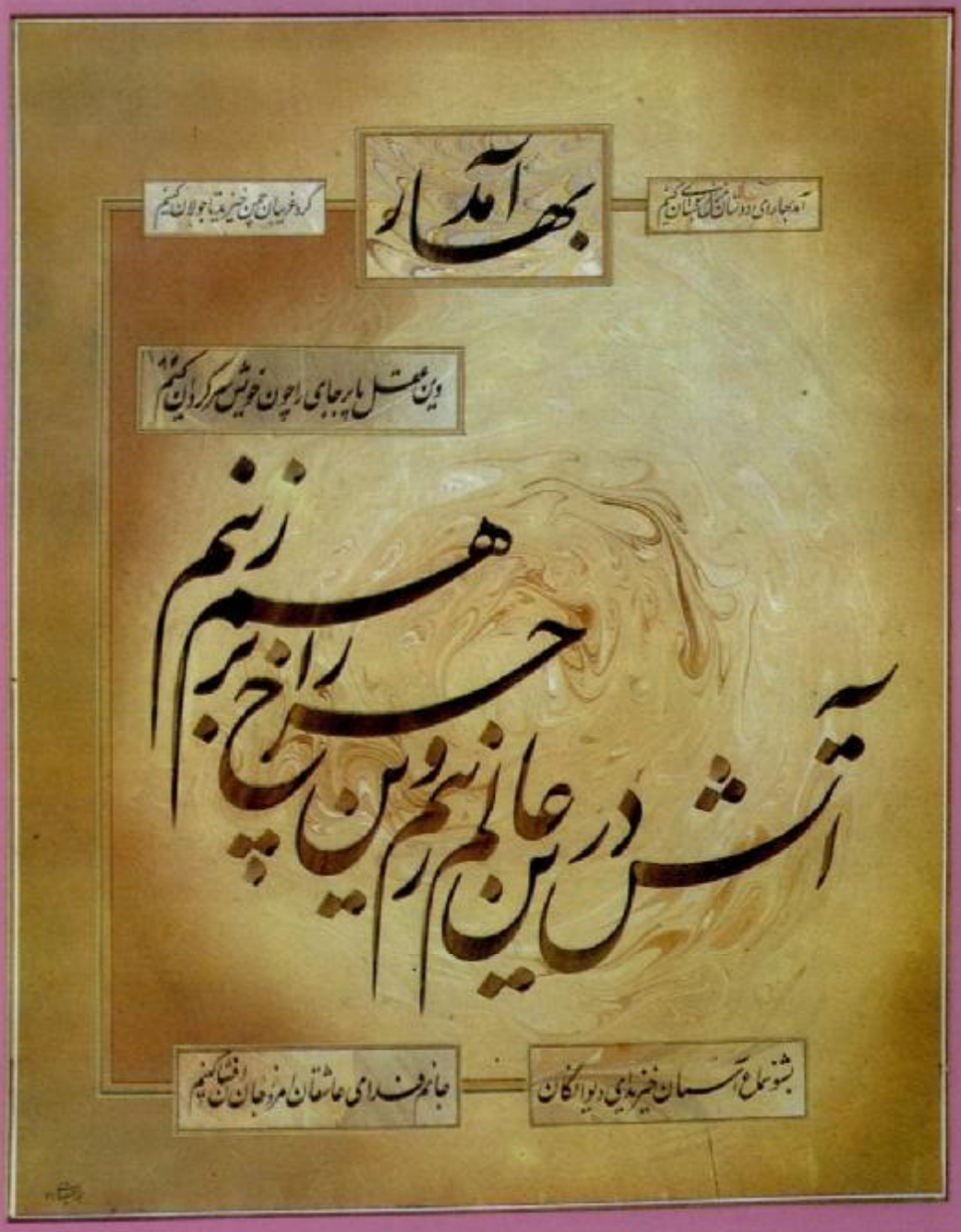

گنجینهٔ دانش

شمارهٔ ۲

۱ ـ نسخه خطی شماره ۸۲۵: قرآن کریم، آغاز سورهٔ بقره (باترجمه و تفسیر)، ص ۴
کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
لوح و سرلوح و سرجزوها و جدولها، مذهب و منقش و گل وبوته نگاری بارنگهای لاجوردی و شنگرف و زرین، ترجمه و تفسیر در کنارهٔ صفحات به زبان فارسی به خط نستعلیق، مکتب کشمیر، کتابت قرن ۱۱ هـ ق.

۲ ـ نسخه خطی شماره ۶۴۸۰: قرآن کریم، آغاز سورة الفاتحه، ص ۱
کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
نگارش به سبک یاقوت مستعصمی، نسخ جلی و نسخ خفی گل و بوته نگاری و مذهب و منقش باجدول ها و سر جزوها و آغاز سوره ها زرین و لاجوردی و شنگرف
کتابت قرن ۱۲ هـ ق، مکتب هرات و اصفهان.

شمارهٔ ۱

دانش

۶۱-۶۰
بهار و تابستان
۱۳۷۹

تاریخ نشر: اسفند ۱۳۸۰ش/
فوریه ۲۰۰۲م

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسؤول و سردبیر: ـــــ دکتر سعید بزرگ بیگدلی
مدیر : ـــــ سید مرتضی موسوی
ویراستار : ـــــ دکتر محمد حسین تسبیحی
حروف‌چین : ـــــ محمد عباس بلتستانی
چاپخانه : ـــــ منزا پریس (اسلام‌آباد)

باهمکاری
شورای نویسندگان دانش
(به ترتیب حروف الفبا)

دکتر بیگدلی ، دکتر تسبیحی ، دکتر سید سراج‌الدین ، دکتر شبلی ، دکتر صغری بانو شگفته ، دکترگوهرنوشاهی ، آقای سیدمرتضی موسوی ، دکتر مهر نور محمد خان ، دکتر سید علیرضا نقوی

روی جلد :
آمدبهارای دوستان منزل سوی بستان‌کنیم
گرد غریبان چمن خیزید تا جولان کنیم
آتش دراین عالم زنیم وین چرخ را برهم زنیم
وین عقل پابرجای را چون خویش سرگردان کنیم
پدیدآورنده: استاد جوادبختیاری «مولانا»

یـادآوری

* فصلنامهٔ دانش ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی، باید:
  ـ ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  ـ همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
  ـ ترجیحاً همراه یک قطعهٔ عکس جدید و واضح از مؤلّف مقاله باشد.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
* مسئولیت آراو دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدهٔ نویسندگان آنهااست.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش:
خانهٔ ۳، کوچه ۸، کوهستان رود، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد ـ پاکستان

دورنویس: ۲۲۶۳۱۹۳ تلفن: ۹۲ـ۲۲۶۳۱۹۱

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

سخن دانش ۵

متن منتشر نشده

- دیوان کرم — میر کرم علی خان تالپر — ۹
  به کوشش دکترمحمد حسین تسبیحی

اندیشه و اندیشه مندان (۱) ۴۸-۴۷

□ **ویژه گفتگو میان تمدنها**

- گفتگو میان تمدنها: لزوم ایجاد الگوی اصول اخلاق جهانی — پرفسور دکتر انیس احمد، ترجمه دکتر علیرضا نقوی — ۴۹
- گفتگو میان تمدنها و اوضاع اخیر — دکتر صغری بانو شگفته — ۶۳
- اسلام و گفتگوی تمدنها — دکتر سلطان الطاف علی — ۶۹
- فلسفه و چگونگی گفتگو میان تمدنها — سید مرتضی موسوی — ۷۷
- بحثی درباره گفتگوی تمدنها — دکتر محمد داود راوش — ۸۵
- گفتگوی تمدنها — سید افسرعلیشاه — ۹۳
- دره سند از دیدگاه تاریخ : وضعیت پاکستان بررسی پژوهشی واقعیتهای تاریخی نژادی ملی — دکتر آفتاب الف قاضی،دکتر میم فاروق سولنگی وپادشاه سردار، ترجمه دکتر شگفته موسوی — ۱۰۷
- اقبال و گفتگوی تمدنها — دکتر رضا مصطفوی سبزواری — ۱۱۵
- جایگاه گفتگوی تمدنها در فرهنگ و تمدن اسلامی — علی اکبرشایسته نژاد — ۱۲۹
- رابطه فرهنگ و تمدن شرق و غرب و بازتاب آن در شعر اقبال — دکتر سعید بزرگ بیگدلی — ۱۳۷

اندیشه و اندیشه مندان(۲) ۱۴۸-۱۴۷

- از ادبیات انقلابی تا انقلاب ادبی — قیصر امین پور — ۱۴۹
- ادبیات فارسی در دوره غزنویان پاکستان — دکتر آفتاب اصغر — ۱۷۱
- حورائیه: شرح رباعی ابو سعید ابو الخیر میهنی — دکتر عارف نوشاهی — ۱۷۹
- تحلیل و بررسی داستان رابعه و بکتاش در الهی نامه عطار و زندگی و اشعار رابعه بنت کعب قزداری — حمیرا زمردی — ۱۸۷

فارسی شبه قاره ۲۰۳-۲۰۴

- قادر بخش بیدل: فارسیگوی قرن سیزدهم هجری — دکتر گل حسن لغاری — ۲۰۵
- سبک شعر ناصر علی سرهندی — دکتر رشیده حسن — ۲۱۵
- شعر فارسی امروز شبه قاره ۲۳۱-۲۴۲
دکترسید وحیداشرف،سید حسنین کاظمی، شفیق ساحل، دکتر سید محمد اکرم «اکرام»، صابر ابوهری، رئیس احمد نعمانی، فضل الرحمن عظیمی، سلطان عزیز(رضاپور)، فائزه زهرا میرزا،رضیه اکبر،انجم خلیق، ظفر عباس، دکتر محمد حسین تسبیحی،خبر محمد داعی ، منظور الوهاب سعید

گزارش وپژوهش ۲۴۳-۲۴۴

- گزارش سمینار علمی میراث مشترک فرهنگی به مناسبت بزرگداشت ۳۰ سال فعالیت علمی و پژوهشی و انتشاراتی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان — سید مرتضی موسوی — ۲۴۵
- تشکیل سومین مجمع بین المللی استادان زبان فارسی در تهران و ارایه موقعیت آموزش و ترویج زبان فارسی در پاکستان — سید مرتضی موسوی — ۲۵۱

اخبار فرهنگی :

- گزارش سمینار های علمی و جلسات ادبی انجمن فارسی - اسلام آباد — فائزه زهرا میرزا — ۲۵۹
- شورای فصلنامه دانش — دفتر دانش — ۲۶۳
- دیدار آقای دکتر زوار زیدی از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان — ۲۶۵

وفیات:

- خانم‌دکترکلثوم فاطمه‌سیداستاد فارسی درگذشت — دفتردانش — ۲۶۶
- مولوی عبدالعزیز خوشنویس درگذشت — ۲۶۸
- معرفی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (۶) — دکتر محمد حسین تسبیحی — ۲۶۹
- کتابها و نشریات تازه — دکتر تسبیحی — ۲۸۸
- انتشارات جدید مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان — دکتر تسبیحی — ۲۹۱

نامه ها ۲۹۵-۲۹۶

- پاسخ به نامه ها — دفتر دانش — ۲۹۷

سخن دانش

درخت تو گر بار دانش بگیرد　　به زیر آوری چرخ نیلوفری را

به لطف حق برگی دیگر از دفتر دانش به پیشگاه جویندگان علم و دانش عرضه می‌گردد و در این رهگذر کوشش خوانندگان دانش و بویژه استادان و پژوهشگران شایان تقدیر است که با ارسال مقالات و تحقیقات خود و با مطالعه و اظهار نظر دربارهٔ ضعفها و قوتهای مجله پشتوانه ای مستحکم در حرکت تکاملی آن می باشند. بخشی مهم از مقالات این شماره از مجله، اختصاص به گفتگوی تمدنها دارد موضوعی که گمشده بشر امروز بوده است و به همین جهت با طرح آن از جانب یکی از دانشمندان و دلسوزان جهان اسلام و جامعهٔ بشری بلا فاصله در کانون توجه اندیشمندان و آگاهان جهان واقع گشته وسازمان ملل متحد نیز با استقبال از آن سال ۲۰۰۱ میلادی را سال گفتگوی میان تمدنها اعلام نمود. به همین مناسبت مجامع، جلسات و نشستهایی فراوان با مشارکت صاحبنظران و متفکران و خردورزان حوزه‌های فرهنگی، دینی، سیاسی و اجتماعی در کشورهای مختلف جهان برگزار گردید و حامیان صلح و دوستی و عدالتخواهی با طرح اندیشه ها، نظریات و پیشنهادهای خود در صدد برآمدند که با حرکتی فرهنگی و بشر دوستانه تا حد امکان مانع از حاکمیت اندیشه زورمداران و ستیزه جویان در جهان بشوند. لیکن باید اذعان کرد که تقابل طرفداران مدارا و خشونت، گفتگو و ستیزه و صلح و جنگ قدمتی دیرینه دارد و بشر دوستان و صلح طلبان همواره از راههای گوناگون کوشش کرده اند که مانع از بروز گرایشهای ستیزه جویی و جنگ طلبی در اجتماعات انسانی شوند و بدین لحاظ نظریه گفتگوی میان تمدنها نیز جلوه درخشان دیگری از این تفکر است و به همین مناسبت نیز تعمیق و گسترش آن در اجتماعات بشری نیازمند زمان است وبدیهی است اعلام یک سال به نام گفتگوی تمدنها یادآوری اهمیت و عظمت موضوع است و نه انتظار به سرانجام رسیدن آن در یک زمان محدود. بنابر این طرح گفتگوی تمدنها از سال ۲۰۰۱ میلادی آغاز گشته است و ان شاءالله تاهنگامی که بشر روی صلح و مصلح حقیقی را ببیند (که امید است هر چه زودتر این فرج رخ دهد و بشر منتظر، بیش از این شاهد ظلم وجور مستکبران نباشد) ضرورتی اجتناب ناپذیر است. دانش نیز در پاسخ به این ضرورت کوشیده است که هر چند اندک ولی سهمی در این حرکت داشته باشد و از این نظر بیشترین مقالات این شماره اختصاص به گفتگوی میان تمدنها دارد و در حقیقت آن را می توان ویژه نامه گفتگو میان تمدنها نامید.

در این شماره مقالاتی نیز در موضوع گفتگوی تمدنها با بهره گیری از دیدگاهها و اندیشه های اقبال درج گردیده است که از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد.

در شماره حاضر کوشش شده است که مطالب ادبی و علمی و پژوهشی با موضوعاتی گوناگون عرضه گردد. در متن منتشر نشده اغلب به متون منثور توجه شده بود که این بار قسمت دوم «دیوان کرم» برای استفادهٔ علاقه مندان شعر فارسی شبه‌قاره انتخاب گردیده است . قسمت اول آن در شماره ۵۵-۵۴ مجله چاپ و منتشر شده بود. از مطالعهٔ شعر فارسی پاکستان طی قرون اخیر این نتیجه به دست می آید که باوصف آغاز دوره انحطاط در سیطره زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره، همزمان باورود انگلیسها و سلطه زبان انگلیسی، زبان فارسی از حیث زبان رسمی ، اداری، علمی و آموزشی ، مقام فرهنگی ، ادبی و ذوقی خود راکماکان در قرن نوزدهم و بیستم میلادی حفظ نموده است. خصیصهٔ اصلی شعر کرم علاوه بر ذوق و لطافت ادبی، علاقهٔ مفرط وی به ابراز مراتب مودت به پیشگاه حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه وآله وسلم و خانواده عصمت و طهارت می‌باشد.

زبان فارسی با قدمتی بالغ بر هزار سال در شبه قاره بر زبانها و فرهنگهای گوناگون موجود در شبه قاره تاثیر صوری و معنوی داشته است و تعداد سخنوران و نویسندگان وعارفان و دین شناسان فارسی زبان شبه قاره بدون اغراق در هر قرن به صدها نفر می رسد - تنها میر علی شیر قانع تتوی در تذکره خود ۷۱۸ نفر سخنور فارسی را معرفی کرده است. آثار منظوم و منثور استادان سخن نظیر سعدی ، حافظ، مولوی و همچنین آثار فارسیگویان و فارسی نویسان شبه قاره مورد استفاده مردم علاقه مند آسیای جنوبی می باشد. مقالاتی درباره ادبیات فارسی در دوره غزنویان پاکستان ، حورائیه : شرح رباعی ابوسعید ابوالخیر، قادر بخش بیدل: فارسیگوی قرن سیزدهم هجری و سبک شعر ناصر علی سرهندی و چندین مقاله علمی و ادبی دیگر و همچنین گزارشهای علمی، ادبی، فرهنگی و معرفی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی از دیگر بخشهای این شماره از مجله دانش است که امید است مطبوع طبع علاقه مندان به دانش قرار گیرد.

از نویسندگان و محققان صاحبنظر انتظار می رود که با ارسال جدیدترین تحقیقات و تألیفات خود دانش را در ایفای وظیفه علمی و فرهنگی خود یاری نمایند.

وبالله‌التوفیق

سردبیر

متن منتشر نشده

میر کرم علی خان تالپور

به کوشش :دکتر محمد حسین تسبیحی

دیوان کَرَم

در شمارهٔ ۵۴-۵۵ (پاییز و زمستان ۱۳۷۷ هـ ش) فصلنامهٔ دانش،(ص ۷۷ - ۸۸) دیوان کرم را معرفی کردیم، به امید آن که همهٔ متن دیوان که بیش از ۳۰ صفحه را در بر نمی گرفت ، طبع و نشر شود، و لیکن به علت تراکم مطالب و مقالات ، فقط متن معرفی دیوان و غزلیات آن تا حرف الف ، طبع و نشر شد. اینک بقیهٔ دیوان (از حرف با تا ی) در اختیار دوستداران شعر و ادب فارسی قرار دارد، خاصه آنان که دربارهٔ خاندان تالپوران مطالعاتی می‌کنند و این خانواده را - که از عاشقان ادب فارسی بوده و مشوق و مروج فرهنگ اسلامی به زبان فارسی بوده اند - می‌خواهند بشناسند، غزلیات فارسی در این دیوان ، سند مهمی برای آنها خواهد بود. نسخهٔ منحصر به فرد به شماره ۴۱۸۳ شاید به خط شاعر در ۷۷ صفحه در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان از گزند روزگار محفوظ مانده است. سرایندهٔ این دیوان ، میر کرم علی خان تالپور است متخلص به «کَرَم» که از حاکمان و فرمانروایان سند بوده است. تاریخ ولادتش معلوم نشد. وفاتش به سال ۱۲۴۴ هـ ق / ۱۸۲۸م رخ داد و در گورستان تالپوران (آرامگاه های تالپوران) در حیدرآباد سند به خاک سپرده شد. آن گونه که در تکملهٔ مقالات الشعراء آمده :« باغ ارم» و « بادا بهشتش بارگاه» تاریخ وفات اوست. در مقابر تالپوران حیدرآباد سند، در گنبد خاص مدفون شده و بر سنگ مزارش این کتیبه ثبت است: «تاریخ وفات مرحوم جنت آرامگاه میر کرم علی خان تالپر علیه الرحمة، دوازدهم جمادی الثانی ۱۲۴۴ هـ ق »

لطفاً برای اطلاع بیشتر به بخش اول دیوان کرم مجلهٔ دانش (شماره ۵۴-۵۵ ص ۷۷ - ۸۸) رجوع فرمایید.

(بخش دوم)

آزمودم عاشقی را!

من که می بندم ز گویش بارها — از رقیبان دیده ام آزار ها

یک اذفر را نماید منفعل — واکند گر طرهٔ طرار ها

تا نثار مقدم یارم کند — بلبلان را غنچه در منقارها

در شب مهتاب و آرد جلوه‌یی[1] روی او با چهرهٔ[2] زرتارها
از وصال خویشم آخر شاد کن بارها بستی به من اقرارها
عشقم آخر در دلش جامی کند آزمودم عاشقی را بارها
با تو گفتم آن چه از راز دلم دوش می گفتند در بازارها
کار فرما گر شدی لیلی وشی به ز مجنون می نمودم کارها
دل قوی کن ای «کرم»، «شاه نجف(ع)» می کند آسان همه دشوارها
نظم من پیش خردمندان دهر بهتر آید از در شهوارها

شرح غم دل

نگار من به خوبی بی نظیر است رخش نیکوتر از بدر المنیر است
به من بگذار حرف بی وفایی که از لطفت دلم منت پذیر است
تکلم کن از آن لب‌های شیرین کلامت خوشترم از شهد و شیر است
چه گویم پیش او شرح غم دل که از درد دل زارم خبیر است
«کرم» از گردش گردون بیندیش که لطف «شاه دین(ع)» بر تو کثیر است

چشم مخمور یار

باده در موسم بهار خوش است خاصه با یار گلعذار خوش است
صید آهو به‌موسم «برسات»[3] از همه صیدو هر شکار خوش است
چشم مخمور یار باید دید جلوهٔ تیغ آبدار خوش است
در دیارت درّ و خزف یکسان دور بودن از این دیار خوش است
گرچه صد بار دیده‌ام رویت دیدنت صد هزار بار خوش است
در نظمم به پیش اهل خرد از در و لعل شاهوار خوش است
«کرما»! جز به عشق کارم نیست جز به عشقم دگر چه کار خوش است

تشنگی فراق!

گل به پیش رخت ندیده خوش است سرو به پیش قدت خمیده خوش است

---

۱ - جلوه : دراصل .
۲ - چیره : دراصل .
۳ - برسات : برشکال در هنگام باران‌های بسیار در تابستان در ماه‌های ژوئن و ژوئیه(تیر و مرداد ماه)، لغت نامه، حرف، باء.

ابـــرویت را کشـــیده مـــی بـــینم — آری آری ، کمـــان کشـیده خـوش است
تشـــنگی نـــراق ســـوخت مـــرا — لب لعـــل کـــنون مکـیده خـوش است
از جفـــایش دلم بـــه تـــنگ آمـــد — مـــدعی از درت کشـیده خـــوش است
«کرم»از جان و دل غـلام«علی(ع)»است — بـــه سـوی مـرشدش عـقیده خوش است

ساقیا باده، ده !

گـــل بـــه نـــصل بهـــار بسیـــار است — در چـــمن لاله‌زار بسیـــار است
دل هـــمین خـــواهش تـــو مـــی دارد — بـــه جهـــان، ورنـــه یـــار بسیار است
جـــز گـــل رویت ای گـــل خـــوبی — در چـــمن گـــل بـــه خـار بسیار است
ســـاقیا بـــاده ده کـــه در ســـر مـــن — از مـــی شب خمـــار بسیـــار است
آن کـــه غـــافل ز خـــوبیش بـــاشد — پـــیش چشـــمش غبـار بسیـار است
کـــام دل از «علی»،«کـــرم» خـــواهد — یـــوزه[1] از غـــیر عـــار بسیـــار است

بلبل وصف گل می کرد !

هـــمچو رویت گـــل بهـــار کجـــاست ؟ — چـون تـو یـاری در ایـن دیـار کجـاست ؟
چشـــم مـستش کجـا و چشـم غـــزال ؟ — چشم وحشی ، چـو چشـم یـار کجـاست؟
ســـنبل از خـــود بـــه بـــاغ می‌بـــالد — هـــمچو آن زلف پـــیچ دار کجـــاست؟
بـلبل از وصـف گـل سـخن مـی کـرد — دلبـــر ســـرو گـــلعذار کجـــاست ؟
گـــوهر و لعـــل را «کـــرم» هـــرگز — رونـــق نـــظم آبـــدار کجـــاست ؟

لالـهٔ داغدار

شکـــرللّه[2] کـــه یـــار یـــار شـــده است — یـــارم از لطـــف غمگـــار شـــده است
دیـــد تـــا خـــوبی لبش در بـــاغ — لاله از رشک داغـــدار شـــده است
کـــام مـــن برنیـــامد از تـــو هـــنوز — دلم از شـــوق بـــی قـــرار شـــده است
مـــن ز امـــرت عنـــان بگـــردانم — تـــوسن مـــن ز اختیـــار شـــده است
عـــنبرین زلف را بـــر افشـــاندی — عـــرصهٔ دهـــر مشکبـــار شـــده است
تـــا بـــه ســـیر چـــمن ، چـــمان رفـــتی — ســـرو از شـــرم بـــر کنـــار شـــده است
«کـــرم» از یـاری «نبی(ص) و عـلی(ع)» — در جهـــان صـــاحب وقـــار شـــده است

---

۱ - یوزه: گدایی، گدایی بسیار با سماجت (لغت نامه، حرف یاء).
۲ - شکر اللّه : دراصل .

من کیستم ؟!

مژگان به طرز چنگل شاهین گشاده کیست؟
جان‌ها خراب کردهٔ خود ایستاده کیست؟

صد بار افتادم بر خاک درگهش
یک بار هم نگفت که این اوفتاده کیست ؟

جانان تو گفته ای که مرا جان خود بده
من کیستم کسی که ترا جان نداده کیست؟

عمری است بر رهت سر خود را نهاده‌ام
گاهی نگفته‌ای به رهم سر[1] نهاده کیست ؟

هر کس امید بر نظر «مرتضی» کند
کاندر «کرم»، ز حیدر صفدر زیاده کیست؟

یار برسر جنگ است !

یارم امروز برسر جنگ است — گوشه گیری مرا ازو ننگ است !
لاف همچشمیت[2] به یار مزن — نرگس این نشئهٔ[3] تو از بنگ است
نطق طوطی به او کجا ماند؟ — آن بد آهنگ و این خوش آهنگ است
پیش رنگ رخت به عرصهٔ باغ — رنگ گل ای نگار بد رنگ است
آن که کردی زیاده منع مرا — مست و مخمور بادف و چنگ است
زاهد از می چنان بود سرشار — که مگر« راجهٔ جگت سنگ[4]» است
صحبت نیک طبع بابد خو — شد یقینم که شیشه و سنگ است
در جهان غم مخور«کرم» که ترا — چون به دامان «شاه دین» چنگ است

بهانه ساخت !

سویم به عشوه دید خطا را بهانه ساخت — راهم به خود نداده جفا را بهانه ساخت[5]

---

۱ - برهم سر : دراصل.
۲ - همچشمنت : دراصل .
۳ - نشه : دراصل .
۴ - راجه جگت سینگ: شخصی بوده که در عهد میر کرم علی خان تالپور مشهور بوده است ، و لیکن در کتب مراجع نام او یافته نشد.
۵ - این غزل را به پیروی از میرزا محمد حسن قتیل (متوفی ۱۲۳۲ یا ۱۲۳۳ ه‍ق /۱۸۱۷ یا ۱۸۱۸م) ساخته است .

گفتم : بیا، ز لطف بنه پا به چشم من — با غمزه و کرشمه حنا را بهانه ساخت
گفتم : به جلوهٔ رخ خوبت نظر کنم — پوشید روی[1] به دست، دعا را بهانه ساخت
گفتم : به کوی خویش مده جای مدعی — بیچارگیش گفته، گدارا بهانه ساخت
گفتم : «کرم» به بوسه دلش می دهد ترا — جنس قضا[2] و نقص بها را بهانه ساخت

شاد باش‌ای «کرم» که یار آید !

نقشگر، صورت نگار نوشت — چون به کاکل رسید، مار نوشت
نرگسش گرچه پر خمار نوشت — ابرویش تیغ آبدار نوشت
یار در نامه‌اش عبارت من — لطف فرموده داغدار نوشت
قامتش سرو و عارضش خورشید — این همه صنع کردگار نوشت
شاد باش‌ای «کرم» که یار آید — عهد و پیمانش بار بار نوشت

هلال عید رمضان، ابروی جانان !

هلال عید رمضان است و یا ابروی جانان است
و یا این مد «بسم‌اللّه» از آیات رحمان است
نگاهی سال و ماهی سویم افکند از وفا شادم
کمش نشمارم و، ز آن هم دلم مرهون احسان است
مرا روز[3] ازل استاد درس عاشقی داده
از آن پیش اندرم مجنون یک طفل دبستان است
قدش را سرو گفتم،بس غلط کردم، نفهمیدم
درختی بی‌سروپای است و بی‌روح است و بی‌جان است
خط دلکش به گرد عارض زیبای او دیدم
به زیبایی خط[4] یاقوت و خطش باز ریحان است
کسی از نام من پرسید یارم گفت در پاسخ
که می‌باشد «کرم» کز دل غلام «شیر یزدان» است

---

۱ - رو : دراصل .
۲ - قضا: دراصل .
۳ - روزه : دراصل .
۴ - خطی : دراصل .

نقش نگین

تـــامت یـــار دلنشـــین مـــن است — لب لعـــل وی انگـــبین مـــن است
مـــهر تـــابنده، گـــفتمش، فـــرمود: — مـــهر گـــردون کجـــا تـــرین مـــن است
نکـــنم شکـــوهٔ جفـــای غـــمش — از هـــمه دلبـــران گـــزین مـــن است
دور گـــردون بـــه کـــام خـــود دیـــدم — روز و شب[1] یـــار هـــمنشین مـــن است
نـــام شـــاهنشه «عـــلی ولی (ع)» — «کرمـــا!» نـــقش بـــرنگین مـــن است

یار گوشه گیر!

مـــاه مـــن گـــرچـــه بـــی نـــظیر مـــن است
چـــه تـــوان کـــرد گـــوشه گـــیر مـــن است
از تکـــلم لب شکـــر بـــارش
مـــی تـــوان گـــفت شـــهدوشیر[2] مـــن است
مـــنعم از عـــاشقی کـــند نـــاصح
تـــرک او اصـــل نـــاگـــزیر مـــن است
بـــرحـــذر[3] بـــاش مـــدعی از مـــن
تـــیغ در دست بـــی نـــظیر مـــن است
غـــم نـــدارم «کـــوم» ز هـــر دو جهـــان
«شـــیر یـــزدان» دســـتگیر مـــن است

یار مهربان خوشتر ز جان!

هـــزاران شکـــر یـــارم مهربـــان است — کـــه یـــار مهربـــان خـــوش تـــر زجـــان است
نـــخواهـــم رفت از خـــاک در یـــار — کـــه کـــوی او مـــرا دارالامـــان است
مـــه تـــابان کجـــا و عـــارض یـــار — قـــمر پـــیش رخ خـــوبش کتـــان است
شـــبی گـــر جـــلوهٔ رویت نـــبینم[4] — تو می دانی کـــه بـــر مـــن چـــون گـــران است
مـــحبت نـــامه یـــی ســـویت نـــوشتم — جـــواب آن نـــمی دانـــم چـــسان است
بـــه مـــن گـــفتی تـــرا،نشنـــاختم دوش — چـــه فرمـــایی غـــلام تـــو همـــان است
ز من پـــرسد: «کرم» حـــال دلت چـــیست؟ — چـــه گـــویم ؟ بـــر ضـــمیر او عیـــان است

---

۱ - روز شب : دراصل .
۲ - شهد شیر: دراصل .
۳ - پر حذر : دراصل .
۴ - نه بیم : دراصل .

قند فارسی !

سرو چون قامت چمان تونیست — غنچه را خوبی دهان تونیست
ماه گفتم رخت ، خطا گفتم — بلکه خورشید هم ترا تونیست
قند فارسی اگرچه شیرین است — لیک شیرین تر از لبان تونیست
پیش دستی نمود مژگانت — حرف بر تیغ ابروان تونیست
ملک دل ها نمود زیر و زبر — کس ستمگر چو گیسوان تونیست
مدعی روسیاه گفت به طنز — که نگار تو مهربان تونیست
«کرما» حال خویش چون «واقف»[1] — عرض کن،مهر بر دهان تونیست

یار من وفادار است !

مراکنون نه به عشق بتان سروکار است — همیشه دل به خم زلفشان گرفتار است
به گاه سیر ترا دید در چمن بلبل — به جان ز عشق گل اکنون به باغ بیزار است
بگفتمش که : ز چشمت بسی ستم دیدم — بگفت : مردم سرکار را همین کار است
ز سهو نکتهٔ موهوم گفته ام دهنت — غلط نمودهٔ خود را چه جای انکار است
زکوی یار کجا رخت خویش بر بندم؟ — مرا به دوستی دوست عهدو اقرار است
کنون ز منهی غیبم خبر رسانیدند — که غیر بر در آن نازنین صنم، خوار است
چه نسبت است به طوطی دهان یار مرا — که آن شکر خور، لعل صنم شکر بار است
گدایی در «مولا» به از سلیمانی است — گدایی«شاه‌نجف(ع)»ازسلطنت عاراست
«کرم» بتان به جهان پر فن[2] و دل آزارند — به نسبت دگران یار من وفادار است

راه ما نیست جز به کوچهٔ یار

عشق بازیم، کارما این است — از ازل کاروبار[3] ما این است
قامتش سرو، کاکلش سنبل — گلبن نوبهار ما این است
در دندان او به درج دهن — لؤلؤی آبدار ما این است
جان به خاک رهش نثار کنیم — گر تمنای یار ما این است
چشم او یکه[4] می زند دل ها — شوخ عاشق شکار ما این است

---

۱ - واقف : واقف لاهوری از شاعران سبک هندی و دیوان او چاپ شده است.
۲ - برتن : دراصل.
۳ - کاربار: دراصل .
۴ - یکه زدن : دراصل .

راه مـا نـیست جـز بـه کـوچهٔ یـار «کرمـا» رهگـذار مـا ایـن است
ایـن جـواب غـزل که «صـرفی[1]» گفت «عـاشقیم و شعـار مـا ایـن است!»

علاج دل داده

گـفتی طـبیب درد دلت را کـنم عـلاج
دل داده را کجـا بـه دوای تـو احتیـاج ؟

صـحبت میـان مـا و تـو مشکـل شـود درست
مـن راست گـو فتـادم، نـازک تـرا مـزاج

تـا سـاعد سـفید کشـیدی ز آسـتین
شـرمنده شـد بـلور و سـبک گشت سیم و عـاج

نـبود عـجب بـه ایـن خـم گیسوی عنبرش[2]
گـیرد اگـر ز چـین و خطـا و خـتن خـراج

هسـتم «کـرم» غـلام در «مـرتضی علی(ع)»
چشـم طـمع از آن نـفکندم بـه تـخت و تـاج

عشق شیرین کار فرما بود

خـرم آن روزی کـه مـا را بـر در او بـار بـود
لطـف او بـا مـا بـه رغـم خـاطر اغیـار بـود

بـیستون را کـوه کـن مـی کـند بـا تأیـید عشق
کـار فرمـا عشـق شـیرینش بـه وقت کـار بـود

بـلبل از شـوق رخش ، قـمری بـه یـاد قـامتش
نـاله کـو ، کـوکو زبـان دیـدم کـه در گـلزار بـود

بـا جمـال خوبرویـان شـوق مـن امروز نـیست
از طـفولیت مـرا بـا عشـق خوبـان کـار بـود

مـنهدم کـردی بنـای کـفر را بـا ضـرب تـیغ
یـاور دیـن مـحمد(ص) حـیدر کـرار(ع) بـود

ایـن زمـان هـرگز نـخواهـد جـز بـه آزار لم
یـاد ایـام ای «کـرم» یـار تـوکم آزار بـود

---

۱ - شیخ یعقوب بن حسین صرفی کشمیری (متوفی ۱۰۰۳ هـ ق)، از شاعران و نویسندگان بزرگ سبک هندی در کشمیر.

۲ - عنبرنیش : دراصل .

شوق وصل

نـــزاکت گُـــلِ رُوَیت گـــلاب را مـــاند — خُمـار نـرگس مـستت شـراب را مـانَد
شـبی وصـال تُـرا از کمـال جـذبهٔ عشـق — به شوق وصـل چنـانم کـه خـواب را مـانَد
هـزار دل بـه خـم زُلف بسـته مـی بینم — کـمند جـعد تـو مـالک رقـاب را مـانَد
خوش است مِهر که آید بـرون ز پـردهٔ ابَـرْ — چگـونه جـلوهٔ رویت حجـاب را مـانَد
سـزد کـه فـخر به شـاهان روزگـار کـند — «کَرَم» چو خاک دَرِ «بو تـراب(ع)» را مـانَد

مهر بی نقاب

مِـهر رویش چـو بـی نقـاب شـود — مـهر از شـرم در سحـاب شـود
شـبکی خـوش بیـا بـه خـلوت مـن — تـا رقـیب از حسـد خـراب شـود
گـر بـخندد ز رشک دنـدانش — بـه صـدف بس گـوهر کـه آب شـود
«کَـــرَم» از غـایت وفـا روزی — خـاک درگـاه «بـو تـراب(ع)» شـود

وعدهٔ وصل

در دیـار خـویشم آخـر دردِ یـارم مـی کُشَد
گـریه هـای نیمه شب ، بی اختیـارم مـی‌کُشَد
بـر امـید وعـدهٔ وصـلش بُـوَد چشـمم بـه راه
در دل شب اشتیـاق انتظـارم مـی‌کُشَد
در دل غـمدیدهٔ مـن نـیست پـروای رقـیب
هـر نـفس کـم لطـفی آن گـلعذارم مـی‌کُشَد
خط به رخسارش دمید و خـاطرم پـژمرده شـد
فکـر ایّـام خـزان ، گـاه بهـارم مـی‌کُشَد
ای«کَرَم»خواهم طـواف درگـه«حیدر(ع)» کـنم
ورنـه در غـفلت جفـای روزگـارم مـی‌کُشَد

ظلّ هما

نسـیم صـبح کـنون مشکبـار مـی آیـد — مگـر ز کـاکُـل مشکـین یـار مـی آیـد
رقـیب از سـر کـوی تـو خـوار مـی آیـد — بـه جـان شکسـته دل و دل فگـار مـی آیـد
اگـر دمـی ز تـو دوری کـنم بغـایت درد — ز دیـده خـون دلم در کنـار مـی آیـد
نشسـته ایـم پـی نظّـارهٔ رخش بـر راه — خـبر کـنید گـر آن غمگسـار مـی آیـد
«کَرَم» چو سایهٔ «شیر خدا(ع)» بُوَد بر من — بـه فـرق ظـل همـایم بـه کـار می‌آید

خبر آمد که یار رسید

دی خبر یافتم که یار رسید — غم نبینم که غمگسار رسید
غنچهٔ آرزوی ما بشکفت — در چمن نوبت بهار رسید
داشت با خویش نکهت زلفش — صبحدم باد مشکبار رسید
نخل امید من به بار آمد — نوبت بوسه و کنار رسید
«کَرَم» از یاریِ «امیر عرب(ع)» — به عنایات بی شمار رسید

گل به دست نگار می زیبد

گل به دست نگار می زیبد — یارم اندر کنار می زیبد
خط به رخسار یار می زیبد — سبزه بر لاله زار می زیبد
ساقی و مطرب و می و معشوق — این همه در بهار می زیبد
به سکون دل پریشانم — کاکل مشکبار می زیبد
خسرو مُلک دین ز بعد نبی «ص» — «حیدر شهر یار»(ع) می زیبد
«میر فتح علی» به صدر شرف — نایب کردگار می زیبد
ای «کَرَم» بر سرت به هر دو جهان — سایهٔ «هشت و چار»(ع) می زیبد

صلح دلبر و عشاق

بتان یامن بسی انجام کردند — مگر عهد وفا را خام کردند
دلم را باکسی الفت نبودی — بتان با غمزه اش دردام کردند
به زیر زلف رویش را نهفتند — عبث صبح صفا را شام کردند
میان دلبر و عشاق شد صلح — رقیبان خون دل در جام کردند
ز یُمنِ «شاه مردان (ع)» در دو عالم — «کرم» ما را نکو[1] فرجام کردند

کمال جذبهٔ عشق

عاقبت یار، یار خواهد شد — مدعی دل فگار خواهد شد
دل که می نالد از جفای غمش — خُرَّم از وصل یار خواهد شد
بلبل این نالهٔ عبث تاکی — موسم نو بهار خواهد شد
دل من از کمال جذبهٔ عشق — بستهٔ زلف یار خواهد شد

۱ - نیکو: در اصل.

گل که لاند به خویش در آخر — پیش او شرمسار خواهد شد
نام «مشکل گشاعلی(ع)» ما را — از حوادث حصار خواهد شد
جان من در قیامت صُغْری — پیش «مهدی»(عج) نثار خواهد شد
«کَرَم» از مهر «مرتضی(ع)» به نجف — زایران دیار خواهد شد

شکوه و شکایت

دلبرم حُسن به غایت دارد — خوبی و لطف نهایت دارد
گر کنم شکوه ز دستش چه عجب — دل رنجیده شکایت دارد
عشق من کار کند در دل او — دل به دل راه سرایت دارد
ای «کَرَم» یار تو از غایت لطف — با تو پیوسته عنایت دارد
غم ندارد دلش از گردش دهر — از «علی»(ع) آن که حمایت دارد

هم صحبت غیر!

معشوق ز پیش من گذر کرد — سویم به وفای خود نظر کرد
گویند به ماست بر سر لطف — خوش روز کسی که این خبر کرد
بر عهد که بستی و شکستی — هم صحبت غیرت این اثر کرد

امشب یار می‌آید

دلم خوش است که امشب نگار می آید — نگار ماه وش گلعذار می آید
منم که از همه عالم ترا پسندیدم — چگونه ات ز من خسته عار می آید
بگفتمش دلم از دست برده‌ای به گداز — به خنده گفت که این هم به کار می آید
دو وقت خوش بودم گر تو راست می پرسی — یکی نگار، دگر چون شکار می آید
کسی بگفت که گل را چرا تو داری دوست — بگفتمش که از این بوی یار می آید
مرا به چشم حقیقت ز لعل رُمّانی — هزار بار لبش آبدار می آید
کنون ز چشم پریدن شد این قدر معلوم — «کَرَم» به کام من امروز یار می آید

لب لعل!

لب لعل تو شکّر می فروشد — سیه زلف تو عنبر می فروشد
«کَرَم» از بندگان «شاه مردان» — سَرِ خود را به «قنبر» می فروشد

پا غمزه!

به پیش غمزهٔ چشمش سپر چه کار کند — ز ناوک مژهٔ او حذر چه کارکند
نشسته ام پی نظّارهٔ رخت ورنه — کسی نشسته بر آن رهگذر چه کار کند
سپاه غمزهٔ تو یکه می زند دل ها — از این زیاده سپاه دگر چه کار کند
مرا که کام و دهن از لب تو شیرین است — دگر به کام و دهانم شکر چه کار کند
همیشه ورد «کَرَم» نام «مرتضی»(ع) باشد — به غیر یاد جنابش دگر چه کار کند

سُنبُل در چمن

گل به آن عارض زیبا نرسد — سرو با آن قد رعنا نرسد
گرچه سُنبُل به چمن می لافد — به خم زلف چلیپا نرسد

گل باغ و عقیق یمن

گل باغ هر چند خوش رنگ بود — به پیش رُخش دوش بد رنگ بود
رقیب سیه روی در بزم یار — تو گویی مگر دیو ارژنگ بود
خوش آن دم که با دلبر خود مرا — به صحن چمن چنگ در چنگ بود
زدی از غلط لاف باچشم یار — به نرگس مگر نشئهٔ بنگ بود
عقیق یمن پیش لعل لبش — تسم می خورم پارهٔ سنگ بود
شدی رهبرم شوق در راه عشق — رهی هایل مرکبم لنگ بود
«کَرَم» نظمت از شهد شکر بود — غزل ختم کن قافیه تنگ بود

گردش گردون!

نگارا چشم من جای تو باشد — چنین خس خانه مأوای تو باشد
ز عشق و عاشقی هایم چه پرسی — دلم پیوسته شیدای تو باشد
رقیب بی خرد را خوار سازم — اگر ارشاد ایمای تو باشد
به گل نسبت ندادم عارضت را — کجا گل چون کف پای تو باشد
«کَرَم» از گردش گردون میندیش — «نبی اللّه »(ص) چو مولای تو باشد

دلبر مهربان

یار شیرین زبان چه خوش باشد — دلبر خوش بیان چه خوش باشد
بر رُخ دلکشت نقاب مکش — مه چو گردد عیان چه خوش باشد

گُـل رُخـم درمیـان لاله و گـل — گـر بگـردد چمـان چـه خـوش باشد
گـر بیـایی شـبی بـه خـلوت مـن — کـام جـانم از آن چـه خـوش بـاشد
نگـهت خـنجر و مـژهٔ نـاوک — ابـروانت کمـان چـه خـوش بـاشد
«کَرَمـا»، «بـیگلر»[1] چه خـوش گـفته : — «دلبـر مهربـان چـه خـوش بـاشد»

چشم بد دور

بـه انبـاز[2] لبت شکـر نبـاشد — مـه از روی خـوشت خـوش تـر[3] نباشد
دلم خـواهـد کـه در کـوی تـو بـاشم — تـرا گـر مُـدَّعی بـر در نبـاشد
مـرا رنجـاند و آخـر دلش را — حـذر از پـرسش داور نبـاشد
بـه چشـم بـدکس اَر سـوی تـو بـیند — دهـم انـبورش[4] اَزاخگـر نبـاشد
ز نـوک تـیر مژگـانت چـه پـرسی — بـه مـثلش نـاوک و نشـتر نبـاشد
«رسـول اللّـه» (ص) «علیاًبـابُها[5]» گـفت — کـه راه شـهر غـیر از در نبـاشد
بـه جـان بـاشد «کـرم» از بندگـانش — غـمش از گـردش اخـتر نبـاشد
بـه نـظمم نـظم «عـاشق»[6] راست تـرجیح — همـالم در سـخن آزر[7] نبـاشد

بخشش و بخشندگی!

اگـر مـرا بـه سـرکوی دوست جـا بـخشند — دگـر فـزون تـر از آنـم چـه مدعـا بـخشند

---

۱ - بیگلر: لفظ «بیگلر» ترکی است ، و تخلص و لقب «امیر ابوالقاسم سلطان ولد خان زمان شاه قاسم بیگ لار» است (ولادت ۹۶۹ وفات ۱۰۳۰ هـ ق) تاریخ «بیگلرنامه » و «منتخب التواریخ» و «چنیسر نامه » از تألیفات اوست. بیت متن در قطعه یی از او چنین آمده است:

هـم نشـین هـم زبـان چـه خـوش بـاشد — نـازنین نکـته دان چـه خـوش بـاشد
گـلرخـم غـنچه سـان بـه خـندهٔ خـوش — گـر گشـاید دهـان چـه خـوش بـاشد
«بـیگلر» انـدرین زمـانهٔ سـخت — دلبـری نکـته دان چـه خـوش بـاشد

(تذکرهٔ مقالات الشعراء، ص ۱۱۶، چاپ کراچی، ۱۹۵۷».

۲ - بنانبار : در اصل .

۳ - خوشر : در اصل.

۴ - تلفظ و املای دیگر «انبر» است.

۵ - حدیث: قال رسول الله (ص) :« أنا مدینة العلم وعلی بابها» .

فردوسی طوسی:

درست ایـن سـخن گـفت پـیغمبر است — کـه مـن شـهر عـلمم عَـلیّم در است .

۶ - عاشق :آقای محمد کریم اصفهانی متخلص به عـاشق (مـتوفی ۱۱۵۵ هـ ق = رحمة الله تعالی علیک) مدفون در جلوه گاه امامین (مکلی = تته، سند).

۷ - آذر : در اصل.

به کار بستهٔ ما دلبران ز غایت لطف
خوش آن زمان که نگاه گره گُشابخشند

به خُلد لطف خدایم اگر دهد مسکن
به سوی حور نبینم به من تُرا بخشند

شود شکفته به شاخ طرب گل امید
ز جلوهٔ رُخ خوبش «کَرَم» بقا بخشند

«کَرَم» مباش به جان مضطرب ز پرسش حشر
که جرم های تو از مهر «مرتضی»(ع) بخشند

ستم پیشه، ستم می کند!

گل همچو رویت بهاری ندارد
به پیش رُخت گل وقاری ندارد

ز دریای حسنش چه پرسید از من
که دریای حسنش کناری ندارد

به چشمش شنیدم زدی لاف، نرگس
عجب بی حیایی است و عاری ندارد

بحمداللّه اغیار در بزم جانان
به کام دلم اعتباری ندارد

ستم می کند آن ستم پیشه برمن
مگر فکر روز شماری ندارد

ندانم شهی لایق پادشاهی
که شاهی کند بُرد باری ندارد

«کَرَم» باشد از بندگان «شه دین»
دگر با عَمرو وزید[1] کاری ندارد

راز عشق نهفته خوش است!

طوطی از لعل او شکرخا شد
سُنبل از زلف او چَلیپا شد

خوبی ماه، خوبی رُخ یار
چون مقابل شد و هویدا شد

لب لعلش شفا دهد به مریض
یار من نایب مسیحا شد

راز عشق بُتان نهفته خوش است
فاش تر می شود چو افشا شد

دید نرگس به باغ چشم نگار
همچو دیوانه چشم او وا شد

نسبت سرو با قدش کردم
جلوه اش در چمن دو بالا شد

شیخ صنعان که بود زاهد دهر
به نگاهی مرید ترسا شد

گاه وامق شد و گهی عذرا
گاه مجنون وگاه لیلی شد

نام «شاهنشه علی»(ع) به «کَرَم»
بر زبان است تا که گویا شد

رسوای بازار

از اشتیاق من کسی باشد خبردارش کند
با من نماید مهربان و از غیر بیزارش کند

در عرصهٔ گلشن زند گر با چنین خوبی قدم
گل را ز باغ آرد برون، رسوای بازارش کند

---

۱ - در اصل: عمر زید (؟).

خورشید براوج فلک زیباست،لیکن یارمن — گر پرده بر گیرد ز رو ، بی قدر مقدارش[1] کند
گردر شبی بیند کسی، زلف سیاه یار من — لرزد به خود یکبارگی ، تشبیه با مارش کند
دارد«کرم» امیدها، از داور مشکل گشا — تأیید خود آن مقتدا پیوسته در کارش کند

سرگشتهٔ بازار!

طوطی ز گفتار خوشت، یکباره از گفتار شد
گل از تماشای رخت،سرگشتهٔ بازار شد
گفتم چه خواهی کردنش، دل را به دستم بازده
گفتا: نخواهی یافتن چیزی که در سرکار شد
با این همه جور و جفا، نگذاشتم راه وفا
آن دل ربا ، ناآشنا، از من عبث بیزار شد
کردم دعایش را به جان، کرد التفات[2] بی کران
لطفش به رغم مدعی ، نسبت به من بسیار شد
از کوی آن ناآشنا ، هرگز نمی گشتم جدا
لیکن بدین کم لطفیش بودن مرا دشوار شد
از گردش گردون چه غم؟باشدبه جانت ای«کَرَم»
پیوسته بر کام دلت تأیید «هشت و چار»(ع)شد

غم مخور

قدح به دست به سیر گل بهار آمد — به سیر لاله و گل یار گلعذار آمد
گل امید به شاخ طرب شکفت مرا — کنون به خیر چه خوش موسم شکار آمد
اگرچه سنبل تردامنیش حذر می کن — که آن دو زلف سیه یار مار وار آمد
مرا ز مُنهی غیب این خبر رسانیدند — که غیر از سرکوی تو اشکبار آمد
چه وعده ها که نکردی مگر ز غایت لطف — به دوش وعدهٔ وصل تو برقرار آمد
چه نسبت است به رویت گل بهاری را — مرا به دل ز خیال تو خار خار آمد
«کَرَم» به هر دو جهان غم مخور که می‌دانی — حمایتت به دو عالم ز «هشت وچار»(ع) آمد

---

۱ - بی قدر مقدار : در اصل.
۲ - کرد انصاف : در اصل.

منصب عشق !

صبحی ز کوی دوست چو باد صبا رسید — از زلف عنبرینش شمیمی به ما رسید
در انتظار بود دل از وعدهٔ وصال — دیدم که ناگهان صنم مه لقا رسید
بنشسته[1] بودیار به صحن چمن ، مرا — از دور دیده گفت که : این از کجا رسید
فرهاد و قیس وامق و خسرو گذشته اند — اکنون به عشق منصب آنها به ما رسید
روباه چرخ اگر فتنه می کند ، چه غم؟ — بهر «کَرَم» حمایت «شیر خدا»(ع) رسید

راه خدا را می دانم

بیش از این میل دل یارم به بیدادی نبود — از خم زلفش مرا هر چند آزادی نبود
کرد معمار وفای یار آبادش کنون — ورنه در ویرانهٔ دل هیچ آبادی نبود
بیستون را کوه کن بیهوده می کندی زجای — کشتن خود این قدر در عشق استادی نبود
بر در دولت سرای خود ندادی یار من — جز من دلدادهٔ عشق تو فریادی نبود
بس که با من لطف می کردی نه رغم[2] مدعی — مدعی را در دل شوریده اش شادی نبود
از ازل راه خدا[3] را نیک می دانی «کَرَم» — جُز«شهنشاه علی»(ع)دیگرکسی هادی نبود

روی گل

بی روی تو جانان ، گل گلزار که بیند؟ — گل چون نبود سوی خَسُ و خار که بیند؟
گر پرده ز رخ بر فکنی ای مَهِ تابان — دیگر به جهان هیچ شب تار که بیند؟

حُسن خوبان

بر سَرَم یار نگاهی دارد — لیک از مهر به ماهی دارد
شاید امروز رسد دل به مراد — چشم اُمّید به راهی دارد
از نگاه و مُژه و غمزه و چشم — خسرو حُسن سپاهی دارد
روی خودکرده نهان دوش از من — بنده آخر چه گناهی دارد
بر سرم لطف نمی فرماید — هر کسی بنده و شاهی دارد
حسن خوبان دگر پیش رُخش — قیمت یک پَرِ کاهی دارد
خطّ رخسار همان سیم اندام — جذبهٔ مهر گیاهی دارد
«کَرَم» از هر دو جهان غم نخورد — چون «علی»(ع) آن که پناهی دارد

---

۱ - به نشسته : در اصل.
۲ - برغمی : در اصل.
۳ - راهی خدا : در اصل.

غارتگر دل ها

صد شکر که دلدار بیامد قدمی چند — هر چند کشیدیم ز دستش ستمی چند
از یار[1] به سویم نفرستاده پیامی — افسوس نویسد به رقیبان رقمی چند
غارتگر دل ها تویی ای شوخ وگرنه — بودند ازین پیش مرا هم صنمی چند
در راه خدا مایه ار صرف[2] توان کرد — لایق نبود دل بنهی بر درمی چند
یا «شیر خدا» ! از تو «کرم» هست معزّز — از لطف بکش برگنه او قلمی چند

آرزوی چشمهٔ کوثر

آمدم دی بردرش وا در نکرد — رحم بر حال دلم دلبر نکرد
گرچه بر من کرد غمّازی رقیب — یار من باور به قول خر نکرد
آن چه با من می کند مژگان یار — راست پنداری که هر نشتر نکرد
بس که سیرابم ز لعل او، دلم — آرزوی چشمهٔ کوثر نکرد
آن که از روز اَزَل با جوهر است — گوش بر گفتار بی جوهر نکرد
گر همه صد سال طاعت می کند — کافر است ار طاعت[3] «حیدر»(ع)نکرد
جُز دَرِ «شاه نَجَف»(ع) هرگز «کَرَم» — التجایی بر درِ دیگر نکرد

نقش روی او !

دیشب اندر خواب بودم تا سحر — نقش رویش داشتم پیش نظر
از دَرَم ناگه در آمد آن صنم — گفتمش تا چند از من بی خبر
گفت از حال تو آگاهم ولی — باغمم می سازد از من در گذر
گفتمش من عاشق زار توام — از دَرِ خویشم مگردان در بدر
گفت : خواهم آیم اندر کلبه ات — لیک باشد از رقیبانم حذر
ای «کَرَم» از یاری « شیر خدا»(ع) — در جهان پیوسته باشی مفتخر

دلبر شورانگیز

دوش رفتم برای سیر به شکار — دیدم آن سرو قَدّ مَه رُخسار
رُخ او خوب تر ز ماه تمام — زلف مشکین او چو مُشکِ تتار

---

۱ - تاز : در اصل.
۲ - بایه از حرف : در اصل.
۳ - از طاعت : در اصل.

از یکی نام او بپرسیدم — که کُنَد نام او به من اظهار
گفت : این دلبری است شور انگیز — شاه خوبان نگار شیرین کار
گفتمش وصل او شود حاصل — گفت این آرزوت را بگذار
گفتمش جان زر فدا سازم — گفت : باجان زر ندارد کار
مگر از مهر رام تو گردد — طالعت هست ای «کَرَم» بیدار

راز دل

نزد جانان رسیدم از رَهِ دور — بادل شاد و خاطر مسرور
راز دل با تو عرض خواهم کرد — گر طلب می کنی مرا به حضور
حال ما چون شود به او حالی — کم سؤالیم طبع یار غیور
گو مکن دست از جفا کوتاه — حاش لِلّه شوم ز کوی تو دور
این غزل را جواب آسان نیست — کس نگوید مگر تو گویی نور
چون «کَرَم» بندهٔ «علی ولی»(ع) است — نیست باکش ز شور یوم نشور

مرد همت

یار آن [1] خوش تر که باشد دل پذیر — ریزدش گاه تَکَلُّم شهد شیر
کیست کز من گویدش که ای بی وفا — یا مکن دلداریم یا دل مگیر
وعدهٔ وصل ترا از اشتیاق — می ندانم دیر زود و زود دیر
دلبر زیباوش من بازگو — ابرویت کج یا که تیغم بی نظیر
زلف یار من سیه یا مار تو — راست گو پیش اندرم ای مارگیر
مرد همت را همه یکسان بود — گر بود الماس یا باشد شعیر
کلبهٔ تاریک او روشن شود — با «کَرَم» سازد گر آن بدر المنیر

اشتیاق وصل

جانان شب وصال تو خوش یا شب شکار — که این هر دو بهتر ند ز یکدیگر آشکار
زاهد مرا ز باده پرستی چه سود منع — جاهل کسی که ترک کند باده در بهار
از کوی او نرفت ز بی التفاتیش — گویا رقیب را نبود شرم و ننگ و عار
دل می طپد به سینه‌ام از اشتیاق وصل — خواهم که همچو جان کشمت تنگ در کنار

---

۱ - یاران : در اصل.

شهد حلاوت از لب لعلش فرو چکد — لعل و گهر به یک سخن او کنم نثار
با آن همه کرشمه و ناز و ادا و حسن — هرگز ندیده ایم همالش به روزگار
جایی که ذکر عاشق صادق بیان کنید — نام «کَرَم» ز لطف بیارید در شمار

بی التفاتی تا به کی ؟

از جفا یکباره‌ات بی التفاتی تا به کی — خوبرویان را نباید سرگرانی این قدر
گر دعای تو کنم برعکس می گویی جواب — گشته ای مغرور بر حسن و جوانی این قدر

راز را فاش مکن

منم که جُز تو مرا نیست دلنواز دگر — تو نیز دوست مکن از من احتراز دگر
فغان که راز دلت را ز عام می شنوم — خدای را مکن اینگونه فاش راز دگر
به لطف خویش نداری، دلم اگر خُرسند[1] — دل از تو گیرم و بندم به دلنواز دگر
کرشمهٔ تو، به من صبر و عقل و دل نگذاشت — دگر ز من چه طلب می کنی به ناز دگر
رقیب از سرکویت نرفته بود هنوز — که یافت جا به حریم تو حیله ساز دگر
زیُمنِ عشق به شاهی نیم کم از محمود — بجز تو کیست که باشد مرا ایاز دگر
«کَرَم» ز روز ازل مهر «مرتضی»(ع) دارد — نمی کند به در[2] دیگری نیاز دگر

هزار شکر با منی امروز

اگر به صحن چمن جلوه افکنی امروز — بهار و رونق گلزار بشکنی امروز
فرار و صبر و سکون از دلم به یغما برد — به خال هندویش آن ترک ارمنی امروز
زدی به عشوهٔ دوشینه ناوکم بر دل — دگر به عربده دامن چه بر زنی امروز
تمام عُمر به کام رقیب بودی بس — هزار شکر که از لطف بامنی امروز
«کَرَم علی»زتوامید دارد«ای شه دین»(ع) — که از کَرَم به سرش سایه افکنی امروز

عجز و نیاز

دل زمن می بری به عشوه و ناز — چه کنم با تو ای بت دمساز
مُلک دل ها خراب می سازند — ابروانت چو کژدم اهواز[3]

---

۱ - خورسند: در اصل.
۲ - دری: در اصل.
۳ - کژدم اهواز: کژدم جراره ، کژدم خواره : نوعی عقرب که وقتی در خوزستان پیدا شد و در رفتن دُم

دل زمن می بری که می داری — مُژه گیرنده تر ز چنگل باز
پای خوبان کجا به جا ماند — گر بتازی چنین به لشکر ناز
دل من باز و پس نمی آید — جان من بسته ای به زلف دراز
گر تو خوانی ور توام رانی — با تو دارم طریق عجز و نیاز
غم نداری «کَرَم» ز گردش دهر — مددی تو «قلندر شهباز!» [1]

دلم شکوه نکند!

گل به خود بالد و روی تو ندیده است هنوز — وصفت از بلبل بیدل نشنیده است هنوز
تا تراشیده درختی است نمی فهمد هیچ — سرو گر پیش قد تو نخمیده است هنوز
خنده رو گفت لبم خوش بود از انب [2] بدین — گفتمش بنده لبت را نمکیده است هنوز
گفتم: ای پیک چه داری خبر از مژدهٔ وصل — گفت شرح غمت از من نشنیده است هنوز
ز جفای تو دلم شکوه به جایی نکند — که از بتان بر تو کسی را نگزیده است هنوز
یا «علی»(ع) بر «کرم» از خویش عنایت فرما — منّتی کس به جز از تو نکشیده است هنوز

شرح مهجوری

درد یارم تویی سلامت باش — درد یارم تویی سلامت باش
افتخارم تویی سلامت باش — زانکه یارم تویی سلامت باش
در وفایت امیدها دارم — غمگسارم تویی سلامت باش
با تو گفتم ز شرح مهجوری — رازدارم تویی، سلامت باش
دل نخواهد که سیر باغ کنم — نو بهارم تویی سلامت باش
جز تو در دل «کَرَم» نداشت قرار — چون قرارم تویی سلامت باش

دریای رحمت او

یامصطفی(ص) مرا به حق مرتضی(ع) ببخش — جُرمم به خاطر حسن المجتبی(ع) ببخش
دریای رحمت تو ندارد کناره‌یی — بهر حُسین(ع) خامس آل عبا(ع) ببخش

خود را به زمین می کشید و آن را عقرب جرّاره خوانده اند و معروف است که «نیشکر عقرب جرّاره شد اندر اهواز» (لغت نامه، مادهٔ ک).

۱ - قلندر شهباز: لعل شهباز قلندر، عارف معروف و مجذوب (متوفی ۶۷۳ هـ ق / ۱۲۷۵م) مدفون در شهر سیون (سند) درگاه او زیارتگاه عاشقان و پیروان او است.

۲ - اَنَب بَدین: ظاهراً «اَنَبهٔ بدین» را می گوید که بسیار مرغوب و معروف است و «بدین» شهرکی است یا قصبه یی از توابع حیدرآباد (سند).

آتش فراق

گشت طوطی خجل ز گفتارش — کبک حیران ز طرز رفتارش
سوخت در آتش فراق دلم — نیست جز شیوهٔ جفاکارش
نقشبندان چین خجل گردند — گر ببینند حسن رخسارش
زاهد از جلوه اش ز پا افتاد — شاد گشتم که رفت پندارش
نقد جان را به بوسه بفروشم — گر تو خواهی شدن خریدارش
ای عدو! من غلام آن شاهم — که بُوَد داوری سزاوارش
فخر ساز «کَرَم» به عرصهٔ دهر — زان که باشد «علی(ع)» مددکارش

عهد دوستی

قاصد رسید، کرد بیان ، مهر بانیش — ظاهر نمود لطف نهان و عیانیش
گلگون سوار من چو نیامد به جلوه گاه — از دلبران کسی نکند هم عنانیش
کبک دری ز طرز خرامش خجل شود — طوطی خموش ماند ز شیرین زبانیش
گو رفت عهد دوستی او کنون به من — از صحبت رقیب بود سرگرانیش
باشد امیدوار «کَرَم» از جناب تو — «شیرخدا»(ع)زلطف سگ خویش خوانیش

اختیار دارد گل !

کجا چو روی خوشت نوبهار دارد گل — بهار حسن تو جانان هزار دارد گل
به سیر باغ بدین حسن دلگشا رفتی — به دل ز رشک عذار تو خار دارد گل
برای مقدم پابوست ای گل خوش رنگ — به پاستاده و صد انتظار دارد گل
ترا به صحن چمن دید گل زیادش رفت — به عندلیب کنون کارزار دارد گل
«کَرَم»شکایت جانان مکن که«مولا(ع) گفت: — به بلبل آن چه کند اختیار دارد گل

شادکامی

از غم دل حکایتی دارم — وز رقیبان شکایتی دارم
دل به لیلی وَشی توان دادن — که ز مجنون روایتی دارم
زلف «واللّیل»[1]،عارضش و«الشّمس»[2] — شاهد این که دو آیتی دارم
نیست اندیشه ام ز پرسش حشر — همچو « حیدر»(ع) حمایتی دارم
«کَرَم» «مُرتَضَی»(ع) بُوَد بر من — شاد کامی نهایتی دارم

---

۱ - قرآن کریم : سورهٔ اللیل(۹۲)آیهٔ ۱(مکیّة).
۲ - قرآن کریم : سورهٔ الشمس (۹۱) آیهٔ ۱ (مکیة).

قاصد خبر

دل از ناچاکیش تا چاک دارم — که خود را از غمش غمناک دارم
مگر قاصد خبر از خیرش آرد — به حسرت دیدهٔ نمناک دارم
شفا بخشد ترا «شاهنشه دین»(ع) — من امید از خدای پاک دارم
به من پر لطف می‌باشد و گرنه — بتی سنگین دلی چالاک دارم
«کَرَم» باکِ من از محشر نباشد — که مِهر آن «شَهِ لولاک(ص)» دارم

صاحب ذوالفقار

حیدر(ع) شهسوار را نازم — صاحب ذوالفقار(ع) را نازم
یار گلگون عذار را نازم — شوخ عاشق شکار را نازم
سبزهٔ خط دمید بر رخ یار — نازم این سبزه زار را نازم
لب جانان دَمِ مسیحا زد — عیسی روزگار را نازم
دل بجُز دیدنش قرار نیافت — این دل بی قرار را نازم
کام خود یافتم ز یار امروز — لطف پروردگار را نازم
کام جان «کَرَم» بر آورده[1] است — کَرَم کردگار را نازم

نیک فال حافظ

بر لب دلدار خالی دیده ام — اللّه اللّه خوش جمالی دیده ام
نقطهٔ موهوم یعنی آن دهن — از پس درکش محالی دیده‌ام
یارم امشب آید از راه وفا — من به «حافظ» نیک «فالی» دیده ام
تا به چشم یارم انبازی کند — این نه در نرگس مُجالی دیده ام
بگذرد سال و مَهَم باخُرَّمی — زانکه آن ابرو هلالی دیده ام
با «کَرَم» پیوسته دارد التفات — مهربانی را کمالی دیده ام

راه وفا

جُز به راه وفا گذر نکنم — غیر سودای تو به سر نکنم
جلوهٔ روی تست در نظرم — سوی حور و پری نظر نکنم
بوسه یی بایدم از آن لب لعل — لب به آب حیات تر نکنم
گر زَنَد خنجر جفا بر من — هرگز از مرگ خود حَذَر نکنم

---

۱ - براوده است: در اصل.

گر خورد پیچ و تاب غصه رقیب — ترک آن تُرک مو کمر نکنم
جُز دَرِ «مرتضی علی(ع)» هرگز — من سلام دَرِ دِگر نکنم
«کَرَم» از «مرتضی(ع)» مَدَد خواهم — به عطای کسی نظر نکنم

حق دوستی

تُرا همدم خویش پنداشتم — به جان از تو امّیدها داشتم
مبادا که روی تو بیند رقیب — به چشم اندرش خاک انباشتم
به سوی چمن تا شوی پیش از آن — گل و لاله را در رهت کاشتم
نداری سَرِ آشنایی به کس — ترا از غلط یار انگاشتم
نگهدار پاس وفایم که من — حقّ دوستی را نگه داشتم
ز کف رایت تازه گویان فتاد — چو من رایت نظم افراشتم
شود منکشف بر دلش حال من — به سویش «کَرَم» نامه بنگاشتم

تحفة الاکرام

روز عید است و رفت ماه صیام — یار در بر خوش است و باده به جام
ای صبا گر به کوی یار رسی — از من او را بگو هزار سلام
گوییش که ای شه[1] ممالک چین — کشور حُسن از تو یافت نظام
هست مشتاق تو به جان مشتاق — شود از دیدنت نکو فرجام
دل به خاک رَهَت نثار کنند — تحفهٔ اوست ، تحفة الاکرام
نام «شیر خدا علی ولی(ع)» — وِرْد دارد «کَرَم» به صدق مدام

جلوهٔ جانانه

دیدن جانانه می خواهد دلم — با صَنَم هم خانه می خواهد دلم
ز اختلاط جاهلان تنگ آمدم — صحبت فرزانه می خواهد دلم
زاهدا با حور غلمانم چه کار — جلوهٔ جانانه می خواهد دلم
از شراب وحدتم سرشار کن — می از آن خُمخانه می خواهد دلم
قصّهٔ شیرین و لیلی کهنه شد — از رخت افسانه می خواهد دلم
ای «کَرَم!»،«صافی»[2] چه خوش گوید سخن — پیرم و پیمانه می خواهد دلم

---

۱ - گوئش که ای شهی : در اصل.

۲ - صافی:محمد صادق نام اگهمی متخلص به صافی ، صاحب دیوان شعر بوده، ظاهراً در تپهٔ مکلی(= تته) مدفون است (رک: مقالات الشعراء ،ص ۳۶۱).

یانبیِّ کریم(ص)

من گدای تو یا نبّی کریم(ص) — جان فدای تو یا نبّی کریم (ص)
سُرمهٔ هر دو چشم من باشد — خاک پای تو یا نبّی کریم(ص)
کار من انتظام می گردد — از عطای تو یا نبّی کریم (ص)
خُرّم آن دم که بهره‌ور[1] گردم — از لقای تو یا نبّی کریم (ص)
«کَرَم» از هر دوکَوْن غم نخورد — به ولای تو یا نبیّ کریم (ص)

شرح درد

نغمهٔ من سزد به گُلشن حُسن — نه به صحرا تَرانه می خواهم
گفتن از شرح دَرْد خویش بیار — به طریق فسانه می خواهم

گردش ایام

آن روز که با او ره گلزار گرفتیم — یکباره ز راهش به مُژه خار گرفتیم
جُز عاشقی و عشق ندانیم دگر هیچ — با کام دل خویشتن این کار گرفتیم
اندیشهٔ بدگویی اغیار نداریم — برباد به خود گفتهٔ اغیار گرفتیم
فارغ بُوَد از گردش ایام دل ما — روزی که ره خانهٔ[2] خمّار گرفتیم
از دست جفایش چه جفاها که ندیدیم — بس زخم به جان زان بُت خونخوار گرفتیم
افسوس که بر ما نظر لطف ندارد — خود را به در دوست چه بیکار گرفتیم
کردیم «کَرَم» نام «علی(ع)» وِردِ زبان را — ما نام «علی(ع)» در همه گفتار گرفتیم

بادهٔ اَلَسْت

در صحن چمن به او نشستم — بر روی بدان درش ببستم
بانشئهٔ می چه کار دارم؟ — کز بادهٔ عشق یار مستم
پیش تو رقیب بهتر ازمن — من بیهوده استخوان شکستم
عزم سفر از درش ندارم — تا عهد به یار خویش بستم
از غایت عاشقی چو عاشق — من مست ز بادهٔ اَلَسْتم

---

۱ - بهرور: در اصل.
۲ - رهی خانه: در اصل.

بر دین «نبی(ص)» مذهب من — صد شکر خدای را که هستم
غم نیست «کَرَم» مرا به محشر — دامان «علی(ع)» بود به دستم

عجب زمین دارم !

نگار سَرْو قدی یار مَه جبین دارم — از این زیاده نخواهم که من همین دارم
مُعَنْبر است دماغم ز نَکْهت زلفش — چه احتیاج به مُشک خطا و چین دارم
رُخت گُل است، لَبَت نَخْل ای بُت شیرین — ز یُمْن دولت تو من گل و انگبین [1] دارم
به محفل تو شنیدم رقیب جا دارد — هزار بار دل از دست او غمین دارم
منم که عهد وفای ترا به سر بردم — از آن ز لطف تو امّید آفرین دارم
محبت «شه مردان(ع)» مرا بود در دل — به لطف او نه غم آن نه فکر این دارم
«کَرَم» زنظم خوشت قطعهٔ زمین سبز است — هزار شکر که من هم عجب زمین دارم

چه غم از گردش جهان !

یار با خویش مهربان دارم — لب لعلش شکر نشان دارم [2]
بندهٔ خویش خواند یار مرا — زین سخن فخر بر شهان دارم
صنمی با کمال خوبی و حُسْن — غیرت افزای حوریان دارم
دل ربایی که دل رُبُود از من — لِلّهُ الحمد قدر دان دارم
رشک بر من برند هم سخنان — زانکه طبع گهر فشان دارم
راست گفتن شعار من باشد — در دلم هست آن چه بر زبان دارم
حامی من «محمد»(ص) عربی است — چه غم از گردش جهان دارم

چشم بد بین !

از دَر یار خود گذر کردم — به رُخ خُوبِ او نظر کردم
بوسه‌اَم داد زان لب شیرین — دهنِ خویش پُر شکر دارم
زُلفِ دلدار در شب تاریک — مار دانستم و حَذَر کردم

---

۱ - انکبن : در اصل.
۲ - د آرم : دراصل.

تصّهٔ زلف یار بود دراز [۱] — من ز اندیشه مختصر کردم
تا نبیند رُخ نگار مَرا — چشم بَد بین ز خاک پُر کردم
بهر آماج آن کمان اَبرو — سینهٔ خویش را سپر کردم
در تمنّای وصل او هر شب — بادل افسانه تا سحر کردم
داشت آهنگ [۱] قتل بوالهوسان [۳] — بارقیبان من این خبر کردم
«کَرَم» از خامه [۴] اش گُهَر ریز است — گوش خلقی پر از دُرر کردم

خوبرویان جهان

تا به گلشن قَدَت از ناز برافراخته ای — سرورا از نظر قُمریش انداخته ای
کرده [۵] تاراج دلم را به نگاهی و کنون — از پی بُردن جان بر سر من تاخته ای
خوبرویان [۶] جهان، حلقه به گوشان تُوآند — تا تو درکشور خوبی، علم افراخته ای
باحریفان وفا نَرْدِ دَعا می بازی — ز آتش هجر، دلی نیست [۷] که نگداخته ای
فارغ از حادثهٔ چرخ جفا پیشه شدی — «کَرَما» وِرْد زبان «ناد علی(ع)» ساخته ای

هزار چشم به راه تو

به چشم مست دگر اختیار کارمَدِه — به دست مردم بی رحم اختیار مده
به چین زلف گرفتی خراج کشور چین — کنون فراموشی ملک ماروار مده
هزار چشم به راه تو چشم برراهند — به خستگان غم خویش انتظار مده
مدام چشم تو بی باده مست می بینم — دوباره آب به تیغ آبدار مده
اگر شکایت من می کند رقیب، مرنج — ز منصفی به حمایاتش اعتبار مده
گرفتیم این که حرام است بادهٔ انگور — مگر ز دست، قَدَح را به نوبهار مده
«کَرَم» به خویش عنایات «مرتضی»(ع) دارد — عدو تو بیهوده خود را به ذوالفقار مده

---

۱ - دآز: در اصل.
۲ - اینک : در اصل.
۳ - بولهوسان : در اصل.
۴ - خامه گهر : در اصل.
۵ - کردهٔ : در اصل.
۶ - حوبریان : در اصل.
۷ - دل نیست : در اصل.

یارم امشب آمده

یارم امشب ز در در آمده ای — خسته ات را به سر در آمده ای
دیده ام روشن از جمال تو باد — کز درم بی خبر در آمده ای
بهر دل بردن از کف عُشّاق — رهزن و پر هنر در آمده ای
تا صدا گفتمش[1] پیام مرا — یا ز خود بی خبر در آمده ای
از میان پری رُخان چگّل — دلبر و عشوه گر در آمده ای
تلخ کامم ز خویش شیرین کن — به لب چون شکر در آمده ای
تاب نظّاره اش نیاوردی — «کَرَم» از یک نظر در آمده ای

آهسته تر خُرام!

امشب بیا به کلبه ام ای نو نهال من — آخر بکن ز لطف نگاهی به حال من
مهر از فلک بیاید و بوسد رکاب تو — گلگون سوار مه رُخ ابرو هلال من
دل ها خراب کردهٔ طرز خُرام تُست — آهسته تر خرام مَهِ[2] خوش خصال من
آن کس که نسبتت به جفا و ستم دهد — خواهم ترحمّ تو ببیند[3] به حال من
از بس که شوق عشق تو دارم دگر نماند — جُز جلوهٔ رُخ تو به خواب و خیال من
فرمایش غَزَل چو «غلام حسین»[4] کرد — خُرسند[5] می شود «کَرَما» از مقال من

نیاز ما و ناز یار

نیاز ما و ناز یار را بین — غرور حُسنِ آن دلدار را بین
به رفتارش نماید همسری کبک — حماقت طایر کهسار را بین
چه می کردی به گلگشت گلستان — ز گل زیباتر این رخسار را بین
فدایت من ، مرا از دَر چه رانی!؟ — همان عهد خود و اقرار را بین
کنون هر کس زَنَد دَم از محبت — حقوق بندهٔ غمخوار را بین

---

۱ - گفتمیش : در اصل.
۲ - مهی : در اصل.
۳ - به بیند: در اصل.
۴ - غلام حسین: میان غلام حسین (حسن؟) فرزند میان محمد صادق نقشبندی سندی و لیکن در مدینهٔ منوره ساکن بوده است (اواخر قرن ۱۲ هـ ق) (مقالات الشعراء، ص ۳۵۶).
۵ - خورسند : در اصل.

«کَـــرَم» را از کَـــرَم بـــنواخت امشب　　در آتش از حَسَـــد اغیـــار را بـــین

خمخانهٔ من

بیـــا در بَـــزمم ای جـــانانهٔ مـــن　　مـــنوّر کُـــن ز خـــود کـــاشانهٔ مـــن
نـــپرسیدی ز قـــرط آشنـــایی　　کـــه حـــالت چـیست ای بیگـانهٔ مـن
بـه نـام او دهـم هـر چیز چـون اوست　　مضـــاعف مـــایشا[1] دان دانـــهٔ مـــن
بیـــا بـــنشین[2] بـه چشـمم از ره لطـف　　بـــرای تُست ایـــن خُمخـــانهٔ مـــن
«کَـــرَم» لَـــعل و گُـهر سـازد نثـارت　　بـــه یک گفتـــارت ای دُردانـــهٔ مـــن

مژدهٔ آمدن یار

عاشقم زان که نـدارم هـنری بهتر از ایـن　　باید از دوست به حالم نظری بهتر از ایـن
مـــژدهٔ آمـــدنت بـــاد صبـــا مـــی آورد　　کـــاش بـازم برسـاند خبری بهتر از ایـن
آن دلارام [3] کـــه دارم نگـــذارم از دست　　نگـذارم کـه نـدارم دگـری بهتر از ایـن
بوسه‌یی چند به مـن دوش عطـا فـرمودی　　بازم امـروز کـرم کـن قـدری بهتر از ایـن
تـرک آمـد شـد خـود از سـرکویش نکـنم　　نیست در عرصهٔ عالم گذری بهتر از ایـن
صفت خوبی حُسْنَش ز بیـان بیرون است　　کس نبیند به جْهان سیمبری بهتر از ایـن
فرد فردت «کَرَمـا» عِقد گُـهر بـاید گـفت　　نَـبُوَد نـظم کسـی هـوشوری بهتر از ایـن

راز دل گفتی

بامن نُمایی از جفـا، پیوسته نـاز ای نـازنین　　هرچند پیشت می کنم، عجز و نیاز ای نازنین
از ساده لوحی راز دل،گفتی عـبث بـا مـدّعی　　بهرخدا زین پس مکن،افشای راز ای‌نـازنین
رفت آن رقیب بد گهر،جایافت دربزمت دگـر　　کردی سگی[4] را دربدر، آمد گُـراز ای‌نـازنین
بینم عنایات تو من ، نسبت به حال خویشتن　　جا دادیم در بزم خود، عمرت دراز ای نازنین
دارد« کَرَم» از ابتدا، مهر «علی المرتضی(ع)»　　بروی مکن جورو جفا، با او بساز ای نـازنین

---

۱ - مایشا: آن چه می خواهد ، خود مختار (لغت نامهٔ دهخدا).
۲ - به نشین : در اصل.
۳ - دل ارم : در اصل.
۴ - سگ : در اصل.

فتنهٔ خوابیده!

بیهوده بر خاک درش، ای مدّعی مأوا مکن — داریم جا در کوی او، ما را زجا بی جا مکن
در عرصهٔ گلشن قدم، گرمی زنی رو وا مَکن — گل را ز شرم عارضت، یکبارگی رسوا مکن
در آرزویت[1] تا به کی سال و مَه من بگذرد — خواهم دهی کام دلم امروز یا فردا مکن
قرب مرا با مدّعی یکسان تصوّر می کنی — من عاشقم اوبوالهوس،ما را به هم همتا مکن
ازخواب چشم مست او،بیدارمی‌سازی مگر — این فتنهٔ خوابیده را باردگر برپا مکن

جلوهٔ رخسار گلعذاران

به روز عید تماشای می گساران بین — فلک به کام دل ما گناه کاران بین
دلا ز عقرب ابروی یار می ترسی — نظر به کاکل او کرده ماروران بین
مرا زباده کشی دوش منع می کردند — زهی تصور باطل ز نیک کاران بین
دَم نشاط غنیمت توان شمردن بس — برو به صید غزالان و دشت و باران بین
گَرَت هواست که خرسند و کامران باشی — «کَرَم» به جلوهٔ رخسار گلعذاران بین

بهار بی خزان

رُخَت را با قمر سنجیده ام من — به زلفت مشک را نگزیده‌ام من
همال قامتت سَروی ندیدم — براطراف چمن گردیده ام من
سزاوار سریر کشور حسن — تُرا در خوبرویان دیده ام من
بهار حُسن رویت را خزان نیست — بهار بی خزان نشنیده ام من
دهانت نکتهٔ موهوم گفتم — خطا گفتم غلط نهمیده ام من
تُرا گفتم عبث راز دل خویش — کنون از مردمان بشنیده ام من
به دامان «شهنشاه قلندر»[2] — «کَرَم» روز ازل چسبیده ام من

عَزْم سَفَر

مِهر شود منفعل از روی تو — سنبل تر نیست چو گیسوی تو
عزم سفر می کنم از کوی تو — بس که بری شد دلم از خوی تو

---

۱ - در آزویت: در اصل.
۲ - شهنشاه قلندر: شهباز قلندر(رک: ص ۲۰).

سال و مهش خوش گذرد با نشاط — آن که نظر کرد به ابروی تو
هرچه شود حاصل دریا و کان . — باد فدا بر سرِ یک موی تو
بر سَر من رحم نداری هنوز — بنده همان است دعاگوی تو
عطر گلاب آرنبود باک نیست — عطر گلاب است مرا بوی تو
بر «کَرَم» از خویش شها کن کرم — روی ارادت بُوَدش سوی تو

راز دل به بیگانگان مگو

همین فتنه بارد ز چشمان تو — حذر زین بلاهای فتّان تو
چه دل ها که در خون نخواهد کشید — کمان ابروان تیر مژگان تو
به بیگانگانت مگو راز دل — که دارم به جان راز پنهان تو
ز خاک درت عزم رفتن کنم — به تنگم ز دست رقیبان تو
به قتل رقیبان کشم تیغ کین — بود گوش من سوی فرمان تو
قمر طلعت تُست و«اللّیل»[1] زلف — توان گفت این آیه درشان تو
«کَرَم» غم مخور از دو عالم که هست — «علی شاه مردان»(ع) نگهبان تو

خستگان عشق

ای مو کمر بیا به کمر پیچ و تاب ده — یک بوسه از لبت به لبم بی حجاب ده
باخستگان عشق، جفای تو تا به کی — روز جزا[2] جواب چه گویی جواب ده
گفتی ز وصل خویش تُرا کامران کنم — اکنون ز لطف با سخن خویش آب ده
با زهد[3] شیخ و صومعه زاهد چه می کنم — دور زمان ثبات ندارد شراب ده
یارب به حق داور دین«مرتضی علی(ع)» — کام «کَرَم» ز مرحمت خود شتاب ده

خوش باش ، دلدار آمده

یار از وفا در کلبه ام تنها ز اغیار آمده
شادی کنان گوید دلم خوش باش دلدار آمده

---

۱ - قرآن کریم: سورهٔ (۹۲) آیهٔ ۱ (مکیّة) .
۲ - روزی جزا: در اصل.
۳ - ما زهد: در اصل.

کبک دری گر همسری داردبه رفتار خوشت
از جهل او نبود عجب نادان ز کُهسار آمده

نادیده در صحن چمن، بلبل رُخ خوب تُرا
از عشق گل یکبارگی دیدم که بیزار آمده

روی تو از گل تازه تر، نبود همالت در بشر
چشمت ندارم این قدر بهر چه بیمار آمده

تا در تکلم آمد آن زیبانگار نازنین
شکّر ز قدر افتاده بین، طوطی ز گفتار آمده

باحضرت «خیرالوری»(ص) شاهنشه دین «مرتضی»(ع)
در هر مصاف و هر وغا، صدره مددکار آمده

نام «علی» در هر زمان ،دارد«کَرَم» ورد زبان
اینگونه اش ز اخلاص جان ، پیوسته اقرار آمده

روح روان!

یارَم از آن روز که دل برده ای — با تو چه گویم دلم آزرده‌ای
عهد وفا را نرساندی به سر — از چه سبب خاطرم افسرده ای
جُز به خطا حیف به قول رقیب — روح روان آب رُخم بُرده‌ای
شیخ ! مرا منع زمی می کنی — راست بگو بَنگ مگر خورده ای
فخر تو بر پادشهان می سزد — «شاه نجف(ع)» را «کَرَما» برده ای

رونق محفل

از لَبت مُنْفَعل شکر گشته — سِلک دندان تُو دُرَر گشته
وصف حُسنَت ز شرح بیرون است — عارضت غیرت تمر گشته
مَه نبیند هَمال تو هرچند — مُلک در مُلک در بدر گشته
کردی از خویش کلبه ام روشن — رونق محفلم دگر گشته
منعم از عاشقی مکن ناصح — عشقم از منع بیشتر گشته
به حریم تو آمدن مُشکل — مُدَّعی پاسبان دَر گشته
قاصد از کوی یار می آید — از صبا دوشم این خبر گشته

دل قوی کُن که کار دنیا را — کی سر انجامی از حذر گشته
«کَرَم» از یاری «علیّ ولی (ع)» — کامیاب است نامور گشته

غنچهٔ شادمانی

به بزم من آن مه لقا آمده — ز راه وفا بر وفا آمده
مرا غنچهٔ شادمانی شکفت — به کام دل آن دلربا آمده
من آن چشم و ابرو پرستم مُدام — ببین بندگی را دو جا آمده
رقیب از در آمد مرا گفت یار — نبینی که آن بی حیا آمده
شدم تا به کویت ز جور رقیب — چه گویم که بر من چها آمده
خرامان شدی تا به صحن چمن — قد سرو پشت دوتا آمده
شوی هادی من به تأیید خویش — که نامت «رسول خدا»(ص) آمده
کَرَم کن به حال «کَرَم» «یاعلی»(ع) — که نام تو مشکل گشا آمده

آتش رشک و حسد!

مُدّعی در کوی او با من جفا ها ساختی — از کمال جهل و حسد [1]خویش را نشناختی
کردم از دست جفایت عزم رفتن یافتم — لا بُدَم از کوی آن بی مهر دور انداختی
من به کام خویش آخر وصل جانان یافتم — از حَسَد خود را عَبَث رُسوای عالم ساختی
خون دل را خورده‌ای برسنگ‌می‌آید سرت — نقد عمرت رایگان در کینهٔ [2]من باختی
کرده بر رغم تو بر حال «کَرَم» بارش کرم — ز آتش رشک و حسد یکبارگی بگداختی

همان که می دانی

دلبر ما همان که می دانی — دلبر ما همان که می دانی [3]
به جفا و ستم درت نگذاشت — ناز نینا همان که می دانی
همچو تُمْریش طوق بندگیت — سرو قدا [4] همان که می دانی

---

۱ - جهل حسد : در اصل.
۲ - کیسهٔ من : در اصل.
۳ - در اصل مکّرر است .
۴ - سرقدا : در اصل.

باشد از جان و دل فدای تو — غمگسار همان که می دانی
ای «کرم» غم مخور ز پرسش حشر — حامی ما همان که می دانی

دل آشفته

به من تا عارض زیبا نمودی — قرار از جان و صبر از دل ربودی
نخواهم رفت از کوی تو هرگز — مرا در عاشقی ها آزمودی
شکستی رونق تابنده خورشید — نقاب از روی رخشانت گشودی
به ناز چشم مست فتنه پرداز — دل آشفتهٔ مارا ربودی
«کَرَم» تا دید ابرویت به دل گفت — خوش آن رخ کاندرین محراب سودی

تمنای وصال

اَللّٰه اَللّٰه چه جمالی داری — حسن را حَدِّ کمالی داری
گفتمش وصل توام دست دهد — گفت بیهوده خیالی داری
کم ندانیش ز جام جمشید — گر ز میخانه سفالی داری
شادم از لطف هر چند به من — کو نگاهی پس سالی داری
چه زنی لاف به چشمش نرگس — کور آخر چه مجالی داری
جان و دل[1] صرف غمش باید کرد — گر تمنای وصالی داری
لطف ایزد «کَرَم» آسان سازد — به دلت آن چه مُحالی داری

امید وعدهٔ دیدار

نکند ز خاک کویت دلم از وفا جدایی — غلط است اگر به جانش نظری نمی نمایی
تو شهی به مُلک خوبی، سخن رقیب مشنو — که نمی روند شاهان به صلاح روستایی
به سپهر حُسن ماهی، مه و آفتاب گردون — سزد ار به خاک کوی تو کنند جبهه سایی
به کمال اشتیاقت ، به امید وعدهٔ تو — همه شب نشسته بینم، ز کدام در درآیی
چه عجب که نکهت آن کند عالمی معنبر — گرهی ز زلف مشکین به سحر اگر گشایی
به رخت چگونه گل را به غلط دهند نسبت — که به پا خلیده خارش ،کف پای تو حنایی
«کَرَم» از دَرِ جناب تو امید لطف دارد — «شَهِدین(ع)»ز رحمت خودبه سرش کَرَم نمایی

---

۱ - جان دل : در اصل.

با یار خود نشستم

شب به یار خود نشستم یَلَلی
عهد یاری را ببستم یَلَلی

یار پیمان وفا بشکست و رفت
من به عهد خود درستم یَلَلی

مسجد و بتخانه در پیشم یکی است
یافتم یاری که در جستم یَلَلی

چشم مستش کار صهبا می کند
من از آن پیوسته مستم یَلَلی

پای من بیهوده می بندد کنون
کز وفایش پای بستم یَلَلی

هرچه گوید مدعی باور مکن
پیش تو رویش شکستم یَلَلی

ای «کَرَم» در بندگان «شاه دین (ع)»
شهرهٔ آفاق هستم یَلَلی

خوشا آن روز

شبی گر به جانان بیا سودمی
به جان خرم و کامران بودمی

چه خوش موسم برشکال است من
ره[1] راغ را گر پیمودمی

به پایت اگر سر نهادن دهی
سرخویش بر آسمان سودمی

خوش آن روز گاری که در صحن باغ
به دلدار خود باده پیمودمی

به رغم رقیبان به من گفت یار
«کَرَم» پایهٔ قَدْرَت افزودمی

پیر مغان

به پیش حسن توهیچ است حسن عذرایی
ندای جلوهٔ رویت هزار لیلایی

به سیر باغ ندارد دلم تقاضایی
چگونه بی تو به صحن چمن نهم پایی

رُخَت گُل است ، قَدَت سَرْو، کاکلت سُنبل
بهار حُسن تو دارد عجب تماشایی

نظر به روضهٔ رضوان نیفکنم هرگز
به کوی خویش اگر می دهی مرا جایی

چگونه نسبت رویت به آفتاب دهند
نه زلف مثل تو دارد، نه چشم شهلایی

خوش آن دلی[2] که در آن عشق را بود[3] مسکن
خوش آن نظر که شود محو روی زیبایی

ارادتی است صمیمی مرا به پیر مغان
زمن دریغ نکرده است جام صهبایی

---

۱ - رهی : در اصل.
۲ - خوشااندلی : در اصل.
۳ - عشق تو دارد: در اصل.

ز بحر طبع گهر خرمن[1] گهر ریزد — چه شد اگر نه پسندش نموده خود رایی
«کَرَم» زصدق غلام‌دَرِ «علیّ ولی»(ع)است — هزار شکر که دارد چنین[2] آقایی

دینداری

مَه نامهربان[3] رسم و ره یاری نمی دانی
همین جور و جفا دانی و غمخواری نمی دانی
ستم باشد به حال عاشق مسکین ستم کردن
تو بی پروا بجز رسم ستم کاری نمی دانی
چه دل ها را که نشکستی به دام زلف خود آری
تو آموزی از آن حال گرفتاری نمی دانی
کجا تشبیه رفتارت به رفتار و خرام او
تو ای کبک دری بی عقل و کُهاری نمی دانی
«کَرَم» بر طبع صاف[4] تو هزاران آفرین بادا
که خود دانی[5] و خودبینی و دینداری نمی دانی

نظم دلکش کَرَم

شبی ماه روی تو گر دیدمی — بدان شب ز شادی نخوابیدمی
مجالی ندارم که بوسم لبت — چه بودی که پای تو بوسیدمی
اگر رخصت پای بوسم دهد — به پایش شب و روز غلطیدمی
خوش آن روزگاری و خرم شبی — که تنها من ویار خوابیدمی
بَشر کی بُوَد ، کی پری، کیست حور؟ — معاذ اللّه اش بر تو بگزیدمی
فروشم به یک بوسه یی خویش را — اگر قیمت بوسه ارزیدمی
ادب می شود مانعم ورنه من — به پای سگش دیده مالیدمی
«کَرَم» نظم تو دلکش و روشن است — از آن طرز نظمت پسندیدمی

---

۱ - خیر من : در اصل.
۲ - دآرد چگونه : در اصل.
۳ - مهی نامهربان : در اصل.
۴ - بر طبعت صافت : در اصل.
۵ - خودانی و : در اصل.

عاشق دلداده

پریرو نازنین زیبانگاری — یگانه دلبری بی مثل یاری
رُخش روز نشاط عیش عُشّاق — اسیر دام زلفش جان مشتاق
به کام دل چو در بَزْمَم نشیند — دل از باغش گُل عشرت بچیند
به عشقش عاشق دلداده ام من — یکایک بردرش ایستاده ام من
«کَرَم» را مُدَّعای دل بر آرد — به وصل خود دلش خرسند[1] دارد

کَرَم پنج تن !

راحت جان من غلام حسین[2] — رُتْبَت آورد پیک نرخ پا
کلک تو نظم کرد سلک گهر — سوی من بهریک من از خرما
ثمر نخل همچو فلفل کرد — چون رسد حصه‌یی از آن به شما
وقت پختن گر حِصَّه ات نرسید — هست واجب عتاب تو برما
چون تو از جان و دل غلام حسین — «کَرَم» «پنج تن»(ع) بود به شما

خوش نیاید مرا

بوسه گر از لبش خواهم به پاسخ گویدم — آن چه هرگز در شنیدن ها نمی‌آید مرا
روضهٔ رضوانم اَر بخشد خداوند جهان — خوش نیاید جز به یارم،یار می‌آید مرا

رفتار سَرْو، گفتار ماه !

سرو من رفتار دارد ، سرو را رفتار نیست — ماه من گفتار دارد، ماه را گفتار نیست

کناره مکن

از من کناره مکن ای سرو ناز من — یک سر کشیدن تو به صد خون برابر است

عهد قدیم

مرا با یار خود عهد قدیم است — بحمد الله صراط المستقیم است

---

۱ - خورسند : در اصل.
۲ - غلام حسین: در خدمت تالپوران چندین نفر «غلام حسین» بوده اند و این یکی از آنها ست!.

جلوهٔ جانانه

بحمد الله به جانم جلوهٔ جانانه می آید بدین بتخانهٔ من آن بُت مرجانه می آید

هزار شکر

هزار شکر ز سیر شکار باز آمد بلند قدر شه باوقار باز آمد

مقتل شاه شهید (ع)

چو روز مقتل «شاه شهیدان»(ع) یاد می آید زبان از درد دل در ناله و فریاد می آید

آل عبا (ع)

ای «کَرَم» غم نخوری کام تو گردد حاصل کارهای تو همه «آل عبا(ع)» خواهد کرد

قسم!

به عقیق لبت مراست قسم لعل کی سرخی لبت دارد!

اهل غرض

دانا سخن اهل غرض را نکند گوش از مردم ناقص سخن راست نیاید

رقیب

رقیب را ز رقیبان خراب خواهم کرد چنان که سگ ز سگان دگر شود معقول

حیدر کرّار (ع)

سرافراز ازجناب«حیدرکرار»(ع)می‌گردم غلام درگه شاهم چه خوش اطوار می گردم

تیغ غمزه

باتیغ غَمْزَه بردی صبر و قرارم از دل جان هم به مَقْدَم تو روزی فدا نمایم

دامن صبر

خَطَت آمد کنون چه چاره کنم　　دامن صبر پاره پاره کنم

دادستانی!

گِردِ سَر گرداندَمَ تاکی به مثل آسیا　　می‌ستانم دادِ خود ازچرخ واژون بعد ازاین

خاک ابوتراب(ع)

ز آفتاب قیامت «کَرَم» چه غم دارد؟　　که سر به خاک جناب «ابوتراب(ع)» زده

آه سوز ناک

نمی دانم که می دارد ز درد من خبر یانه!　　ز آه سوز ناکم باشدش در دل اثر یانه!

تمت بالخیر

* * * * *

حضرت آیة الله خامنه ای :

زبان فارسی، برای ما فارسی زبانان ـ چه ایرانیان و چه ملتهای دیگری که به زبان فارسی تکلم می کنند ـ یک میراث عظیم و باشکوه و بسیار ارزشمند و یک مایه ی سربلندی و یک جویبار پر فیض از گنجینه‌ی عظیم مواریث فرهنگی و در واقع، همه چیز ماست. در واقع زبان فارسی، رمز هویت ملی ماست. شاید کمتر حقیقتی درمیان ما، به قدر این حقیقت دارای ارزش و اهمیت باشد.

اندیشه
و
اندیشه مندان(۱)

ویژه گفتگو میان تمدنها

پرفسور دکتر انیس احمد [1]
ترجمهٔ دکتر سید علی رضا نقوی [2]

گفتگو میان تمدنها:
لزوم ایجاد الگوی اصول اخلاق جهانی

باوجود اینکه می توان با نظر ساموئیل پ. هانتینگتن بکلی اختلاف کرد، اما قضیه ای که در حدود بیست سال قبل وی درمیان کشیده است [3]، منظور اصلی خود را مبنی بر انگیزش مباحثه ای میان دانشوران اقصای عالم راجع به نظریهٔ او در مورد «برخورد تمدنها» به کرسی نشانده است. چندی پیش آقای خاتمی، رئیس جمهوری اسلامی ایران راه مثبت ترو واقعی تر «گفتگو میان تمدنها» را به جای «برخورد تمدنها» اتخاذ نموده است که خردمندان مسلمان و غیرمسلمان در نقاط مختلف دنیا ازآن استقبال کرده اند. به نظر ما، علی رغم اینکه گفتگو میان تمدنها روش طبیعی تر و منطقی تر می‌باشد، اما نباید طرح نظریهٔ هانتینگتن راکاملاً کنار گذاشت.

نظریهٔ هانتینگتن مبتنی بر بعضی مفروضات است:

اولاً، طبق این نظریه، تمدنهای مختلف جهان به جای اینکه با همدیگر روابط دوستانه داشته باشند، راه تأثیر و تأثر از همدیگر را مسدود نموده، بکلی منحصر و محدود به خود مانده اند.

ثانیاً، طبق این نظریه به علت انحصار دیر یا زود بطور ناگزیر برخورد میان اینگونه تمدنها صورت می گیرد.

---

۱ - استاد و رئیس دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه بین المللی اسلامی - اسلام اباد.

۲ - رئیس سابق بخش فقه اسلامی اداره تحقیقات اسلامی، دانشگاه بین المللی اسلامی - اسلام آباد.

۳ - ر.ک.ساموئیل پ.هانتینگتن:«برخورد تمدنها» در مجلهٔ «امور خارجه»، (نیویارک)، ج ۲، ش ۳، تابستان ۱۹۹۳م، صص ۲۳-۴۹. و نیز .....«اگر تمدنهانه پس چه؟ الگوهای دورهٔ ما بعد جنگ سرد»، در مجلهٔ «امور خارجه»، ج ۲، ش ۵، نوامبر - دسامبر ۱۹۹۳م، صص ۱۸۶ - ۱۹۴.

ثالثاً، این نظریه گمان دارد اختلاف نژادی و دینی مایهٔ شقاق تمدنی میان آنها را فراهم می سازد.

رابعاً، هانتینگتن تمدن و فرهنگ غرب را پدیده ای یکپارچه قلمداد کرده است. و بالاخره ، این نظریه در مورد درستی تعدد فرهنگی هم اظهار تردید می‌نماید، وقتی که ادعا می کند در حال حاضر امکان برخورد میان تمدنهای عمدهٔ جهان وجود دارد، و نه امکان همزیستی میان آنها . ضمناً این نظریه امکانات گفتگو میان فرهنگها را هم تاریک می گرداند.

فرض عمده هانتینگتن یعنی خطوط عیبناک تمدنها با تصور خط رنگ و.ی.ب دوگواس در سطح فکری مورد اعتراض و تطبیق قرار گرفته است . اگر در همین ابعاد پیش برویم ، با دلالت ضمنی ، نظریهٔ هانتینگتن ظهور یک تشکیل مستعمراتی نو اشاره می کند که طی آن جهان غرب به علت داشتن اکثریت نژاد سفید فام آنگلو ساکسن بر عالی ترین جایگاه قرار می گیرد و نژاد زرد فام کنفوسیائی و آسیای شرقی و جنوب شرقی مقام دوم را به دست می آورد، در صورتی که نژادهای رنگ قهوه ای و سیاه فام بعد از آنها قرار می‌گیرند[1].

اگر مقصود از برخورد تمدنها برخورد رو به رواست لازم نیست این برخورد به آینده‌ای نامعین موکول گردد. طی دو قرن گذشته موقعی که دولتهای استعماری اروپایی به قاره های آسیا و افریقا تجاوز کرده قسمتهایی از آن را به تصرف خود در آوردند ، این عمل دست کم در چهار زمینه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و دینی آغاز گردیده است، و در چهار رشته، اقوام مغلوب استعمارگران اروپایی پاسخ پر معنایی دادند و نهضتهای آزادی و استقلال در اکثر موارد در میدان سیاسی به موفقیت رسید.

در بعضی موارد یک انقلاب فرهنگی منجر به انتقال قدرت سیاسی گردید، ولی در اکثر موارد میراث مستعمراتی در رشته های اقتصادی و حقوقی و آموزشی همچنان ادامه داشت. کسانی که قدرت را از استعمارگران سابق به دست گرفتند، در بسیاری از مواقع بکلی از سنت مستعمراتی رشتهٔ خود را

---

۱ - ر.ک.علی ا. مزروعی : « کشمکش نژادی یا برخورد تمدنها ، الگوی حریف برای خطوط عیبناک » در کتاب « برخورد تمدنها ؟ پاسخهای آسیائی » مرتبه سلیم رشید ، کراچی ، چاپخانه دانشگاه اکسفورد، ۱۹۹۷م، ص ۲۹.

نگسیختند ، اما تلاشهای آنها جهت درک ریشه های فرهنگی و دینی و تاریخی خود بعضی از بزرگان ایشان را وادار کرد که به باقیات گذشته مستعمراتی نظری انتقاد آمیز بیندازند.

این تلاش هویت در بسیاری از کشورهای آسیایی و افریقایی به ایجاد ملی گرایی ارضی و زبانی و نژادی کشید، و روش کلی ملل اروپایی نسبت به اقوام مستعمراتی سابق خود ، حتی بعد از استقلال این اقوام ، به تقلیل احساس محرومیت و تبعیض کمک نکرد. با اینکه طبقه اشراف حاکم بر این کشورهای آزاد شده همچنان در حفظ سنت مستعمراتی کوشیدند و از تغییر وضع اجتماع جلوگیری کردند ، اما اکثر مردم و عمدهٔ طبقهٔ متوسط به عدم قبول نظام ارزشی غرب پاسخ مثبت دادند.

فرضیهٔ دیگر هانتینگتن مبنی بر اینکه تمدن اروپایی دارای موجودیت واحدی می باشد، هم مستلزم تجزیه انتقادی می باشد. باوجود اینکه می توان ادعا کرد که تاریخ جدید اروپا حد اقل طی دویست سال گذشته ، علاقهٔ مشترکی را نسبت به مادی گرایی و دنیاگرایی ، تفکیک کلیسا و دولت، بیداری در مورد آزادیهای بشری و علاقهٔ خاصی جهت کسب وسایل بهتر زندگانی را نشان داده است ، اماهر کدام از ملل اروپایی دارای اخلاق و رسوم و سنن مخصوص و جداگانه می باشند، و همهٔ آنها رامشمول موجودیت واحدی حساب کردن یک تعمیم خیلی تند است. غرور نژادی و لسانی جزو سنت ملی آنها است. بطور روشن و آشکارا این اساس ملت گرایی ناتسیهای آلمان بود که همین چندی پیش نیز زمینه ای جهت پاک سازی نژادی و دینی مسلمانان بومی بوزنی ، هرتسگوینا وکوزوو را فراهم نمود.

از طرف دیگر ، اسلام دینی جهانی است و مخصوص به ملتی یا مللی نیست، و بنابر این، اساس نژادی یا جغرافیایی را برای تمدن و فرهنگ قبول ندارد. دین اسلام روش وابسته به ارزشها را پیش می گیرد، و ارزشها و تصور حیات را به عنوان بنیاد هر فرهنگ می شناسد. این ارزشها جهانی و ابدی است و نه مخصوص برای یک زمان و مکان . اگرچه دین اسلام در عربستان نشو و نما یافت، و قرآن به عنوان الهام خداوند به زبان عربی ادبی نازل شد، اما تعلیمات آن تمام انسانها را مخاطب خود قرار می دهد . دین اسلام زبان و

فرهنگ عرب راتحت نفوذ خود قرار داد، و از حدود سنت جاهلیت قبل از اسلام قدم فراتر گذاشت ، و درمورد فرهنگ و ارزشهای مردم عراق و ایران و شام و اندلس و سند نیز همین روش را اختیار کرد. باید اذعان کرد که فرهنگ و تمدن اسلامی سرزمینهای اسپانیا و هند را برای مدت بیش از هشت قرن زیر تسلط خود قرار داد، اما در عین حال اقلیتهای غیر مسلم مانند کلیمی ها(و مسیحیّ ها) در اسپانیا، و هندوها در سرزمین هند به عنوان سنت دینی و فرهنگی متوازی ، از آزادی کامل برخوردار بود هیچگاه با قلع و قمع همگانی فرهنگی روبرو نشدند ، و سنن آنها در یک محیط تنوع تمدنها همچنان بدون موانع و فشارها رشد کرده است.

به عبارت دیگر ، می توان گفت که اختلاف فرهنگی ، چه در موضع اکثریت و اقلیت و چه در سطح مساوی ، مستلزم برخورد و تصادم نیست ، و برای فرهنگها همواره امکان همزیستی و بهره برداری از همدیگر وجود دارد، و مانند افراد بشر، فرهنگها و تمدنها هم دوره های مخصوص تولد، طفولیت ، کودکی ، بلوغ ، اضمحلال و مرگ را دارند . در حین این جریان ، عمل تأثر و تأثیر طبیعی صورت می گیرد، که این فرهنگها را فرصت آموزشی و توافق و گاهی قبول بعضی جنبه های فرهنگهای دیگر را فراهم می سازد بدون اینکه با یکدیگر برخورد کنند.

از این لحاظ ، اسلام نه تنها از نظر دیگران استقبال می کند بلکه به فراخواندن مردمی که دارای دیدگاههای مختلف فرهنگی و دینی و اجتماعی و اقتصادی می باشند، مبادرت می ورزد. قرآن تمام انسانها رابرای تبادل نظر روی بعضی اصول مشترک جهت بازسازی بنای پلهای تفاهم دعوت می کند ، و لواینکه اختلافات قابل توجه و بدیهی داشته باشند و اقوام یهود و نصاری را خطاب کرده می گوید :

« قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئاً و لایتخذ بعضنا بعضاً اربابا من دون الله ....»(سورة آل عمران ۳ : ۵۸)

(بگو ای اهل کتاب بیایید به کلمهٔ راستی که میانهٔ ما است و میانهٔ شما، که نپرستیم مگر الله را و شریک نسازیم با او چیزی را و نگیرد بعضی از ما بعضی را ارباب غیر از الله...)(سوره آل عمران ۳: ۵۸)

گفتگویی که قرآن می خواهد آغاز کند، منحصر به اهل کتاب یا مسائل الهیاتی نیست. این اصلاً گفتگوی تمدنی است بین الگوی تمدنی اسلام (که اساس آن بر دانش است) و فرهنگی که پایهٔ آن بر سنتهای کهنه (جاهلیت) قرار گرفته است. اولین الهام قرآنی به روش انسانی که بنیادش بر علم باشد و به طرز برخوردی که نشان دهنده الگوی انتقال باشد دعوت به تغییر فرهنگ مرتجع اهل مکه بود که سنن و راههای اجداد را از همه افضل و مقدس می شمردند. قرآن به رسالت و مذهب اصیل ابراهیم اشاره کرده ، اشعار می دارد که مردم زمان ابراهیم به مذهب اجداد خود عمیقاً وابستگی داشتند. دعوت ابراهیمی اصلاً برای اختیار کردن طرز برخوردی متکی بر علم و عقل و سنت عقلانی و برای آزادی مردم از تقلید کور کورانهٔ عقاید و عادات واهی اجداد شان بود. این اساس دعوت ابراهیمی و پیغام بعدی اسلام در مکه بود.

اسلام با جوش و ایمان ابراهیمی سعی نمود در اجتماع پای بند رسوم و عادات کهنه، بینش و طرز زندگی اصیل ابراهیمی را دوباره احیا نماید. این انتقال الگوی معرفت شناسی، بر تفوق و ماورائیت علم مطلق (وحی) روی کلیهٔ انواع و اقسام علم تأکید می کرد در حالی که عقل انسانی همواره متوجه درون و محدودیتهای خود می باشد. علمی که متکی به وحی باشد ، ماورای کلیهٔ طبقات و تصورات و تخیلات ذهنی می باشد.

اندیشهٔ انسانی چه مذهبی باشد و چه فلسفی، معمولاً متکی بر او و سازندهٔ تشکیلات خود روی قالبهای علم حسی و تجربی و عقلانی و ضد عرفانی می باشد. هرکدام از این منابع، اشکال مشترک وجود متناهی و داخلی را دارد. از طرف دیگر ، علمی که با الهام حاصل می گردد، خارجی و مطلق بوده و محصول تفکر و دخالت شخصی نیست. و از یک منبع خارجی می رسد ، بدون اینکه دریافت کننده (ملهم یعنی پیغمبر) شخصاً هیچ دخالت عملی در آن داشته باشد. این علمی است که نوع بشر را از ارزشهای اخلاقی عالمگیر مطلع می سازد و به سوی آن هدایت می کند. که درمیان این ارزشها ، عالی ترین ارزش «توحید» می باشد. علاقه عمده اسلام تحقق آگاهانه هماهنگی در حوزه های فردی و اجتماعی و اقتصادی وسیاسی است . یک بینش و طرز برخورد و طریق زندگی متحد الشکل ، وقتی که در سطح فردی

متحقق گشته باشد، همدستی و وفاداری و اعتماد و پشت گرمی را در حیات خانواده محکم می سازد، و در نتیجه هر کدام از زن و شوهر حفظ این امانت باهمی (مشترک) را مسئولیت و تعهد اخلاقی خود حساب می کند. یک علت عمده بحرانهای خانوادگی معاصر در فرهنگ دنیاگرای غرب، غالباً جایگزین کردن این بینش متحد الشکل به عقیدهٔ نسبیت اخلاقی است. بر اساس عقیده نسبیت و فردیت اخلاقی ، هر کدام از زن و شوهر ، داشتن روابط نزدیک با افراد دلخواه خود را صورت عملی آزادی فرد و نشان معاشرت اجتماعی عادی قلمداد می کنند. این عمل موجب ایجاد بحران جدی اخلاقی و کنار زدن ارزشهای عرفی خانواده و بروز اخلاق نسبی و موقعیتی شده و بر شدت بحران اخلاقی و اجتماعی معاصر غرب افزوده است. اولین شکار این بحران خانواده است . در حالی که از یک طرف بینش یکسان زندگی به پیوستگی دقیق به رفتار اخلاقی در داخل خانواده تأکید می کند و آدم را وادار می کند که نه تنها در سطح فردی طبق اصول اخلاقی زندگی کند، بلکه همان اصول اخلاقی را در زمینه های اقتصادی و سیاسی و حقوقی هم اجرا نماید و بعکس آن طرز برخورد فردی دنیاگرای غرب زندگی را صریحاً به صورت اجزاء جدا جدا و قطعه قطعه در می آورد. این طرز زندگی یک اخلاق فردی کاملاً آشکار را فراهم می سازد، اما در عین حال در مورد امور سیاسی و اقتصادی و حقوقی یک دورهٔ جداگانه عمل اخلاقی را ارائه می دهد. آنچه در حد افراد غیر اخلاقی حساب می گردد، گاهی در سیاست عمومی جایز شمرده می شود و بالعکس . این عمل اخلاقی نسبی به صورت یکی از مختصات ممتاز الگوی تمدن غرب در آمده است و برای ما حایز اهمیت بیشتری می گردد وقتی که می خواهیم وارد گفتگوی تمدن با غرب شویم.

موقعی که در جستجوی چگونگی گفتگوی تمدنی هستیم ، نباید فرهنگ و تمدن اسلام را چنانکه واقعاً هست ، با تعبیرات محدود آن اشتباه بکنیم و آن را نباید ابتداء با فرهنگ سنتی عرب اشتباه گرفت، اگرچه «عروبه» خود را به صورت یک وجود واحدی تعریف می کند درمیان افرادی که می توانند دارای زمینه مختلف دینی و نژادی باشند. بطور مثال یک یهودی عراقی یا قبطی مصری که زبانش عربی است به علت وحدت لسانی می توانند جزء

«عروبه» قرار بگیرند. اما از طرف دیگر اسلام ماورای رشته های نژادی و لسانی و رنگی می باشد. یک نفر که اصلاً آلمانی ، اسپانیولی، آمریکایی ، فرانسوی یا سودانی باشد، و لواینکه عربی تکلم نمی کند، همینکه بینش یکسان اسلام را قبول می کند بادرک کامل معنی «توحید» جزء امت مسلمه عمومی قرار می‌گیرد. بنابر این اساس امت مسلمه و فرهنگ اسلامی بر وحدت لسانی نیست، بلکه برپایهٔ بینش و مقصد و منظور واحدی در زندگی قرارگرفته است.

اساس فرهنگ اسلامی ارزشهای اخلاقی ماورای حدود جغرافیایی و نژادی و لسانی می باشد که مستندآن علم مطلق و ما فوق ماده است که توسط وحی یا الهام دریافت شده است. به همین علت مظاهر آن چه در شام و عراق و ترکیه و اندونزی و مالزی باشد و چه در پاکستان و ایران باشد ، علی رغم تأثیر طبیعتی و متنوع عرف و عادات محلی ، دارای وحدت نمایانی در علامات ممتاز خود می باشند. بارزترین مثال در این مورد فن معماری مساجد و مدارس در این کشور هااست ، چنانکه چه در تاشکند و قرطبه ، چه در اصفهان و کوالا لامپور، و چه در لاهور و استنبول،علی رغم تنوع ، یک وحدت مختصات ممتاز معماری مطلقا در آنها پدیدار است. لازم به تذکر نیست که به طور معمول علامات ممتاز کلی عموماً سبک معماری محلی را تحت الشعاع قرار داده است.

فرهنگ و تمدن اسلامی ، با مختصات ممتاز بی مانند خود نسبت به سایر نظریه ها و تمدنها و فرهنگهای معاصر یک سیاست درهای باز را دنبال می‌کند و بخاطر تبلیغ و تشریک در ارزشهای خود با دیگران و درک پاسخهای آنها، آنها را برای گفتگوی جدی و بامعنی بین انسانها فرا می‌خواند. اما این گفتگو دارای یک اخلاق مخصوص به خود می باشد.

اولین شرط این گفتگو ، به عقیدهٔ بنده ، تقبل و اظهار رضایت باعمل متقابل رو در روی فرهنگها ، بدون ابراز انزجار نسبت به همدیگر و بدون اظهار هیچ حس برتری وغیره می باشد. متاسفانه طرز برخورد عادی اقوام مستعمره گر اروپایی نسبت به فرهنگها و عرف و عادات غیر اروپایی فاقد طرز فکر مثبت و سالمی بوده است.یک فکر زمان و مکان به مرکزیت اروپا بر

ذهن و روح آنها غلبه یافته است و حد اقل از دو قرن گذشته این یک راز سر گشوده بوده است. این اشتغال ذهنی اقوام اروپایی در فهم نقشه برداری جغرافیایی دنیا و ساعات نیز انعکاس یافته است . در نقشه ای که آنها می‌کشند، لندن یا پاریس را به عنوان مرکز کرهٔ زمین قرار داده، سایر سرزمینهای عمده را در جنوب خاوری ، خاور میانه یا خاور بعید این مرکز جهانی نشان می دهند. همچنین ساعات جهانی نظر به ساعت صفر در گرینویچ تعیین می گردد که روی آن یک خط فرضی را کشیده اند. به همین منوال فرض کرده اند که این مراکز قدرت مستعمره گری ، مراکز فرهنگ و تمدن هم می باشند، و بنابراین نمایندهٔ نقطه عروج یا «خاتمه تاریخ» در قالب الگوی نظام سرمایه داری می‌باشند (رک. «خاتمه تاریخ» تألیف فرانسیس فوکویاما) . در اثر حس برتری فرهنگ و تمدن خود ، مورخان و انسان شناسان و جامعه شناسان مذاهب ، موقعی که در مورد فرهنگ اقوام دیگر به تحقیقات می پردازند، بیشتر اوقات به فرهنگ و سنن آنها نظر تحقیر آمیزی می اندازند، و آنها را به عنوان «بی دین» و « بی تمدن» و «بدوی» وغیره حساب می کنند.

به نظر ما، شرط اول برای گفتگوی عادلانه و با معنی ، چنانکه قبلاً اشاره شد، اعتراف وجود دیگران است بدون اظهار تنفر و تبعیض . قرآن در مورد گفتگو با مشرکان ، به مؤمنان توصیه می کند که باوجود عدم تعلق به همه انواع شرک و رد خدایان دروغین ، از خواندن این خدایان دروغین با اسامی تحقیر آمیز اجتناب ورزند. گاهی حتی بعضی مسلمانها هم این فکر خردمندانه قرآن را درک نمی کنند. علت واضح این توصیه قرآن ایجاد یک محیط سالمی است که در آن گفتگوی فرهنگی و نظریه ای میان مؤمنان و غیر مؤمنان بتواند صورت گیرد.

شرط عمدهٔ دیگر ، به نظر ما، مربوط به تجزیه و تحلیل عادلانه و درستی عناد و سوء ظن نسبت به دیگران است که طی قرنها تجمع یافته ، و در اذهان قدرتها و اندیشمندان مستعمره گر اروپایی و حتی در اذهان بسیاری از مسلمانانی که دستخوش ظلم استعمار قرار گرفته‌اند، وجود دارد. مثال واضح این سوءتفاهمها و سوءظنها، عکس العمل رسانه ها و مقامات دولتی است که

در موقع انفجار یکی از مراکز دولتی در شهر اکلاهما توسط یک نفر آمریکایی مسیحی بومی ابراز شد. بمجرد این انفجار کسانی که مورد سوء ظن قرار گرفتند، و حتی در شاهراهها مورد بازجویی قرار گرفتند، مسلمانانی بودند که اصل آنها از خاورمیانه ، آسیا یا افریقا بود. البته نتیجهٔ تحقیقات بعدی بکلی عکس آن را ثابت کرد. این سوء ظن و عدم اعتماد عمیق نسبت به مسلمانها در غرب به صورت یک پدیده عادی در آمده است. همچنین عدم اعتماد متقابل ، و لو نسبتاً بشدت کمتری، در بسیاری از مسلمانها نسبت به غرب وجود دارد.

ضروری است مذاکرات علمی در مورد یافتن ریشه های عدم اعتماد متقابل کنونی مورد تشویق قرار گیرد و اعتماد متقابل توسط گفتگوهای مکرر بین فرهنگها تقویت گردد و طی آن توجه بیشتر در سطح ملی و بین المللی به موضوعهای متنازع معطوف گردد. امید است بدین وسیله سوء ظنها و بدبینی‌هانسبت به همدیگر کاهش یابد.

ثالثاً این امر هم دارای اهمیت خاصی است که ریشه های اطلاعات نادرستی در مورد اسلام و مسلمانها در غرب عمیقاً جستجو گردد. به نظر ما ، تدریس کتب درسی ابتدایی تاریخ و جامعه شناسی و امور دینی که فعلاً شامل برنامه‌های درسی است موجب ایجاد تعصب و اثر منفی عمیق بر اذهان حساس جوانان گردیده است. این کتب درسی به آنها یاد می دهد که مسلمانها مردم افراطی و خشن هستند، و اینکه دین آنها به جهاد بر ضد غیر مسلمانها فرا می خواند، و اینکه مسلمانها آدمهای فقیری هستند که در عین حال به غرب نفرت می ورزند و همیشه در صدد فرصتی برای راه انداختن جنگ برضد غرب می باشند. این آثاری است که در اذهان اطفال درباره اسلام و مسلمانها بر جای می ماند و در آینده موجب ایجاد سوء ظن نسبت به اسلام و جهان اسلامی می گردد.

باوجود اینکه به علت شبکه جهانی اینترنت ارسال اطلاعات و افکار به سرتاسر جهان به صورت یک واقعیت در آمده است، اما بازهم کمتر اطلاعاتی دربارهٔ حقائق اسلام و نهضتهای اسلامی به دست مردم می رسد. تبادل مقالات تحقیقی درباره اطلاعات و اوضاع مسائل حاضر به طور مرتب می‌تواند در درک دیدگاههای دانشوران و مردم عامی و متخصصان از

زمینه‌های متنوع فرهنگی کمک کند، و می تواند پایه ای برای ارتباط متقابل فرهنگی با معنی را فراهم سازد. ضروری است به عوض تمرکز توجه به برخورد ناگزیر تمدنها ، باید سعی کرد تا به آرای انسانهای همنوع خود به منظور درک جهان بینی آنها و پایه های ارزش شناسی آن گوش فرا دهیم.

یک علت عمدهٔ بیگانگی بین اروپایی کذایی (از جمله آمریکا) و دنیای در حال رشد (اگر آن را عدم اعتماد کلی هم حساب نکنیم) سکوت آشکار آنها در برابر تجاوز به حقوق بشر به وسیلهٔ اسرائیلی ها در فلسطین و به وسیلهٔ حکومت افراطی هندوان در کشمیر می باشد. حملات تروریستی اخیر آمریکایی ها در سرزمین افغانستان که مردم آن قبلاً دچار بدبختی جنگ وجدال بوده اند، به نفرت بر ضد آمریکایی ها افزوده است.

اقوام اروپایی به علت گفتگوی بامعنی تمدنها باید در نحوهٔ عمل خود تجدید نظر کرده، سیاست دوگانهٔ خود را تغییر بدهند. اعمال تجاوز این اقوام بر ضد کشورهایی که از لحاظ اقتصادی ضعیف هستند،ادعاهای بلند و بالای آنها دربارهٔ حمایت از حقوق بشر و ایجاد حکومتهای جمهوری مطابق ندارد. این عدم اعتماد هنگامی عمیق تر می گردد که دنیای جمهوری کذایی به پشتیبانی و حمایت کلی و نگهداری از فرمانروایان و پادشاهان مستبد در بسیاری از کشورهای اسلامی بر ضد تمایل عوام این کشورها می پردازد. اگر این اقوام نتوانند اعتراف به خطای خود کنند، حداقل اظهار تأسف آنها بر عدم رعایت حقوق بشر و آزادی سیاسی مردم در دنیای در حال رشد می تواند به ایجاد اعتماد کمک کند، و منتج به گفتگوی بامعنی بین تمدنها گردد.

آثار و تبعات سیاسی و فرهنگی جهانی کردن اقتصاد موجب ایجاد احساس بعضی خطرات درمیان مردم نیمکره جنوبی گردیده است. در حالی که مردم نیمکره جنوبی با ارزشهای فرهنگی و دینی خود تعهد عمیقی دارند، سیاست جهانی ساختن اقتصاد، ارزشهای آنها را تهدید نموده عقیده آنها را نسبت به مناسب بودن رشد و ترقی دنیایی که در آن نظامهای مختلف وجود داشته باشند، ضعیف می‌کند، چون برنامه های شبکه های جهانی ماهواره‌ای (که عمدتاً غربی است) ارزشهای فرهنگی آنها را بشدت تهدید کرده ، ارزشها و بینش بیگانه با زندگی ایشان را نه تنها به اطاقهای مسکونی شهرهای بزرگ

می‌رساند، بلکه ساکنان کوچک ترین روستاها در دورترین نقاط دنیا را نیز تحت تأثیر خود قرار می دهد . سیاست جهانی سازی امکانات و فرصتهای سودمند را برای کشورهایی فراهم می سازد که از لحاظ اقتصادی قوی هستند و استراتژی بازاریابی را جهت به دست آوردن بازار جهانی برای فرآورده های خود اعم از تکنولژی تفریح و اطلاعات آماده بهره برداری کرده اند، و کشورهای کمتر رشد کرده به علت فقدان تکنولژی پیشرفته ، مصرف کنندگان عمده فرآورده های آنها می باشند، و چون مبتلا به رژیمهای غیر جمهوری هستند که از حمایت و پشتیبانی دنیای جمهوری کذایی برخوردارند، چاره ای ندارند جز اینکه فرآورده های دنیای سرمایه دار را مصرف نمایند. چون سیاست جهانی سازی آنها را مانند هشت پایی با شاخکهای خود محکم گرفته است اجازه نمی دهد تا در فضای آزاد نفس بکشند. در این وضع خفقان آور این اقوام بیچاره در مسابقه زندگی عقب مانده ، بکلی تابع رحم و کرم اقوام نیمکرهٔ شمالی گشته برنامه های تنظیمی کمک اقتصادی آنان نیز امکانات استقلال اقتصادی و قوهٔ تحمل این کشورها را ضعیف تر می سازد. این استعمار نو به نام جهانی ساختن اقتصاد و فرهنگ، انجام مذاکره و گفتگوی بامعنی میان مردمی که احساس مظلومیت دارند با دنیای سرمایه داری را بی نتیجه می سازد.

تا موقعی که در این سیستم اجتماعی و اقتصادی که موجب ایجاد طبقات اقوام حاکم و محکوم بوده است. تغییری قابل توجه و خالصانه صورت نگیرد، هر توصیه ای برای گفتگوی تمدنها سطحی به نظر خواهد آمد. باید واقعیتهای موجود را در نظر گرفت. چنانکه قبلاً اشاره شد، تنها بیانات شفاهی برای به هم رساندن اعتماد باهمی (متقابل) کافی نیست، تا موقعی که تغییری در طرز فکر صورت نگیرد، که در سطح جهانی بتواند به اقوام نیمکره جنوبی اجازه دهد آنها مستقلاً به فکر بپردازند، و مستقلاً ارزشها و بینش حیات خود را صورت عملی بخشند.

جهانی سازی اقتصاد بدون ایجاد موافقت عمومی در رفتار اخلاقی جهانی به سوی استعمار اقتصادی سوق می دهد، این عقیده سنجیدهٔ ماست که بدون اصول اخلاق جهانی ما نمی توانیم جامعه ائتلافی را تشکیل دهیم.

اولین ستون این اصول اخلاق جهانی ایجاب می نماید تا اصل احترام ، نگهداری و پیش بردن زندگی بشر در تمام سطحها در سرتاسر جهان شناخته شود، اجرای معیارهای دوگانه نسبت به زندگی انسانی که در حال حاضر اعمال می شود، باید موقوف گردد. خون انسانها، چه در نیویارک و واشنگتن باشد ، و چه در کشمیر و فلسطین ، باید ارزش یکسانی داشته باشد. اگر تلفات چند هزار انسان در نیویارک ، نیمکره شمالی را می تواند غضبناک و دیوانه و انتقام جو گرداند ، باید همان عکس العمل موقعی رخ دهد که هفتاد هزار فرد بیگناه به دست سربازان هندی در کشمیر به قتل می‌رسند. وجود معیارهای دوگانه نمی تواند وضع مناسبی برای گفتگوی تمدنها میان دانشوران بوجود آورد. اگر مردم و حکومتهایی که نگرانی فراوان در مورد «حقوق بشر» و «عدالت» دارند، نمی توانند دربارهٔ مسئله احترام به حیات انسانی توافق داشته باشند، در چنین اوضاع دعوت برای برگزاری گفتگوی فکری و فرهنگی و اجتماعی تمدنها هیچ معنایی نخواهد داشت.

علاوه بر حفظ و پیشبرد حیات انسانی ، در مورد اصول اخلاقی جهانی باید نقش و مقام عقل و رفتار معقول در مسائل فردی و اجتماعی را در نظر بگیرند. دلائل صحت رفتار که پایه آن بر اصول اخلاق نسبی باشد، نباید با مطابقت رفتار معقول اشتباه گردد. اگر می‌خواهیم برضد تعدی و زورگویی مبارزه کنیم ، نباید وسایل خود ما ناحق و قاهرانه باشد. معنی عقل و رفتار منطقی، پاسخ منطقی است و بس ، و نه انتقام جویی باکینه توزی و نفرت و تحقیر. اقوامی که در اثر انتقام جویی رفتار غیر عاقلانه را پیش گرفته اند، و یا در برابر زورگویی بازورگویی پاسخ داده اند، باید جرأت اخلاقی داشته باشند تا در ملأ عام اعتراف کنند که رفتار شان غیر اخلاقی بوده، وبنیادش روی اصول عاقلانه نبوده است.

عقل و رفتار منطقی ایجاب می کند که علت تعدی را پیدا کرد ، و نه اینکه با ایجاد وحشت منظم بین المللی به جنگ ظلم وتعدی رفت . این مستلزم به کارگیری رفتار اخلاقی می باشد. عقل و طرز فکر منطقی درونی نیست. بلکه دارای مقام خارجی است در موقعی که در چهار چوب اصول اخلاق جهانی مورد بررسی قرارگیرد و این موضوع در سراسر تاریخ انسانی

دارای دلالت ضمنی عمومی می باشد. ما از وجود هیچ تمدنی خبر نداریم که اعمال زور برضد والدین را روا دانسته و آن را طبق اصول منطقی اخلاق قابل بخشش حساب کرده باشد و نه هیچ تمدنی را می شناسیم که کشتن یک نفر انسان را برای تفریح خاطر عملی معقول بداند .رفتاری که رومیها با انسانهایی که غلام آنها بودند،روا داشتند،نزدکلیه نوع بشر کاملاً غیر معقول و شرمناک بود. بنابراین، ستون دوم اصول اخلاق جهانی را نمی شود دچار نسبیت فلسفی یا فقهی گرداند. بعضی از جانوران هوشمند نسبت به بعضی از مستبدان برگشته از راه صواب (هیتلرهای معاصر) عاقلانه تر رفتار می کنند.

اصل سوم مهم اصول اخلاق جهانی مربوط به تنوع عقیده و ارزشها است که مردم در زندگی خود دارند. بنابر این در داخل یک عرف و عادت و همچنین بین عرف و عادات مختلف باید تصدیق حق زیستن مطابق عقیده خود افراد وجود داشته باشد، و نباید ارزشهایی دینی یا فرهنگی اکثریت یا گروه حاکم به اقلیت یا گروه ضعیف به زور تحمیل گردد. استعمار فرهنگی و دینی و فکری همانقدر خطرناک است که استعمار سیاسی و اقتصادی . تا موقعی که براین موضوع توافق عملی نباشد که هر فرد بشر حق دارد مطابق ارزشها و عقیده خود زندگی کند، به عقیدهٔ ما ، نمی توانیم خواب تشکیل یک اجتماع دارای افکار و عقاید متنوع را به عنوان اولین شرط برای برقراری گفتگوی تمدنها در سطح جهانی صورت واقعی ببخشیم.

اصول اخلاق جهانی که موضوع بحث ماست ، بدون ملاحظه احترام آدمیت نمی تواند به کمال برسد، به عنوان یکی از اجزای عمده آن، انسانیت را نباید گیج ومات گذاشت. ریشه های اصیل هر فرد پایهٔ هویت و تداوم نسلی (ژنتیک) را فراهم می سازد، و این نباید دستخوش تکنولژی ژنتیک قرار گیرد. تکنولژی نو، بویژه در زمینهٔ ژن شناسی، با امکانات جابجای ژن انسانی مواجه گشته است و می توان تصور کرد که روزی برسد که خرید و فروش ژنهای انسانی به بهای هم اندازه کیفیت آن ژن ها صورت گیرد. به تعبیر دیگر، ژن برندهٔ جایزه نوبل به بهای گرانتر از ژن یک فرد عادی به فروش برسد، و مردم بتوانند برای نسلهای آیندهٔ خود به انتخاب هر نوع ژنی حسب دلخواه خود بپردازند. این نوع تخلفها از اصول اساسی اخلاقی، ژن شناسی بشر و

استیصال خانوادهٔ آیندهٔ جامعه انسانی را دستخوش تردید خواهد گرداند. بدون وجود خانواده‌ای که با تداوم نسلی مطابقت داشته باشد، نمی توانیم جامعهٔ انسانی مؤقر داشته باشیم. اصول اخلاق انسانی باید این جنبه مهم را در نظر داشته باشد، و پایهٔ محکمی برای گفتگوی تمدنها را فراهم سازد. اگر سالمیت و وقار خانواده از بین رفت ، هیچ جایی برای گفتگوی تمدنها نخواهد ماند، چون دور ما انسانهای ماشینی ناقد تمدن انسانی وجود خواهند داشت. این به نظر ما اصل چهارم مهم جهانی برای عمل انتقال با معنی میان مردم جهان می‌باشد.

پنجمین و آخرین اصل اخلاق جهانی حق مالکیت افراد را در نظر می‌گیرد. این نباید با اصول اقتصاد نظام سرمایه داری مبنی بر حق مالکیت انحصاری اشتباه گردد . اما این بکلی مطابق اصول اخلاق است که حق افراد را برای استفاده از وسایلی بشناسند که آنها طبق موازین اخلاق به دست آورده ، و تولید نموده اند.

اگر به پنج اصل مذکور اخلاق جهانی بدرستی پی برده شود و به اجراء در آید، این عمل می تواند موجب احترام باهمی (متقابل) و همکاری در کسب اطلاع از تجربیات همدیگر بدون هیچ نوع تصادم و برخورد گردد. به عقیدهٔ بنده هم برخورد تمدنها ناگزیر نیست، و بنابر این یک طرز برخورد مثبت تر و منطقی‌تری که بر چهار چوب مذکور اصول اخلاق جهانی پایه گذاری شده باشد، می‌تواند محیط بهتری به علت ایجاد اعتماد و همزیستی مسالمت آمیز و توسعه منابع و تداوم استفاده از آن برای جامعه های بشر فراهم سازد.

*****

پرفسور دکتر صغری بانو شکفته [1]

گفتگو میان تمدنها و اوضاع اخیر

گفتگو میان تمدنها موضوعی است که از دو سال قبل مورد توجه است، از موقعی که پیشنهاد دولت جمهوری اسلامی ایران به دبیر خانه سازمان ملل متحد در نیویورک ارائه گردید و آنگهی در اجلاسیه سالیانهٔ مجمع عمومی در اکتبر ۲۰۰۰ مورد بحث قرار گرفت و با اتفاق آرای کلیه کشورهای عضو، سال ۲۰۰۱ به عنوان سال گفتگو میان تمدنها، بر مقیاس جهانی اعلام گردید، طی مدت ژانویه الی اوت ۲۰۰۱ در مطبوعات گاه گاهی به آن اشاره می شده است اما آنطور که انتظار می رفت کوششهای پیگیری جهت شناخت موضوع گفتگو میان تمدنها مشهود نبوده است. باید اذعان کرد که حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ در نیویورک و واشنگتن و عکس العمل انتقام جویانه ایالات متحده امریکا نوع بشر را به پرتگاه نیستی سوق می دهد و اگر چنانچه رهبران کشورهای غربی و مغزهای متفکر آنان اهمیت گفتگو میان تمدنها را درک می‌کردند، حسن تفاهمی میان تمدنهای مختلف پایه ریزی می گردید موجبات دشمنی با مسلمانان جهان بویژه مردم ستم دیده افغانستان به این شدت و حدّت به وجود نمی‌آمد . درین عقب نما مسئولیت کلیه کشورهای مسلمان این است که موضوع گفتگو میان تمدنها را در سازمان ملل متحد ، شورای امنیت ، مذاکرات دو جانبه و چند جانبه در جلسات بین المللی ، عنوان کنند. همچنین مقتضای وقت این است که اجلاسیه سران کشورهای مسلمان عضو کنفرانس اسلامی هر چه زود تر تشکیل گردد و جهت حفاظت و حراست تمدن اسلامی که در واقع میراث عمده بشری است تصمیم های جدی اتخاذ نمایند و هیئتی به عضویت حد اقل ۳ یا ۴ تن از رؤسای مملکت و یا دول اسلامی با اتفاق دبیر کل سازمان کنفرانس اسلامی به امریکا اعزام گردندتا به رئیس جمهوری امریکا و به اتخاذ کنندگان تصمیمات در ایالات متحده هشدار دهندکه ضرر و زیانهای جانی و یا مالی که در تاریخ ۱۱ سپتامبر

---

۱ - استاد و رئیس سابق گروه آموزشی زبان فارسی، دانشگاه ملی زبانهای نوین ، اسلام آباد .

۲۰۰۱ وارد آمده تنها به ایالات متحده ارتباط نداشته است و درمیان کشته شدگان مرکز بازرگانی جهانی نیویورک، اتباع حد اقل ۴۵ مملکت ، قطع نظر از ملیت رسمی آنان ، شامل بوده اند . در امور بازرگانی جهانی نیز صدماتی که به اقتصاد و تجارت کشورهای مترقی و در حال رشد وارد آمده است که نشانگر تلفات مالی مشترک و رکود اقتصاد به مقیاس سر تا سر دنیا می‌باشد. بنابراین حرکت انتقام جویانه ایالات متحده و سایر کشورهای غربی سفید فام با اتباع کشورهای مسلمان خاور میانه از جمله افغانستان دال برکوتاه اندیشی خط مشی متخذه از امریکا بوده و نیاز به تجدید نظر دارد.

راستی ! مملکتی که حتی سه قرن از عمران، آبادانی، و همچنین تأسیس آن نمی گذرد، آیا می تواند قدر تمدنهای قدیم سه الیٰ شش هزار سال را درک نماید؟ خط مشی دولت جمهوری اسلامی ایران در مخالفت با تهاجم به افغانستان تا آنجایی که به استفاده از فضای ایران مربوط می شود ، مبتنی بر اصول حق و منطقی بوده حفظ و صیانت منافع ملی ایران که الحق مبتنی بر تعلیمات دین مبین اسلام است ، برهمه موضوعات دیگر ارجح است. اما در ایران که وارث یکی از کهن ترین تمدنهای باستانی و اسلامی می باشد، به مخاطره انداخته شدن تمدن اسلامی در سراسر جهان را نباید نادیده گرفت. در این راستا همچنانکه ایالات متحده دارد شورای امنیت سازمان ملل متحد رابرای تصویب خواسته های نامشروع خود استثمار می نماید، کشورهای اسلامی بخصوص ایران عزیز محق خواهد بود که از سازمان کنفرانس اسلامی (که تا پارسال ریاست آن به عهدهٔ ایران بود و امسال با قطر است) خواستار اتخاذ تصمیم‌های قاطع در این زمینه شود.

مجتمع شدن نیروهای دریایی و هوایی و زمینی در اقیانوس هند، دریای عربستان و دریای عمان و خلیج فارس طی هفته های اخیر در مقیاسهای بالا برای اولین دفعه پس از پایان جنگ ۱۹۹۱م که هدفش بیرون راندن نیروهای عراقی از کویت بود بظاهر هدف اول آن انهدام رژیم حاکم بر افغانستان (گروه طالبان) بود، اما از خواسته های بعدی امریکا چنین بر می آید که در هم کوبیدن تأسیسات چندین کشور اسلامی من جمله ایران ، پاکستان ، عراق، سوریه، لبنان ، عربستان سعودی ، لیبی، مالزی، سودان و صومالی به بهانهٔ مبارزه با تروریسم، مقصود غایی ایالات متحده است. هم اکنون ابتکار همهٔ امور مربوط به کشورهای اسلامی باید به دست سازمان کنفرانس اسلامی

سپرده شود تا به عنوان نماینده امت اسلامی در برابر زورگویی محافل غربی ایستادگی نشان دهد. اگر چنانچه چند کشور مهم اسلامی که در رأس آن ایران قرار دارد، «گفتگو میان تمدنها» را وسیله ایجاد تفاهم و رفع سوء ظن های کنونی بکار گیرند، ترس آن وجود دارد که نظریهٔ پروفسور هنتینگتون که در دههٔ آخر قرن پیش تصادم میان تمدنها را در آینده پیش بینی کرده بود، درین مرحله از تاریخ نوع بشر، صورت تحقق بپذیرد.

بدون شک اسلام دین امنیت و سلامتی و صلح و آشتی است. اگر چنانچه در برخی از کشورهای اسلامی، احساسات و عکس العملهای ضد امریکایی وجود دارد، ریشهٔ آن را باید در خط مشی های نیم قرن اخیر آن کشور در مورد کشورهای جهان سوم بویژه کشورهای مسلمان جستجو کرد. برای دستگیری ونابود ساختن عناصر شرور انگشت شمار، نباید اقتصاد سرتا سر دنیا بویژه کشورهای مترقی که صحنه های بازرگانی بین المللی، بانکداری، صنایع، خطوط و شرکتهای هوا پیمایی کشوری، بیمه، سیاحت و چندین صحنهٔ دیگر در حال جمود و رکود درآید و صدها هزار نفر، تنها از طرف شرکتهای هواپیمایی امریکایی و بریتانیایی از کار بر کنار گردند. پس بنابر مثل معروف فارسی، جلو ضرر هرجا گرفته شود، منفعت است، کلیه دوایر ذی ربط جهانی می بایستی بدون تبعیض در نژاد، دین و ملیت برای حفاظت نوع بشر همکاری وسیعی نمایند. زیرا قرن بیست و یکم یعنی هزاره سوم خواستار دانش اجتماعی بالاتری از قرن گذشته است که ما شاهد آن بوده ایم که منتج به دهها جنگ از جمله دو جنگ جهانی شد که میلیونها نفر کشته نتیجه آن بود و بمبهای هسته‌ای برای اولین دفعه در آن به کار گرفته شد.

اینک لازم است ببینیم که چگونه می توان روش درست گفتگو میان تمدنها را در پیش گرفت:

الف: مرکز گفتگو میان تمدنها در قالب یک سازمان جهانی گفتگو میان تمدنها آغاز به فعالیت کند و یک گردهمایی خط مشی سازان کشورهای جهانی عضو سازمان ملل متحد را در تهران برپا نماید و درین اجلاسیه ها ایدهٔ گفتگو میان تمدنها مشروحاً برای شرکت کنندگان توضیح داده شود. کتابچه ها و نشریه‌هایی به زبانهای بین المللی بویژه انگلیسی، عربی، فرانسه، اسپانیولی وروسی تهیه و چاپ شود تا هنگام ورود به تهران میان نمایندگان توزیع

نمایند تا اینکه قبل از شرکت در کنفرانس آنها با دورنمای گفتگو میان تمدنها آشنا بشوند.

ب : تهیه فیلمهای ویدیویی به زبانهای مختلف که در آن آثار تمدنهای عمده جهانی نظیر ایران ، یونان ، چین ، مصر، بین النهرین ، درهٔ رود سند و سایر کشورهای متمدن نشان داده شود و با معرفی مختصر هر کدام از آن نیاز مبرم به حفظ نوع بشر با میراث باستانی و تاریخی آنان بازگو شود.

ج : توسعه جهانگردی یکی دیگر از صحنه های تفاهم در جامعه بشری است که گفتگو میان تمدنها هدف غایی آن به شمار می رود. به سیاحت و جهانگردی در ایامی که از حوادث ۱۱ سپتامبر می گذرد، لطمهٔ شدید وارد آمده است، گفتگو میان تمدنها می تواند این صحنهٔ مهم بین المللی را سرپرستی و پشتیبانی کند تا سیاحت که یکی از صنایع محسوب می شود ، احیاء گردد.

در ماههای اخیر باوصف خطراتی که متوجه امت مسلمان بوده است، مسلمانان جهان به پاسخگویی آن کمر همت بسته اند. از سران کشورهای مختلف غربی و شرقی که از واشنگتن دیدن کرده ، بارهبران آن کشور به مذاکراتی پرداخته اند، شامل رؤسای دولتهای فرانسه ، بریتانیا، اندونزی و اردن هاشمی و سایر کشورها بوده اند که کمتر امکان دارد که منافع مشروع امت اسلامیه درین دیدارها مطرح گردیده باشد. اگرچه دیدار رئیس جمهوری امریکا از مرکز اسلامی در واشنگتن در مسلمانان ایالات متحده امریکا و سایر کشورهای دنیا حسن تأثیر داشته همچنین اظهارات نخست وزیر بریتانیا دایر بر اینکه اسلام دین صلح و آشتی است و مسلمانان من حیث الملة مسئول فعالیتهای عناصر تخریب زانیستند، در محافل ذی ربط مورد استقبال قرار گرفته است اما اقتضای زمان این ا ست که باحرکات سنجیده از آغاز جنگ جلوگیری به عمل آید زیرا بیم آن می رود که چنین جنگ مبدل به جنگ جهانی سوم شود که در آن سلاحهای عمومی و حتی هسته‌ای به کار رود و تلفات و خسارات چند برابر جنگ جهانی اول و دوم را در برداشته باشد.

دانش اجتماعی ملت اسلامی باید راه حل عاجلانه ای پیدا کند که جهان اسلامی با جهان مسیحی به تبادل نظر ومذاکره بنشینند. ایالات متحده هم نباید از انجام مذاکره سرباز زند به دلیل اینکه بزرگترین اقتصاد جهان که حتی به پهنای بیش از ژاپن و چین وجود دارد، در آن کشور است و اگر به علت

ندانم کاریهایی، خشم و انتقام بر تحمل و بردباری غلبه پیدا کند، پیشرفتهای حاصله در رشته های اقتصادی و اجتماعی در ظرف چند ماه جنگ و لواینکه صحنهٔ آن در آسیا و خاورمیانه نیز بوده باشد ، فرو پاشیده خواهد شد.

متأسفانه پس از انحلال اتحاد جماهیرشوروی سوسیالستی که از هم-گسیختگی آن نیز نتیجهٔ اقدام عاقبت نااندیشانه شوروی در باب تهاجم و اشغال افغانستان بوده است، ایالات متحده بظاهر به عنوان تنها ابرقدرت جهان باقی مانده، اما روش و طرز تفکر تصمیم گیرندگان آن کشور اغلب مغرضانه ، خود خواهانه و مهاجمانه بوده است. اگر بر جنگهای مختلفی که از ناحیه ایالات متحده پس از پایان جنگ جهانی دوم آغاز گردید، نگاهی گذرا بیندازیم،متوجه می شویم که درجنگ ویتنام،جنگ کره، جنگ خلیج کارائیب، جنگ خلیج فارس و نظایر آن دهها هزار نفر از مردم بومی و هزاران نفر از افراد نیروهای مسلح خود را به کشتن داده است. در برخی موارد از ستمگریهای ممتد نیز احتراز نکرده من جمله تحریم اقتصادی عراق برای ده سال اخیر منتج به کشته شدن حدود پانصد هزار نفر طفل و کودک عراقی گردیده هفته یا ماهی نمی گذرد که نیروهای بیگانه مقیم شبه جزیرهٔ عربستان، تهاجم های هوایی به سرزمین عراق ننمایند که نتیجه اش کشته شدن افراد غیر نظامی و نابودی تسهیلات عمومی و صنعتی عراق می باشد.

« گفتگو میان تمدنها » در حقیقت راه گشای ملل عقب مانده جهان است و در این راستا سازمان ملل متحد که در تصاحب کشورهای بزرگ صنعتی است ،نمی تواند نقش مؤثری بازی کند. به همین سبب کشورهای مسلمان باید سکوی سازمان کنفرانس اسلامی را متحرک بسازند و صدای مؤثری در زمینه بقاء و استحکام صلح و آشتی میان پیروان ادیان مختلف بلند نمایند. ایران و پاکستان در این عقب نما نسبت به سایر کشورها دارای نقش ممتازی می‌باشند زیرا در دهه های ۷۰ و ۸۰ قرن بیستم الی تاکنون مجموعاً هر دو کشور در حدود یک چهارم جمعیت افغانستان را به عنوان پناهنده نگهداری کرده اند.و خدای نکرده اگر افغانستان توسط قوای خارجی مورد تهاجم قرار بگیرد[1] حد اقل یک چهارم جمعیت دیگر به پاکستان و ایران کوچ خواهد کرد و اگر پست های مرزی نیز برای جلوگیری از نقل و انتقال چنین جمعیت بسته باشد، به علت واقع شدن صدها کیلومتر از طول مرز در کوهستانهای صعب

۱ - این مقاله در چهارمین هفته سپتامبر ۲۰۰۱ در دفتر دانش دریافت گردیده بود.

العبور چنین اقدامی امکان پذیر نیست.

نیاز مبرم آن است که پیرامون معضله کنونی افغانستان نظرات ایران و پاکستان نزدیک به هم باشد، و اینکه خط مشی های هر دو کشور در وهلهٔ اول به نفع هر دو کشور و در مرحلهٔ بعد به نفع جهان اسلامی باشد. تجزیهٔ سابق آن کشور به دو دسته نیز به هیچ وجه نمی‌بایست بـه طـول مـی‌کشید. اتحـاد، یکپارچگی و داشتن حکومت اسلامی، مورد اتفاق احزاب و گروههای ذینفع و شاید یگانه راه حل استرداد وضعیت صلح آمـیز بـه سـرزمین افغـانستان می‌باشد. گفتگو میان تمدنها باید در این رهگذر نیز به خدمت گرفته شـود. بخشی از خراسان بزرگ دیروز و افغانستان امروز در میراث تمدنی و فرهنگی ایران طی قرون و اعصار شریک و سهیم بوده است، حراست و حفاظت تمدن باستانی افغانستان در واقع تداوم و ابقای تمدن فلات ایران خواهد بود. بزرگ منشی در حین گفتگو میان تمدنها جهت به دست آوردن هدف غایی بسیار مؤثر خواهد بود.

گفتگو میان تمدنها موضوعی است که باید در سالها و دهه های آینده نیز پیگیری شود، چنانکه سعدی فرموده است :

بـــنی آدم اعضـــای یکـــدیگرانـــد کـــه در آفـــرینش ز یک گـــوهرانـــد

حقیقت امر این است که حسن تفاهم ، یگانگی و یکپارچگی میان ملل شرق و غرب به نفع همگان است. در این رهگذر کشورهای مـترقی غـربی وظیفه خطیری بـه عـهده دارنـد. زیـرا هـمه کشورهـای در حـال رشـد در صحنه‌های علوم ، تکـنولوژی ، اقتصـاد و سـایر آن نیـازمند بـه همکـاری وهمگامی کشورهای مترقی می‌باشند. از طرفی دیگر بالغ بر سه چهارم وسائل صنعتی و معدنی و کشاورزی روی ارض در تصاحب در حدود یک چهارم جمعیت جهانی ساکن در کشورهای مترقی است. پس سه چهارم جـمعیت جهانی با یک چهارم وسائل و امکانات اقتصادی که دراختیار دارند هیچگونه تهدیدی برای کشورهای مرفه الحال نخواهند داشت. با این همه تبعیض که از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م قد برافراشته ، نخست وزیر ایتالیا نیز تمدن غربی را برتر از تمدن اسلامی قلمداد کرده است. برای بقای نوع بشر رفع سوء تفاهم ها تنها راه نجات است و به همین سبب بشر باید دانایی و حکمت را چراغ راه ساخته ، دست به دامن گفتگو میان تمدنها زند. ایران عزیز در این رهگذر باید پیشقدم شود تا آرزوی اقبال که می خواست تهران در آسیا مانند منزلت ژنو در اروپا را پیداکند ، به تکمیل رساند.

*****

دکتر سلطان الطاف علی [1]

اسلام و گفتگوی تمدنها

عنوان فوق جنبهٔ تحرک جهانی دارد. پیشنهاد جمهوری اسلامی ایران از جانب حجت الاسلام سید محمد خاتمی پیرامون «گفتگو میان تمدنها» در سطح جهانی فوق العاده مهم است. مقصود از گفتگو میان تمدنها این است که انسان قرن حاضر باید جهت حل و فصل مسائل از مذاکرات و گفتگوهای با همدیگر استفاده کند و طریق جنگ و مبارزه مردود شود. از این طریق کیفیت زندگانی انسان به سطح بهتری خواهد رسید. انسان خواهد توانست دریافتن بهبود و خوشحالی در زیست خود موفق بشود و محیط زندگانی انسان از همه تبه کاریها در امان و محفوظ بماند. باید که در سراسر جهان در راه نیل به این هدف سعی بسیار کرده شود تا مردمان و دولتهای جهانی درین کار پر سعادت فعال شوند و ازین اقدامات صلح و سلامتی و خوشحالی در جهان تقویت بشود که در نتیجه همه اشکالات و مسائل که موجب فتنه و فساد می باشند ازبین برده خواهد شد. حجت الاسلام سید محمد خاتمی رئیس جمهوری اسلامی ایران در اجلاسیه یونسکو (UNESCO) دراین موضوع نطق ایراد فرموده در ترویج و تنفیذ این اهداف اظهار نظر کردند. وی بر یافتن علتهای واقعی و اصلی نزاع در عالم تاکید کرد که آثار این نزاعها را باید با گفتگو زایل کرد. (۱)

ایشان تمدنهای جهان را به رفع کردن منازعات جهانی متوجه کرد زیرا که ازین طریق ممکن می شود که همه جهان و مردمان عالم درین کار خیر شرکت بنمایند(۲) تا شاید از این راه بتوان از نیروهای حقانیت جهانی (Universal Truth) بهره مند شد که بهبود و خوشحالی انسان هدف و مرام آن است. اصولاً

---

۱ - استاد سابق گروه فارسی دانشگاه بلوچستان - کویته.

تمدنها و فرهنگهای جهان بر اساس ارزشهای صداقت و راستی ها دوام و قوام یافته است. هر مدعی تمدن و فرهنگ که از عظمت تمدن و فرهنگ خود واقعاً آگاه است می تواند این مباحث تمدنها را سودمند یابد بر طبق نظرات رئیس جمهوری اسلامی ایران به برکت این روابط و مباحث که بر سر میز تمدن جهانی برپا خواهد شد، میان اصحاب هنر و اصحاب سیاست تفاهم واقعی پیدا می شود باید سرنوشت ملل عالم به دست متفکران تاریخ ساز باشد تا به تمدن جهانی احترام بورزند(۳)مقصود ازین پیداست که همه جهان و مردمان جهان عمق تمدن و فرهنگ ببینند و حفظ احترام و قدر انسان و انسانیت کنند که به وسیلهٔ آن یک تمدن جهانی پیدا شود.

از این مباحث یک نکته جداگانه پیدا می شود که این « تمدن جهانی » چه اوصاف و اخلاقی باید داشته باشد. همین نکته را زیر بحث بیاوریم . اول ببینیم که بنیان تمدن و فرهنگ در جهان از روی تاریخ انسانی چطور به وجود می آید و در صفحات تاریخ، عظمت تمدن و فرهنگ چگونه پیاده می شود. ما می بینیم که در جهانی که تمدنها و فرهنگها به ظهور رسیده است در بن و ریشه آن قانون و کارهای اصلاحی بعضی مردمان عظیم وجود داشته است و در ضمیر شان نکات خوبی از مذاهب و اخلاقیات خصوصی وجود دارد. از روی تاریخ شبه قاره با تمدن و تهذیب هندو روبرو می شویم که تاثیر آن در طرز زندگی مردم تا امروز هم دیده می شود ، اگرچه کیش بودایی و جینی بر ضد جامعهٔ غیر عادلانه و عدم تساوی هندو قیام نمودند ولی نتوانستند روش کیش هندویی از بین برند (۴) این کیش رایج در هند از قدیم ترین کیشها به شمار می رود . ویدها در ۹۰۰ ق م به اتمام رسیده بود (۵) به هرحال هندوئیزم یا هندومت ، یک تمدن و جامعه ای قدیمی است و پیروان آن تاکنون به تعداد زیاد موجود اند. تمدن غربیان از فرهنگ و تمدن یونان آغاز می‌شود. مفکر عظیم شان ، افلاطون (۴۲۷ - ۳۴۷ ق م) جامعه آتن را به وجود آورد. این تمدن یونان بود که روم ازآن تاثیر کلی گرفت تمدن چین (China) هم سابقه قدیم دارد و تاثیر مصلحان آن تا امروز باقی است. در یک دوره ایران تحت تاثیر افکار زرتشت به سر برد . این دوره هم صدها سال طول کشید . در اواخر این دوره ما می بینیم که پیغمبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم در هزار و چهار صد و سی ویک سال قبل با تعلیمات دین مبین جامعه

نو و تمدن جدید را طرح ریزی فرمودند. هم اکنون تاثیر تمدن اسلامی در اغلب نقاط جهان دیده می شود؛ در حالی که آن گروههای فکری و تمدنی که در ادوار مختلف به ظهور رسیدند پس از مدتی مستهلک شدند و اثری از آنها باقی نماند. در قرن پنجم میلادی در دورهٔ ساسانی در ایران کیش مزدک رونمود که می توان آن را بناکننده سوسیالیزم گفت تأثیر آن هم ازبین رفت. همینطور در آغاز قرن نوزدهم میلادی وجود کارل مارکس افکار نظام سوسیالیستی را از شوروی تا مملکت چین گسترش داد ولی این نظام در جماهیر شوروی تا هفتاد و پنج سال باقی بود و بالاخره نیست و نابود گشت. بدین جهت تمدنهای استهلاک پذیر قابل هیچ تذکار نیست. آنگاه تمدنهای قدیمی جهان مثل ایران، یونان، روم، مصر، شبه قاره و عرب را می بینیم که تا حدی در چارچوب جهان تاثیر زیادی داشتند و اکنون امیدواریم که این تمدنها در دایره اخلاقی خود نظر کرده برای صلح و آشتی جهانی بحث و گفتگو نمایند. ولی حقیقت این است که برخی تمدنهای قدیمی در بیخ وبن فکری خودشان به احترام به مساوات انسانی اهمیتی نداده اند و در پس عقاید آنان بت گری، بت پرستی، ظاهر پرستی ولا مذهبی و سیاست بی دینی و انسان سوزی کارفرماست. فکرشان از یک منبع فکری بالاتر از جامعه انسانی نیست و مملو از قوانین خود ساخته انسانی است که هیچ توازن و انصافی ندارد (۶) در شرح و تفصیل این تمدنها باید بیشتر زمان قدیم تاقرن ششم و هفتم میلادی را درک کنیم. از مطالعه این تمدنها چنین دریافت می شود که جامعه انسانی وقتی که برای تسکین خاطر و برای راحت نفسانی خود قوانین را از پیش خود مرتب کرد و تحت آن قوانین دیر و کنشت ها ساخت، بازار ظلم و سفاکی به وجود آمد و چون انسانی قوانین الهی و الهامات انبیاء کرام را حرز جان کردند دوره عدالت و صلح را یافتند. درین عصر حاضر چون جامعه سوسیالستی به اختتام رسید، می بینیم که در سراسر جهان دو تمدن قابل تذکار باقی می ماند: یکی تمدن غرب و دیگر تمدن شرق. مراد از تمدن شرق تمدن اسلام است. درین قرن برای برپا کردن یک جامعه عالمی دارای امن و خوشحالی هر دو تمدن شرق و غرب در رقابت هستند. پیروان هر دو تمدن باید باکمال متانت و فکر همه نزاعها را به اختتام آورند و یک محیط محبت وامن و دوستی ایجاد کنند. درین موقع ما اگر فکر کنیم و هر دو تمدن

شرق و غرب رابسنجیم حتماً به نتیجه خواهیم رسید که کدام یک از این تمدنها ریشه انسان دوستی دارد و کدام در هوس مادی گرفتار است. فیلسوف بزرگ غرب، افلاطون باهمه دانش و خرد می گوید که بچه های ضعیف و ناتوان را باید بکشند. همینطور تمدن غرب قانون الهی را عملاً ترک نموده است. درین محیط امید فلاح و بهبود داشتن با تمدن غرب خیال خام بیهوده است. تمدن غرب را بدقت ببینید. همه پیشرفت علمی شان در استهلاک انسان و انسانیت دیده می شود. دانشور معروف جناب جاوید احمد غامدی در مقاله خود در همین باره می گویند که درین هیچ شک وتردیدی نیست که تمدن غرب امروز بر اوج احیاء تمدن جهانی آمده است و این تمدن برای هدف احیاء تمدن عالم چند خصوصیت هم دارد که برای عالم انسانیت سودمند است اگر بخواهند تهذیب و فرهنگ عالمی را از مسائل گوناگون رهایی بخشند. پیشرفت شان در علم فوق العاده است، سعی شان در معیشت و جمهوریت دلیل روشن است که تهذیب و تمدن شان امکانات بسیاری می دارد. ولی ما می بینیم که تهذیب و تمدن غرب درسطح جهانی نمی تواند نقش و عمل تمدن جهانی را بازی کند (۷) این نظریه باید صادقانه همراه با دلایل لازم بررسی شود.

اول، اینکه انسان فطرتاً میل به مذهب دارد. بدبختانه بُعد میان اهل غرب و کلیسا که اتفاق افتاده است، فکر و شعار اهل غرب را از مذهب کاملاً بیرون کرده است و نمی توانند مذهب را ارزش شعوری بنام تهذیب و تمدن بدهند. گویی برای غرب ممکن نیست که همه پیشرفت مادی را با اخلاق درونی و باضمیر انسانی همراه نمایند. حالا تمدن غرب را دو طریق در نظر مانده است، یکی اینکه ضمیر درونی را تسلیم کنند و دوم اینکه بوسیله تکنولوژی جدید سعی کنند فطرت و احساس درونی را عوض کنند. (یعنی برای اروپا ممکن نیست که تمدن شان را تسلیم احساس درونی انسان ومذهب نمایند).

دوم، اینکه غرب انسان را به طبقات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تقسیم می کند و در برنامه آن هیچ چیز تمدنی در مقیاس جهانی دیده نمی‌شود. غرب نظریه قومیت و ناسیونالیزم را رواج می دهد و همه وسایل اطلاعاتی ابلاغ جدید آنها سرگرم اشاعه ناسیونالیزم است. حالا فکر کنید

تمدن غرب که خواستار ناسیونالیزم است چطور می تواند خود را برای یک تمدن بزرگ عالمی آماده کند.

سوم ، اینکه تمدن غرب نمی خواهد معیشت و اقتصاد را تحت اخلاقیات بیاورد و حال آنکه تمدن عالمی را در سطح مطلوب آوردن بدون اخلاقیات ممکن نیست. غرب نمی خواهد که قدر اخلاقی سربلند شود. برمبنای این سه علت بیان شده غرب باوجودی که خوبیهای بسیار هم دارد نمی تواند به یک تحرک عالمی اعلی روی آورد.(۸)

حالا، باید ما این نکته را درک کنیم که جامعه جدید چیست؟ زیرا این گمان وجود دارد که غرب جامعه جدید دارد ، حال آنکه اینطورنیست . اصلاً اگر جامعه ای در خود انتقاد پذیر باشد و آرا در آن مورد نقد قرارگیرد و آراء و نظریه و روشی خاص را مطلق نکند بلکه تحمل داشته آراء و اختلاف دیگران را بشنود و بفهمد و برای آنها مجال بحث فراهم کند، و سعی کند آن حجابات که تاکنون در جهان وجود داشته است ، و تفهیم و تفهم ، از خود دور کند ، جامعه جدید است. جامعه جدید به نشان و لباس مخصوصی انحصار ندارد، بلکه تسلیم حقایق شدن دلیل بر جدید بودن است . هر تمدن که این طور و طریق را اختیار نماید استحقاق دارد که آن را به نام جدید معرفی کنیم.(۹)

در اینجا لازم است که ما خصائص فرهنگ و تمدن اسلامی را عرضه کنیم. به نظر ما هر جامعه یا تمدن که دارای خصایص زیر باشد، اسلامی است اگرچه رسوم و فرهنگ آنان درجات متفاوت داشته باشد. این خصایص خالصاً ریشه اسلامی دارد و هر گروهی یا تمدنی که اختیار کند، به نظر ما اسلامی است:

۱ - ایمان به وحدانیت خدای تعالی؛

۲ - اعتقاد به اتحاد انسانی؛

۳ - معتقد به جزا و سزای روز آخرت.

اسلام در ایجاد و استقرار تمدنها همین اصول و عقاید را در نظر دارد. هر تمدنی که این اصول و خصایص را دارد و در هر شکل و طرح و سبکی که هست، به نظر ما به تمدن اسلامی آراسته است. چنین که تمدن اسلامی در عرب امتیازاتی دارد و در عجم طرز و رنگ جامعه به شکل دیگر است ولی آن

هم عین تمدن اسلام است. همینطور جامعه غرب اگر با خصایصی که گفته شد، اسلام اختیار نماید تمدن اسلامی خواهد بود. (۱۰) درین صورت اختلاف فرهنگ حتماً به نظر می‌آید ولی حقیقت این است که اختلاف فرهنگی هرگز مورد نزاع واقع نمی شود. اگر پنج هزار سال تاریخ انسانی را در نظر آوریم و تمدن و فرهنگ انسانی را ببینیم و جامعه قدیمی بیان کرده ابن خلدون (Ibn Khaldun) و جامعه جدید تاین بی (Toynbee) را مورد تجزیه قرار دهیم به این نتیجه می رسیم که امتیاز ظاهری در فرهنگها به هیچ وجه نزاع پیدا نمی‌کند، بلکه علتهای نزاع عموماً چهار چیز است: اول: منفعت دنیوی یا مادی؛ دوم: هوس تسلط یافتن بر مردمان؛ سوم: روش تشدد مذهبی و چهارم: ابا از تقبل تعزیرات بر طبق قانون الهی. به نظر ما دو چیز از میان این چهار چیز بیشتر باعث نزاع می شود: یکی منفعت مادی و دیگر هوس تسلط یافتن. اگر انسانها در همه جهان در این نکته متحد و متفق شوند که این دو علت نزاع را از بین ببرند، کاملاً ممکن به نظر می آید. اگر از این آتش پاره صرف نظر کنیم آتش بزرگ به پا خواهد شد و همه عالم را خواهد سوزاند. اگر موضوع گفتگوی تمدنها این دو نکته اصلی را مورد دقت و توجه قرار ندهد بی تأثیر خواهد بود.(۱۱) دکتر مراد الفرد هوفمین (Dr. Huffman) مسلمان آلمانی نژاد قایل است که اگر پیغام اسلام رابه مردمان دارای تمدن و فرهنگ جداگانه تقدیم کنیم ،باید که چیزهای مشترک میان تمدنها را ارزش قائل شده تا قرب و تماس بایکدیگر آسان شود. حقیقت این است که در قرآن حکیم درین باره فرموده شده است :

«بگو ای اهل کتاب بیایید از آن کلمه ای که پذیرفتهٔ ما و شماست پیروی کنیم.» (آل عمران - ۶۴) برای تسلیم و اصلاح میان یکدیگر همین طریق درست است. درین هیچ شبهه نیست که غرب آزادی (Freedom) و قدرت حاکم (Sovereignty) را تقبل کرده است ولی اگر این ارزشها (اقدار) از میان برود می‌توان گفت که اگر مسلمانان به دین اسلام و طریق اصلاح انسانی بر طبق فرمایشهای نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم تمسک داشته باشند و استقامت بورزند حتماً دل و دماغ غربیان را به دست می آورند. ولی ما هم باید که تمدن فرو رفتهٔ خود را بالا بیاوریم تا جنبه مبادله در نظر غربیان پیدا شود. ما مسلمانان هیچ روش خشونت آمیز در مذهب نداریم. ما مدعیان

آزادی (Freedom) قدرت حاکمه (Sovereignty) امن (Peace) و اتحاد نوع بشر (Unity of Mankind) هستیم. اهل غرب اگر درین باره شک و اشتباه دارند ما در از بین بردن روشهای خشونت آمیز می توانیم به آنها کمک و همراهی کنیم. در آخر این سخن را مکرراً بگوییم که پیغام حقیقی اسلام که پیغمبر اسلام (ص) به عالم انسانیت ارائه نموده اند وحدانیت الله جل شانه، اتحاد انسانی وایمان به جزا و سزا است. ما فرموده های حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم در مکه و فرموده های حضرت عیسی علیه السلام را ارج می‌نهیم. لازم است که راه صبر و تحمل اختیار کنیم و طریق انتقام را پیروی نکنیم. باید که همه عالم را به این اقرار بیاوریم که مالک وخالق ما الله تبارک تعالی است. همه انسانها اولاد آدم و حوا اند. میان انسانها امتیاز رنگ و نسل، قوم و ملک روا داشتن لغو است. انسان باید که درین جهان و برای جهان آخرت یک عمل اختیار کند و آن عمل نیکو است، این پند اخلاقی و دینی را باید با اخلاص تمام و صفای قلبی به مردمان جهان رساند که احتیاج زمان حاضر است. همین هدایت اخلاقی ودینی است که عالم انسانیت را به یک فرهنگ و تمدن بزرگ عالمی خواهد آورد. ما مسلمانان یک هدایت و شرع عالمگیر داریم که به عالم انسانیت تقدیم کنیم. ما هرگز جلب منفعت مادی و هوس تسلط بر انسان نداریم:

ما ز حکم نسبت او ملتیم — اهل عالم را پیام رحمتیم
پس خدا بر ما شریعت ختم کرد — بر رسول ما رسالت ختم کرد
رونق از ما محفل ایام ما — او رسل را ختم ما اقوام را(۱۲)

جوهر ما با مقامی بسته نیست — بادهٔ تندش به جامی بسته نیست
هندی و چینی سفال جام ماست — رومی و شامی گل اندام ماست
قلب ما از هندو روم وشام نیست — مرز بوم اوبجز اسلام نیست(۱۳)

تمدن اسلامی پیش‌قراول جهت به وجود آوردن یک تمدن جدید جهانی است. منشور و فرمان سازمانهای حقوق انسانی چون سازمان ملل متحد، سازمان همکاریهای آموزشی و علمی ملل متحد (یونسکو) از تمدن و اخلاق اسلامی اخذ شده است وسر چشمهٔ آن اصلاً خطبهٔ حجة الوداع پیغمبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم است؛ و ما علینا الی البلاغ.

پی نویس ها

۱ - سید محمد خاتمی، خطاب در یونسکو (پاریس)، اکتبر ۱۹۹۹م.

۲ - ایضاً.

۳ - ایضاً.

۴ - پیر محمد کرم شاه الازهری ، ضیاء النبی ،۱: ۲۰۶ ، لاهور ۱۴۲۰ھ

۵ - ایضاً ،۱: ۱۸۳ ، لاهور ۱۴۲۰ ھ

۶ - مطالعه شود: پیر محمد کرم شاه الازهری ، ضیاء النبی ۱: ۳۹،۷۶،۸۵، ۱۰۴ - ۱۰۵ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ تا ۱۱۳ ، ۱۴۴ تا ۱۷۵ ، ۱۸۱ ، ۲۰۴ تا ۲۱۶، ۲۲۵ تا ۲۲۶ ، ۲۳۳ تا ۲۴۱ ، ۲۶۰ تا ۲۶۵، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۱۹؛

- سوپرسی سائیکن س،دی هستری آف پرشیا ، ۱: ۱۰۰، لندن ۱۹۴۹م، ۱: ۱۰۷ لندن ۱۹۴۹م؛
- پروفسور آرتهر ، ایران به عهد ساسانیان ، ص ۳۳۷ ، دهلی ۱۹۴۸م، ص ۴۲۲ - ۴۲۳ ؛
- سبط حسن ، موسی سے مارکس ص ۵۹ تا ۸۸ ، کراچی ۱۹۸۸م؛
- " القرآن الکریم ، النساء ۴ - ۱۵۸ (ترجمه مولانا محمود الحسن ، تفسیر شبیر احمد عثمانی)؛
- انسائیکلوپیدیا بریتانیکا (انگلیسی) ، ۱۹ : ۴۳۸ - ۴۳۹ ، ۱۹۶۲م؛
- ول دیوران -دی ایج اف فیتهـ ص ۱۲۰ ، چاپ انگلستان ؛
- ابوریحان البیرونی - تحقیق ماللهند خلاصه ص ۱۵-۱۴ - حیدرآباد دکن ۱۹۵۸م؛
- " " ص ۱۷۲ - ۱۷۱ ؛
- دکتر فلپ هتی، تاریخ العرب ۷ص ۶۱، دارالکشاف ، بیروت ۱۹۶۵م؛
- حسن ابراهیم ، تاریخ الاسلام (تلخیص) ۱ : ۳۰ - ۲۸ ، مصر.

۷ - جاوید احمد غامدی ، اسلام و تصادم میان تمدنها (انگلیسی) ، مجلهٔ رینسانس ، نوامبر ۲۰۰۰م، لاهور .

۸ - ایضاً.

۹ - ایضاً.

۱۰ - ایضاً.

۱۱ - ایضاً.

۱۲ - کلیات اقبال (فارسی)، ص ۱۰۲ - ۱۰۱.

۱۳ - ایضاً ص ۱۲.

*****

نگارش : سید مرتضی موسوی[1]

فلسفه و چگونگی گفتگو میان تمدنها

بنا به پیشنهاد رئیس جمهوری اسلامی ایران ، سازمان ملل متحد سال ۲۰۰۱ میلادی را سال گفتگو میان تمدنها در جهان اعلام نموده است. «گفتگو میان تمدنها» در واقع سنگ بنای تحکیم صلح، آشتی و حسن تفاهم میان ملتهای متمدن سراسر گیتی است. بنابر این نیاز مبرم است که اهداف عالی این پیشنهاد دانشمندانهٔ ایران توسط محافل علمی، فکری و فرهنگی جهانی درک گردد و در پیشبرد این نهضت مشارکت نمایند. مردم پاکستان به دو علت وظیفهٔ خطیری به دوش دارند: نخست به دلیل اینکه ایران و پاکستان هر دو دارای شناخت جمهوری اسلامی می باشند و دین مبین اسلام پرچمدار صلح و آشتی برای نوع بشر است. بر اساس شواهد تاریخی اشعهٔ نور مبین اسلام توأمان باتمدن ایرانی به هر منطقهٔ روی ارض که وارد شد چه ماوراءالنهر، ترکستان و شبه قاره جنوب آسیا باشد، یا صفحات عریض چین، آسیای مرکزی و سیبری بوده باشد، در ظرف چند سده در آن سرزمینها تحولات عظیم اجتماعی ، فرهنگی و هنری به ظهور رسید و بنیاد و اساس تمدن و فرهنگ متمایزی طی هزار سال اخیر پا بر جا و استوار گردید. دلیل دیگر علاقه مندی ملت پاکستان به این موضوع، میراث غنی تمدنی دره رود سند است که یکی از معروفترین تمدنهای جهانی در ازمنهٔ چهار الی شش هزار سال قبل بوده است.

موقعی که موضوع گفتگو میان تمدنها، را بررسی و اهمیت واقعی آن را مورد مطالعه قرار می‌دهیم پی می بریم که علت غایی آن ایجاد حسن تفاهم ، و همبستگی و تحکیم مبانی روابط حسنه در سطح بین المللی و پایداری صلح و

---

۱ - مدیر کل سابق مراکز ملی پاکستان.

آشتی به مقیاس جهانی می باشد. اما باید یاد آور شد که نتیجهٔ منطقی و لازمهٔ آن صیانت ، بقاء و ترویج تمدنهای مختلف نیز خواهد بود. در دنیای متمدن ماقبل تاریخ، تمدنهای ایران ، مصر، چین و درهٔ رود سندحایز شناخت ممتازی بوده اند. اغلب دیده شده که نابودی شاهکارهای تمدن های قدیمی بر اثر تهاجم و خانمان سوزی های اقوام وحشی ، خونخوار و غیر متمدن صورت گرفته است. به همین دلیل گفتگو میان ملتهای جهان در ابقاء و تحکیم کشورهای متمدن نقش موثری خواهد داشت.

طی نیم قرن اخیر، برخی ازکشورها با استفاده از منابع اقتصادی وسیع خود و با استثمار کشورهای در حال رشد ، به تهیه و گردآوری زرادخانه ها و انبارهای سلاحهای متداول و هسته ای پرداخته ، برای امنیت و استقلال اغلب کشورهای جهان سوم موجب خطرات جدّی گردیده اند. در این میان تنها ابرقدرت کنونی است که توسط افراد مهاجر از قاره های مختلف طی دویست و پنجاه سال اخیر به عمران و آبادانی نائل آمده و توانسته است به صورت دولت ایالتهای متحده فدرال ،قدرت و سیطره خود را در سراسر جهان ریشه دواند، مضاف بر آن که بر اثر جهانی شدن و سازمان تجاری جهانی منافع مشروع و غیر مشروع خود را مصون ساخته است. برای پاسخگویی به اوضاع کنونی ، ایجاب می کند که ملتهای جهان جهت ایجاد حسن تفاهم ، همفکری و همگامی اقداماتی لازم معمول بدارند که نخستین گام آن همانا «گفتگو میان تمدنها» خواهد بود. بامدنظر داشتن حقایق تاریخی ما باید درک کنیم که اگر چنانچه تا نیم قرن پیش استعمار جهانی، بر سه چهارم صفحات روی ارض راساً تصاحب و سیطره داشت، در حال حاضر از طریق سازمانهای اقتصادی و مالیاتی بین المللی ،تقریباً کلیه کشورهای در حال رشد را یرغمال ساخته به بدترین نحو مورد استثمار قرار می دهند. بر اثر دسیسه کاریهای بین المللی هم‌اکنون ۲۶ کشور با تحریم اقتصادی جهانی مواجه هستند که شامل لیبی،عراق (تاچندی پیش افغانستان)وعده ای دیگر از کشورها هستند. ایران و پاکستان نیز به عللی به محدودیتهای اقتصادی دچار گردیده اند.

دربدو آغاز گفتگو میان تمدنها از اقدامات اساسی یکی اطلاعات مبنی

بر حقائق پیرامون یکدیگر باید تهیه ، گردآوری و مبادله گردند، زیرا برخی ازحکایات منفی بافانه موجب ایجاد و ترویج سوءتفاهمها میان ملتهای متمدن طی اعصار و قرون گردیده است. بنا بر این درک واقع بینانه تاریخ تمدن و تاریخ سیاسی به ایجاد موانست، تشیید مناسبات و به هم نزدیک ساختن ملل منتج خواهد شد. در عین حال آگاهی و کسب اطلاعات پیرامون میراث فکری و ادبی و هنری تمدنها، احساسات یگانگی و اخوت را در نوع بشر تقویت می بخشد. اگر ما گفتهٔ لقمان حکیم که در گلستان سعدی اقتباس شده « ادب از که آموختی ؟ گفت از بی ادبان ....» را می خوانیم و می‌بالیم ، باخوشحالی ملاحظه می کنیم که قطعهٔ شهرهٔ آفاق سعدی :

بنی آدم اعضای یکدیگرانند — که در آفرینش ز یک گوهرانند
چو عضوی به درد آورد روزگار — دگر عضوها رانماند قرار
تو کز محنت دیگران بیغمی — نشاید که نامت نهند آدمی

در عمارت سازمان ملل متحد در نیویورک بطور تجلیل از فکر بکر سعدی مندرج است. هم اکنون نیاز داریم که معانی و مفهوم قطعهٔ سعدی چراغ راه نوع بشر قرار گیرد زیرا ۸۰ در صد از منابع ثروت جهانی در تصاحب ۲۰ در صد مردم است که اغلب شان در جهان اول زندگی می کنند. یکی ازعواقب ناگوار چنین وضعیتی این است که در حدود دو سوم جمعیت جهانی که اکثریت آنان در قاره های آسیا، افریقا و امریکای لاتین زندگی می‌کنند مجبورند زیر خط فقر و تنگدستی به سر ببرند. اگر در صفحات تاریخ صحبت از مبادلات بازرگانی بین ملل شرق وغرب گردیده ، امکان داشت رفتار تا حدی عادلانه اعمال شود اما در دورهٔ معاصر، بازرگانی در سطح جهانی در متابعت از منافع چند ابر قدرت اقتصادی انجام می پذیرد.

امروزه نوع بشر با مسائل خطیری روبروست. در ظرف یک قرن اخیر جمعیت جهان به چهار برابر افزایش یافته که طی تاریخ نظیر آن در هیچ قرنی دیده نشده. در نتیجه نیاز نوع بشر به مواد خوراکی ،تسهیلات بهداشتی و آموزشی،مواد انرژی و سوخت به چند برابر آنچه در قرن‌بیستم میلادی‌داشته

خواهد رسید. برخی از معضلات تازه شامل کمبود منابع آب به مقیاس جهانی، وحدّت روز افزون روی کره ارض (GLOBAL WARMING) می باشد که راه حل اینها بجز باهمگامی و همکاری کلیهٔ ملل متمدن مقدور نخواهد بود. چنانکه می دانیم ارتقاء در جوامع بشری با کار و کوشش قرنهای متمادی صورت می پذیرد. چنانچه ملل متمدن نتوانند با اعمال حسن نیت و تفاهم، روابط حسن همجواری، مبادلات کالای بازرگانی ونیروی انسانی ماهر، صلح و آشتی را به نفع نوع انسانی تقویت و پایدار نگه بدارند، خطر انهدام پیشرفتهای حاصل شده در لحظاتی چند وجود دارد.

به نظر نگارنده ازینکه سازمان ملل متحد به ابتکار ایران سال جاری را به عنوان سال «گفتگو میان تمدنها» اعلام داشته است، پس جا دارد که ایران کارگردانی امور مربوط را راساً در دست داشته باشد. در این رهگذر مرکز ایرانی برای گفتگو میان تمدنها در تهران می تواند به عنوان دبیر خانه جهانی «گفتگو میان تمدنها» فعالیت وسیعی را آغاز نماید. شایسته خواهد بودکه در ظرف چند ماه آینده باتشکیل و ترتیب دادن سمینارها، کنفرانسها و گردهمایی بین المللی ایده و فلسفه گفتگو میان تمدنها مورد بررسی، پژوهش و تبادل نظر قرار بگیرد. در راستای تبلیغ و اشاعهٔ موضوع مورد نظر، گردهمایی باستانشناسان، مورخان، کارشناسان صحنه های مختلف فعالیت بشری شامل نویسندگان موضوعات ذیربط، ازجمله روزنامه نویسان طراز اول، نتایج چشمگیری به دست خواهد داد. هدف کلیهٔ سمینارها، مذاکره ها و گردهمایی ها تعیین روشها، طرق، امکانات و بهره برداری از انجام گفتگو میان تمدنها، جهت حفظ و حراست تمدنها خواهد بود.

برخی از دوایر گمان می کنند که مکالمه میان نمایندگان ادیان می تواند به اهداف گفتگو میان تمدنها کمک کند، ولی این واقعیت تاریخی را نمی توان از چشم دور داشت که در دورهٔ ما بعد جنگهای صلیبی بین مسیحیان و مسلمانان سوء تفاهمها به نحوی از انحاء ادامه داشته همچنین به علت نقش صهیونیزم و ستمگریهای اسرائیل بر فلسطینی ها مناسبات مسلمانان با کلیمیان جریحه دار گردیده است.بنابر این هنگام تشکیل جلساتی به منظور گفتگو میان تمدنها عناصر تفرقه بینداز نباید اجازه داشته باشند که از این

پیشنهاد ابتکاری به خاطر پیشبرد اهداف مغرضانه، سوء استفاده نمایند.

علوم طبیعی و فیزیکی و تکنولوژی از اواسط قرن بیستم میلادی به این طرف نقش شمشیر دو دم را در جامعهٔ بشری بازی می کند. اگر از طرفی اسلحه سازی متداول و هسته ای مخرب با استفاده از ارتقاء علوم انجام می‌گیرد، از سوی دیگر از پیشرفت علوم برای اهداف صلح جویانه استفاده سرشاری صورت می گیرد. یکی از اهداف عالی گفتگو میان تمدنها بقاء و ارتقای جامعه بشری است، بنابراین شایسته خواهد بود که متخصصان و کارشناسان علوم از سراسر دنیا که نقشی در پیشبرد اهداف صلح جویانه علمی برای جوامع خویش داشته اند، توسط دانشمندان ایرانی که در همین رشته ها منشأ اثر بوده باشند به گردهمایی علمی در تهران دعوت شوند تا در این اجتماع کارهای علمی گذشته مورد بررسی و برنامه های آینده که درآن لازم است علوم در خدمت به نوع بشر به کار گرفته شوند، مورد تبادل نظر قرار گیرند و با استفاده از چنین فرصت با ترغیب و تلقین کارشناسان شرکت کننده از ایشان خواسته شود که به خاطر بهبود وضع نوع بشر در سالهای آینده از سوء استفاده از مهارت علمی خویش که به ضرر و زیان انسانیت منجر می گردد، جلوگیری نمایند.

زمینهٔ دیگر اما حایز اهمیت شامل متفکران ، خطباء و نویسندگان می‌باشد که مشارکت این طبقه در گفتگو میان تمدنها در نشر و اشاعهٔ ایده آل کمک موثری خواهد کرد. در کنفرانس مورد نظر افراد غیر سیاسی ، غیر جانبدار و درعین حال علاقه مند به موضوع دعوت شوند. چنین گروه می تواند امکانات ترویج و اشاعهٔ فکر گفتگو میان تمدنها را نه فقط در کشور متبوع بلکه در محافل بین المللی فراهم سازد.از کارشناسان این گروه ما می توانیم انتظار داشته باشیم که در تمدنها والسنهٔ مختلف جهانی مطالبی که پیرامون احترام و تقدیس نوع بشر و رفاه و فلاح بشریت وجود دارد آن را به یکی از زبانهای عمده بین المللی و در صورت امکان به فارسی برگردانند. در همین زمینه حتی اقتباساتی در باب عظمت علم و دانش و علو منزلت علماء و دانشمندان نیز انتخاب گردد،این خدمت شایسته ای به تمدن و فرهنگ بشری محسوب خواهد شد. مثلاً نظیر ابیات فارسی مندرج در ذیل در سایر زبانهای

جهان :

آدمیت احترام آدمی　　باخبر شو از مقام آدمی

***

توانا بود هرکه دانا بود　　ز دانش دل پیر برنابود

از مرکز گفتگو میان تمدنها می توان انتظار داشت که دارای نشریات و انتشارات اختصاصی باشد. در این رهگذر بدواً انتشار فصلنامه های مستقل به فارسی و انگلیسی می تواند برای نشر و اشاعهٔ نوشته های نویسندگان علاقه‌مند داخل کشور و خارج تسهیلات لازم را فراهم آورد. مسئولیت حایز اهمیت دانشمندان و استادان ایرانی است که عالی ترین نمونه های ادبیات فارسی منظوم و منثور که طی دوازده قرن در باب عظمت انسانی، تمدن بشری، محاسن اخلاقی، فضائل اجتماعی و حسن رفتار پدید آمده انتخاب نموده به دو یا سه زبان بین المللی ترجمه و منتشر سازند که وجود چنین مجموعه‌ای مطمئناً در ادبیات جهانی کم نظیر خواهد بود. مثلاً ابیات زیر با قدمت بالغ بر هزار سال به صورت مثل به کار می رود:

تابدانجا رسید دانش من　　که بدانم همینکه نادانم

***

از شمار دو چشم یک تن کم　　وز شمار خرد هزاران بیش

یکی از عیارهای معتبر تمدن ، کتاب و کتابخوانی است. طی نیم قرن اخیر بر اثر توسعهٔ رادیو، تلویزیون و فیلم وطی دههٔ اخیر به علت گسترش شبکه های تلویزیونی ماهواره ای و کابلی عادت مطالعه میان افراد باسواد ، سیر نزولی پیموده ، با این وصف این نشانهٔ تمدن یعنی کتاب بهترین وسیله گفتگو میان تمدنها به شمار می رود. در قرن نوزدهم میلادی رباعیات عمر خیام، به السنه مختلف اروپایی ترجمه و کراراً منتشر شده زیرا مفاهیم رباعیات خیام باب ذوق اروپاییان آن عصر تلقی می شده. در شبه قاره در همان دوره گلستان و بوستان سعدی بعد از کلام الله مجید پرتیراژترین کتابهای منتشر شده محسوب می شده . به همین دلیل نشر و ترویج کتاب ، کتابخوانی و کتابخانه از مظاهر گفتگو میان تمدنها خواهد بود. دولت جمهوری اسلامی ایران به عنوان بزرگداشت از تمدن ها و ملل و جوامع

متمدن انتشاراتی به کتابخانه های معتبر جهان توسط سفارت خانه ها اهداء نماید. اگر فیلمهای ویدیویی ، سینمایی و نرم افزارهای رایانه ای نیز به همین هدف به سازمانهای مختلف ارسال شود، هدف گفتگو سریع تر و موثر تر ابلاغ خواهد شد.

مثلی است معروف «شنیدن کی بود مانند دیدن» جهت پیشبرد پروسه گفتگو میان تمدنها ، شایسته خواهد بود که توسعه و امکانات جهانگردی در کشورهایی که وارث تمدن و فرهنگ باستانی و تاریخی می باشند، تشویق گردد. در کلام الله مجید نص «سیرو فی الارض» به منظور توسعهٔ فکر و نظر نوع بشر آمده است ، بنابراین جا دارد که جهانیان دوستدار جهانگردی، تشویق شوند که باحفظ شعائر اسلامی با خانواده ها از اماکن تاریخی و نقاط باستانی ایران دیدن کنند و در این رهگذر تسهیلات لازم توسط مراکز مربوط در اختیار سیاحان قرار گیرد. در این راستا نه فقط اهداف گفتگو میان تمدنها تأمین بلکه ثمرات روح پرور انقلاب اسلامی به کشورهای شرق و غرب خواهد رسید.نمونه ای بارز که طی دههٔ اخیر همه ما شاهد آن هستیم موفقیت فیلمهای سینمایی ایران است که با حفظ شعائر اسلامی تهیه و تدوین می‌گردند و در فستیوالهای فیلم جهانی مورد توجه فراوان قرار گرفته صاحب مقام می گردند.آخر چرا؟ زیرا وجدان اغلب مردم را که به هرگونه تمدن که متعلق باشند به مظاهر نیکی ، درستکاری ، راستبازی و حسن عمل ستایش و به تمجید وا می دارد. یکی از فر آورده های ترویج سیاحت، تألیف و نگارش دهها سفرنامه در السنهٔ مختلف دنیا خواهد بود. نباید فراموش شود که همه ساله صدها سفرنامه در سراسر دنیا منتشر و میلیونها نفر خواننده دارد که وسیلهٔ عمده گفتگو میان تمدنها خواهد بود.

صدا وسیما بدون تردید می تواند نقشی فعال در گسترش گفتگو میان تمدنها بازی کند. پخش برنامه های صدا و سیما برای کشورهای مختلف در السنهٔ منتخب به سبک کنونی باید ادامه داشته باشد. اما برنامه های ویژه ای بامدنظر داشتن گفتگو میان تمدنها به آن مضاف شود. در این رهگذر با استفاده از ماهواره های مخابراتی پخش برنامه ها به جای خود موثر است اما اغلب

مردم در شرق و غرب اینک داشتن شبکه های کابلی را ترجیح می دهند صدا و سیمای ایران اگر چنانچه در کشورهای مختلف برنامه ها را از این طریق پخش کند در آن صورت میلیونهانفر مردم که از برنامه های مضحک و مخرب اخلاق برخی از کانالها به ستوه آمده اند ، خواهند توانست از برنامه های تلویزیونی ایران که باحفظ شعائر اسلامی تهیه و پخش می شود، استفاده شایانی نمایند.

ذریعهٔ اظهار برای گفتگو میان تمدنها مهم است. ایده آل ما ممکن است این باشد که از زبان فارسی برای این منظور بهره گرفته شود، اما این واقعیت تلخ وجود دارد که سه چهارم کشورهای دنیا طی قرون اخیر از یک تا پنج قرن زیر سلطهٔ قدرتهای استعماری اروپایی به سر برده اند و در این مدت زبانهای عمدهٔ اروپایی به عنوان زبانهای بین المللی و ارتباط در مستعمرات سابق شناخته شده. بنابر این مستحسن خواهد بود که برای تسهیل در گفتگو میان تمدنها غیر از چند زبان منتخب اروپایی از زبانهای چینی ، هندی ، روسی ، عربی، ترکی ، اردو و سواحلی نیز استفاده شود.

پیشنهاد می شود که از سازمان کشورهای غیر متعهد (NAM) ، سازمان کنفرانس اسلامی (OIC) و سازمان همکاری اقتصادی (ECO) خواسته شود که کشورهای عضو سازمانهای مذکور را تشویق نمایند که پیرو مصوبهٔ سازمان ملل متحد در برگزاری و بزرگداشت گفتگو میان تمدنهاآنها نیز با کلیه امکانات خود در این راه بذل سعی کنند.

امیدواریم که به منظور حفظ و حراست صلح و آشتی و در عین حال میراث تمدنی و فرهنگی بشری «گفتگو میان تمدنها» نقش موثری ایفاء کند و با اقدامات لازم در اسرع وقت در تعمیم وپذیرش این ایدهٔ ابتکاری و اهداف عالی آن کوشش گردد. از ملت نجیب ایران انتظار می رود که در رهبری فکری و عملی پیشبرد پروسه گفتگو میان تمدنها نقشی ارزنده ایفاء نماید.

*****

دکتر محمد داود راوش [1]

بحثی درباره گفتگوی تمدن ها

به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست

قبل از اینکه دربارهٔ تمدن ها بحث شود و آراء و عقاید موجود بررسی گردد، ضرور است تا نحوهٔ برخورد ما با مسأله معین شود. به عبارت دیگر میتودولوژی تحقیق در این زمینه مشخص گردد. بهتر است درین باره بدون بحث مفصل بپذیریم که شیوهٔ پژوهش معمول دانشمندان همانا برخورد از آزمون برآمده تاریخی و منطقی است. لازم است گذشته و چگونگی تکامل تاریخی تمدنها، تقابل آنها و وحدت و پیوند آنها، عناصر دیرپای تمدنها ، روابط متقابل آنها، عمل ها و عکس العمل ها و تأثیر متقابل آنها مطالعه گردد و وضعیت کنونی تمدنها ، خصوصیات تمدنها در عصر کنونی ، وجوه اشتراک و افتراق آنها، موثر و مفید بودن آنها در راه و اعتلای معنوی و مادی بشر، مورد تدقیق و تحقیق قرار گیرد. مسلماً نتایجی که در پایان به دست می آید، ارزشمند خواهد بود، بویژه آنگاهی که تأثیر عملی برای زندگی آتی بشر در تحکیم ، درک و تفاهم متقابل ، داشته باشد. همچنان مهم است بدانیم تا محرک هایی که تمدن و فرهنگ را در ادوار تاریخ و حال حاضر هدایت می‌کند کدامها بوده است که توانسته یا می تواند چرخهای تمدن را به حرکت در آورد. طوری که درباره تمدن یونان وایت‌هد می‌گوید: اصول توجه به زیبایی و

---

۱ - رئیس دانشگاه افغان - ابن سینا، بخش اسلام آباد.

عقل، محرک فرهنگ و تمدن یونانی به شمار می رود[1] در حال حاضر بهتر است، این محرک ها مشخص گردند که برای ایضاح و تبیین آن لازم است، بحث جداگانه‌یی صورت گیرد. صاحبنظران تاریخ تمدن با تشریح این محرک‌ها بخوبی خواهند توانست هدف و غایت این تفکر را روشن گردانند.

جهان ما، جهان وحدت در تنوع است، وحدت آن است که همه چیز را دربرگیرد و مسلماً زمانی که همه چیز می‌گوییم ،مسأله تنوع درمیان قرار می‌گیرد و اگر این تنوع نباشد، جهان یک گونه هم بی ارزش و ملالت آور می‌گردد، شاید بدون استدلال بیشتر همه همداستان به این امر گردیم که تنوع امر ضروری، لازمی و ناگزیر است. حال باید دریافت که چگونه وحدت را تأمین کرد و استحکام بخشید و چون و چندی آن را ایضاح نمود.

تا این جا ما به سه موضوع برخوردیم : شیوه پژوهش ، محرک های تمدن‌ها و جهان متنوع در وحدت . اگر به تاریخ رجوع نماییم، اندیشه های وحدت طلبی و پیوند انسان به جهان در پویه تاریخ وجود داشته و بار بار مطرح شده از جمله در اوپانیشادهای کهن. طرح مسأله گفتگوی تمدنها و نزدیکی و پیوند تمدن ها را دانشمندان و نویسندگان بزرگ هماره به نحوی مطرح کرده اند، طوریکه در زمانه های نزدیک به ما رابندرنات تاگور، مهاتما گاندی، ژان پل سارتر هر کدام به سهم خود، و صدها عالم دیگر فکر وحدت جهانی و ایجاد روابط متقابلاً مفید را میان مردمان و فرهنگ هایشان مطرح نموده اند و پیکارهای بر حقی درین راه نیز کرده اند. چنانکه رومن رولان با نقل ازگفتار تاگور می‌نویسد: من به اتحاد واقعی شرق و غرب معتقدم. تمام افتخارات بشری به من نیز تعلق دارد... شخصیت بیکران آدمی (به قول اوپانیشادها) بجز در هماهنگی با شکوه تمام نژاد های انسانی تکمیل نخواهد شد... مسأله امروز یک مسأله جهانی است هیچ ملتی نمی تواند با بریدن از

---

۱ - سخنرانی وایت هد در دانشگاه هاروارد ۱۹۲۵. فلسفه علمی ، جلد دوم، چاپ تهران، ترجمه سید عبدالله انوار ، ص ۸۰.

سایر ملل رستگار شود. یا همه با هم نجات یابند و یا همه با هم نابود شوند[1].
تصوف اسلامی مالا مال از فلسفه انسان سالاری است و در اشعار سنایی، عطار، مولانا، خیام و بیدل پیام هایی برای یگانگی بشر و تعالی روحی انسان در بعد جهانی آن وجود دارد. طوری که مولانا جلال الدین بلخی می گوید:

چونک بیرنگی اسیر رنگ شد　　موسئی با موسئی در جنگ شد

یا حافظ که می گوید:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود　　زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

موجودیت این افکار در جریان تاریخ خود گواه نیرومندی است که وجوه اشتراک و درخواست عام بشری برای سعادت بشری وجود دارد. تصوف اسلامی خودیکی از اساسات فکری برای وحدت و یگانگی در تنوع تمدن انسانی بوده می تواند، طوری که تقریباً هیچ قومی در جهان نیست که نوعی عرفان را در نزد آنها نتوان یافت. تصوف به نوبه خود دارای تعدد آراء بوده بیگانگی فکر برای هر قومی در آن بعید به نظر می رسد. شباهت بین تصوف اسلامی با عرفان سایر ملل و نحل در جهان می تواند یکی از موضوعات مهم تحقیق باشد و بدون شک حایز اهمیت فراوانی است. با مطالعه تاریخ ادیان، علوم، تمدن، هنر و همه فلسفه ها و همه شئون زندگی به این نتیجه می رسیم که شباهت و اشتراک زیادی در نقاط مختلف عالم و در بین اقوام مختلف جهان و بنیاد های مشابه فرهنگی وجود دارد. این وجوه اشتراک باید درک و دریافت هرچه بیشتر گردند، تفکیک سلیقه ها صورت گیرد، و با روشن بینی سنگ بنای تهدابی (بنیادی) و واقعی گفتگوی تمدنهای بر بنیاد وحدت در تنوع گذاشته شود.

اگر بگوییم محرک اساسی در عصر ما برای انسان و تمدن انسانی عبارت است از: تسلط، شاید به گوشه‌ای از بحث اشاره نموده باشیم. آری، تسلط، تسلط بر نفس، تسلط بر طبیعت پیرامون و تسلط بر جهان پیرامون

---

۱ - رومن رولان، مهاتماگاندی، ترجمه محمد قاضی، چاپ دوم، ص ۱۵۷ از مقاله اتحاد تمدن ها، ۱۳ مارس ۱۹۲۱.

طبیعت ما. ولی به هیچ وجه تسلط بر انسان نه ! زیرا وقتی بحث و گفتگو مثمر و تطبیقی خواهد بود که تسلط بر دیگری مطرح نباشد. این محرک واحد (تسلط انسان) مسلماً با در نظر داشت اهداف انسانی تذکار یافته و دیگر اهداف انسانی برای رفاه بشر در جای خود اساس واحدی برای نیل به اهداف واحد، خواهد بود که بتواند در تأمین پیوندها و استحکام وحدت جهانی کمک موثری نماید. درباره تسلط یا حاکمیت بر نفس سخن ها فراوان بوده اما چون در بحث مطرح گردید باید یادآور شد که هدف از شناخت و معرفت هرچه بیشتر نفس و تسلط برآن در حقیقت معرفت و تسلط بر جهان کوچک اما خیلی با اهمیت است. این تسلط مقدمه تسلط بر طبیعت پیرامون و طبیعت زمینه خوبی برای جهان پیرامون طبیعت ما خواهد گردید و درین سیر و سفر مسلم است که تأثیر متقابل خود را نیز در برمی داشته باشد. چنانکه درگذشته ها بار بار این تلاش صورت پذیرفته است و این یکی از امور معقول در سرگذشت آدمی بوده و می باشد. تلاش انسان برای تسخیر طبیعت و تسلط بر آن مبارزه دایمی خواهد بود که مردمان سیاره ما را در راه نیل به آن متحد خواهد ساخت. زمین ما اگر مرکز کاینات به مفهوم جغرافیایی آن نیست تا آنجا که ما می دانیم مرکز فرهنگی کاینات به مفهوم فلسفی کلمه هست و می‌باشد. این مرکز معرفتی به شناخت خود و دیگران پرداخته و می پردازد و این دیگر پرواز پندار نیست و از آنجایی که کارهایی در زمینه انجام شده است، بنا امکان ما به واقعیت مبدل گشته و این راه ما آدمیان است ، با آنکه در خم کوچه اولیم. گفتیم انسان در راه شناخت خود، ماحول و کاینات که به نوبه خود هر کدام دارای پیوند و تداخل با دیگری هست قرار دارد، این راه هزاران ساله باگام نخست انسان اولیه آغاز گردیده در قرون بعد از رنسانس اروپا سرعت بیشتری کسب نمود و در اواخر قرن بیستم آهنگ رشد معرفت انسان از ساختار بیولوژیک و سایکولوژیک خودش تا نظام های شمسی در دوردست ها سریعتر گردیده این پروسه ای است لا ینقطع و خوشبختانه با رشد علوم و اختصاصی شدن هرچه بیشتر رشته های علمی با دقت تمام

صورت می‌گیرد. هر کشف و اختراع در هر سطحی که باشد به اسرع وقت به مراکز علمی و تحقیقاتی و حتی به همه جهانیان رسانیده می شود. این خود یکی از زمینه های ضروری و مهم برای مساعی مشترک به خاطر تسلط بر طبیعت به شمار می آید و در حقیقت، خود جمعی آدمیان است.

باآنکه تسلط بر روندها امری است دشوار ولی ممکن و غایی و برجسته ترین محرک مبارزه عام بشری و هدف مشترک سر نشینان زمین.

یکی دیگر از محرک های اساسی (سیطره و تسلط) همانا مبارزه به خاطر ارتقا و تکامل سطح شعور و در مجموع آگهی آدمی است. این محرک مانند محرک تسلط در وجود انسان و نفس انسانی نهفته است. انسان پیوسته در پی فزونی آگهی خویش از چگونگی ماهیت ها و پدیده هاست با آنکه این فزونی رشد هماهنگ ندارد و سطوح متفاوتی را دارا است ولی اگر نشود آن را برنامه ریزی و طراحی کرد ، حداقل مبارزه جدی برای آن، طوری که وجود دارد بتوان بهتر تنظیم نمود، به نوبه خود می تواند زمینه خوبی برای یگانگی و اتحاد هرچه بیشتر گردد، زیرا اهداف مشترک راه رسیدن واحد و مبارزه واحد می‌خواهد. گفتگوی تمدنها در ماهیت امر جریانی است لا ینقطع ودوامدار، که خود این گفتگو مراحلی را باید طی کند تا به قوام و پختگی لازم برسد. نخست در سطح حوزه ها باید گفتگو ها و تفاهماتی به عمل آید، یا حداقل همسویی ها صورت گیرد، مثلاً درمیان کشورهای مسلمان عربی، کشورهای غیرعرب بویژه افغانستان ، ایران ، هند، پاکستان ، کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، گفتگوهای سازنده‌ای میان شرق اسلامی و شرق بودایی و در گامهای بعدی تمدن کنفوسیوسی (چینی در مجموع) تا باشد زمینه های خوبی مساعد و گفتگو هایی با غرب مسیحی صورت پذیرد.

یکی دیگر از محرک های گفتگوی تمدن ها که می تواند نقش محوری داشته باشد و خیلی ارزنده است همانا دردهای مشترک آدمیان است. غلبه بر این دردها ، آلام و مصایب ، جستجوی راههای معقول و شیوه های انسانی برای تقلیل و حتی زدودن آنها امری است خطیر و قابل تأمل و دقت .زیرا

دردهای عام بشری هنوز هم که هنوز است به طور جانکاه انسان را به گفته صادق هدایت از درون مثل خوره می خورد . قسمتی از این دردها منشأ اجتماعی دارند که روح بشری را آزرده کرده و می آزارد و انسان حساس را خرد می کند، از آن جمله اند: فقر جهانی، جهل جهانی ، استبداد و ظلم در سطوح و اشکال مختلف آن، مهاجرت ها، محرومیت ها ، محدودیت ها ، آدم فروشی ها، کشتارهای جمعی ، تولید بلا انقطاع اسلحه و بویژه اسلحه ذروی (اتمی) و... بشریتی که در پی فریب خود است و به مضحکه ها دلبسته است باید نجات یابد. داغ آوارگی از قرنی به قرنی انتقال یافت و قرن ۲۱ نیز با آوارگی‌های دسته جمعی و بی خانمانی انسانها آغاز شد . با آنکه این دردها شاید بتواند به نوبه خود درک ها را بار آورد و بشریت را به سوی درک متقابل جهانی جولان دهد و راههای معقول و صادقانه رفع آنها را دریابد ولی در حال حاضر جانکاه و طاقت فرساست . یکی از مسایل مبرم و تهدید کننده برای بشریت به طور عام و کشورها و قدرتها به طور خاص همین مسأله نفع و سود جویی در هر امری است که انسان و زندگی را نگذاشته تا به زدودن ساده‌ترین موانع و مشکلات خویش بپردازد. زمانی که تسلط بریکدیگر مطرح نباشد بحث مثمر و تطبیقی می باشد که یکی از اساسی ترین شرایط در گفتگوی تمدن ها همین اصل خواهد بود. در هر گفتگویی باید هویت و شخصیت خود را حفظ کرد تا گفتگو موفقانه و به مورد باشد که درین رابطه بیشترینه رابطه گذشته تاریخی جوامع مطرح می گردد و اگر بپذیریم که بشریت در هر جایی بوده، آفریده و گامی در راه لایتناهی ، سعادت و رفاه و بهروزی برداشته در حال حاضر هم کلیه دست آوردهای بشری را اعم از مادی و معنوی و روحی ملکیت حدود شش میلیارد انسان دانسته و از نظر فکری و درک متقابل و اعتلای معنوی بشر، باید به نوعی اکلکتیسسم یا فلسفه التقاط از بهترین افکار تن در دهیم و پذیرا گردیم که جهان امروز جهان پذیرش افکار عالی و محصولات مادی برای رفاه انسان بوده و این پرداخت ها و ساخت ها به زودی همگانی می‌گردند، بدون توجه به اینکه کجایی هستند. پس موثرترین

پدیده دوران ما رشد وحدت جهانی در تنوع آن است که زمینه مادی آن با رشد وسایل تولید و وسایل ارتباط جمعی وسایر پدیده های تکنولوژیک همگام بوده و فراهم گردیده است. بشریت در طرح ها و دست آوردها با هم می‌آمیزد. حقیقت و نیکی در هر جاکه وجود دارند و به وجود می آیند به همه بشر تعلق دارند.

اگر به این بحث پایان بخشیم باید قبل از همه آن را جمعبندی نموده و نتایج حاصل از آن را روشنتر گردانیم. طوری که گفته آمدیم به مسایلی از قبیل میتود یا روش پژوهش، محرکهای تمدنها، جهان متنوع در وحدت و تسلط پرداختیم و در کلیت آن دو راه در دو سطح خاطر نشان گردید، در سطح کشورهای اسلامی تصوف به حیث وسیله برخورد ما با تمدن های دیگر و مذهب دارای زمینه غنی درمیان فرق و مذاهب خود جهان اسلام، مورد بحث قرار گرفت با آنکه به تحلیل و توضیح آن به صورت مفصل پرداخته نشد، زیرا پژوهشهای مفصلی در این زمینه به عمل آمده و ما در اینجا با درک اینکه برداشت کافی از موضوع وجود دارد، صرفا از آن طریقه (تصوف) نام بردیم و پیشنهاد شد تا به حیث عقیده فراگیر و مبرا از بند تعلق به حیث یک طرز تفکر حتی در سطح بزرگ و بزرگتر به کار آید... در سطح جهانی آن نیز با آنکه تصوف می‌تواند یک مورد قابل دقت و قوت در بحث ها و کارگیری ها باشد، ولی اکلکتیسسم یا نوعی از التقاط افکار که اینجا هدف همانا افکار عالی انسانی است مطرح گردید و مانند تصوف به آن صرفاً اشارهٔ مختصری صورت گرفت ولی اکلکتیسسم به هیچ وجه به معنی صرف، از هر چمن سمنی نبوده، بل از آنجایی که واقعیتهای جهان موجود و انعکاس ذهنی آنها گونه‌گون است رنگهای طبیعی و ترکیبی فراوانی دارد، تلاقی و تعدد آراء نیز امری است بدیهی و لازم و لزوم آن بیشتر از همه در نفس واقعیت مستقل از اراده ما مضمر است و از این رو اجتماع آراء مختلف برای بیان روندهای مختلف در یک طرز دید به صورت سیستم به هم پیوسته و افکار ضروری برای یکدیگر غرض ایضاح و بیان بهتر، امری است نهایت مبرم ارزنده و ضرور. طوری که در بالا

اشاره شد زمینه مادی خوبی برای این طرز تفکر که می تواند آنرا اکلکتیسسم یا فلسفه التقاطی قرن بیست ویک نامید، همانا وحدت مادی جهان است که در گونه گونی و تنوع بیشمار خود قرار دارد و به دریافتهای جدید بـه وسـیله تخنیك (تکنیک) و تکنالوژی پیشرفته درک و فهم ما از آن ژرفتر می‌گردد ، به عبارت دیگر ، وحدت در تنوع در جهان مادی زمینه عینی بـرای انعکـاس ذهنی که ما تبیین آن را فلسفه جدید التقاطی نامیدیم بوده و اساس فکری برای گفتگوی تمدن ها می باشد که با استفاده از آن سهولت های جدی در بحث ها فراهم خواهد آمد و زمینه های تطبیقی را برای این گفتگوها در سطح جهانی به وجود خواهد آورد. بدین صورت می توان گفت نتایجی از بحث‌ها خواهیم گرفت و قرن بیست و یکم را باگام‌های عملی درین راه خطیرآغاز و ادامه داده، که بی شک این قرن می تواند ، قرن نزدیکی هرچه بیشتر و بهتر انسان هاباشد، زیرا نسبت به تمام قرون گذشته (قرن بیست) زمینه های عالی را برای نیل به این هدف به میراث قرن بیست ویک گذاشته است.

منابع و مآخذ

۱ - داریوش ، شایگان ، دکتر ، پدیده های دیدار در گفتگوی تمدنها، مجله بخارا، شماره ۸، ترجمه باقر پرهام ، چاپ تهران سال ۱۳۷۹.

۲ - رادها کریشنان ،ترجمه امیر فریدون گرگانی ، چاپ تهران ، ۱۳۴۳.

۳ - رومن رولان ، مهاتما گاندی ، ترجمه محمد قاضی ، چاپ دوم ، ۱۳۴۳، تهران.

۴ - وایت هد، سخنرانی در دانشگاه هاروارد ۱۹۲۵، فلسفه علمی، جلد دوم ، چـاپ تـهران ، ترجمه سید عبدالله انوار .

۵ - کارل یاسپرس ، آغاز و انجام تاریخ : ترجمه محمد محسن لطفی، چاپ دوم، دیبا، سـال ۱۳۷۳، تهران .

*****

سید افسر علیشاه[1]

گفتگوی تمدنها

یکی از مسائلی که در قرن حاضر مورد بحث و گفتگو قرارگرفته است، مسئله برخوردتمدن های جهان است. بطوریکه می دانیم معمولاً تمدن به ملیت منسوب می شود. قبل از اسلام تمدن های جهان بطور تمدن عرب ، تمدن عجم یا تمدن ایران وتمدن یونان وغیره نامیده می شد. ولی پس از ظهور اسلام تمدن های جهان دو قسمت شد، یعنی تمدن اسلامی و تمدن غیر اسلامی و بامرور زمان چون تعصب غرب در مقابل اسلام شدید تر گشت، لذا در عصر حاضر تمدن های جهان به عنوان تمدن اسلامی و تمدن غرب شهرت یافت. مسلمانان یک ملت و کشورهای غربی دارای تمدن های غرب می‌باشند. درین روزها بسیاری از ملل جهان از جمله مسلمانان به این مسئله توجه خاصی پیدا کرده اند و حتی برخی از آنان به قدری در این مسئله غرق شده اند که حد و حسابی بر آن نمی توان قائل شد.

جامعهٔ اسلامی از ملل مختلفی تشکیل شده است و در گذشته اسلام از ملل مختلف و گوناگون ، یک واحد به وجود آورد به نام جامعه اسلامی ، این واحد اکنون نیز واقعاً وجود دارد که فکر واحد و آرمان واحد و احساسات واحد دارد و همبستگی نیرومندی میان آنان حکمفرماست . هر اندازه جدایی میان آنهاست مربوط به خود آنان نیست، مربوط به دولت ها و حکومت ها وسیاست هاست و در قرون جدید قدرتهای اروپایی وآمریکایی عامل اساسی این جدایی هستند. باهمه اینها هیچ یک ازین عامل ها نتوانسته است ، اساس این وحدت راکه در روح مردم قرار دارد، از بین ببرد[2] به قول اقبال «رح»:

امر حق را حجت و دعوی یکی است — خیمه های ما جدا،دل ها یکی است
از حجاز و چین و ایرانیم ما — شبنم یک صبح خندانیم ما

فکر نژاد پرستی فکری است که می خواهد ملل مختلف را در برابر یک دیگر قرار دهد. این موج در قرون اخیر در اروپا بالا گرفت ، شاید در آنجا

---

۱ - استاد دانشگاه کشاورزی راولپندی.

۲ - خدمات متقابل اسلام و ایران، «استاد شهید مرتضی مطهری»، ص ۳۶.

طبیعی بود، زیرا مکتبی که بتواند ملل اروپا را در یک واحد انسانی و عالی جمع کند،وجود نداشت. این موج درمیان ملل شرقی به وسیله استعمار نفوذ کرد. استعمار برای اینکه اصل « تفرقه بینداز و حکومت کن» را اجرا کند، راهی ازین بهتر ندید که اقوام و ملل اسلامی را متوجه قومیت و ملیت و نژاد شان بکند و آنها را سرگرم افتخارات موهوم نماید. به هندی بگوید تو سابقه‌ات چنین است و چنان ، به ترک بگوید نهضت جوانان ترک ایجاد کن و پان ترکیسم به وجود آور،به عرب بگوید روی « پان عربیسم » تکیه کن و به ایرانی بگوید نژاد تو آریایی است و تو باید حساب خود را از عرب که از نژاد سامی است ، جدا کنی.

خصومت غرب برضد اسلام از زمان جنگهای صلیبی آغاز گردید. خاطرات فرمانروایی مسلمانان بر اسپانیا، سقوط قسطنطنیه ، محاصره وین ، شکست گالیپولی و و وقایعی از این دست غربی ها را دچار تهدید خطر اسلام می‌کنند، بویژه موقعی که دعوت های تهدید آمیزی از جانب گروههای افراطی صورت می گیرد. به طور کلی سه اتفاقی که درگذشته نه چندان دور روی داده ، احساس خطر طغیان مجدد در اهل غرب ایجاد کرده است. این سه رویداد عبارتند از انقلاب اسلامی در ایران به رهبری امام خمینی(رح) ، به قتل رسیدن سادات (در مصر) و پیروزی مجاهدین در افغانستان در مقابل یکی از ابر قدرت ها. نقش یک اسلام انقلابی و مقاوم که اعتقاد به ائتلاف نیروهای روحانی و دنیوی دارد، و هیچ مرزهای جغرافیایی را نمی شناسد، و ماورای قاره ها و ملت ها و نژادها می باشد و غیر از مسیحیت تنها دین سرتاسر جهان است، می‌تواند موجب نگرانی دیگران باشد از حیث یک دین تبلیغی ، اسلام به پیروزی نهایی و گسترش در سرتاسر دنیا ایمان محکم دارد.

اما غربی ها می‌گویند پس از سقوط اتحاد شوروی ایدئولوژی اسلام هدف نفرت غرب قرار می گیرد و بنابرین طی قرن بیست و یکم دنیا ناظر برخوردی بین فرهنگ های اسلامی و غربی خواهد بود. موضوع اصلی مورد مذاکره در غرب این است که دنیای اسلام به زودی اتحادی را تشکیل داده موجبات تهدید منافع تمدن غربی را فراهم خواهد آورد.

برنارد لوئیس عقیده دارد، برخوردی بین اسلام و مسیحیت صورت می‌گیرد. چون تمدن های آنها با یک دیگر مغایرت دارند. آنها در طول ۱۴۰۰ سال گذشته همواره شاخ در شاخ بوده اند وآنچه برای اسلام پذیرفتنی نیست ،

دنیاگرایی و نوگرایی غربی است «ریشه های خشم مسلمان)

جان اسپوزیتو تصور می کند در هنگامی که رهبران غرب در صدد تشکیل نظم نوین جهانی هستند ، اسلام ماورای ملیت (پان اسلامیسم) به طور کلی دشمن یکپارچهٔ دنیای جدید غرب محسوب می گردد(تهدید اسلامی ، افسانه یا حقیقت) و در ضمن ، هانتینگتن عقیده دارد که تمدن های اسلامی و کنفوسیوسی (چینی) می توانند علیه غرب متحد گردند، به علت اینکه هر دو گروه دارای عقاید و سیستم ارزشهای اصولا مختلف هستند. او مدعی است که اندیشه های استقلال فردی ، حقوق انسانی ، مساوات ، آزادی (عقیده و فکر) ، حاکمیت قانون ،بازار های آزاد و تجزیه کلیسا از دولت در فرهنگ های اسلامی و کنفوسیوسی وجود ندارد. بنابر این برخوردی بین تمدن غرب که دارای دعوت عمومی و جاذبه جهانی است و فرهنگ های اسلامی و کنفوسیوسی ناگزیر است(برخورد تمدن ها و نوسازی نظم جهانی)

اما غرب با شکست دادن سوسیالیسم اتحاد شوروی برتری اندیشه‌های خود را به اثبات رسانده است. بنابر این تاریخ از حرکت به پیش باز ایستاده و دچار توقف گشته است. اگر بر خورد تمدن ها عبارت است از جنگ مستمر عقاید و ارزش ها، آن وقت حتی پس از به هم ریختگی نظم سوسیالیستی هم تاریخ باید به حرکت خود ادامه دهد، به جای اینکه دچار رکود و عدم حرکت گردد.

عقیده هانتینگتن درباره همکاری تمدن های اسلامی و کنفوسیوسی به منظور استیصال تمدن غرب، یادآور تبلیغاتی در سدهٔ نوزدهم است که در اروپا با ایجاد اصطلاحاتی مانند «پان اسلامیسم » و « خطر زرد» همراه بود. اصطلاح «خطر زرد» را به خاطر این ساخته بودند تا غرب را متوجه تهدید از طرف ژاپن کرده باشند. چون ژاپن با عرضه داشتن کالای ارزان قیمت تری در بازار آزاد، که غرب برای استثمار اقتصادی آسیا و آفریقا درست کرده بود، با غرب مسابقه را سرداده بود، اکنون تهدید کنفوسیوسی جای «خطر زرد» را گرفته است . شاید به علت اینکه چینی ها (که به اصطلاح غرب جزو نژاد زرد محسوب می گردند) به احتمال قوی در قرن آینده به عنوان قدرت بزرگ اقتصادی بر می خیزند.

«پان اسلامیسم اصطلاحی بود که سیاست مداران اروپا به خاطر تاکید

براین که اسلام در صدد به هم پیوستن نیروهای خود برضد اروپای مسیحی می‌باشد، به کار می بردند . منظور سیاست مداران غرب در آن زمان احیای انزجار قدیمی مسیحیت علیه اسلام بود که به نظر آنها اساساً یک دین محسوب می شد. بنابر این اگر کشورهای ضعیف مسلمان می خواستند به طور دست جمعی علیه نفوذ قدرت های استعمار گر اروپا قیام نمایند آن قدرتها این حرکت را به پان اسلامیسم تعبیر می کردند، چنانچه اصطلاح «پان اسلامیسم » را سیاستمداران غرب به طور بهانه پنهانی به منظور منهدم ساختن بنای در حال اضمحلال دولت های مسلمان ابداع کرده بودند. به قول ظفر علی خان برای عموم مردم (در اروپا) «پان اسلامیسم» هم معنای اتحاد عظیم مسلمان های جهان بود که آرمان محبوب آنها از بین بردن مسیحیت به عنوان یک قدرت زنده سیاسی به حساب می آمد. تا موقعی که غرب ، سرزمینهای مراکش،تریپولی، ایران و مقدونیه را به حیله‌ای اشغال نکرده بود، لولوی پان اسلامیسم سودمند ترین ضمیمه سیاست غرب بود. این دیو فریب کار دائماً قهرمانان مسیحیت را سوق می داد که مدام در ذهن خود با خطر خیالی روبرو باشند و باکمترین امکان ، این خطر موهوم را محروم ساختن مسلمان ها از مرز و بوم آنها رفع سازند(ملیت و امپراتوری / تألیف بی - سی - پال)

بنابر این اکنون که فرضیه گران غرب ادعاء می کنند که اسلام دشمن آینده آنهاست ،برای مسلمان ها چاره ای نمی ماند جز اینکه نظر به تجربیات گذشته خود این مقال را هم گامی دیگر به سوی هدف استعمار اقتصادی و سیاسی سرزمینهای مسلمان نشین توسط جهان غرب قلمداد کنند.

هنگامی که قدرت های استعماری غرب به جهان اسلام نفوذ پیداکردند عکس العمل مسلمان ها نسبت به اندیشه های تازه سه گونه بود:

۱ - بعضی از مسلمان ها اندیشه های تازهٔ غرب را بکلی رد می کردند.

۲ - گروهی آنها را پذیرفته ، حاضر بودند ، آن را اختیار کنند.

۳ - گروه دیگر می خواستند این اندیشه ها را بااصول اسلام تطبیق دهند.

گروه اول مسلمان ها که اکثریت آنها را افراد متعصب مذهبی تشکیل می دادند ،گروه مرتجعین خوانده می شوند . گروه دوم «فرنگی مآب» و گروه سوم نیز که به عنوان آزاد و اصلاح طلب معروف بودند، درمیان مرتجعین «فرنگی مآب» خوانده می شدند. از زمان ورود اسلام به عصر تاریخ جدید

گروه دوم معمولاً باگروه سوم همگام و همکار بوده اند، تا با گروه مرتجعین، بنابر این همواره برخوردی بین سنت گرایان و اصلاح طلبان بوده است. اما این تفریق درونی جامعه مسلمان ها را نمی شود برخوردی بین تمدن های مختلف محسوب داشت ، بلکه برخوردی است در داخل یک فرهنگ واحد.

در این مرحله ۳ سوال را می توان مطرح کرد:

اول اینکه چرا غرب مسلمانان را دشمن تازه خود محسوب می کند؟

دوم اینکه چرا مسلمان های بنیاد گرا مخالف غرب هستند؟

سوم اینکه چگونه اندیشمندان مسلمان اصلاح طلب بویژه در آسیا اندیشه‌های غربی را با اسلام سازش داده اند، و در نتیجه داعی همزیستی مسالمت آمیزی با غرب و سایر تمدن ها هستند؟

چنانکه در بالا ذکر گردید خصومت و عداوت غرب علیه اسلام از زمان جنگ های صلیبی آغاز گردید و پیروزی انقلاب اسلامی ایران خصومت غربی ها را شدید تر ساخت ومخالفت مسلمان ها با غرب به علت خاطرات سلطهٔ غرب است. مسلمان های جهان از قرن های متعددی دچار گسترش استعمار غرب از افریقا تا آسیای جنوبی و شرقی بوده اند. پیدایش اسرائیل و اهانت به مسلمانان غرب به علت کمک نظامی غرب به آن کشور به جدیت این مسئله افزوده است درین مورد وعده های دروغین و سیاست دو پهلوی غرب بویژه آمریکا که جهت خاتمه دادن به اختلاف با مسلمان ها با مرور زمان از سوی غرب که اعلام می شود ،موجب ایجاد افراط مهاجمانه در بعض اقشار مسلمان ها می گردیده است. ولی در مقابل این چنین برخوردی ، تعداد زیادی از اعضای ملت اسلامی در جهان که داعی همزیستی مسالمت آمیزی با غرب و سایر تمدن ها هستند، اندیشه های تازه غرب را پذیرفته اند یا آنها را با مفاهیم اسلامی تطبیق داده اند. مثلاً سید جمال الدین و سید احمد خان و شبلی و اقبال موفق شدند اندیشه های وارده از غرب را با اسلام تطبیق دهند. سید جمال الدین به مسلمانان تاکید کرد که علوم جدید و تکنولوژی را یاد بگیرند تا بتوانند سرّ قدرت غرب را دریابند. سید احمد خان آموزش جدید را بین مسلمانان گسترش داد و آنها را متوجه کرد که در شبه قارهٔ هند دو ملت وجود دارند(مسلمان ها و هندوها) و بدین طریق تصور ملیت جغرافیایی غرب را با اسلام تطبیق داده، راه را برای تکامل ملیت دینی با فرهنگی درمیان مسلمان ها آماده کرد و این شعور با فلسفه « خودی و بیخودی» اقبال قویتر

گردید و برای قائداعظم محمد علی جناح موقعیت برای تشکیل دولت پاکستان فراهم کرد تا وطنی باشد برای ملت مسلمان جنوب آسیا بنابر این منشأ پاکستان تلفیق اندیشه های غربی با اسلام می باشد.[1]

اقتباساتی از نظرات ریاست جمهوری اسلامی ایران در مورد گفتگوی تمدنها[2]

دنیا سال ۲۰۰۱ میلادی را به عنوان سال گفتگو درمیان تمدن های جهان اعلام داشته است. درین مورد عناوینی پذیرفته شده ، که خلاصه آن به شرح زیر است :

۱ - موافقت بااین پیشنهاد بخاطر نیاز مبرم بشریت برای ابلاغ مفاهیم مشترک لازم اعلام گردیده است.

۲ - طی قرن گذشته جهان شاهد جنگهای بزرگ بوده است.هر دو جنگ جهانی بسیار ویران گر بوده ، و به جهان اسلام بویژه در جنگ های یاد شده تلفات جانی و خسارات مالی بسیار زیاد وارد شده است . این جنگ های بزرگ در غرب رخ داده است،و غربی ها آن را آغاز کرده‌اند. حقوق بشر در قاره‌های آسیا، افریقا و آمریکای جنوبی بویژه در فلسطین و حتی در کشورهای غیر اسلامی که اعضای ملل صنعتی نبودند، نقض گردید. بااین وضعیت که دنیا یک قرن خون آلود، ویران کننده و دارای جنگ های تباه کن را پشت سر گذاشته ، طی این قرن جدید میلادی تحت سایبان گفتگوی مسالمت آمیز و مفاهیم معنی خیز جهت تامین آیندهٔ روشن تری برای بشریت ، اقدام بارزی را می توان به عمل آورد.

۳ - از همه مهمتر اینکه پیشنهاد برگزاری گفتگوی مسالمت آمیز درمیان تمدن های جهان توسط جهان اسلام ارائه گردید، و به طوری که مسلم است ، خود جهان اسلام طی نیمه دوم قرن بیستم میلادی مورد خود اعتمادی قرار گرفته است و علت آن این است اسلام همواره در مقابل برخورد گفتگوی مسالمت آمیز را ترجیح داده است. اسلام دین امن است ، لذا به جهانیان یاد می‌دهد که مسائل و اختلافات ملل جهان را تنها از طریق گفتگوی دوستانه و مسالمت آمیز حل کنند.

۴ - «انعقاد گفتگو درمیان تمدن ها» مفهوم و معانی آن برابری در حقوق بشر

---

۱ - مقاله دکتر جاوید اقبال به عنوان « اقبال و گفتگوی تمدن ها »که در سومین کنگرهٔ بین المللی علامه اقبال به تاریخ ۲۰ آبان ماه ۱۳۷۷ در لاهور، قرائت گردید.

۲ - Dialogue among civilizations مجموعه متون سخنرانی جناب ریاست جمهوری اسلامی ایران ، حجة الاسلام والمسلمین سید محمد خاتمی.

است. آن برابری که درمیان افراد واقوام تاکیداً اجرا شود. یعی حامیان چنین گفتگو به دیگران ، احترام خواهند کرد. استعمار غرب که اکثر کشورهای جهان را تحت سلطهٔ خود قرار داده بود، و طی قرون گذشته بوسیله خط مشی « تفرقه بینداز و حکومت کن »افراد یک جامعه را دو قسمت کرده بود، یعنی رده بالا ورده پایین و بدین طریق تبعیض نژادی وبی عدالتی ایجاد گردید و سرانجام مستضعفین جهان جهت کسب حقوق خویش بر ضد مستکبرین جهان قیام کردند و این برای بشریت ، پیروزی واقعی می باشد.

۵ - ما مسلمان ها که عقیده داریم که بیشتر مسائل را بایستی از طریق گفتگوی مسالمت آمیز حل کرد به وسیله کوششهای صمیمانه خود جهت از بین بردن اختلافات گامهای صلح آمیز را خواهان هستیم ، زیرا بیشتر اختلافات ما در زمینه های قانونگذاری مذهبی و فرهنگ وجود دارند که می توان آنها را به راحتی از بین برد . بنابر این برای حصول این هدف ما باید به نقطه اساسی توجه کنیم که جنگ حل مسائل نیست. بایستی متحد شویم .اتحاد نقطه اساسی راه حل مسائل ملل جهان است. اگر دو طرف، حامیان گفتگوی مسالمت آمیز باشند، می توانند برای برگزاری چنین گفتگو فضای مساعد تری را ایجاد کنند و بایستی بااتحاد کامل به تلاش بپردازیم و گفتگو باید مثبت و معنی خیز و خردمندانه باشد. یعنی گفتگو با اصول عقلانی باشد.

۶ - متاسفانه ، در جوامع مذهبی طاعونی سرایت کرده است و باید بررسی کرد که آن طاعون چیست؟ آن طاعون تصور غلط از مذهب است ، یعنی بعضی ها می گویند همزمان از مذهب و استدلال نمی توان استفاده کرد. جهان اسلام نیز شاهد اینگونه طاعون بوده است. ما مسلمان ها خواهان آینده درخشنده تری هستیم و می خواهیم زندگی پیشرفته داشته باشیم که برای بهبود زندگی بشر الگویی باشد.

۷ - اگرچه هویت ما در زمان گذشته از ریشه های عمیق برخوردار بوده است، اما مفهوم آن چنین نیست که ما به زمان گذشته برگردیم. در گذشته نزول احکام خدا به این معنا نبود که آن نزول فقط برای یک زمان مخصوص است.ما حتما به گذشته خودمان باید توجه کنیم اما نباید در زمان گذشته بمانیم. زیرا چنین اقدامی موجب بازگشت ما خواهد شد. ما بایستی فقط برای روشن تر ساختن آینده خویش از تجربیات گذشته استفاده کنیم.

۸ - در راه پیشگامی به سوی آینده مابایستی دنیا را درک کنیم و از تمام

پیشرفت های مثبت افکار بشری و تمدن های جهان استفاده نماییم و بهره مندشویم. فقط از طریق چنین اقدامی ما می توانیم عظمت گذشته را تجدید کنیم آن عظمت را احیا کنیم. زندگی آینده ما باید طوری باشد که در آن همزمان استدلال بشر و حقوق بشر مورد احترام قرار گیرد.

۹ - در قرون وسطی دین را بر ضد استدلال و آزادی قرار می دادند و در نتیجه هر دو متضرر می شدند. امروز در حکومتهای لیبرال ، آزادی وجود دارد، لکن این آزادی خالی از روحانیت است و از ابعاد زندگی بشر جدا می باشد و همین است که زندگی غربی های هم عصر نیز به طور مستمر دچار مشکلات است ،که خود آنها نیز اعتراف به آن واقعیت می کنند. دین بدون آزادی همپایه زندگی غلامی می ماند و انسان در آن زندگی از افتخار بشری محروم می‌گردد. دین در مغایرت با آزادی و استدلال نباید قرار گیرد. دین برای رشد استدلال ، آزادی واستقلال مهد است و موجب پشتیبانی آن می گردد و این درس را خداوند به ما می آموزد. باتکیه به این معیارها و عوامل دیگر، ما برای گفتگو درمیان تمدن ها بایدآمادگی داشته باشیم وبایستی راجع به عظمت پوشیده بنیان دین و تمدن مان به جهانیان مطالبی ابلاغ کنیم.

۱۰ - ما باید با آغوش باز از فرهنگ ها و تمدن های دیگر بهره مند شویم. این به معنای پذیرفتن است و پذیرفتن یا اتخاذ، یک هنر بشری است. این اتخاذ است ، جایی که بشر گذشته خود و هویت خویش را درک می نماید. زیرا انسان زندگی خویش را بر اساس خردمندی و استدلال استوار کرده است و از موقعیت های مفید که دیگران نیز از آن استفاده نموده اند، بهره مند می‌گردد و این امر با تقلید محض و پیروی نازیبا به طور کلی متفاوت است.

ریاست جمهوری‌اسلامی‌ایران ورئیس سازمان کنفرانس اسلامی (OIC) جناب آقای سید محمدخاتمی ، در دانشگاه اروپایی فلورانس به تاریخ ده مارس سال ۱۹۹۹به عنوان «گفتگو فی مابین شرق و غرب» سخنانی ایراد کرده است که به علت ارتباط بااین بحث خلاصه‌ای از آن در زیرآورده می‌شود:

«گفتگوی تمدن ها » به مفهوم آن است که بین فرهنگ ها و تمدن ها گفتگو برگزار گردد و اساس آن گفتگو بایستی بر صداقت بنا باشد و معنای آن صداقت مترادف صداقتی است که در عرف عام از شهرت بالاتری برخوردار است و در متون فلسفه به کار برده می شود که با آن صداقت اختلافی ندارد . نیاز است که انسانها به چنین گفتگو توجه کنند و آن را بادقت تمام بشنوند و

بفهمند و با تحمل کامل به حرفهای دیگران گوش کنند، زیرا اگر به حرف بیگانه گوش کردید گویی دیدگاه خویش را عرضه کرده اید بلکه حرف های دیگران گوش کردن ارزش بیشتری از طرح اظهارات خود دارد.

خداوند در انجیل و قرآن بکرات به آدم خطاب کرده است و با همین خطاب هر فرد به درجه شخصیت بالا تری ترفیع می یابد و انسان به یک مقام بالا می رسد. جوهر کلیه ادیان یکی است اختلاف فقط در طرز قانون زندگی اجتماعی انسان بروز می کند.

اگر مابه آینده خودمان اشاره نکنیم و از گذشته تاریخی خود بحث کنیم، این بظاهر یک بحث لاحاصل و بی سود به نظر خواهد آمد، حال آنکه جهت اصلاح وضع بشری و کمک به جوامع انسانی این امر ضروری است. ما باید ازین طریق بدانیم روابط کشورهای آسیایی بویژه کشوره های اسلامی در زمان گذشته با اروپا چگونه بوده است. امروز در چه حال است ؟ و در آینده این روابط را ما چطور می بینیم در گذشته ما در چه حال بودیم و وضع امروز ما با گذشته چقدر متفاوت است و امروز روابط اروپا با کشورهای اسلامی چرا اینطور شده است؟ حال آنکه مسلمان‌ها و اروپایی ها همسایهٔ یکدیگرند.اسلام واروپا علاوه بر اخلاقیات، فرهنگ و احساس بشر دوستانه، بایستی از حیث علایق تاریخی و جغرافیایی مشترک یکدیگر را بشناسند. جهت بهبود و تحکیم روابط سیاسی ،اقتصادی و فرهنگی باید اینها اقدام لازم معمول نمایند. چون گذشته هایمان یکی بوده است لذا آینده هایمان نیز جدا نشدنی است . حتی امروز هم در مکتب فلسفه مان ، دیدگاههای افلاطون ، ارسطو ، کانت ، هیگل و فلسفه ویتکنشتاین، همزمان با فلسفه فارابی، کندی،ابن سینا ، سهروردی و ملا صدرا مورد تدریس قرار می‌گیرد. اگر تمدنهای بزرگ آسیا امروز در آیینه غرب به خود نگاه کنند ویکدیگر را ببینند وبشناسند ، خواهند دید که این اسلام بود که در گذشته نه چندان دور برای غرب به عنوان آیینه نقش بارزی ایفا نموده بود. اسلام یک آیینه بود که غرب در آن می توانست گذشته خود را ببیند و فلسفه و میراث فرهنگی خود را در آیینه اسلام مشاهده کند.

بنابر این برای هر دو فرهنگ و تمدن گفتگوی فی‌مابین بسیار ضروری است. در آن صورت اگر دو طرف برای انعقاد گفتگوی یاد شده ، آمادگی خود را اعلام کنند بایستی نمایندگان واقعی فرهنگ و فکر اسلامی شرکت نمایند،

و الا اگر چند غرب گرا نمایندگی فکر اسلامی را عهده دار شوند و در مقابل غربی ها به گفتگوی بپردازند ، این دیگر به جای فرهنگ و تمدن اسلامی ، به نفع تمدن غرب تمام خواهد شد. زیرا اینگونه اشخاص ، خودشان به عنوان بدترین تصور غرب می باشند. این دیگر گفتگوی بین تمدن های غرب واسلام نخواهد بود و این راه حل مسائل گریبان گیر امروز که جهان را در برگرفته است، نخواهد بود . مسائل خانوادگی ، بحران ارتباط بشر و طبیعت و بحرانی که وابسته به اخلاقیات باشد که در ارتباط با تحقیق علمی ایجاد شده و دیگر مسائل اینگونه بایستی در گفتگوی اسلام و اروپا مورد بحث و بررسی قرارگیرد.

گفتگو و بحث فی‌مابین بسیار عالی و چیزی بی نهایت مرغوب تر می‌باشد و اساس آن آزادی و اظهار نظر آزادانه است. هیچ کس در گفتگوی مسالمت آمیز نمی تواند ، نظر و رای خود را بر دیگران تحمیل کند. در چنین گفتگو بایستی دو طرف هویت و افتخار ملی و افتخارهای فرهنگی و عقیدتی طرف دوم را به رسمیت بشناسند و مورد احترام قرار دهند. فقط در آن صورت پیشرفت گفتگو درمیان تمدن ها ، امکان پذیر خواهد بود.

در ضمن برگزاری گفتگو با ایران بجای خود سودمند است و منافع جداگانه را خواهد داشت . ایران همسایهٔ نزدیک اروپاست و از سوی دیگر همسایهٔ بسیار نزدیک آسیا می باشد. بنابرین ایران برای هر دو فرهنگ شرقی و غربی نقطه اتصال است. این طوری است که یک انسان شرق روحانی و غرب استدلالی را متصل سازد. قلب و ذهن ایرانی از توازن لبریز است و محبت و تحمل را تا حد بالا دارا می باشد و به خاطر این واقعیت ایرانی ها طرفدار گفتگو و حامی عدالت و امنیت هستند.

ریاست جمهوری اسلامی ایران ورئیس سازمان کنفرانس اسلامی (OIC) همچنین به تاریخ ۹ دسامبر ۱۹۹۷ در تهران در کنفرانس سازمان یاد شده با عنوان: «تهدیدهای جدید و جهان اسلام» سخنرانی ایراد نموده بود که خلاصه‌ای از آن به جهت ارتباط موضوع آورده می شود:

«امروز جهان نیاز به امنیت دارد و بدیهی است که برای برقراری صلح و امنیت در جهان عدالت و برابری به کار برده شود. تاریخ شاهد است که هیچگاه امنیت در جهان بدون عدالت برقرار نشده است و از وضعیت خاورمیانه این واقعیت به نحو احسن عیان می گردد. امنیت واقعی تنها در صورتی که حقوق

اصلی و مشروع فلسطینی ها شناخته شود، برقرار خواهد شد. این حقوق شامل حقوق محروم نشدنی می باشد و حق تعیین سرنوشت ، بازگشت مهاجرین و آزادسازی مناطق اشغال شده بویژه قدس شریف و نیز حقوق و خواسته های قانونی فلسطینی ها می باشد.

در منطقه حساس خلیج فارس، بایستی خود کشورهای منطقه حفظ و امنیت آنجا را عهده دار شوند. از دیدگاه ما ، حضور نیروهای بیگانه درین منطقه حساس بی سود است زیرا آن نیروها نه تنها اینکه امنیت را برقرار نمی‌کنند، بلکه موجب ایجاد ناامنی در منطقه می گردند و این منطقه را با عواقب خطرناک تری روبرو می سازند.

هرچه در کشور عزیز افغانستان می گذرد، یقیناً یک فاجعه بی مانند می‌باشد. در وضعیت ناامنی آن کشور موقعیتی برای مداخله کشورهای بیگانه ایجاد شده است، کشورهای اسلامی و سازمان کنفرانس اسلامی بایستی تاکیداً اعلام کنند که برای رفع مشکل افغانستان حل نظامی اصلاً منعفت بخش نیست. مشکل آن کشور را باید از طریق گفتگوی مسالمت آمیز حل کنند . باید سران گروههای مختلف و نمایندگان مردم آن کشور در چنین گفتگو شرکت کنند. از سازمان کنفرانس اسلامی انتظار می رود که کلیه سران گروههای مختلف آن کشور را برای شرکت در یک گفتگوی مسالمت آمیز دعوت کنند، و اینطور افغانستان را به سوی صلح و امنیت راهنمایی کنند.

وضعیت عراق بویژه شمال آن کشور نیز در منطقه باعث نگرانی شدید شده است. ما می خواهیم عراق با سازمان ملل همکاری کند و ضمناً ما معتقدیم که دخالت بیگانه بویژه درگیری و جنگ در داخل مناطق شمالی آن کشور که موجب تخلیه هزاران تن از شهروندان گردیده است ، موجب ناامنی شدید منطقه شده است. ما برای تمامیت ارضی عراق اهمیت بالایی قائل هستیم و درین کشور مهم منطقه بر اساس اهداف بشر دوستانه ، آمادگی خود را برای اقدام های لازم اعلام می نماییم.

توطئه های بیگانه بویژه از سوی اسرائیل که در بخش های مختلف منطقه ما معمول می گردد، موجب نگرانی عمیق تر می باشد. این وضعیت ضرورت مراقبت و حفظ تمامیت ارضی کل کشور عراق و دیگر کشورهای منطقه را ایجاب می کند.

ما از حضور کشورهای آسیای میانه و قفقاز استقبال می کنیم زیرا آن کشورها در تحکیم وتقویت افتخار ملی جهان اسلام نقش بارزی ایفا می‌نمایند. در ضمن برای برقراری امنیت در کشور تاجیکستان ، لازم می دانم که از خدمات ارزنده ریاست جمهوری آن کشور جناب آقای رحمنوف ورئیس کمیسیون آشتی ملی جناب آقای عبدالله نوری برای همکاری آنها که جهت برقراری امنیت معمول شده قدردانی نمایم . برای تحکیم بیشتر امنیت در تاجیکستان جمهوری اسلامی ایران از سازمان کنفرانس اسلامی خواستار است که جهت پایان دادن به درگیریهای قومی در آن کشور اقدامهای لازم به عمل آورند.

برخی از کشورهای اسلامی در حال حاضر با تهدیدها وتوطئه های خارجی مواجه هستند و از مشکلات داخلی نیز تهدید می گردند:کنفرانس اسلامی بالعموم و خود کشور های اسلامی بالخصوص ، بایستی پشتیبانی کامل خود را از استقلال کشورهای یاد شده و تامین منافع آنها و احترام ملل اسلامی اعلام نمایند. علاوه بر آن سازمان کنفرانس اسلامی بایستی جهت حفظ منافع مسلمانان در سراسر جهان حتی در کشورهایی که مسلمان ها در اقلیت می‌باشند نیز اقدام کند.

ما همه بایستی از تلاشهای سازمان کشورهای اسلامی حمایت کنیم. تا آن سازمان برای خاتمه دادن به اختلافاتی که در جهان اسلام وجود دارد ، باقدرت کامل بتواند به تلاش های خویش ادامه دهد. ما در انجام وظیفه آن سازمان باید بیشتر پشتیبانی مالی و سیاسی خود را در اختیارش قرار دهیم و با توجه به اقدامهای سازمان کنفرانس اسلامی جهت حل مسائل گریبان گیر جهان اسلام ،که قابل بی نهایت ستایش است ، به همین جهت ما از فعالیتهای آن سازمان مطمئنیم و حمایت خود را از تلاشهای آن سازمان اعلام می‌نماییم تا بتوانیم به سازمان یاد شده در انجام وظیفه اش بسیار کمک کنیم.

ریاست جمهوری اسلامی ایران در کنفرانس سالیانه «یونسکو» به تاریخ ۲۹ اکتبر سال ۱۹۹۹م در همین زمینه با عنوان «گفتگو و سدهٔ جدید» سخنرانی ایراد نمود.

خلاصه آن سخنرانی در زیر قید می گردد:

«جهت برقراری امنیت ، از برگزاری گفتگو بین ملل جهان منظورمان این است که این گفتگو با گفتگوی دیپلماسی متفاوت باشد. بسیار مسلم است

که در سرتاسر تاریخ در اکثر مواقع جنگ ها و گفتگو ها همزمان در کنار یکدیگر انعقاد داشته اند منظور از گفتگو استعمال زبان دیپلماسی نیست که منافع سیاسی و اقتصادی یک طرف حفظ شود و اینکه یک طرف غالب و طرف دوم مغلوب گردد. این دیگر طول و ادامه دادن به جنگ محسوب خواهد شد. گفتگو درمیان تمدن ها بدون همدردی و محبت نمی تواند برگزار شود بعضی ها شاید فکر می کنند که گفتگو درمیان فرهنگ ها و تمدن ها بی نظمی و ناامنی را به وجود خواهد آورد. ولی واقعیت این است که اگر کوچکترین امکان ایجاد چنین ناامنی هم باشد، از طریق آموزش و پرورش و تربیت به راحتی چنین امکان از بین می رود. ثانیاً، اینکه امکان بسیار ضعیف ایجاد ناامنی محدود به وسیله مسایل تخلیق شدهٔ خود انسان حتماً به وجود می آید، ولی آن را می‌شود رفع کرد.

اکنون وقتی که ۳۰ درصد جمعیت جهان در فقر به سر می برد چگونه ما می‌توانیم عدالت اجتماعی را نادیده بگیریم و یا از تقسیم امکانات عادلانه غافل شویم. حتی اگر غرب هم تصمیم بگیرد که خود را نجات دهد و سرنوشت دنیای باقیمانده را نادیده گیرد و فراموش اش کند، اصلاً امکان پذیر نیست که بتواند این کار رابکند، زیرا غرب نیز برای حفظ منافع خود باید منافع دنیای باقیمانده را در نظر بگیرد و برای حفظ منافع آنها نیز اقدام کند و گامهای ضروری درین مورد پیشنهاد کند. چندین دلیل سیاسی، اجتماعی و تکنیکی امروز انسان را در سراسر جهان متوجه می سازد که همه انسانهای جهان در یک کشتی سفر می کنند. اگر کشتی سلامت باشد، همه سرنشنیان کشتی سالم می مانند و اگر فاجعه ای رخ بدهد برای همه آنها ضرر خواهد بود و به طور یکسان به آنها صدمه وارد خواهد شد. امروز این بیان کمی سخت به نظر می رسد و به راحتی درک نمی شود، ولی فردا این واقعیت با آرامش زیاد درک خواهد گردید. در آستانه سومین هزاره میلادی سرنوشت جهان ما برای همه یکسان و عادلانه خواهد بود وبوسیله برگزاری گفتگوی مسالمت آمیز درمیان تمدن ها و فرهنگهای مختلف تعیین خواهد شد. ما باید بدانیم که قرن بیست میلادی زمان شمشیر بود و بوسیله شمشیر بعضی ها پیروز می شدند و بعضی به علت ضعف شکست می خوردند. اما در قرن بیست و یکم به جای استعمال شمشیر به گفتگو خواهند پرداخت و باید هم به گفتگوی مسالمت آمیز بپردازند و اگر از گفتگوی مسالمت آمیز استقبال نشود، دیگر همین

شمشیر به طور سلاح دولبه به کار برده خواهد شد و بدیهی است که پیش از همه صدمات شدید آن جنگ به آغاز کنندگان آن وارد خواهد شد.

از سخنرانی ها و اظهارات ریاست جمهوری اسلامی ایران و از نظریات دانشمندان اسلام (که در گذشته نه چندان دور در شبه قاره هند و پاکستان تحت سلطه استعمار انگلیس قرار داشتند) از جمله سید جمال الدین، سید احمد خان، شبلی و دکتر اقبال به این نتیجه می رسیم که برای خاتمه دادن به اختلافات ملل جهان باید به گفتگوی مسالمت آمیز بپردازیم و حل نظامی اختلافات را محکوم کنیم.

اگرچه ظاهراً هیچ امکانی برای برخورد کلی بین اسلام و غرب وجود ندارد اما اگر فعالیتهای تروریستی برخی عناصر افراطی علیه آمریکای متکبر و غرقه در غره، نیرومندی او را وادار به انتقام با پرتاب موشک هایی روی مملکت های مستقل مسلمان بکند آن وقت دولتهای آزادمنش در جهان اسلام ممکن است از آن متاثر گردند و بر چیدن آنها در اثر فشار مردم موجب گردد که عناصر افراطی جانشین آنها شوند.

بقای دولتهای آزادمنش مسلمان در صحنه سیاست بسیار ضروری است. به علت این که آنها طرفدار تعدد فرهنگ ها و همزیستی مسالمت آمیز هستند. آنها با دولتهای غربی مناسبات دوستانه و صمیمانه برقرار نموده همواره مشغول مذاکراتی جهت حل مسائل متنازع اقتصادی و سیاسی می‌باشند. اکنون مناسب ترین موقعی است که دولت های مسلمانی که در حال مذاکره باآمریکا و متفقین او هستند به آنها توصیه کنند که در خط مشی خود تجدید نظر کنند و هرچه زودتر علت اصلی خشم مسلمان ها را رفع سازند. از روی منطق امکان دارد اگر مسائلی که به نظر مسلمان ها تولید کردهٔ غرب هستند مانند اسرائیل، کوسوو، چچن، بوسنی و کشمیر طبق موازین عدالت حل گردند، چیزی نمی ماند که موجب خشم انگیزی مسلمان ها گردد. چنین پیشرفت غیر منتظره ای می تواند موجب تشکیل جهانی باشد که در آن تعدد سیستم ها وجود داشته باشد که بتواند عدالت را از طریق مذاکرات مسالمت آمیز تامین کند.[1]

*****

۱ مقالهٔ دکتر جاوید اقبال که در سومین کنگرهٔ بین المللی علامه محمد اقبال به مناسبت یکصدوبیست ویکمین سال ولادت توسط دانشگاه پنجاب در تاریخ ۲۰ آبان ماه ۱۳۷۷ هـ ش در لاهور برگزار گردید، عرضه شد.

نوشتهٔ دکتر آفتاب الف قاضی[1]، دکتر میم فاروق سولنگی و بادشاه سردار
ترجمهٔ پروفسور دکتر شگفته موسوی[2]

درهٔ سند از دیدگاه تاریخ

(وضعیت پاکستان، بررسی پژوهشی واقعیتهای تاریخی نژادی ملی)

علیرغم مناطق دیگر شبه قاره مانند بنگال، صفحات مرکزی و جنوبی، درّهٔرودسند (پاکستان کنونی) تقریباً فاقد مطالعات کارشناسانه کشورهای غربی دربارهٔ تاریخ و سیاست آن است. شناخت سیر تاریخی منطقه و تجزیه و تحلیل سیاسی آن را از ۱۹۴۸ م به بعد غالباً نویسندگان محلی اما غیر بومی و برخی از دانشمندان غربی بر عهده داشته اند که تحت نفوذ برداشت ویژهٔ طبقهٔ حاکمهٔ غیر نماینده بوده اند. به علت فقدان تبلور تاریخ و تأثیر آن بر آمالها و منافع ملی معاصر، این تجزیه و تحلیل ها در پر کردن خلأهای موجود میان حقایق جغرافیایی تاریخی و حوادث معاصر در منطقه با عدم موفقیت روبرو می شوند.

استدلال اصلی ماکه پاکستان دربردارندهٔ سرزمین تاریخی سند و حایز فرهنگهایی متنوع می باشد بر دلائل زیر مبتنی است:

چار چوب جغرافیای سیاسی در جنوب آسیا به چار چوب سیاسی منطقه ای در قرن هشتم میلادی مشابهت دارد.

در واقع درّهٔ سند منحصر به چهارگروه نژادی لسانی (سندی، پنجابی، بلوچی و پختون) نبوده بلکه دو گروه نـژادی لسـانی سـندهی (سـندهی، سرائیکی، پنجابی) و ایرانی الاصل (بلوچ وپتـان) در منـاطق مـمیزی در فرهنگ درهٔ سند پاکستان به چشم می خورند.

از حیث جغرافیایی سند به منطقه واقع میان کراچـی و جیکب آبـاد محدود نیست بلکه شامل سرزمینهایی واقع در هر دو طرف رود سند از اتک تا کراچی می باشد. در دههٔ ۱۹۴۰م اسم پاکستان بـرای سـرزمین، مـردم و

---

۱ - استاد سابق دانشگاه سند - حیدرآباد.

۲ - رئیس سابق گروه زبان و ادبیات فارسی - دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد.

فرهنگهای آنان با مجوز منطقه ای از حیث تاریخی و سیاسی سندقدیم نامگذاری شده بود.

کلمهٔ پنجاب نمایانگر موجودیت نژادی لسانی نبوده بلکه موقعیت جغرافیایی (پنج رودخانه) را ابراز می کند. گویشهای سندهی، پنجابی و سرائیکی ، زبانهای مختلف نیست بلکه لهجه هایی قدیم از زبان سندهی باتباینهای محلی می‌باشد.

نظام نوین جهانی در حال حاضر اقتضاء می کند که منافع ملی پاکستان را بهتر تأمین نمود، مشروط بر اینکه آن را بر حقایق تاریخی استوار ساخت نه چار چوبی ایدئولوژیک که مورد اتفاق همه نیست.

توضیحات لازم

قومیتهای نژادی لسانی،چناکه برخی تصور می کنند، ملیت نیستند. از نظر تاریخی از قومیتهایی برای ایجاد اتحاد و امکان حکمرانی استفاده شده از نظر سیاسی امپراطوری ها و سلطنتهای مختلف را تحکیم بخشیده اند ، حال آنکه ملت پرستی ایدهٔ نسبتاً نوظهوری است که چارچوبهای موجود در جغرافیای سیاسی منطقه را همزمان می تواند وسیله اتحاد یا تفرقه بسازد.

هند و سند به صورت دو کشور مجزایی در شبه قاره، پس از قرنها برخورد و تجربه به وجود آمدند. تهاجم های پیهم بر شبه قاره از جانب مرزهای باختری ضرورتی ژیواستراتژیک را جهت داشتن یک سرزمین حایل آشکار ساخت (البته برخوردهای مذهبی نیز در آن نقش داشت) تا میان شبه قاره و مناطق آسیای مرکزی موجود باشد. باوصف ماجرا جوییهای برخی فرمانروایان هندی و ایرانی ، با مختل ساختن وضع موجود ، سرزمین سند موجودیت خود را به صورت مملکت مستقل حایل به طور متناوب حفظ می کرد تا قرن ششم میلادی که مملکت سند به وجود آمد و از اتک تا دریای سند - که هم اکنون دریای عربستان نامیده می شود - امتداد داشت . تا این دوره اطلاعات جهانی دربارهٔ آسیای جنوبی محدود بوده سراسر شبه قاره با اطلاعاتی مربوط به سند شناخته می شد. تا قرن سیزدهم که همراه با تهاجمهای ترکها بود ، هیچ کشور گشای خارجی (باستثنای اعراب و غزنویان که تا قنوج و گجرات پیش رفتند) به کناره شرقی رود سند نرسیده بود، اگرچه ظهور قدرت اعراب و گسترش دین اسلام در حدود قرن هفتم موازنه قدرت جهانی را تغییر

داد ولی اعراب وضع موجود جغرافیای سیاسی منطقه را تغییر ندادند.

معضلات مملکت سند با ظهور قدرت نظامی در آسیای مرکزی در اوایل قرن یازدهم آغاز گردید. تحولات عمدهٔ سیاسی در میزان قدرت در آسیای مرکزی، مراکز عمده سنتی قدرت در سرزمین سند، مولتان، منصوره و سهون را تضعیف نمود و آنها مستقیماً زیرسلطهٔ جنگجویان آسیای مرکزی قرار گرفتند و به سرزمین سند به عنوان سرزمینی حایل پشت ساحل هند و اتحاد آن بویژه در صفحات شمالی ضربهٔ جدی وارد شد. در طی مدت ۱۲۰۰ سال در نتیجهٔ تسلط فرمانروایان غیر بومی و تصمیم گیریها و ادارهٔ امور بدون در نظر داشتن خلقیات محلی فرهنگی که عملاً از طرز تفکر و خصیصه های درهٔ سند سرچشمهٔ می گرفت، با موجودیتی تضعیف شده تا ۱۵۲۰ میلادی ادامه یافته بود، پس از تهاجمهای ارغونها و مغولها از بین رفت. فرمانروایان مغول مملکت سند را در هشت واحد انتظامی تقسیم کردند بدون اینکه اقتضائات فرهنگی سیاسی فرهنگ سند را در نظر داشته باشند. سقوط فرمانروایی مغول درین منطقه طی قرن هیجدهم و روی کار آمدن خانوادهٔ محلی کلهوره شاهد یکپارچگی سند تا مناطق مولتان بوده است. اما در هرج و مرجی که پس از سقوط مغولها پدید آمد، کج مداریهای ژیوپولیتیک به صورت تهاجمهای ایرانی و افغانی منتج به عدم اتحاد ملی گردید. صفحاتی از این سرزمین یکبار دیگر بر اثر جنگهای انگلیس با افغانستان و اشغال سند و پنجاب غربی توسط انگلیسها به‌ترتیب در ۱۸۴۳ و ۱۸۴۹م از هم گسیخته‌شد. دنیا شاهد انتقال موازنهٔ قدرت به نفع اروپا تا قرن نوزدهم و تقسیم آن در حوزه های نفوذ قدرتهای استعماری اروپا بود که این موازنه قدرت نو ظهور تا ۱۹۴۵ م ادامه داشت.

پس از جنگ جهانی دوم، در شبه قاره مجدداً دو مملکت جداگانه به نام پاکستان و هند به وجود آمد که حتی سازندگان خط مشی آن (انگلستان) متوجه نبودند که نظام جدید سیاسی در جنوب آسیا باطرز سنتی جغرافیای سیاسی مشابه می باشد، و سرزمین پاکستان در واقع مملکت قدیمی سند بوده است، پایان جنگ سرد و تشکیل مجدد مملکتهای آسیای مرکزی، اهمیت واقعی کشور سنتی حایل (میانگیر) را در سرزمین سند نشان می دهد. برای اولین دفعه در طی ۱۲۰۰ سال، کشورهای شبه قاره، اگرچه از لحاظ نظامی، موقعیت نسبتاً استواری دارند. آنان باید احتمال روبرو شدن باخطرهای

سیاسی و نظامی را از مرزهای آسیای مرکزی (در ظرف پنجاه سال آینده) در نظر داشته باشند زیرا در سیاست بین المللی هم پیمانان یا دشمنان دایمی وجود ندارند.

تصمیمهای اداری فرمانروایان آسیای مرکزی بدون توجه به اتحاد فرهنگی نژادی محلی نه فقط شیوه های تاریخی رفتار اداری را تغییر داد بلکه فرهنگهای بهم بافتهٔ زبانها و گویشهای منطقه را از هم گسیخت . در حالی که معرفی زبان فارسی بر رشد طبیعی و توسعهٔ زبانهای محلی تأثیر گذاشت (حتی آنها را مفرس ساخت ولی حکومت انگلیس جهت دسته بندیهای طبقاتی ، دینی اجتماعی و لسانی مسئول می باشد) آنچنانکه در قیام بر ضدّ انگلیس در ۱۸۵۷ میلادی به ظهور رسید، این ناپایداری در اتحاد فرهنگی اجتماعی و شکیبایی دینی احساس می شد. چنین به نظر می رسد که صاحب‌منصبان استعمار توجه خاصی به تجزیهٔ فرهنگی اجتماعی جامعه هند مبذول داشتند وعلاوه بر تقسیم دینی اجتماعی اقدامات ویژه ای جهت فروپاشی فرهنگی و لسانی معمول داشتند. خط مشی های استعماری برای توسعهٔ زبانهای محلی طوری به اجرا در آمد که آنها را تضعیف کرد. برای لهجه‌های مختلف یک زبان، رسم الخط های مختلفی اختصاص یافت، به نحوی که در مدت کوتاهی لهجه های یک زبان ، به صورت زبانهای جداگانه وانمود می‌شد، و در نتیجه آن اتحاد فرهنگی زبانی تکه تکه گشت. در حوزهٔ ایندوس، زبان سندهی تقریباً در هفت لهجه تکلم می شود (لاری ، ویچولی، سرائیکی ، هندکو، لاسی، تهریلی، سرائیکی - پنجابی در حوالی مرز کشمیر و حوزهٔ رود بیاس لهجهٔ خاص پنجابی در آن سوی رود بیاس در هند) که باتباینهای موجود منطقه ای ، استراتژی استعماری انگلیسها یک مثال استوار از تجزیه و فروپاشی فرهنگی و لسانی می باشد. یک رسم الخط مشترک برای کلیه گویشها می توانست سراسر درهٔ سند و پاکستان کنونی را از حیث لسانی متحد بسازد و هیچ نوع نزاع های فرهنگی دیگر وجود نداشته باشد . برطبق چارچوب سنتی لسانی درهٔ سند گویشی که نسبت به سایر گویشها بیشتر مورد استفاده قرار می گرفته است ، سرائیکی بوده (گویش مرکزی معمولاً چار چوب فرهنگی را متحد می سازد) لهجه لاری جنوبی (که فقط در اطراف حیدرآباد تکلم می شد) به صورت زبان رسمی سندهی شناخته و رسم الخط عربی به آن داده شد، در حالی که سرائیکی به رسم الخط فارسی تعلق دارد.

حروف متعدد که در شمال و جنوب به صورت همگانی به کار برده و فهمیده می شد و دوگویش همان زبان ، به صورت دو زبان جداگانه در آمد.

کلمهٔ پنجاب یک ترکیب مستعمل ایرانیان برای سرزمین پنج رود است. نامهای جغرافیایی که ایرانیان برای درهٔ سند به کار می برند با بالا رفتن سطح معلومات آنان تغییر یافته است. درهٔ رودسند را آنها قبلاً سپتاسندهو یا هپتاهندو می‌نامیدند. مضاف براین، سرزمین پنجاب دارای بخشهایی میان هر دو رود خانه است و هر کدام از آنها در پنجاب رنگ مخصوص فرهنگی و لسانی با تأثیر خاص گویشهای مرزها را داشته که ارتباط مستقیم باگویش سرائیکی دارد. در منطقه شرق بیاس به زبان پنجابی گفتگو می شود همچنانکه سندی، سرائیکی در اطراف جیکب آباد و بهاولپور و پنجابی - سرائیکی فراتر از مولتان و لاهور تکلم می گردد. این مناطق در قدیم قسمتی از سند بوده اما در تهاجمهای قشون آسیای مرکزی از قرن یازدهم میلادی به بعد از سند جداگردیدند، به علت موقعیت جغرافیایی که بر سر راه دهلی تمام منطقه در استان های تاریخی مبتنی بر عناصر سیاسی فرهنگی و بر اساس گویشهای سنتی منطقه، ریشه های فرهنگی ، عوامل لسانی و اقتضائات سیاسی تقسیم گردیده است . آمار مقایسه ای لغات در اکثر موارد نشان دهنده تباینهای منطقه‌ای بومی است. در حدود ۹۰ در صد لغات زبان سرائیکی با زبان معیار سندهی مشترک می باشد. همچنین ۶۰ الی ۸۰ در صد لغات پنجابی و سرائیکی گفتاری نیز همان اشتراکات را دارد . از این امر معلوم می شود که چرا پنجابی و سندهی زبانان موقعی که به زبان خود گفتگو می کنند، منظور یکدیگر را متوجه می‌شوند. سندهی جنوبی برای کسانی که با لهجه شمالی گفتگو می کنند کاملاً مفهوم است و می تواند بطور کامل تفهیم شود بدین طریق سندهی به هر لهجه ای که بوده باشد در دره سند به طور عموم قابل درک است.

هر زبان (بالهجه های مختلف در فرهنگ عامه)، فرهنگ و تاریخ مشترک (امانه سرزمین ، سازمان سیاسی، نژاد وغیره) معیار اساسی گروه فرهنگی لسانی می‌باشد. این امر ممکن است حتی فراتر از مرزهای بین المللی را نیز شامل شود. برخی از مردم پاکستان ممکن است در سوابق فرهنگی با مردم گجرات ، کاتیاوار ، کچ و راجستان اشتراک داشته باشند. همچنین در زمینه هایی نظیر تاریخ و فرهنگ و گویشها و فرهنگ عامه بلوچها و پتانها

علایق فرهنگی و لسانی با مردم ایرانی نژاد آسیای میانه و آسیای جنوب غربی دارند و قرنهای متمادی که در دره سند می زیسته اند با فرهنگهای این سرزمین آمیخته گردیده اند . این امر بیشتر از این نظر به اثبات می رسد که فارسی یکی از زبانهای کلاسیک شبه قاره محسوب می‌شود و زبان سرائیکی نیز در پشتو و بلوچی نفوذ دارد. گرایشهای زبانی ممکن است فراتر از مرزهای ملی را نیز شامل شود ، اما گرایشهای زبانی تنها سیر تحولات اجتماعی را مشخص می سازد که فرق بین گرایشهای زبانی و ملیت را بر طبق چارچوب های ژیوپولیتیک ابراز می دارد.

فرهنگ عامهٔ پاکستانی کلیهٔ فرهنگهای منطقه ای را متحد می سازد. باوصف اختلافهایی در خصوص داشتن قدرت و زمینه های سیاسی، مشاغل و سهیم بودن در صندوقهای توسعه، مردم حوزه سند دارای میراث لسانی مشترک می باشند، ولی اختلاف نظرهای سیاسی نباید با امور فرهنگی و لسانی آمیخته گردد. داستان عامهٔ «سسی پنون» که در قرن ششم میلادی در دورهٔ خانوادهٔ رای در جنوب سند به وقوع پیوسته در شمال پنجاب نیز داستانی عامه پسند است. همین طور داستان سوهنی مهر شمال پنجاب در مناطق جنوبی سند محبوبیت دارد. از حیث تاریخی پاکستان دارای دو گروه لسانی است :گروه اول سندی،پنجابی وسرائیکی زبانان ، وگروه دوم پتانها و بلوچهای با علایق ایرانی که پتانها غالباً از افغانستان کنونی نقل وانتقال داشته‌اند. پس از قرنها معاشرت فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی - سیاسی در شبه‌قاره آنها دیگر پتانهای منطقه سند می‌باشند، که نسبت به پشتون های افغانستان تباین نسبی دارند. بلوچ های پاکستان وضعی مشابه پتانها دارند، اکثر آنان باوصف ارتباط و علقه فرهنگی با بلوچستان ایران، علاوه بر بلوچی که لهجه ای از زبانهای گسترده ایرانی است به گویشهای سندهی وسرائیکی تکلم نیز می کنند. فرهنگ عامهٔ پتان و بلوچ در حوزه سند با وصف اینکه ریشه آن به آسیای میانه و جنوب غربی آسیای ایرانی می رسد، زیر نفوذ زیاد فرهنگهای سند قرار داشته و برای قرنهای متمادی با فرهنگ محلی پاکستان در هم آمیخته شده است. همین گونه فارسی نیز در مقام زبان سنتی شبه قاره بر فرهنگهای بومی سند تأثیر قابل توجهی داشته است.

نتیجه گیری

به تحقق پیوستن اینکه پاکستان میان آسیای میانه و شبه قاره منطقه حایل می باشد اقتضای زمان است و به کوششهای زیادی جهت تقویت سیر یکپارچه کردن در دور نمای تاریخی نیاز مند است. ترجیحات ایدیولوژیک، یا ملیت پرستی مذهبی به تنهایی نتوانسته از جنبشهای شاخهٔ ملیتی در پاکستان جلوگیری کند. طی دهه ۱۹۶۰ میلادی موقعی که بنگالیها مشغول جستجوی راه حل سیاسی بودند، سندیها باآگاهی لسانی روانی و سابقه تاریخی، پاکستان را کشور تاریخی سند تصور می‌کردند. باوصف ظهور گروههای فرعی ملی گرا در بنیهٔ سیاسی سند، سندیها به جای تشددپسندی، مؤسسه مطالعاتی سند شناسی را در دانشگاه سند دایر کردند تا شناخت پاکستان را در عقب نما (دورنمای) تاریخی آن مطالعه و تحقق بخشند. حتی پس از فشار جدی حکومت نظامی ژنرال ضیاء الحق، سندیها به هیچ یک از نامزدهای انتخاباتی ملیتهای فرعی برای مجالس قانونگذاری ملی و استانی رأی ندادند. چشم انداز تاریخی، چگونگی مناسبات میان عناصر کشوری و نظامی در پاکستان را نمایان می سازد و مبارزه سیاسی جاری حزب مردم و احزاب مخالفش شامل احزاب متعدد کوچک سیاسی را بر ملا می سازد. حزب مردم مظهر فرهنگهای لسانی بومی سند تاریخی می باشد در حالی که احزاب کوچک مخالف، غالباً عناصر محلی اما بیشتر غیر بومی گروههای کوچکتر در ظرف پنجاه سال اخیر هستند که سوار بر شانه های طبقهٔ نظامی حکمران، دارای قدرت سیاسی بوده اند. با این همه نوع گذرای فرهنگ سیاسی پاکستان، گرایشهای تلفیقی متبدل را جلوه گر می نماید. تقویت مجدد حزب مسلم لیگ و موقعیت آن در انتخابات عمومی ۱۹۹۷م تبلور ساده این واقعیت است که مسابقه میان عناصر سنتی بومی و غیر بومی بتدریج در حال تغییر معیارهای خود است. این گرایش نوین باید با استراتژیهای (راهبردهای) موافق آن کاملاً حفظ شود. این فرصت، چنانچه سوء استفاده شود، نتایج جدی سوئی در امر یکپارچگی ملی برای سرتاسر حوزهٔ سند خواهد داشت. سیاستمداران سطح پایین و شبه ایدئولوگ باید این واقعیت را درک کنند که قدرت سیاسی در دره سند، نظیر سایر مناطق دنیا ممکن است در شمال قرار بگیرد اما بر اساس ویژگی قدرت، جابجایی آن در هر یک از مراحل امکان پذیر است و فردا ممکن است از حیث جغرافیایی به منطقه

جنوبی یا مرکزی تعلق بگیرد،بنابر این از قوانین طبیعت نباید غفلت ورزید. باید آگاهی پیرامون حقوق و وظایف و موقعیتهای سیاسی تاریخی فرهنگهای ملی مختلف در جهت منافع گستردهٔ ملی جامعه با فرهنگهای متنوع تحقق یابد. تا زمانی که محیط منطقه ای مساعد در جنوب آسیا به وجود بیاید، لازم است اصلاح های داخلی بر خطوط فرهنگی و لسانی صورت بگیرد. در سیر تحولات دمکراتیک، رسم الخط واحد برای کلیه گویشهای سنتی می تواند بنیه اجتماعی و فرهنگی پاکستان را تقویت بخشد. مضاف براینکه در جهانی با تصورات متضاد ایدیولوژیک و اجتماعی سیاسی، یک تصور ملی بر مبنای تاریخ به جای یک تصور مجرّد ایدیولوژیک ، می تواند کشور را در داخل و در خارج بر سکوی بالاتری برساند. دستگاه قدرت و نمایندگان منتخب مردم پاکستان باید ترجیحات ملی خود را بر طبق واقعیتهای تبدیل شدهٔ جهانی هماهنگ نمایند.

در آخر باید خاطر نشان کرد که در عقب نمای (دورنمای) خط مشی های غربی، چنین به نظر می رسد که روش «تفرقه بینداز و حکومت کن» میان قدرتهای در حال مسابقه با یکدیگر مجدداً احیا بشود.با این وصف منافع ایالات متحده امریکا با قدرتهای اروپایی حداقل در باب آسیای میانه و آسیای جنوبی ، در رقابت نمی باشد. این امر به صورت بهتری خواهد بود ، چنانچه تفاهم وسیعتری دربارهٔ سیر تحولات جاری در عقب نمای تاریخی در بررسی و تحلیل اوضاع معاصر حوزهٔ سند انجام پذیرد . موقعیت ژیواستراتژیک سرزمین سند به عنوان منطقهٔ میانگیر (حایل) میان آسیای جنوبی و آسیای میانه و وجود جادهٔ زمینی به طرف چین و آسیای میانه همچنین واقع بودن بر سواحل سوق الجیشی دریای عربستان و از نظر نژادی وجود فرهنگ متنوع اما هماهنگ داخلی باید ایالات متحده را مایل کند که روش متحد ساختن و حکمرانی جهت برقراری اوضاع موجود در منطقه را تشویق کند. خط مشی سازان ایالات متحده امریکا می توانند از مناسبات امپراتوری روم و مملکت سرزمین سند وقت (پاکستان کنونی) در صحنه های نظامی و بازرگانی بصیرت وافی به دست بیاورند.

*****

دکتر رضا مصطفوی سبزواری[1]

اقبال و گفتگوی تمدنها

بهره وری از فرهنگهای گوناگون بشری برای دست یابی به زندگی بهتر همواره مورد توجه اندیشمندان جهان بوده است و بی شک در دیگرگونی نظامهای ارتباطی انسانها، سهمی درخور توجه داشته و خواهد داشت و اگر مقدمات تحقق هدف نهایی آن که همزیستی مسالمت آمیز انسانهاست فراهم گردد، حداقل از تجاوز به حقوق دیگران جلوگیری خواهد شد.

نگارنده بر این باور است که تمدن امروز اروپا محصول «گفتگوی تمدنی» است. چه اگر تمدن بسیار قدیمی یونان به خود یونان محدود می‌گردید، هرگز ماندگار نمی شد. اما همین تمدّن کهن یونانی وقتی با تمدن هند و مصر و ایران به گفتگو نشست و سپس همه آنها با تمدن رم در آمیخت، تمدن عظیم اروپا را پایه نهاد، همچنین نقشی که تمدن دیر پای ایرانی در گفتگو با تمدنهای سایر کشورهای جهان دارد، کم سابقه است. بسیاری از متون کهن ادبی فارسی مربوط به گذشته های دور و نزدیک سرزمین باستانی ایران مانند رباعیات خیام و غزلیات حافظ و بوستان سعدی یاکشفیات علمی و دست آوردهای دانشمندانی همچون بیرونی در نجوم و رازی و بوعلی سینادر دانشهای به اصطلاح امروز «تجربی» یا اثر خیام در جبر و مقابله و همچنین فرهنگ غنی اسلامی ، با به گفتگو نشستن با تمدّن مغرب زمینی ها سبب کمال و بهره‌مندی بیشتر جهانیان را در به ثمر رسانیدن و بهره وری نسبی آن دانشها، فراهم کرده است و شگفتا که محاسبه ای راکه ابو ریحان بیرونی برای به دست آوردن اندازهٔ دور زمین در آن روزگار کرده ، با محاسبه ای که امروز

---

۱ - استاد دانشگاه - رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد.

وسیله مجهزترین وسایل محسباتی و کامپیوترها انجام می گیرد، به هم نزدیک است که بی شک همهٔ این رهیافتها کمک شایانی به راههای بهبود زندگی بشری کرده است و امروزه این گفتگوها تا بدانجا پیش رفته که در مواردی مانند «خلع سلاح»، «حقوق بشر» یا مثلاً «حفظ محیط زیست»، دست آوردهای در خور توجهی عرضه داشته است و البته توجه به اهمیت «سنت ها» و توجه به «برابری انسانها» در این گفتگوها و همچنین به «شمول» و «فراگیر بودن» گفتگو میان همهٔ مردم جهان هم از مسائلی است که باید مورد عنایت و پذیرش جهانیان قرار گیرد و البته برای نیل به هدفهای یاد شده باید وسایل مفاهمهٔ نمایندگان راستین تمدنهای گوناگون و مبادله های فرهنگی را وسیلهٔ محققان و متخصصان دانشگاهی و آکادمیک های ورزیده فراهم ساخت و شکی نیست که باید برای تدارک این همزیستی فرهنگی و گفتگوی تمدنی از هرگونه اقدام و سخن و بیان نکته های «تنش انگیز» و «تقابل خیز» دوری گزید. و همزمان در راه توسعه گسترش پیوندهای سیاسی کوشید و از این رهگذر دامنهٔ گستردگی و تلاشهای تجاری و اقتصادی و فرهنگی را تقویت کرد.

گفتگوی تمدنها در حقیقت گفتگوی فرهنگهاست و البته گفتگوی تمدنها به معنای تسلط یافتن و تحمیل کردن فرهنگی بر دیگری نیست همچنین به معنای تسلیم شدن در برابر فرهنگ دیگری نیز نیست بلکه دوجنبه دارد، از سویی تبادل و تعامل آگاهانه و عالمانه فرهنگی و تمدنی را می‌پذیرد و از سوی دیگر تحمیل و تسلط و تهاجم فرهنگی را نفی می کند و این موضوع کاملاً با آرمانهای انقلاب اسلامی و دستورهای شارع مقدّس تطبیق دارد و همسو است و با اندیشه های کمال طلبانه اسلامی مطابقت می کند. توصیه‌های دانش اندوزی ودانش پژوهشی در اسلام سبب شد تا مسلمانان بر دانشهای ملتهای دور دست جهان دست یابند. یعقوب بن اسحاق کندی (متوفی ۲۶۰ ه ق) فیلسوف معروف می گوید: «درست آن است که ما حقیقت را از هر منبعی که به دست ما برسد بدون احساس شرمندگی بپذیریم، زیرا برای کسی که به دنبال حقیقت است، چیزی با ارزشتر از حقیقت نیست و کسی که در جستجوی حقیقت است تحقیر و کم ارزش نمی گردد» ۲.

باتوجه به تعریفهای یاد شده از معنا و مفهوم گفتگوی تمدنها و فرهنگها، علامه اقبال دانشمند شهیر پاکستانی به عرضه کردن مسائل مربوط به فرهنگ و تمدن بشری می پردازد و در آن میان همواره فرهنگ و تمدن اسلامی را زیر بنای فرهنگها و تمدنهای بعد از اسلام می داند. تمسک به آیات شریف و دستورهای الهی به عنوان تمدنی بنیادین همواره مدنظر اوست و به عنوان فرهنگی اصیل و پایدار آن را به جهانیان عرضه می دارد که بر مبنای همین عقیده در جای جای دیوان اشعارش ، این عرضه فرهنگ اسلامی با تلالؤ خاصی می درخشد. اقبال در هر فرصتی و هرمناسبتی که دست می دهد موضوع فرهنگ و تمدن اسلامی را مطرح می کند و به حبل الله چنگ می یازد و به آن می بالد و بر این باور است که جان نو در کالبد کسی دمیدن ، با فرهنگ و آموزشهای اسلامی میسر می گردد.

خیز و جان نو بده هر زنده را　　از قُم خود زنده ترکن زنده را

که به آیهٔ شریفهٔ : یا ایُّها المُدَثّر قُم فَأنذِر وربَکَ فَکَبِّر ۳ مدثر ۳ / ۱) نظر دارد.

اقبال فرهنگ خداشناسی را برترین فرهنگها می شمارد و ترویج فرایض اسلامی را توصیه می کند که :

تو هم از بار فرائض سرمتاب　　بر خوری از عنده حسن المآب

(ص ۲۹ کلیات چاپ سروش)

که توجه به آیهٔ شریفهٔ واللّهُ عنده حُسنُ المآب (آل عمران / ۳) دارد ۴

اقبال بر این باور است که اعمال فرائض اسلامی و به جای آوردن آنها حکم خنجری را دارد که فحشاء و بغی و منکر را در میان مردم نابود می کند:

لا اله باشد صدف گوهر نماز　　قلب مسلم را حج اصغر نماز

در کف مسلم مثال خنجر است　　قاتل فحشاء و بغی و منکر است

روزه بر جوع و عطش شبخون زند　　خیبر تن پروری را بشکند

(ص ۳۱ کلیات چاپ سروش)

که یاد آور آیهٔ شریفهٔ انّ الصلوةَ تَنهی عَنِ الفَحشاء وَالمُنکَر ۵ (عنکبوت /۴۵) است.

اقبال در راه عرضهٔ فرهنگ و تمدن اسلامی می گوید :

قلب را از صبغة الله رنگ ده　　عشق را ناموس و نام و ننگ ده

که برگرفته از آیهٔ شریفه: صِبغَةَ اللّه وَ مَن اَحسَنُ مِنَ اللّـهِ صِبغَة ۶ (بقره / ۱۳۸) است.

اقبال در عرضه کردن فرهنگ و تعلیمات الهی به نخستین سورهٔ نازل شدهٔ قرآن مجید اشارت می کند که فرهنگ تعلیم و آموختن راگرانقدر می داند و زیور علم و فضیلت را بر بندگان ارزانی می شمارد:

حرف اِقرأ حق به ما تعلیم کرد　　رزق خویش از دست ما تقسیم کرد

(ص ۵۱)

که اشارت دارد به آیه های: اِقرأ بِاسمِ رَبِّکَ الّذی خَلَقَ، خَلَقَ الانسانَ مِن عَلَقٍ، اِقراء و ربُّکَ اَلاَکرَم الّذی عَلَّم بِالقَلَم ۷ (علق / ۱ - ۴)

از دیدگاه تمسکّ به دین و قوانین اسلامی که ریسمان محکم الهی محسوب می گردد، از ویژگیهای بارز فرهنگ اسلامی است

ما همه خاک و دل آگاه اوست　　اعتصامش کن که حبل الله اوست

(ص ۸۶)

که اشارت دارد به: وَاعتَصِمُوا به حَبلِ اللهِ جمیعاً و لا تَفَرّقوا (آل عمران / ۱۰۳)

اقبال در ارائه فرهنگ اسلامی از زبان حق تعالی این حقیقت را مطرح می کندکه حکمت و خردورزی بهترین پدیدهٔ هستی است و بنابر این باید با هر وسیله ممکن آن را بجویی و به سوی خردمندی گرایی.

گفت حکمت را خدا خیر کثیر　　هر کجا این خیر را بینی بگیر

یُوتی الحِکمةَ مَن یَشآء، و مَن یُوتَ الحِکمةَ فَقَد اُوتِیَ خَیراً کثیراً و ما یذَّکَّرُ الاّ اُولُوا الالبابِ ۸ (بقره / ۲۶۹)

توجه به علم و دانش و عنایت به قرآن مجید در این مورد، در فرهنگ اسلامی یکی از بزرگترین امتیازات آن محسوب می گردد که اقبال با متأثر بودن از این فرهنگ غنی آن راگوشزد می کند:

سیّد کل، صاحب اُمّ الکتاب　　پردگیها بر ضمیرش بی حجاب

علم اشیا علّم الاسماستی　　هم عصا و هم ید بیضاستی

علم اشیا داد مغرب را فروغ　　حکمت او ماست می بندد ز دوغ

علم و دولت نظم کار ملت است　　علم و دولت اعتبار ملت است

گرچه عین ذات را بی پرده دید　　ربّ زدنی از زبان او چکید

آخرین بیت: وقُل رَبِّ زِدنی عِلماً ۹ (طه / ۱۱۴) را در ذهن تجلّی می بخشد.

اقبال در معرفی فرهنگ اسلامی ضمن تأکید مکرّر بر دفاع از علم و فرضیه های علمی، در عین حال علم بی روح القدس را مردود می شمارد و آن را افسونگری می داند و اعتقاد دارد که ساحر هرگز پیروزی نخواهد یافت و به تعبیر قرآنی لا یُفلِحُ السّاحِرُ حَیثُ أتی ۱۰ (طه / ۶۹)

این تماشا خانه سحر و ساحری است　　علم بی روح القدس افسونگری است

(ص ۲۷۵)

یکی دیگر از ویژگیهای بارز فرهنگ اسلامی که همهٔ خردمندان نوع دوست جهان آن را پذیرفته اند کمک به زیردستان و افرادی است که به دلایلی گوناگون یارای امرار معاش را ندارند و این پای افشردن بر فرهنگ انفاق یکی از ویژگیهای شعر علامه اقبال است که:

هیچ خیر از مردک زرکش مجو　　لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنفقُوا

(ص ۳۱۶)

که بخشی از آیهٔ شریفهٔ زیر است:

لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنفقُوامِمّا تُحبُّون ۱۱ (آل عمران ۹۲)

در بیان اقبال رواج «ربا» درمیان مردم و در نتیجه عدم به کارگیری پول برای سازندگی جامعه فتنه انگیز و ناپسند و از مواردی است که در فرهنگ اسلامی مردود شمرده شده و در برابر آن، قرض الحسنه تشویق گردیده که: یَمحَقُ اللّهُ الرِّبا و یُربِي الصَّدَقات ۱۲ (بقره / ۲۷۶)

از ربا آخر چه می زاید، فتن　　کس نداند لذت قرض حَسَن ۱۳

(ص ۳۱۶)

امانت داری و بازگردانیدن امانتها به صاحبان آنها یکی دیگر از نکته‌های اخلاقی در فرهنگ اسلامی است که اقبال باعنایت به آیهٔ شریفهٔ زیر بدان توجه دارد که:

کس امانت را به کار خود نبرد　　ای خوش آن کو ملک حق با حق سپرد

بُرده ای چیزی که از آن تو نیست　　داغم از کاری که شایان تو نیست

گر تو باشی صاحب شی می سزد　　ور نباشی خود بگو کی می سزد

ملک یزدان را به یزدان بازده　　تا ز کار خویش بگشایی گره

(ص ۳۳۱)

که بر گرفته از آیهٔ شریفهٔ : اِنَّ اللّه یأمرُکُم أن تُؤَدُّ واْالاماناتِ الی اَهلِها ۱۴ (نساء / ۵۸) است.

علامه اقبال در معرفی فرهنگ و تمدن اسلامی به جهانیان همواره پای می افشارد و اصولاً آن را آیین حیات و روش زندگی می داند و به هر مناسبتی گوشه هایی از آن را باز می نماید :

هست دین مصطفی دین حیات — شرع او تفسیر آیین حیات
گر زمینی آسمان سازد ترا — آنچه حق می خواند آن سازد ترا
صیقلش آیینه سازد سنگ را — از دل آهن رباید زنگ را

اقبال معتقد است که فرهنگ اسلامی به دلیل استواری خاص خود همواره در میان نسلها جاویدان خواهد بود ، بسیاری ملتها و آیینها از میان رفته ولی بانگ اذان همچنان درمیان مسلمانان پایدار است:

امّت مسلم ز آیات خداست — اصلش از هنگامهٔ قالوا بلی است
از اجل این قوم بی پرواستی — استوار از نحن نزّلنا ستی
تا خدا أن یَطفئوا فرموده است — از فسردن این چراغ آسوده است
رومیان را گرم بازاری نماند — آن جهانگیری جهانداری نماند
شیشهٔ ساسانیان در خون نشست — رونق خمخانهٔ یونان شکست
مصر هم در امتحان ناکام ماند — استخوان او ته اهرام ماند
درجهان‌بانگ اذان بودست و هست — ملت اسلامیان بودست و هست

(ص ۸۰)

اقبال در ادامه عرضه کردن تمدن اسلامی از هر فرصتی بهره می برد و حکمت نبوی را بالاتر از عقل ذو فنون می داند و پیامبر را حکمرانی بی مانند می شمارد که به تخت و تاج و کلام و سپاه نیاز ندارد، تحوّل و تکامل جوامع بشری از او به وجود می آید و در نگاهش پیام انقلاب موج می زند، او زندگی بخش است و عزم و تسلیم و رضا به گروندگان خود می آموزد و درس بی‌باکی و نترسی می دهد که لا خوف علیهم :

حکمتش برتر ز عقل ذوفنون — از ضمیرش امّتی آید برون
حکمرانی بی نیاز از تخت وتاج — بی کلاه و بی سپاه و بی خراج

بحر و بر از زور طوفانش خراب — در نگاه او پیام انقلاب
درس لا خوف علیهم می دهد — تا دلی در سینهٔ آدم نهد
عزم و تسلیم و رضا آموزدش — در جهان مثل چراغ افروزدش
من نمی دانم چه افسون می کند — روح را در تن دگرگون می کند
صحبت او هر خزف را دُر کند — حکمت او هر تهی را پر کند

(ص ۲ - ۳۹۱)

و توای انسان آزاده !! در پیروی این فرهنگ و تمدن که طرف دار «آزادی» است:

بگذر از گل گلستان مقصود تست — این زبان پیرایه بند سودتست
مهر را آزاده رفتن آبروست — عرصه ی آفاق زیر پای اوست
همچو جُو سرمایه از باران مخواه — بیکران شو در جهان پایان مخواه

(ص ۹۵)

گفته بودیم که گفتگوی تمدنها در حقیقت گفتگو از فرهنگهاست نه به معنای خود فراموشی و در نتیجه تسلیم شدن و دل باختن در برابر دیگر تمدنها و نیز نه به مفهوم تحمیل کردن خود بر دیگری است، اقبال خود می‌گوید:

قیمت شمشاد خود نشناختی — سرو دیگر را بلند انداختی
مثل نی خود را ز خود کردی تهی — بر نوای دیگران دل می نهی
ای گدای ریزه‌ای از خوان غیر — جنس خود می جویی از دکان غیر
بزم مسلم از چراغ غیر سوخت — مسجد او از شرار دیر سوخت
از سواد کعبه چون آهو رمید — ناوک صیاد پهلویش درید
شدپریشان‌برگ گل چون بوی خویش — ای ز خود رم کرده باز آ، سوی خویش
ای امین حکمت امُّ الکتاب — وحدت گمگشته ی خود باز یاب

(ص ۸ - ۴۷)

اقبال از فرهنگ خود بریدن و به فرهنگ غیر متکی شدن را مردود می‌شمارد و بر این باور است که اگر قومی تسلیم فرهنگ غیر شود، اگرچه دیگری را آبادکرده ولی خود را ویران ساخته؛ این چنین قومی امکان دارد در

علم و فن صاحب نظر گردد ولی دیگر از فرهنگ و تمدن خود چیزی باقی نگذارد تمدن خود را در بیگانه محو سازد و این چنانست که کسی با خشت‌های حرم به تعمیر دیر بپردازد:

وای قومی کشته ی تدبیر غیر — کار او تخریب خود تعمیر غیر
می شود در علم و فن صاحب نظر — از وجود خود نگردد با خبر !
از نیاکان دفتری اندر بغل — الامان از گفته های بی عمل
دین او عهد وفا بستن به غیر — یعنی از خشت حرم تعمیر دیر

(۴ - ۳۹۳)

اقبال مخالف این است که کسی ملیت وتمدن خود را فراموش کند و در بازد و به جای توجه به فرهنگ خود، تنها به دیگر فرهنگها عنایت ورزد، او می‌خواهد بگوید : گفتگو از فرهنگهای دیگر نباید سبب خود فراموشی و از یاد بردن فرهنگ خودی گردد:

کِشت خود از دست خود ویران مکن — از سحابش گدیهٔ باران مکن
عقل تو زنجیری افکار غیر — در گلوی تو نفس از تار غیر
بر زبانت گفتگوها مستعار — در دل تو آرزوها مستعار
باده می گیری به جام از دیگران — جام هم گیری به وام از دیگران
چون نظر در پرده های خویش باش — می پرو اما به جای خویش باش
از پیام مصطفی آگاه شو — فارغ از ارباب دون الله شو

(ص ۹ - ۱۰۸)

علامهٔ اقبال ضمن بیان فرهنگها و تمدنهای گوناگون از شخصیتهای والا مقام شرق سخن می گوید که وجودشان تبلور و عصارهٔ فرهنگ شرق محسوب می‌گردد. اقبال سنایی را امام عارفان و هجویری را سید امم معرفی می‌کند:

می روشن ز تاک من فروریخت — خوشا مردی که در دامانم آویخت
نصیب از آتشی دارم که اول — سنایی از دل ۱۵ رومی ۱۶ برانگیخت

(ص ۴۵۹)

خفته در خاکش حکیم غزنوی — از نوای او دل مردان قوی
در فضای مرقد او سوختم — تا متاع ناله ای اندوختم

گفتم ای بینندهٔ اسرار جان — بر تو روشن این جهان و آن جهان
ای حکیم غیب ، امام عارفان — پخته از فیض تو خام عارفان
آنچه اندر پردهٔ غیب است گوی — بو که آب رفته باز آید به جوی

(ص ۲ - ۴۲۱)

سید هجویری ۱۷ مخدوم امم — مرقد او پیر ۱۸ سنجر را حرم
خاک پنجاب از دم او زنده گشت — صبح ما از مهر او تابنده گشت
داستانی از کمالش سرکنم — گلشنی در غنچه ای مضمر کنم

(ص ۳۷)

از دیگر موضوعهایی که در زمینهٔ فرهنگ و تمدن اقبال به آن توجه دارد و همواره بر اهمیت آن پای می افشارد نقش تمدن شرق در جهان است. اقبال «مدینة فاضله ای » ۱۹ را در ذهن خودترسیم می کند که جایگاه آن را شرق می‌داند به عقیدهٔ او رشد و نمو بسیاری از فضیلتهای انسانی از مشرق زمین آغاز می گردد، اقبال اعتقاد دارد که مشرق زمین تجلی گاه ادیان و عرفان و هنر بوده و اندیشه شرقیان همیشه جویایی اسرار آفرینش است . تمدن و فرهنگ شرق باید جلوه گری کند و گره کار دیگر ملل جهان را نیز بگشاید :

سوز و ساز و درد و داغ از آسیاست — هم شراب و هم ایاغ از آسیاست
عشق را ما دلبری آموختیم — شیوهٔ آدم گری آموختیم
هم هنر هم دین ز خاک خاور است — رشک گردون خاک پاک خاور است
وانمودیم آنچه بود اندر حجاب — آفتاب از ما و ما از آفتاب
هر صدف را گوهر از نیسان ماست — شرکت هر بحر از طوفان ماست
فکر ما جویای اسرار وجود — زد نخستین زخمه بر تار وجود
داشتیم اندر میان سینه داغ — بر سر راهی نهادیم این چراغ
ای امین دولت تهذیب و دین — آن ید بیضا بر آر از آستین
خیز و از کار امم بگشا گره — نشئه ی افرنگ را ازسر بنه
نقشی از جمعیت خاور فکن — واستان خود را ز دست اهرمن

(ص ۹ - ۴۷۸ کلیات اقبال چاپ م، درویش)

پروفسور آربری محقق نامدار و استاد دانشگاه کیمبریج انگلستان در

باب شرق و اشراق عبارت دلپذیری دارد که :

«اقبال یکی از عارفان نام آور روزگار ما می باشد. وی به همان راهی می‌رود که عارفان پیشین رفته اند. زیرا در آثار عرفانی ، مشرق و اشراق کنایه از طلوع و روشنی و جلوه گری آفتاب حقیقت و مقام قرب حقیقت است و غرب کنایه از تاریکی و غروب آفتاب حقیقت و دور افتادن از حق و حقیقت و فرو رفتن در ظلمت است.

به این اعتبار از نظر عرفا، مشرق مظهر بینش عرفانی و دینی و توجه به باطن و دل و صفا و روشنی و مغرب مقام عقل و استدلال است» ۲۰

اقبال بااعتقاد بر همین باورش دربارهٔ مشرق است که نقش آن را حیاتی و بسیار مهم و سازنده می شمارد و اعتقاد دارد که اگرچه تمدن غربی در پی‌یافته های عقلانی و به اصطلاح امروز «تجربی» است اما عشق و اشراق که زاییدهٔ شرق است، نقش بسیار والایی در ارتقاء تمدن و فرهنگ بشری دارد و علم و دانش بدون بهره داشتن از عشق و احساس بشری و تعهدهای اخلاقی اعتباری ندارد:

از من ای باد صبا گوی به دانای فرنگ — عقل تا بال گشود است گرفتار تر است
برق را این به جگر می زند آن رام کند — عشق از عقل فسون پیشه جگر دارتر است
چشم جز رنگ گل و لاله نبیند ورنه — آنچه در پردهٔ رنگ است پدیدار تر است
عجب آن نیست که اعجاز مسیحا داری — عجب این است که بیمار تو بیمار تر است
دانش اندوخته ای دل ز کف انداخته ای — آه زان نقد گران مایه که در باخته ای ۲۱

علامه اقبال در عرضهٔ تمدن و فرهنگ مشرق زمین اعتقاد دارد که مشرق تجلی گاه عشق است، شرق صاحب ذوق و تمنا و نظر است:

ما ز خلوتکدهٔ عشق برون تاخته ایم — خاک پارا صفت آینه پرداخته ایم
در دل ما که برین دیر کهن شبخون ریخت — آتشی بود که در خشک و تر انداخته ایم
شعله بودیم شکستیم و شرر گردیدیم — صاحب ذوق و تمنا و نظر گردیدیم

اقبال شرق را زادگاه علم و عرفان می داند. در خاک کهن، گوهر جان و در دل هر ذره آفتابی می بیند ؛ از دیدگاه عارفانه و شرقی او دانهٔ درون زمین شاخی برومند و جوان است و کوه گران سنگ همچون پرکاه سبک می نماید.

او انقلاب و تحولی بزرگ برای شرق پیش بینی می کند. این فرهنگ و جهان بینی در مشرق زمین که اقبال به آن اشارت می کند ، از امتیازات بارز تمدن و فرهنگ شرق محسوب می گردد، بویژه که این اشراق شرقی در میان دیگر فرهنگهای جهان کمتر سابقه دارد:

خرم آن کس که درین گرد، سواری بیند　　جوهر نغمه ز لرزیدن تاری بیند۲۲

اقبال در خطاب به اقوام سرحد به آنان نهیب می زند که فرهنگ خود را دریابید زندگی بدون خود شناسی مرگ است، نباید تسلیم دیگر فرهنگها گردید تا در نتیجه از فرهنگ خودباز مانید:

ای ز خود پوشیده خود را بازیاب　　در مسلمانی حرام است این حجاب
رمز دین مصطفی دانی که چیست؟　　فاش دیدن خویش را شاهنشهی است
چیست دین؟ دریافتن اسرار خویش　　زندگی مرگ است بی دیدار خویش
آن مسلمانی که بیند خویش را　　از جهانی برگزیند خویش را ۲۳

ویل دورانت محقق نامدار ۲۴ می نویسد :« اگر هنرها و فنونی را که از شرق به غرب رفته است ، یا مطابق دانش کنونی ما ، نخستین بار در مشرق زمین پیدا شده است ، بشماریم ، در می یابیم که تمام تمدن بشری را در برابر رو داریم .»

اقبال این نکتهٔ ظریف را تأیید می کند و اعتقاد دارد که تمدن و فرهنگ شرقی ریشه در تمدن جهان دارد و حتی صنعت غرب و به تعبیر او « حکمت اشیاء» از شرق به غرب رفته است و ریشه شرقی دارد :

حکمت اشیا فرنگی زاد نیست　　اصل او جز لذت ایجاد نیست
نیک اگر بینی مسلمان زاده است　　این گهر از دست ما افتاده است
دانه آن صحرا نشینان کاشتند　　حاصلش افرنگیان برداشتند
این پری از شیشهٔ اسلاف ماست　　باز صیدش کن که او از قاف ماست

(ص ۴۳۰)

از موارد عرضهٔ فرهنگها در کلام اقبال ، عروج اندیشه و افکار بلند بعضی عارفان شرقی و گاه ایرانی است که اقبال به وجود آنان در شرق می‌بالد و بعضی مانند جلال الدین مولوی را مراد خود می داند و با او به سیر آفاق و

انفس می پردازد و زندگی معنوی خود را مدیون انفاس قدسی او محسوب می‌دارد و مثنوی او را قرآن عجم می داند:

باز بر خوانم ز فیض پیر روم — دفتر سر بسته اسرار علوم
جان او از شعله ها سرمایه دار — من فروغ یک نفس مثل شرار
شمع سوزان تاخت بر پروانه ام — باده شبخون ریخت بر پیمانه ام
پیر رومی خاک را اکسیر کرد — از غبارم جلوه ها تعمیر کرد
موجم و در بحر او منزل کنم — تا دُر تابنده ای حاصل کنم
من که هستی ها ز صهبایش کنم — زندگانی از نفسهایش کنم
روی خود بنمود پیر حق سرشت — کو به حرف پهلوی قرآن نوشت

(ص ۸)

اقبال به تمدن شرق افتخار می کند و نقش آنرا در اعتلاء علوم و عرفان بالا می داند و می گوید عارفان شرق از تشکّک و اشراق سخن گفته و صدها نکتهٔ پندآموز تعلیم داده اند و حلّ مشکلات آراء مشائین کرده و نور اندیشه‌های آنان هر نکتهٔ پنهانی را باز نموده و شرح اسرار متون گذشته و رموز آنها همواره بر لبان دُرر بار آنان بوده است:

ای که باشی در پی کسب علوم — با تو می گویم پیام پیر روم
آگهی از قصهٔ آخوند روم — آنکه داد اندر حَلَب درس علوم
از تشکّک گفت و از اشراق گفت — و ز حکم صد گوهر تابنده سفت
عقده های قول مشائین گشود — نور فکرش هر خفی را وا نمود
گردو پیشش بود انبار کتب — بر لب او شرح اسرار کتب

(ص ۴۵ و ۴۶)

اقبال در ادامهٔ ذکر مفاخر فرهنگ و تمدن مشرق از شمس تبریزی یاد می‌کند و تأثیر فراگیر اندیشه های تابناک جلال الدین مولوی را سبب دیگرگونی انسانهای متعالی و از جمله شمس می داند:

پیر تبریزی ز ارشاد کمال — جست راه مکتب ملاً جلال...
سوز شمس از گفتهٔ ملا فزود — آتشی از جان تبریزی گشود
بر زمین، برق نگاه او فتاد — خاک از سوز دم او شعله زاد

(ص ۴۶)

اقبال نقش و معنویت و درک اسرار آفرینش را در بالندگی فرهنگ و تمدن و انسانیت والا می‌داند و بر این اعتقاد است که «معنا» آن چیزی است که ترا از تو بستاند و دیگر گونت کند و از هر نقش ونگاری بی نیازت گرداند نه اینکه بر وابستگی تو به نقشهای این جهانی بیفزاید.۲۵

راز معنی مرشد رومی گشود — فکر من بر آستانش در سجود
«معنی آن باشد که بستاند ترا — بی نیاز از نقش گرداند ترا
معنی آن نبود که کور و کر کند — مرد را بر نقش عاشق تر کند»

(ص ۱۸۱)

پانوشتها و مآخذ

۱ - متن خطابهٔ نگارنده بوده است در سمینار دکتر محمد اقبال که در تاریخ ۲۶ آبان ماه ۷۹ (= ۱۶نوامبر ۲۰۰۰) در محل دانشگاه علامه اقبال ، اسلام آباد (پاکستان) باهمکاری آن دانشگاه و رایزنی فرهنگی ج.ا.ا و باحضور صاحب نظران و شخصیتهای فرهنگی ایرانی و پاکستانی از جمله دکتر جاوید اقبال فرزند علامه اقبال برگزار گردیده است.

۲ - ر،ک : آرمانها و واقعیتها ، عبدالسلام ، ترجمهٔ ناصر نقوی ، مرتضی اسعدی ، تهران : انجمن فیزیک ایران، سال ۱۳۶۹ ، ص ۲۶۹.

۳ - ای گلیم به خود پیچیده بر خیز و مردم را بر حذر دار و پروردگارت را بزرگ شمار.

۴ - بهترین جایگاه نزد خداوند است.

۵ - نماز اهلش را از کار زشت و ناروا باز می دارد.

۶ - رنگ آمیزی خداست که به ما مسلمانان رنگ فطرت ایمان در سیرت توحید بخشیده و هیچ رنگی بهتر از ایمان به خدای یکتانیست.

۷ - بخوان قرآن را و بدانکه پروردگار تو کریمترین عالم است. آن خدایی که بشر را علم نوشتن به قلم آموخت.

۸ - حکمت را به هر که بخواهد می دهد و به هرکسی حکمت دهد بحق خیر فراوانش داده است.

۹ - و بگو ای خدا بر علمم بیفزای .

۱۰ - و ساحر هرگز به پیروزی نخواهد رسید.

۱۱ - شما هرگز به مقام نیکوکاران و خاصان خدا نخواهید رسید مگر آنکه از آنچه دوست می‌دارید و بسیار محبوب است در راه خدا انفاق کنید.

۱۲ - خدا سود ربا را نابود سازد و صدقات را فزونی بخشد.

۱۳ - قرض حسن تعبیر قرآنی است و مکرراً در قرآن مجید استعمال دارد ر.ک آیه‌های شریفهٔ : (تغابن / ۱۷،بقره / ۲۴۵، حدید ۱۸ و۱۱ ، مزمل / ۲۰، مائده / ۱۲.

۱۴ - خدا به شما امر می کند که البته امانت را به صاحبان آن باز دهید.

۱۵ - منظور ابو المجد مجدود بن آدم شاعر و عارف معروف ایرانی قرن ششم هـ ق است.

۱۶ - مقصود مولانا جلال الدین محمد فرزند سلطان العلما محمد بن حسین خطیبی معروف به بهاء الدین شاعر و عارف بنام ایرانی در قرن هفتم هجری قمری است.

۱۷ - مراد علی بن عثمان بن علی هجویری مولف کشف المحجوب (متوفی ۱۰۷۲م) است.

۱۸ - مقصود از پیر سنجر خواجه معین الدین چشتی (ره) است.

۱۹ - ر.ک : مقالهٔ نگارنده با عنوان : مدینة فاضله و انسان آرمانی اقبال ؛ مجله‌ی اقبالیات ، پاکستان ،(آکادمی اقبال) شمارهٔ ۴ - ۱۹۸۹، لاهور.

۲۰ - به نقل از شرق و غرب در کلام اقبال ، دکتر شهین مقدم صفیاری، انتشارات آکادمی اقبال پاکستان، لاهور، چاپ اول، ۱۹۹۹، ص ۷.

۲۱ - اشعار فارسی اقبال لاهوری ، م. درویش ، سازمان انتشارات جاویدان، چ دوم، سال ۱۳۶۱ ،ص ۲۹۷ .

۲۲ - مأخذ پیشین، ص ۲۹۹.

۲۳ - مأخذ پیشین، ص ۹ - ۴۸۸.

۲۴ - تاریخ تمدن ، ج اول ، مشرق زمین گاهوارهٔ تمدن با ترجمهٔ احمد آرام ، امیر حسین آریانپور ، پاشایی ، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چ دوم، ۱۳۶۷، تهران.

۲۵ - این برداشت اقبال یاد آور این بیت سنایی است که :

علم کز تو تو را نبستاند　　جهل از آن علم به بود صد بار

*****

علی اکبر شایسته نژاد[1]

جایگاه گفتگوی تمدنها
در فرهنگ و تمدن اسلامی

پیشنهاد نظریهٔ گفتگوی تمدن ها از جانب رئیس محترم جمهوری اسلامی ، تحول نوینی در ساختار روابط دیپلماسی جهان است.
بیان‌این نظریه از سوی متفکری‌که با فرهنگ و روح تمدن اسلامی مانوس است،مبین‌ارزشی‌است که دین در توسعه و گسترش ارزشهای تکاملی، ارائه می‌کند.

نگارنده در این نوشتار بر آن است تا بر اساس دریافتی که از نظریهٔ مذکور دارد نکاتی چند در باب گفتگوی تمدنها عرضه کند تا که قبول افتد و چه در نظر آید.

۱ - گفتگو پیرامون تمدنها امری فطری است

بحث و گفتگو درباره تمدنها، یکی از امور فطری بشر است که به دلیل سیاستهای شیطانی ، اصالت خود را از دست داده است. تمدن ، هویت و اصالت انسان را تبیین می کند و ساختار وجودی انسان بدون توجه به اصالت و ارزش خود، امری بیهوده و غیر معقول است.

سوء استفاده از تمدن خواهی و وعده دروازه های دروغین تمدن بزرگ و بهره گیری از تز استعمار ، برای ویرانگری ،یکی از دلایل بارز فطری بودن تمدن است. براساس دیدگاه استاد علامه شهید مطهری [2] تا امری ریشه در فطرت انسان نداشته باشد، نمی تواند ملعبه دست قلدران و طواغیت قرار گیرد. هیچگاه نمی توان در جامعه ای اسکناس غیر رایج آن جامعه را جعل کرد، زیرا مردم با چنین اسکناسی بیگانه هستند و از پذیرش آن سرباز می‌زنند ولی مشاهده می کنیم که پیوسته اسکناسهای رایج در جوامع بشری جعل می‌شود و هر روز شاهد کشف اسکناسهای تقلبی در میان مردم هستیم. این به

---

۱ - عضو هیأت علمی‌دانشگاه‌تربیت دبیر شهید رجایی(ایران) ومدیرمجتمع‌آموزشی‌امام‌حسین(ع) - اسلام آباد.

۲ - استاد مطهری در کتاب علل گرایش به مادیگری، تحت عنوان«بت پرستی ، دلیل خداپرستی است» می‌نویسد : اینکه بت پرستان ، موفق شدند، مردم را به بت ها متمایل کنند، دلیل وجود فطرت خداپرستی در مردم است.

آن علت است که مردم جامعه با آن نوع اسکناس آشنایی دارند. پس اگر امری مورد سوء استفاده استعمارگران قرار می گیرد، به دلیل آن است که روح و جان مردم با آن بیگانه نیست و ریشه در عمق باور و اعتقاد مردم دارد.

امام خمینی (س) می فرمایند: مسلمین، آنها بودند که مجد آنها دنیا را گرفته بود، تمدن آنها فوق تمدنها بود، معنویات آنها بالاترین معنویات بود، رجال آنها برجسته ترین رجال بود، توسعه مملکتشان از همه ممالک بیشتر بود.[۱]

عنایت انسان به تمدن و توجه او به گسترش و آموزش اصول اساسی باورهای علمی و عملی و میراث گرانقدر ارزشهای برخاسته از نسلهای متوالی، امری نیست که بر کسی پوشیده باشد.

۲ - دین، بهترین الگوی ارائه تمدن است

برای بررسی عمق تمدن جاودانه بشری نظری به تعالیم وحی می افکنیم تا معلوم شود که هر آنچه مدعیان تمدن در عالم مادی به آن تکیه می کنند در برابر ره آورده های پیامبران، همانند نمی در برابر اقیانوس های بیکران است، و از آن مهمتر اینکه، مکتب وحی بنای تعالیم خود را بر عمل متکی کرده است و پیامبران، خود در خط مقدم حرکت اندیشمندانه، برای بنای تمدن جدید، در جهت رشد و تکامل انسان گام بر می دارند، در حالی که مدعیان تمدن امروز، تنها به حرف اکتفا می کنند.

الذین یتبعون الرّسول الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التّوراة و الانجیل یامرهم بالمعروف و ینهیهم عن المنکر و یحلّ لهم الطیّبات و یحرّم علیهم الخبائث و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التی کانت علیهم فالذین آمنوا به وعزّروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون[۲]

آنهایی که از پیامبر امّی خداوند پیروی می کنند، پیامبری که اوصاف و مشخصات او را در تورات و انجیل (که کتاب دینی آنها و در اختیارشان است) می خوانند، که این پیامبر، مردم را به عمل نیکو فرمان می دهد و از بدی باز می دارد. چیزهای پاکیزه را بر آنها حلال و ناپاکها را بر آنها حرام، اعلام می کند و بارهای سنگین قیود و تکالیف (خرافی گذشته) را از دوش آنها بر می دارد، پس کسانی

۱ - صحیفه نور، موسسه نشر و تنظیم آثار امام... ج ۱، ص ۳۷۴ (بااستفاده از CD).

۲ - سوره اعراف؛ آیه ۱۵۷.

که به او ایمان آورند و احترامش را پاس دارند و او را در راه دین خدا یاری کنند و از نوری که بر او نازل شده، پیروی نمایند، مسلماً از رستگارانند.[1]

امام خمینی، تمدن ساز بزرگ معاصر (س) می فرمایند: ما در اعلا مرتبه تمدن هستیم، مراجع عالیقدر اسلام در اعلا مرتبه تمدن هستند.[2]

در برنامه های رهبران نور، آزادگی انسان از اسارت خویشتن، تاریخ، جامعه و طبیعت تبیین شده است. از همه مهمتر اینکه حتی انسان را از تسلیم در برابر آنچه تکامل و ترقی می شناسد، ولی دام اسارت و ریا و تزویر است، باز می دارد:

مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیا، کمثل العنکبوت اتخذت بیتا و انّ اوهن البیوت لبیت العنکبوت لو کانوا یعلمون [3]

داستان آنان که غیر خدا را سرپرست خود قرار داده اند به داستان عنکبوت می ماند: او خانه ای (از تارهای نازک، برای شکار حشرات) برای خود ساخته است. و اگر این مردم درک و دقت کنند، و بی بنیان ترین و سست ترین خانه ها، همان خانه عنکبوت است.[4]

چه کسانی جز پیامبران، می توانند ادعا کنند که بشر را از قعر ذلت و گمراهی و اسارت جهل و فریب و ریا و شرک نجات می دهند. کدام قدرتی می تواند، انسان را تا این حد به اعتلا و عظمت فرا خواند کدام منادی می تواند در طول مدت کوتاهی انسانهایی را از مردار خواری، دزدی، تجاوز به حریم یکدیگر، کشتن فرزندان، به اوج فداکاری، علم، قدرت و ایثار دعوت کند.

شعار تمدن خواهی و تمدن گرایی در دنیای امروز، حیله ای شده است، که بسان تار عنکبوت، به وجود مظلومان تنیده می شود و صد البته مدعیان دروغین را نیز، در نهایت به بدبختی و نکبت مبتلا می کند و حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نمونه ای از آن است.

امام خمینی (س) می فرمایند: مدعیان تمدن از همه گمراهتر واز شیطان پست ترند، و قسم به جان حقیقت که میان آنها و تمدن آنچنان فاصله

---

۱ - صفار زاده، طاهره؛ قرآن حکیم، موسسه جهان رایانه.

۲ - صحیفه نور؛ ج ۱، ص ۳۰۱.

۳ - سوره عنکبوت؛ آیه ۴۱.

۴ - ر.ک. به ذیل پانویس شماره ۳.

دوری است که اگر به شرق روند، تمدن به غرب گریزد و چون به غرب روی آورند، تمدن به شرق برود، و همانند تو که از شیر می گریزی، تمدن از آنها در فرار است.[۱]

به تعبیر جلال آل احمد، امروز تمدنی که باید موجب اعتلا و تکامل جوامع انسانی شود، عامل رعب و فریب شده است. او می گوید: کودک به مادر بسیار علاقه مند است و هر گاه دیگ کوچک غذا در دست مادر است کودک با شدت بیشتری جذب می شود، حال اگر این مادر، این دیگ را که ته آن سیاه است بر سر گزارد، به صورتی در می آید که کودک از او می ترسد و می‌گریزد[۲] و اکنون داستان تمدن بشری، اینچنین است. اما نمونه تمدنی که قرآن ارائه می‌کند، آن است که بلقیس با آن همه شکوه و عظمت، در برابر سلیمان، سر کرنش و خضوع فرومی آورد و یوسف جامعه مصر را از بلای قحطی نجات می دهد و یقیناً رهایی از قحطی عاطفی و جهل و قلدری، ارزشمند تر از قحطی گرسنگی و فقر مادی است.

۳ - جستجو برای آثار تمدن برتر، یک ضرورت است

امروز جهان در جستجوی انرژی جدیدی است تا امکان بیشترین استفاده را از کمترین امکانات فراهم آورد، اصل بهینه سازی که در واقع از اصول مهم ادیان، در بستر مادی ومعنوی است، اندیشمندان و فرهیختگان را بر می انگیزد تا در جستجوی راهی بهتر و روشی کم هزینه تر، برای احیای ارزش های انسانی در جوامع بشری باشند آنگاه که افرادی به دنبال ایجاد زبانی جدید به نام اسپرانتو بودند، هدفشان آن بود که از هر زبانی، بهترین لغت را که دارای بار فرهنگی عمیق تر است، برگزینند. اکنون محققین باید به دنبال اسپرانتوی فرهنگ و ارزشهای متعالی انسانی باشند و بهینه سازی در رواج اصول اخلاقی و تربیتی، این ضرورت را ایجاب می کند. نسل تشنه و پویای عصر ما، رسالت و مسئولیت بزرگ جستجو و بازیابی فرهنگ و تمدنی را بر دوش پژوهندگان می گذارد که با کمترین هزینه، بهترین زمینه تعالی را برای انسانها فراهم کند.

امام خمینی (س)، در سالهایی که رژیم متجاوز بعثی عراق، کشور اسلامی ایران را تحت بمباران تسلیحات ارسالی از غرب قرار داده بود، در

---

۱ - صحیفه نور؛ ج ۱، ص ۱۲.

۲ - غربزدگی، جلال آل احمد، چاپ ۱۳۵۲، تهران. جلال رشد صنعتی غرب و تسلط ماشین بر انسان را اینچنین توصیف می کند.

خطابه ای که در جمع افراد تحت پوشش نهضت سواد آموزی داشتند، بیان کردند : باید اسلحه ها به قلم تبدیل شود. و در خطابه ای دیگر فرمودند: شعارها باید به شعور تبدیل شود.
و این رمز موفقیت و نفوذ در قلبهای مردم اقصی نقاط جهان است.
۴ - اسلام بهترین شیوه را پیرامون گفتگوی تمدن ها ارائه کرده است:
ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن
ای پیامبر ، مردم را با منطق الهی و پند و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان ، و به بهترین وجه برای آنها استدلال کن [۱].
وجود این آیه در سوره نحل ، کنایه از آن است که موعظه باید همانند عسل شیرین و مقوی وقابل هضم باشد و بر حکمت و تدبیر متکی باشد و با استفاده از شرایط زمان و امکانات علمی و رسانه ای منطبق با بهترین اصول باشد و اگر کسانی از پذیرش حق سرباز زنند با بهترین شیوه مورد نقد و بررسی قرار گیرند.
قرآن کریم تاکید می کند که به کسانی که جویای تحقیق در امر دین هستند، رخصت داده شود تا به بررسی و نقد نظرات بپردازند تا به عمق و لذت یافته خود برسند:
و ان احد من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله ثم ابلغه ما منه ذلک بانهم قوم لا یعلمون [۲]
و هر گاه یکی از مشرکین از تو (ای پیامبر) امان خواست ، او را پناه بده تا کلام الهی را بشنود، سپس او را تا محلی که برایش امن باشد، همراهی کن، زیرا که آنان مردمی هستند که نمی دانند.
این دستور العمل مکتب حیاتبخش اسلام ، برای دستیابی انسانها به حقیقت است و هر تمدنی که ریشه پایداری داشته باشد، باید به این شیوه در جستجوی ابلاغ هویت خود بر آید و از انتقاد و تحقیق نهراسد.
در جهان امروز که به دلیل رعب حاکم از قدرتهای تسلیحاتی ، بسیاری از جوامع از حق خود صرف نظر کرده ، به سکوت و یا امضای آنچه مورد توافق استکبار است، اکتفا می کنند و این جو، امکان گفتگوی صریح را دستخوش ناامنی می کند، چه کسی ضمانت ایجاد فضایی به دور از رعب و هراس و اجرای نتایج مذاکرات اندیشمندان و فرهیختگان را تضمین می کند؟
۵ - گفتگوی ادیان، مبنا و مقوم گفتگوی تمدنهاست.

---

۱ - ر.ک به ذیل پانویس شماره ۳.
۲ - سوره توبه ، آیه ۶.

از آنجا که فطرت بشری با دین عجین شده است و قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

فاقم وجهک للدین حنیفا فطرة اللّه التی فطر النّاس علیها...[۱]

(ای انسان) قلب و ذهن خود را متوجه دین و آیین پاک توحید بدار!

و خداوند ذات و فطرت بشر را سرشار از عشق الهی و خداپرستی خلق فرموده است.

بنابراین عقل بشری برای آنکه کار آیی کامل خود را کسب کند باید از فروغ وحی بهره بگیرد تا پرده های هوس را از جلو راه آن بردارد و بهره گیری مناسب از عقل راهی جز انتخاب دین برابر روی انسان قرار نمی دهد ؛ که فرموده اند: من کان عاقلا کان له دین و من کان له دین دخل الجنه [۲]

آنکه عاقل است، دین را بر می گزیند و آنکه دین را پذیرفت داخل بهشت می‌شود. آنچه پیشوایان ورهبران دینی برابر انسانها قرار می دهند بالاترین ارزشهای اصیل انسانی است که هرگز بشر به قله آن نمی رسد. در توصیه رهبران دینی آمده است:

و لا تکونن علیهم سبعا ضاریا تغتنم اکلهم فانّهم صنفا اما اخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق [۳]

ای فرمانروا!نسبت به زیردستان خود همانندحیوانی درنده مباش که آسیب رساندن به آنان را مغتنم شماری زیرا انسانها دوگونه اند یا برادر دینی تو هستند و یا در خلقت باتو همانند هستند.

بحث وگفتگو در امتیازات چنین مکتب حیات بخشی می تواند خطوط اصیل زندگی انسانها را مشخص کند. در گفتگوی تمدنها ، تاکید بر نقش محوری ادیان ، بویژه اسلام ، باید مورد توجه جدی قرار گیرد. زیرا ما معتقدیم که دنیای غرب، از ادیان الهی بشدت می هراسد و باوجود اینکه مبنا و اصول رشد و تکامل علمی و صنعتی خود را مدیون ادیان الهی و اندیشمندان مذهبی است، بشدت از طرح اصول دینی می هراسد و از همین رو در زمینه اخلاقی دچار ضعف و ناتوانی نگران کننده ای است که در تحلیل جامعه شناسانه به مرگ قدرت تعبیر می شود.

امروز ، دوران زورگویی و قلدری، پایان یافته است و زمان تسلیم در

---

۱ - سوره روم ؛ آیه ۳۰.

۲ - اصول کافی؛ انتشارات اسلامیه . ۱۳۵۴ ، ج ۱ ، کتاب عقل و جهل .

۳ - نهج البلاغه ؛ نامه ۵۴ ؛ فرمان به مالک اشتر.

برابر حق و پذیرش اخلاق و دین فرا رسیده است و هیچ گفتگویی، بدون قبول تسلیم در برابر حقیقت، به نتیجه مثبت منجر نمی شود.

۶ - اساس تمدن بر سلامت خانواده متکی است

از اصول عمیق مورد توجه، سلامت خانواده و مراقبت از روابط اعضای این کانون صلح و صفاست. تاکید مکتب اسلام بر دقت در گزینش همسر و رعایت اصول ارزشی در تمام دوران زندگی، بر اهمیت این جایگاه مقدس اشارت دارد.

پیامبر اکرم (ص)علاوه بر ظرافتی که در تشکیل خانواده به کار برد، به عنوان سرآغاز ماموریت بزرگ الهی موظف شد تا اعضای خانواده خویشتن را به اطاعت از خداوند، فرا خواند.

و انذر عشیرتک الاقربین [۱]، نخستین گام را در بنای یک تمدن اصیل و ارزشی نشان می دهد.

۷ - دامنه تمدن، همه افراد بشر را شامل می گردد و مردم نقش اصلی را در بنای تمدن بر عهده دارند.

وسعت دامنهٔ تمدن، باید آنچنان گسترده باشد که همه انسانها را تحت پوشش خود قرار دهد. هر قدر که مدعیان تمدن به بیان اصول ویژه جامعه خود، به نام تمدن بپردازند از فراگیری و ارتعاش امواج آن جلوگیری می کنند.

پیامبر اسلام که داعیه دار بزرگترین تمدن بشری است، ماموریت جهانی دارد و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین [۲].

مخاطب همه مکاتب و تمدن ها، انسان است و اگر مردم، نسبت به امری اقبال نشان ندهند، بدون تردید موفقیتی نصیب آن مرام و مکتب نخواهد شد.

نگاهی منصفانه به تعالیم عالی اسلام که پایه گذار بالاترین و عمیق ترین تمدن بشری است و دعوت به علم و تحقیق و تفکر در سراسر این کتاب عزیز تلألؤ دارد، مبین نقش ممتاز مسلمین در ارائه و تقویت مبانی تمدن جهان است. این آوای شیرین و پرصلابت قرآن است: یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان [۳].

ای گروه جن و انس! اگر قدرت دارید، از مرزهای آسمان و زمین خارج شوید. این کار جز با سلطه علمی، میسر نیست.

---

۱ - سوره شعرا، آیه ۲۱۴.

۲ - سوره انبیا، آیه ۱۰۷.

۳ - سوره الرحمن، آیه ۳۳.

در پانزده قرن قبل ، آنهم در شبه جزیره عربستان و تاییدی است بر این نظر امام خمینی که فرمودند:

طب از شرق رفته به غرب ،تمدن از شرق رفته به غرب، لکن مع الاسف... ما را عقب زدند ، به طوری که ما دیگر خودمان را هیچ می دانیم [۱].

شایان ذکر است که قرآن کریم ، ضمن تاکید بر آثار تمدن نسل های گذشته ، هشدار می دهد که تکیه بر تمدن نباید عامل ضد اخلاق و ظلم به محرومان و ضعیفان شود و البته نتیجه ظلم و ستم به خود ظالم بر می گردد.

او لم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم کانوا اشد منهم قوة و آثاروا الارض و عمروها اکثر مما عمروها و جائتهم رسلهم بالبینات فما کان الله لیظلمهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون[۲].

آیا اینان به سیر و سیاحت در زمین نمی پردازند و در تاریخ گذشتگان تدبر نمی کنند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند و کفر ورزیدند چگونه بود؟ آنها در قدرت بازو از اینها قوی تر بودند وآبادانی آنها در زمین از لحاظ مزارع و عمارات بیش از اینها بود، پیامبران آنها هم با نشانه ها و معجزات آشکار برای هدایتشان رفته بودند اما طغیان کردند و کیفر آن را چشیدند ، خداوند به آنها ستم نکرد، بلکه (بر اثر کفر و نافرمانی) خودشان به خود ستم کردند و مستوجب عذاب شدند.

امام خمینی (س) در این زمینه بیان می کند که همه مظاهر تمدن را انبیاء قبول دارند ، لکن مهار شده ، نه مطلق و رها[۳] و نیز : در اسلام تمام آثار تمدن مجاز است، مگر آنهایی که فساد اخلاق بیاورند.[۴]

پس همه سردمداران تمدن، باید در تامین اموری که موجب سعادت مردم می‌شود و برای آنان امنیت و آرامش و صلح و صفا ایجاد می کند، بکوشند.

انسانها باید با حریت کامل به اندیشمندان و پژوهشگران ، رخصت ارائه اصول اصیل فرهنگ و تمدن را بدهند، و از قلدری گردنکشان و متجاوزان نهراسند تا شاهد باروری درخت اندیشه و تفکر باشیم، که نیاز مبرم دنیای امروز است.

*****

۱ - صحیفه نور؛ ج ۱۲ ، ص ۲۱.
۲ - سوره روم؛ آیه ۹.
۳ - صحیفه نور؛ ج ۸ ص ۵۱۷.
۴ - همان ؛ ج ۵ ص ۲۶۲.

دکتر سعید بزرگ بیگدلی

رابطه فرهنگ و تمدن شرق و غرب و بازتاب آن در شعر علامه اقبال [1]

پس از طرح گفتگوی تمدنها از جانب یکی از متفکران شرق ، دانشی مرد فرهنگ پرور و خردورزی که چندی است با به دست گرفتن اداره کشوری مهم در جغرافیای سیاسی جهان، عملاً شیوه مدیریت و حکومت فرزانگان را در معرض دید جهانیان قرار داده است ، نظر افکار عمومی از جمله صاحبان اندیشه و حتی دولتمردان و حکومتها در عالم دوباره متوجه شرق شده است که چه دستاوردی را برای جهانیان و بویژه مغرب زمینیان به ارمغان آورده است، به گونه ای که سازمان ملل که رسالت ایجاد صلح در جهان را بر عهده دارد، سال ۲۰۰۱ میلادی را سال گفتگوی تمدنها نامگذاری کرد. این مهم مبین قدرت معنوی شرق است که با پروراندن چنین دانشورانی در دامان خود در لحظات مهم پاسخی در خور برای اساسی ترین معضلات جامعه بشری داشته است . باعنایت به آنچه گذشت نگارنده برآن شد که به سهم خود ، هر چند خرد در این خیزش عمومی که ندای درونی هر انسان آزاده ای در جهان است، شرکت کند و مدتی در این اندیشه بود که موضوع گفتگوی تمدنها را در حوزه ادبیات فارسی و نام آوران آن مورد بحث و کند و کاو قرار دهد تا اینکه در ضمن جستجو برغم وجود دستمایه های فراوان در آثار گویندگان بزرگ ادب فارسی مناسبترین آنان را باتوجه به موقعیت تاریخی و جغرافیایی سرزمینی که در آن می زیست در ستاره شرق علامه اقبال یافت. بنا براین ضمن بررسی دیوان اشعار فارسی اقبال و آثاری که از او به فارسی ترجمه شده است تا حد دریافت خود به بررسی افکار اقبال دربارهٔ گفتگوی تمدنها پرداخت.

---

۱ - استاد یار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس و مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

در ابتدا لازم است به این نکته اشاره شود که مراد از تمدن در اینجا اعم از تمدن و فرهنگ است که در یک دریافت کلّی منظور از آن مجموعه ذخایر و میراث بازمانده و آفرینشهای معنوی و مادی یک جامعه است . بنا براین در بحث گفتگوی تمدنها در واقع فرهنگ و تمدن مترادف هم به کار رفته است و مانیز در این گفتار از همین مفهوم بهره گرفته ایم .

عصر اقبال دوره ای است که شاهد حوادثی بزرگ در جهان است و توجه به دوره زندگانی اقبال یعنی نیمه دوم قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم (۱۸۷۷ - ۱۹۳۸ م) نشان دهنده وقایعی چون تسلط کامل انگلیس ، بر شبه‌قاره که بتدریج از آن گذشته به سرزمینهای شرق دور مانند چین نیز می‌رسد و سبب جنگهایی بزرگ میان انگلیسها و چینیان می گردد موسوم به جنگ تریاک که باعث شکست چینیان و تسلط انگلیسها ، بر مقدرات کشور پهناور چین می گردد۲ . عزل سلطان عبدالحمید که داعیه دار استقرار خلافت اسلامی و اتحاد بین مسلمین بود ، حمله ایتالیا به طرابلس ، وقوع نهضت مشروطه طلبی در ایران ، حمله متفقین پیروز در جنگ جهانی اول به ترکیه و انتقام شدید از آن، انقلاب اکتبر روسیه و حوادثی دیگر که حاکی از دوره‌ای پر تلاطم و آشوب در جهان بود و منجر به سر بلند کردن دو ابر قدرت در شرق و غرب و تقسیم جهان به دو اردوی سرمایه داری و کمونیسم گردید۳. کسی چون اقبال نمی توانست متأثر از این حوادث نباشد لذا در آثار و اشعار او این حوادث که مرتبط با سرنوشت بشر و نوع انسان بود بازتاب می یابد و بویژه در مواردی که تأثیر مستقیم بر سرنوشت مسلمانان دارد او را بیشتر بر می‌انگیزاند :

دیده ای ای خسرو کیوان جناب — آفتاب ما، توارت بالحجاب !
ابطحی در دشت خویش از راه رفت — از دم او سوز الا الله رفت
مصریان افتاده در گرداب نیل — سست رگ تورانیان ژنده پیل
آل عثمان در شکنج روزگار — مشرق و مغرب زخونش لاله زار
عشق را آیین سلمانی نماند — خاک ایران ماند و ایرانی نماند
مسلم هندی شکم را بنده ای — خود فروشی ، دل ز دین برکنده ای۴

اقبال حوادثی که برجامعه مسلمین می گذرد بدقت زیر نظر دارد و به مناسبتهای مختلف باکلام گیرای خود مردم و حتی سران و دولتمردان

کشورهای اسلامی را مورد خطاب قرار می‌دهد که در این زمانه پرتلاطم در اندیشه حفظ قوت دین و کشورهای اسلامی باشند. اقبال برغم اینکه در عرصه‌های مختلف دانش آگاهیهایی گسترده داشت و به انگلیسی و اردو می‌نوشت و سخن می گفت و اشعاری فراوان به اردو سروده بود لیکن باتعهدی که در خود احساس می کرد زبان فارسی را برای بیان اندیشه‌های رفیع خود مناسبتردید و فکر والای خود را در قالب شعر فارسی در آورد و به آن ماندگاری و طراوتی خاص بخشید. البته شعر چه اردو و چه فارسی برای اقبال هدف نبود بلکه وسیله ای مناسب بود تا با پیوستگی که با روح و جان مخاطبانش داشت با اکسیر عشق مس وجود آنان را تبدیل کند تا آنها بتوانند به عمق اندیشه های او راه یابند و به همین سبب از اینکه او را شاعر یا غزلخوان بدانند گله مند بود:

نه شعر است اینکه بر وی دل نهادم — گره از رشتهٔ معنی گشادم
به امیدی که اکسیری زند عشق — مس این مفلسان را تاب دادم

***

به آن رازی که گفتم پی نبردند — ز شاخ نخل من خرما نخوردند
من ای میر امم داد از تو خواهم — مرا یاران غزلخوانی شمردند۵

اقبال در آثار خود بویژه اشعار فارسی نکاتی را درباره شرق و غرب مطرح می کند که مبین دیدگاههای او از منظر تمدنی است . در ضمن بررسی به این نکته می توان پی برد که گذشته از مواردی که معانی عام شرق و غرب مورد نظر است در بقیه موارد مربوط می شود به بیان ویژگیهای غرب و شرق که با عناوین مغرب ، فرنگ وافرنگ و یورپ درباره غرب و مشرق و خاور و خاوران و آسیا درباره شرق آمده است . خصوصیاتی که برای غرب بر می‌شمرد در یک نگاه کلی عبارت است از: غرور ، مستی ، نیرنگبازی ، عمل نکردن به رسالت انسانی ، رشد در ابعاد مادی ، بیمار ناتوان از علاج خویش ، زنگی تیغ در دست (که باید بامدارا آن را از دستش بیرون آورد)، رخنه کننده در دین و آیین مسلمانان و ایجاد تفرقه درمیان آنان ، عقل مداری ، ساحری ، ذوفنونی ، زیرکی رمیده از حق و خزیده در عالم و نظایر آن که البته همه آنها ویژگیهای منفی نیست:

مشـــرق از سلطـــانی مـــغرب خـــراب　　اشـــتراک از دیـــن و مـــلت بـــرده تـاب۶

***

غربیـــان گـــم کـــرده انـــد افـــلاک را　　در شکـــم جـــویند جـــان پـــاک را۷

***

قـــوت مـــغرب نـــه از چـــنگ و ربـــاب　　نـــی ز رقـــص دخـــتران بـــی حجـــاب !
نـــی ز ســـحر ســـاحران لاله روست　　نی ز عریان ساقی و نی از قطع موست !
مـــحکمی او را نـــه از لادیـــنی است　　نـــی فـــروغش از خـــط لاطـــینی است !
قـــوت افـــرنگ از عـــلم و فـــن است　　از هـــمین آتش چـــراغش روشـــن است !۸

***

ای ز افســـون فـــرنگی بـــی خـــبر　　فـــتنه هـــا در آســـتین او نگـــر
از فـــریب او اگـــر خـــواهـــی امـــان　　اشـــترانش را ز حـــوض خـــود بـــران
حکـــمتش هـــر قـــوم را بـــی چـــاره کـــرد　　وحـــدت اعـــرابیـــان صـــد پـــاره کـــرد۹

***

آدمـــیت زار نـــالید از فـــرنگ　　زنـــدگی هنگـــامه بـــرچـــید از فـــرنگ
پس چـــه بـــاید کـــرد ای اقـــوام شـــرق ؟　　بـــاز روشـــن مـــی شـــود ایـــام شـــرق
در ضـــمیرش انـــقلاب آمـــد پـــدید　　شب گـــذشت و آفتـــاب آمـــد پـــدید
یـــورپ از شـــمشیر خـــود بســـمل فتـــاد　　زیـــر گـــردون رســـم لادیـــنی نهـــاد
گـــرگی انـــدر پـــوستین بـــرّه ای　　هـــر زمـــان انـــدر کـــمین بـــرّه ای
مشکـــلات حـــضرت انســـان ازوست　　آدمـــیت را غـــم پنهـــان ازوست
در نگـــاهش آدمـــی آب و گـــل است　　کـــاروان زنـــدگی بـــی مـــنزل است ۱۰

***

دانش افرنگیـــان تـــیغی بـــه دوش　　در هـــلاک نـــوع انســـان ســـخت کـــوش
.....　　.....
آه از افـــرنگ و از آیـــین او　　آه از انـــدیشهٔ لادیـــن او
عـــلم حـــق را ســـاحری آمـــوختند　　ســـاحری نـــی ، کـــافری آمـــوختند !
.....　　.....
شـــرع یـــورپ بـــی نـــزاع قـــیل و قـــال　　بـــرّه را کـــرد ست برگرگـــان حـــلال ۱۱

اما خصوصیاتی که اقبال برای شرق بیان کرده است عبارت است از : گرایش به حق بی توجه به عالم،تقلید از غرب، متمدن با سابقه‌ای که به دام

تجدد غرب افتاده و خود را فراموش کرده است، شب‌زدگی ، تهیدستی ، اختلاف و پراکندگی ،کمرنگ شدن معنویات و قوت دینی :

شرق حق را دید و عالم را ندید — غرب در عالم خزید ، از حق رمید۱۲

***

وای آن دینی که خواب آرد ترا — باز در خواب گران دارد ترا
سحر و افسون است یا دین است این ؟ — حب افیون است یا دین است این ؟۱۳

***

گرچه دارد شیوه های رنگ رنگ — من بجز عبرت نگیرم از فرنگ
ای به تقلیدش اسیر آزاد شو — دامن قرآن بگیر آزاد شو !۱۴

***

شرق را از خود برد تقلید غرب — باید این اقوام را تنقید غرب۱۵

***

ترک از خود رفته و مست فرنگ — زهر نوشین خورده از دست فرنگ !
زانکه تریاق عراق از دست داد — من چه گویم جز خدایش یار باد
بندهٔ افرنگ از ذوق نمود — می برد از غربیان رقص و سرود !
..... — .....
می شناسی چیست تهذیب فرنگ — در جهان او دوصد نردوس رنگ !
جلوه هایش خانمانها سوخته — شاخ و برگ و آشیانها سوخته !
ظاهرش تابنده و گیرنده ایست — دل ضعیف است و نگه را بنده ایست!
چشم بنید دل بلغزد اندرون — پیش این بت خانه افتد سرنگون !
کس نداند شرق راتقدیر چیست ! — دل بظاهر بسته را تدبیر چیست !۱۶

اقبال با بیان ویژگیهای غرب و شرق و نقد ضعفها و قوتهای آن دو، جهان مطلوب خود رانه در شرق می بیند و نه در غرب البته در هنگامه ای که غرب سرمست از غرور قدرت ، ناجوانمردانه شرق را مورد تهاجم قرارداده و درنده خویی را به نهایت رسانده است،او وظیفه خود می داند که شرق را هشیار نماید تا بتواند در مقابل این تهاجم غیر انسانی ایستادگی نماید :

نقش حق داری ؟ جهان نخجیر تست — هم عنان تقدیر با تدبیر تست
عصر حاضر باتو می‌جوید ستیز — نقش حق برلوح این کافر بریز!۱۷

***

امتی بودی ، امم گردیده ای | بزم خود را زهم پاشیده ای
هر که از بند خودی وارست ، مرد | هر که با بیگانگان پیوست ، مرد
آنچه تو باخویش کردی ، کس نکرد | روح پاک مصطفی آمد به درد !
. . . . . | . . . . . .
عصر حاضر زادهٔ ایام تست | مستی او از می گلفام تست
شارح اسرار او تو بوده ای | اولین معمار او تو بوده ای
تا به فرزندی گرفت او را فرنگ | شاهدی گردید بی ناموس و ننگ
گرچه شیرین است و نوشین است او | کج خرام و شوخ و بی دین است او
مرد صحرا ! پخته تر کن خام را | برعیار خود بزن ایام را۱۸

***

ای امیر خاور ای مهر منیر | می کنی هر ذره را روشن ضمیر
. . . . . | . . . . . .
تیره خاکم را سراپا نورکن | در تجلی های خود مستورکن
تا به روز آرم شب افکار شرق | برفروزم سینه احرار شرق
از نوای پخته سازم خام را | گردش دیگر دهم ایام را
فکر شرق آزاد گردد از فرنگ | از سرود من بگیرد آب و رنگ۱۹

***

ای اسیر رنگ پاک از رنگ شو | مومن خود، کافر افرنگ شو
رشته سود و زیان در دست تست | آبروی خاوران در دست تست
این کهن اقوام را شیرازه بند | رایت صدق و صفا را کن بلند
اهل حق را زندگی از قوت است | قوت هر ملت از جمعیت است ۲۰

او شرق و غرب را مکمل یکدیگر می داند که به علت افراط در جهتی و تفریط در جهت دیگر هر دو بیمارند واین بیماری سبب شده است که یکی به دست دیگری قربانی شود اگرچه آنکه قربانی می‌کند نیز از تبعات افکار و تمایلات خود برکنار نمی ماند و لاجرم او نیز قربانی دامی می شود که برای دیگران گسترده است که یکی از نتایج آن عواقب وحشتناکی است که در جنگ جهانی دوم برای غرب رخ می دهد و خود نیز از قربانیانی است که در آتش نابخردیهای که افروخته می‌سوزد .

غربیان را زیرکی ساز حیات — شرقیان را عشق راز کائنات
زیرکی از عشق گردد حق شناس — کار عشق از زیرکی محکم اساس
عشق چون بازیرکی همبر شود — نقشبند عالم دیگر شود
خیز و نقش عالم دیگر بنه — عشق را با زیرکی آمیزده
شعله افرنگیان نم خورده است — چشم شان صاحب نظر، دل مرده است!
زخمها خوردند از شمشیر خویش — بسمل افتادند چون نخچیر خویش!
سوز و مستی را مجو از تاک شان — عصر دیگر نیست در افلاک شان !
زندگی را سوز و ساز از نارتست — عالم نو آفریدن کار تست!۲۱

***

سرگذشت آدم اندر شرق و غرب — بهر خاکی فتنه های حرب و ضرب!
یک عروس و شوهر او ما همه — آن فسونگر بی همه هم با همه !
عشوه های او همه مکر و فن است — نی ازان تو نه از آنِ من است !
در نسازد با تو این سنگ و حجر — این ز اسباب حضر تو در سفر!
اختلاط خفته و بیدار چیست؟ — ثابتی را کار با سیّار چیست؟
حق زمین را جز متاع مانگفت — این متاع بی بها مفت است مفت
ده خدایا! نکته ای از من پذیر — رزق و گور از وی بگیر او را مگیر
صحبتش تاکی تو بود و او نبود — تو وجود و او نمود بی وجود
تو عقابی طائف افلاک شو — بال و پر بگشا و پاک از خاک شو
باطن الارض لله ظاهر است — هر که این ظاهر نبیند کافر است ۲۲

اقبال بانگاهی عمیق و فراگیر علت اساسی این افتراق را در دور افتادن بشر از سرمنزل هدایت و راه انبیا می داند. از نظر او انبیا هستند که با هدایت مردم و همراه با آنان به آفرینش تمدنهای اصیل برخاسته‌اند ولی هنگامی که بشر در برهه های مختلف از داشتن هدایتگری محروم بوده است دچار گم‌گشتگی‌هایی شده است که نتیجه آن انحراف از مسیرحق و موجب پراکندگی ، تشتت و جنگ و خونریزی درمیان انسانها شده است بنا براین از دیدگاه اقبال هنگامی بشر روی سعادت را می‌بیند که به فطرت خود روی آورد زیرا با بازگشت به خود اصیل خویش که جلوه الهی دارد دشمنی‌ها رنگ باخته و در فضایی انسانی و الهی نوع بشر بامسالمت به همفکری و همدلی پرداخته موجبات تکامل نوع انسان را فراهم آورده دیگر جهان صحنه اعمالی که غیر

انسانی است نخواهد بود و بحث گفتگوی تمدنها که امروزه مقبول طبع جهانیان افتاده است نیز حاکی از همین دیدگاه است که ملتها و جوامع مختلف مسائل و مشکلات خود را از طریق گفتگو و با منطق و عقلانیت حل و فصل نمایند و به صرف اینکه اجتماعی و یا کشوری قدرتی افزونتر از طرف دیگر دارد در صدد برنیاید که ایده خود را برطرف دیگر به زور تحمیل نماید و موجبات تنش را در بخشی از جهان فراهم کند، بلکه لازمه همزیستی و گفتگو رعایت احترام متقابل و برابری انسانی و سلاح آن در حل معضلات و مشکلات جوامع با فرهنگهای گوناگون عقل ومنطق است و اساساً این از لوازم اولیه و واجب گفتگوی تمدنهاست وگرنه سالیان درازی است که بشر متحمل درد و رنج ناشی از عدم گفتگوی تمدنهاست و نتایج آن وقوع دو جنگ جهانگیر و میلیونها کشته و آسیب دیده از جنگهای جهانی و منطقه ای است و این چیزی نیست جز خوی حیوانی و درنده خویی بشر به ظاهر قدرتمند در امکانات مادی ولی بشدت ذلیل و زبون در عقل و منطق که میلیونها همنوع خود را حاضر است به خاک و خون بکشد ولی سرانجامی جز بازگشت به گفتگو و تعامل ندارد. امروزه بشر در آستانه قرن بیست و یکم در صدد تحقق این آرزو برآمده است. زیرا سیر پیدایش تمدنهای بزرگ جهان نشان دهنده آن است که مسیر علم از بین‌النهرین به یونان و از آنجا به روم و بعد از انحطاط روم در اسلام و پس از افول قدرت اسلام در اروپا ادامه یافته و اگر در اروپا بارکود مواجه شود حیات خود را در شرق ادامه خواهد داد.۲۳ بنابراین وجود تمدنهای مصر ، یونان ، ایران ، روم، چین و نظایر آن حاکی از این است که تمدن سابقه دیرینه دارد و کشورهایی که امروزه به پیشرفتهایی در زمینه های تمدن بویژه جنبه های مادی آن دست یافته اند تنها پدید آورندگان تمدن نیستند بلکه آبشخور تمدن امروز آنان در تمدنهای پیشین نهفته است بنابر این بشر در طول تاریخ در خلق تمدنهای گوناگون در نقاط مختلف جهان دست داشته است و به همین نسبت لازم است که همه افراد بشر خارج از برتریهای خیالی نژادی خود را در انسان بودن مشترک دیده موانع و مشکلات موجود را باقوه عقل و ادراک و از طریق گفتگو حل و فصل نمایند. لازمه چنین دریافتی دست کشیدن از جاه طلبیهایی نظیر نظم نوین جهانی ودخالت در امور دیگران و اطاعت کردن از طریقی است که عقلای جهان و مهمتر از همه

فطرت پاک توده های مردم خواستار آن است.
و چنین است که اقبال بزرگ باکلام جاودان خود رمز بقا و حیات انسان را تعامل و گفتگوی انسان شرقی و غربی می داند که هر دو در انسانیت یکسان و پرورده خالق سبحان هستند و به همدیگر نیازمند تا اینکه با تفاهم و تعامل و احترام متقابل بتوانند انسان را به رفعت مقامی که رب کریم عنایت کرده است رهنمون شوند:

عالمی در سینهٔ ما گم هنوز — عالمی در انتظار تم هنوز
عالمی بی امتیاز خون و رنگ — شام او روشن تر از صبح فرنگ
عالمی پاک از سلاطین و عبید — چون دل مومن کرانش ناپدید
..... — .....
اندرون تست آن عالم نگر — می دهم از محکمات او خبر ۲۴

***

در دو عالم هر کجا آثار عشق — ابن آدم سری از اسرار عشق
سر عشق از عالم ارحام نیست — او ز سام و حام و روم وشام نیست
کوکب بی شرق و غرب و بی غروب — در مدارش نی شمال و نی جنوب
حرف انی جاعل تقدیر او — از زمین تا آسمان تفسیر او
مرگ و قبر و حشر و نشر احوال اوست — نور و نار آن جهان اعمال اوست
او امام و او صلات و او حرم — او مداد و او کتاب و او قلم !
خرده خرده غیب او گردد حضور — نی حدود او را نه ملکش را ثغور
از وجودش اعتبار ممکنات — اعتدال او عیار ممکنات
من چه گویم ازیم بی ساحلش — غرق اعصار و دهور اندر دلش!
آنچه در آدم بگنجد عالم است — آنچه در عالم نگنجد آدم است!
آشکارا مهر و مه از جلوتش — نیست ره جبریل را در خلوتش !
برتر از گردون مقام آدم است — اصل تهذیب احترام آدم است ۲۵

منابع و مآخذ

۱ - متن خطابهٔ نگارنده بوده است در سمینار علامه اقبال که در تاریخ ۲۶ آبان ماه ۷۹ (۱۶نوامبر ۲۰۰۰) در محل دانشگاه علامه اقبال در اسلام آباد (پاکستان) باهمکاری آن دانشگاه و رایزنی فرهنگی ج.ا.ا و باحضور صاحبنظران و شخصیتهای فرهنگی ایرانی و پاکستانی از

جمله دکتر جاوید اقبال فرزند علامه اقبال برگزار گردیده است.

۲ - تاریخ تمدن (۱) ، دکتر علی شریعتی، تهران ۱۳۵۹ ، ص ۲۲۵ - ۲۲۶ .

۳ - اقبال در راه مولوی ،دکتر سید محمد اکرام، لاهور: چاپخانه مکتبه جدید لاهور،چاپ دوم، ۱۹۸۲ ، ص ۵۷ - ۵۸ .

۴ - کلیات اقبال «فارسی»، (ناشر دکتر جاوید اقبال، غلام علی پبلیشرز، لاهور، ۱۹۷۳م) پیام مشرق ، ص ۱۷ - ۱۸.

۵ - همان، ارمغان حجاز، ص ۴۳.

۶ - همان، جاوید نامه ، ص ۶۲.

۷ - همان، ص ۶۴.

۸ - همان، ص ۱۷۸.

۹ - کلیات اقبال، پس چه باید کرد ای اقوام شرق، ص ۴۱.

۱۰ - همان، ص ۴۳.

۱۱ - همان، ص ۴۴ - ۴۵.

۱۲ - کلیات اقبال ، جاوید نامه ، ص ۳۶.

۱۳ - همان ، ص ۱۰۸.

۱۴ - همان، ص ۷۲.

۱۵ - همان، ص ۱۷۸.

۱۶ - همان ،ص ۱۷۹.

۱۷ - همان، ص ۱۳۱.

۱۸ - کلیات اقبال ، پس چه باید کرد ای اقوام شرق ، ص ۴۱.

۱۹ - همان ، ص ۱۰ - ۱۱.

۲۰ - همان ، ص ۴۵.

۲۱ - کلیات اقبال، جاوید نامه ، ص ۶۵ - ۶۶.

۲۲ - همان ، ص ۷۲ - ۷۳.

۲۳ - تاریخ تمدن (۱) ، ص ۱۷.

۲۴ - کلیات اقبال، جاوید نامه، ص ۶۷.

۲۵ - همان ، ص ۶۸ - ۶۹.

*****

اندیشه
و
اندیشه مندان(۲)

قیصر امین پور[1]

از ادبیات انقلابی تا انقلاب ادبی[2]

هدف از جا بجایی کلمات در عنوان این نوشتار ، تمرین گونه‌ای، بازی لفظی یا صنعت بدیعی نیست. بلکه هدف این است که کلمات را درست در جای خود بنشانیم. به عبارت دیگر مقصود ما تشخیص و تمییز دو تعبیر متفاوت است که گاه به جای هم به کار گرفته می شوند: ادبیات انقلابی و انقلاب ادبی.

اگرچه مفاهیم ادبیات و انقلاب در هر دوتعبیر مشترک است، اما تغییر جای کلمات در این دو تعبیر ، موجب تغییر معنای آنها می شود.

دیگر اینکه در اینجا نمی خواهیم به شرح معانی لفظی ، اصطلاحی و یا تعاریف گوناگون این دو مفهوم بپردازیم . زیرا اولاً بررسی این تعاریف و برگزیدن یکی از آنها کار دشواری است و ما را از مقصود اصلی دور می کند، ثانیاً این مفاهیم در اینجا به همان معنای روشنی به کار می روند که در ذهن همگان مشترک است . بنابر این در مورد ادبیات به جای اینکه در تعاریف گوناگون سرگردان شویم که آیا ادبیات بخشی از زبان است ، یا همان زبان است یا کاربرد خاصی از زبان است، یا مجموعهٔ آثار مکتوب یک ملت ، یک دوره یا یک زبان است و یا نوشته ای است که نمایشگر در هم ریختن سازمان یافتهٔ گفتار متداول است ، یا نظامی است که از ترکیب عناصر عاطفه، خیال ، معنی و اسلوب در زبان شکل می گیرد و... تنها می گوییم منظور ما از ادبیات همان آثار نظم و نثری است که همگان می شناسند و با آن سروکار دارند. همچنین در مورد مفهوم انقلاب هم به جای اینکه به تعاریف و نظریه های مختلفی که فیلسوفان ، مورخان ، جامعه شناسان و دیگران ارائه کرده اند بپردازیم ، می‌گوییم مقصود ما از انقلاب همان دگرگونی است ؛دگرگونی

---

۱. قیصر امین پور، شاعر معاصر

۲. از «بنیاد اندیشه اسلامی» که این مقاله را در اختیار دانش گذاشته است، سپاسگزاری می‌شود.

بنیادین ؛ نقطهٔ عطفی که آشکارا خط زمان را به دو بخش کاملاً متفاوت تقسیم می‌کند و این دگرگونی اگرچه ممکن است آنی و ناگهانی به نظر برسد ، در اصل نتیجهٔ زمینه های خاص پیشین است و همچنین پیامدهایی به دنبال دارد که موجب کمال یا زوال آن می شود و نیز اینکه منظور ما از انقلاب ، انقلاب سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی و...نیست ، بلکه مفهوم عامی است که در تعابیری مانند انقلاب صنعتی ، انقلاب فرهنگی ، انقلاب هنری و ادبی و... مورد نظر است.

و اما «انقلاب ادبی» تعبیری است که بارها در شعرها و نوشته های دورهٔ مشروطیت تکرار شده است. بیشتر شاعران این دوره از قبیل دهخدا ، بهار ، عشقی ، عارف ، رفعت و... به تصریح یا تلویح، خود را بانی انقلاب ادبی یا دست کم سبک جدید دانسته اند و ظاهراً می پندارند انقلاب ادبی در دورهٔ آنها یا به دست خود آنها صورت گرفته است.

مثلاً عارف معتقد است تمام شاعران همروزگارش از اشعار آزادی او سرمشق گرفته اند:

ز اشعار آزادی من تمام گرفتید سرمشق خود هر کدام ۱

و در «وقتی تصنیف وطنی ساخته است که ایرانی از ده هزار نفر یک نفرش نمی دانست وطن یعنی چه»۲

عشقی «ایده آل» خود را بهترین نمونهٔ انقلاب شعری آن عصر و «دیباچهٔ انقلاب ادبی» ایران می داند.۳

بهار می گوید در این دوره «انقلابی بزرگ در ادبیات ، از نظم ونثر برپا گردید»۴ که نخستین بار از خیال او سبک تازه متجلی شده است:

نوترین سبکی که در دست شماست بار اول از خیال بنده خاست ۵

دهخدا شعر « یاد آر ز شمع مرده یاد آر» خود را در ردیف اول شعرهای اروپایی قلمداد می کند.۶

البته برخی از این شاعران و نویسندگان چنین ادعایی را آشکارا در آثارشان بر زبان نیاورده اند و برخی از آنها مانند ایرج میرزا با وجود تغییرات و نو آوریهای آشکاری که در شعرش پدیدار بود ، نه تنها ادعای نو آوری و انقلاب ادبی نداشت ، بلکه گاه انقلاب ادبی و مدعیان آن را به باد طنز و انتقاد می‌گرفت ، و می گفت که انقلاب ادبی چیزی جز «شلم شوربا» و «پس و پیش کردن قوافی» نیست :

در تجدید و تجدد واشد ادبیات شلم شوربا شد
می کنم قافیه ها را پس و پیش تا شوم نابغهٔ دورهٔ خویش...۷

این شعر و مصراعهایی نظیر «انقلاب ادبی محکم شد» خودمؤید آن است که در این دوره موضوع انقلاب ادبی ورد زبان شعرا و بویژه جوانان بوده است:

این جوانان که تجدد طلبند راستی دشمن علم و ادبند ۸

پس بدون آنکه نیازی به شواهد یا دلایل بیشتری باشد، روشن است که شاعران این دوره و پس از آنها مانند رشید یاسمی، تندرکیا و... به ضرورت وقوع چنین انقلابی واقف بوده اند و عالمانه و عامدانه در راه تحقق آن می‌کوشیده اند. چنانکه نیما دربارهٔ دورهٔ خود می گوید: از هر طرف ادعای «انقلاب ادبی می کنیم» می جوشد.۹

و اما در مورد اینکه چگونه به این دانستگی و بایستگی رسیده بودند، نیز نیازی به توضیح فراوان نیست. زیرا چنانکه می دانیم اصولاً قرون اخیر، بویژه قرن نوزده و بیست، قرن انقلابهاست و تا مدتها بعد کلمهٔ انقلاب دارای ارزش و بار معنایی مثبت بوده است و به دلیل گسترش ارتباطات و انتقال نسبتاً سریع اطلاعات، شاعران و نویسندگان، از این انقلابها و نتایج و تأثیرات آن بر تحولات فرهنگی و ادبی آگاه می شده اند و تحت تأثیر آن قرار می گرفته اند.

همچنان که انقلاب مشروطه ملهم از انقلاب فرانسه بود، تجدد ادبی این دوره هم تحت تأثیر تحولات ادبی پس از انقلاب فرانسه قرار داشت؛ هم به صورت مستقیم، یعنی از طریق فراگیری زبان فرانسوی یا سفر به آن دیار و هم به صورت غیر مستقیم، یعنی از طریق ارتباط با تحولات کشور عثمانی یا روسیه. شاعران و نویسندگان دورهٔ مشروطه دریافته بودند که فرانسه در نیمهٔ اول قرن نوزدهم پس از انقلاب کبیر، همان گونه که به مساوات سیاسی رسید، مساوات ادبی را هم به دست آورد و از تحولات ادبی آن کشور از جمله عکس العمل شدید نویسندگان و شاعران در برابر اصول کلاسیک، نئوکلاسیک و اشرافیت حاکم بر ادبیات قدیم، روی گرداندن از درباریان و گرایش به بیان مسائل حقیقی، افزونی تحصیلکردگان و نویسندگان مطبوعات پس از دورهٔ استبداد، حضور مردم در آثار ادبی و گرایش آثار ادبی به مردم و ایجاد سبک ساده و روشن در نویسندگی و... آگاه شده بودند و از آن تحولات سرمشق

می‌گرفتند . برخی از نویسندگان صریحاً به لزوم سرمشق گرفتن از امتهای اروپایی اشاره کرده اند. همچنین اعتقاد به تلازم انقلاب سیاسی و انقلاب ادبی در این دوره زبانزد نویسندگان است . تقی رفعت ، نظریه پرداز تجدد ادبی در این مورد به جمله ای از ویکتور هوگو استناد می کند که «قاطع ترین نتیجهٔ مستقیم یک انقلاب سیاسی ، یک انقلابی ادبی است.» ونیز با اشاره به جملات دیگر او در این زمینه ، دورهٔ خود را مصداق گفته های این شاعر رمانتیک و چنین نظریه‌ای می شمارد . در همین دوره مجلاتی منتشر می شود که هدف آنها پیشبرد تجدد ادبی است. از جمله مجله ای به نام آزادیستان زیر نظر تقی رفعت منتشر می شود که شعار اصلی آن با خط درشت روی جلد مجله نقش بسته است : «مجله ای است هوا خواه تجدد در ادبیات » و رفعت در همین مجله می‌نویسد:« ما در سخت ترین هنگام یک انقلاب ادبی هستیم » و انقلاب سیاسی ایران محتاج این تکمله و تتمه است. البته نظریهٔ مارکسیستی «زیر بنا بودن اقتصاد و روبنا بودن فرهنگ و هنر» را نیز نباید در رواج چنین اندیشه‌ای بی تأثیر دانست. بی گمان در جریان انقلاب روسیه ، چنین اندیشه‌هایی رواج فراوان یافته است ، به گونه ای که در ذهن آزادیخواهان ایرانی نیز طنینی این چنین داشته است که می پنداشتند، چون انقلاب سیاسی - اجتماعی صورت گرفته‌است،لاجرم‌انقلاب ادبی هم باید به تبع آن رخ دهد.

همچنین تأثیر فرضیهٔ تکاملی داروین و لزوم تغییر زبان و ادبیات همانند تحول انواع ، نیز در پیدایش چنین اندیشه هایی مشهود است . بهار و دیگران آشکارا از اعتقاد به این نظریه و تابع بودن در برابر فرمان تکامل سخن گفته‌اند.

کاربرد فراوان کلمهٔ انقلاب در این گونه مباحث ، خود بیانگر برداشت غالب این دوره از مفهوم و ماهیت تحولات ادبی است. این واژه در ذهن برخی از آنان معنایی نزدیک به جهش (Mutation) دارد که لابد با پدید آوردن یکی دو اثر نسبتاً جدید و جا به جایی چند قافیه صورت می گیرد. البته بهار در ضمن مباحثات خود ، در برابر عصیان ادبی رفعت، تجدد ادبی را روندی آرام و نرم و تدریجی ، موافق احتیاج و امکان اجتماع و امر تکامل توصیف می کند و تقی رفعت اگرچه در پاسخ خودمی گوید که کار صد سالهٔ تجدد که به مثابه انقلاب است و انقلاب را نمی شود مانند دارو و با قطره شمار به چشم جماعت ریخت. بلکه نیازمند افراطی ترین حس تجدد پروری ، جوش و

خروش لجام گسیخته و جنگیدن آسوده و تند است.

این جوش و خروش برای تجدد و انقلاب ادبی را نمی توان صرفاً معلول ملال و دلزدگی از شعر گذشته و قواعد تکراری آن دانست. زیرا نارضایتی از قوالب و قواعد پیشین تنها علت نوگرایی نیست، بلکه به نظر می‌رسد خود این نارضایتی درعین حال معلول علتهای درونی و برونی دیگر است. از یک سو تغییر اوضاع اجتماعی بسیار محسوس است، چندان که در و دیوار گواهی می دهند که اتفاقاتی تازه رخ داده است. از سوی دیگر تفکر، تجارب و احساس درونی هنر مند که بازتاب تحولات بیرونی را هم در خود دارد، تغییر کرده است. اما در مقابل، قالبها و صور بیانی همچنان ثابت مانده است و بلکه در اثر تکرار و تقلید فراوان تأثیر و کارکرد پیشین خود را نیز از دست داده است. در چنین وضعی هنرمند راستین، نه می تواند تغییرات بیرونی را انکارکند و نه تحولات درونی خویش را نادیده بگیرد. تنها راهی که می ماند این است که به تغییر قوالب، قواعد و روشهای بیان هنری بیندیشد. اما از آنجا که تغییر بنیادین قالبها و قواعد سنتی با پیشینهٔ هزار ساله،کاری است سخت دشوار که هر هنرمندی از عهدهٔ انجام آن بر نمی آید، هنرمندان این دوره تنها به تغییرات سطحی در لایه های بیرونی و آشکار قوالب و قواعد بسنده می کنند و با جا به جایی عناصر ظاهری فرم مانند زبان، قالب، وزن و قافیه به بازی آزمون و خطا می پردازند.

پس تحولات بیرونی و درونی جامعه و هنرمند، هیچ کدام توهم نیست و نمی توان آنها را نادیده انگاشت، حتی اگر از بالا یا خارج بر جامعه تحمیل شده باشد. بویژه در دوره ای که دیگر بحث برسرپذیرش یا رد نوگرایی نیست. زیرا پیش از آنکه فکر کنند، اتفاق افتاده است. یعنی اکثریت قشر تحصیلکرده و روشنفکر به لزوم نوگرایی اشعار اصرار دارند. تنها گروه اندکی مانده اند که همچنان سر سختانه بر سنتها می تنند و یا معتقدند که «سخن هرچه گویی، همه گفته اند» و هیچ رطب و یابسی نیست، مگر اینکه در سنت آمده باشد یا دست کم می پندارند همین قالبهای کهن با کمترین تغییری، توان بیان محتوای جدید را دارند. از این گروه که بگذریم، دیگران در مفردات و مقدمات قضیهٔ تجدد اتفاق نظر دارند و بساکه به آن اعتراف هم می کنند، اما در نتیجه گیری از این مقدمات اختلاف دارند. مثلاً چنانکه می بینیم در درگیریهای گروه میانه رو به رهبری بهار و گروه تندرو به پیشوایی رفعت، اصل مسألهٔ تجدد و انقلاب

ادبی ،مورد قبول دو طرف است ، ولی در راه حل مسأله وحدت نظر ندارند که آیا صورتهای کهن جوابگوی محتواها و موضوعهای تازه هستند ، یا نه و اگر نیستند سخن در کم و کیف تغییرات لازم است.

از سوی دیگر گرایش غالب این دوره، اعتقاد به ادبیات متعهد است و اینکه ادبیات آینهٔ اجتماع و ملتزم به انعکاس تحولات اجتماعی است ، چندان که حتی گروهی از سنتگرایان نیز بدان معتقدند . پس قضیه این است:

الف. جامعه و جهان دگرگون شده است.

ب . ادبیات آینهٔ جامعه و جهان است.

بنابر این نتیجهٔ دیگر نمی توان گرفت ، جز اینکه ادبیات باید این دگرگونیها را تصویر کند و نتیجهٔ بعدی اینکه ادبیات برای اینکه بتواند جامعه و جهان دگرگون را به خوبی منعکس کند باید خود دگرگون شود . چنین است که راه سومی در پیش رو نمی بینند، از این قرار که مثلاً بگویند: واقعیت تغییر نکرده است و یا اجتماع دگرگون شده است، ولی ادبیات کاری به کار جامعه ندارد و باید سر خویش گیرد و راه خود در پیش...

یا مرگ یا تجدد و اصلاح　　راهی جز این دو پیش وطن نیست

از این رو دو گروه میانه رو و تندرو در مقابل هم صف آرایی می کنند. گروه سوم یعنی سنتگرایان در برابر تندرویها و افراط تجدد خواهان به آخرین پایگاههای جبههٔ خود عقب نشینی می کنند و سرسختانه به دفاع از سنتها می‌پردازند و تنها گاهی برخی از آنان چیزهایی تحت عنوان «ادبیات جدیده» یا « غزل تازه» در نشریات منتشر می کنند. بنابر این مرز سنتگرایان با میانه روها چندان آشکار نیست. حتی رهبر میانه روان یعنی بهار ، به انجمنهای سنتگرایان از قبیل انجمن ادبی «حکیم نظامی» و انجمن ادبی «ایران» به سرپرستی وحید دستگردی هم رفت و آمد دارد و در مجلات آنها از جمله ارمغان نیز مقاله و شعر چاپ می کند.

چنانکه می بینیم هر سه گروه خبری و اثری از تجدد دارند، اما هر کدام به گونه ای . سنتگرایان گاه از سر تفنن یا اظهار فضل و هنر نمایی ، ناخنکی به تجدد و موضوعهای جدید می زنند. تجدد خواهان ، بی پروای سنت ، در جاده های مه آلود تجدد تند می تازند و شاعری مانند بهار از سویی دل در گرو سر منزل محبوب دارد که پشت سرگذاشته و از سوی دیگر چشم به راه روبرو دوخته که پیش پای اوست. شاعر آگاه و توانایی چون بهار نه می تواند جواب

سبک هندی به پرسش نوآوری را بپذیرد و نه پاسخ بازگشتیان به سنتگرایی را، اگرچه گاه بازگشت را نوعی رستاخیز ادبی می خواند، اما به خوبی می داند که هم نوآوری سبک هندی و هم، سنتگرایی بازگشت، امتحان خود را پشت سر گذاشته اند. این است که بازگشت صرف به این دو سبک را مرگ می نامد و راه پشت سر را بسته می داند: یا مرگ یا تجدد و اصلاح... یعنی بهار از آن جهت که استاد، ادیب، سبک شناس و مورخی متوغل در ادبیات سنتی است، سبک هندی را نوعی انحطاط، ابتذال و عدول از هنجارهای سنتی می داند و نمی تواند از این گونه نوآوری پیروی کند. همچنین به همین دلیل چندان اهل شکستن قالبها و قواعد سنتی هم نیست و از جهت دیگر چون شاعری مبارز، آزادیخواه، روزنامه نگار و سیاستمدار است که اوضاع جامعه و جهان و دگرگونیهای جدید را می بیند، نمی تواند سبک درباری و اشرافی بازگشت را بپذیرد. زیرا می بیندکه نه آن قواعد توان بیان مسائل جدید را دارند و نه او می تواند نسبت به انقلاب و اجتماعی که شدیداً با آن در گیر است، بی طرف بماند. پس تنها راه را این می‌باشد که سنتهای قدیم شعر را با محتوا و موضوعهای جدید تلفیق کند:

سبکها در طبع من ترکیب یافت تا که طرزی مستقل ترتیب یافت ۱۰

تا اینجا گفتیم که تقریباً همهٔ گروههای این دوره، بویی از تجدد برده‌اند و بیشتر شاعران آگاهانه از انقلاب سخن می‌گویند و ضرورت آن را، اگرچه به صورت مجمل، دریافته اند. از این رو در تحقق چنین انقلابی می‌کوشند و در این راه نمونه هایی هم ارائه می کنند که می پندارند با همین نمونه ها انقلاب ادبی را هم پدید آورده اند. همچنین به برخی از علل و عواملی که موجب شد تا وقوع چنین انقلابی را ضروری بدانند، اشاره کردیم. اما آیا با وجود این دانستگی و درک این بایستگی، می توان شعرهای شاعرانی چون بهار، ایرج، عشقی، عارف، فرخی و حتی لاهوتی، خامنه ای و کسمایی را به راستی نمایانگر وقوع انقلابی ادبی دانست؟

بامرور شعرها و نوشته‌های دورهٔ مشروطه پی می بریم که انقلاب ادبی، به معنای دگرگونی بنیادینی که نظریه و آثار ادبی کاملاً متفاوتی با دوره های پیشین پدید بیاورد، صورت نگرفته است، به گونه ای که دیدگاه آنان را نسبت به ماهیت ادبیات کاملاً دگرگون کند. البته دگرگونیهایی در هدف، وظیفه، کارکرد و برخی عناصر بیرونی و صوری شعر و نثر دیده می شود. چنانکه اگر

این دگرگونیها را نسبت به دوره های پیشین ، بویژه واپسین دوره ، یعنی بازگشت در نظر بگیریم ، انقلاب می نماید. اما اگر آن را با دگرگونیهای دورهٔ جدید مثلاً شعر و نثر پس از نیما و هدایت بسنجیم ، چیزی جز طلیعه و مقدمهٔ یک انقلاب ادبی که بعدها به نتیجه می رسد ، نیست . زیرا دانستگی و بایستگی همواره با شایستگی همراه نیست و خواستن همواره به معنای توانستن نیست. شاعران مشروطه و پس از مشروطه نیز با وجود آگاهی به موضوع (انقلاب ادبی) و درک لزوم آن، نتوانستند آنچه را می خواستند، به ثمر برسانند. پاسخ به چرایی و چگونگی این نتوانستن ، نیازمند بررسی علل و عوامل بسیاری است که برخی از آنها را اشاره وار یادآوری می کنیم:

همچنان که خود انقلاب مشروطه و مشروطه خواهان از مبانی نظری منسجم و مستحکمی که برخاسته از شناخت عمیق مذهبی ، سیاسی ، اجتماعی و... باشد، برخوردار نبودند، شعر و شاعران این دوره نیز فاقد نظریهٔ ادبی بودند. حتی چند تنی که به نظر می رسد از گونه ای نظریهٔ ادبی نه چندان منسجم برخور دارند نظرهای پراکنده ای در مورد ادبیات دارند، مانند میرزا آقا خان کرمانی ، آخوند زاده، بهار و رفعت، برخی در نظر ناتوان بودند و برخی در عمل. حال آنکه انقلاب ادبی هم مانند انقلاب اجتماعی نیازمند نظریه و عمل توأمان است. برخی از این شاعران متجدد مانند خامنه ای ، کسمایی و رفعت از چنان پایه و مایهٔ شعری بهره مند نبودند که بتوانند انقلاب ادبی را به ثمر برسانند ، و برخی مانند بهار و ایرج با وجود مهارت ، استادی و غور و توغل فراوان در شعر سنتی ، و هم به این دلیل ، نمی توانستند عهده دار انقلاب ادبی باشند.

* علی رغم تغییر برخی عناصر صوری و محتوایی ، تصور جدایی صورت و محتوا همچنان بر اذهان حکمفرماست ، در نتیجه می کوشند تا مفاهیم جدید را در همان صورتهای قدیم ، یا با اندکی دستکاری بیان کنند و نیازی به تغییر بنیادی نمی بینند. چنانکه نیما نیز دربارهٔ انجمنهای ادبی معاصر خود می‌گوید:« در مرامنامهٔ انجمن ادبی ایران البته دیده اید (بیان معنی نو بالفظ کهن) در عقیدهٔ آنها زبان و معنی به هم مربوط نیستند. یعنی اگر این عوض شد، لازم نیست آن عوض شود.اخیراً بعد از سی سال ، لفظ و معنی هر دو را عوض کرده اند، اما با سبک خام و نادرست و احیاناً پر از غلطهای فاحش زبانی»[۱۱]

* غالباً تفاوت ماهوی بین شعر و نثر قائل نبودند. بلکه بر اساس همان بینش سنتی ، همچنان شعر را همان محتوای منثور می دانستند که در قالب وزن و قافیه درآید و شعریت شعر را قائم به صورت می پنداشتند. در نتیجه گمان می کردند اگر در صورت ، تغییری اساسی ایجاد کنند، شعر را از شعریت ساقط می کنند. از این رو به همان تغییرات صوری اندک بسنده می‌کردند و نوگرایی آنان بیشتر به محتوا و موضوع شعر محدود بود. نیما می‌گوید« شعر ردیف ساختن مصطلحات و فهرست کلی دادن از مطالب معلوم که در سر زبانها افتاده است، نیست، چنانکه در مطالب اجتماعی زمان معمول شده و اگر وزن و قافیه را از شعر گوینده جدا کنیم ، مطلب بی جان و بدون جلوهٔ عری وهمان است که به زبان همه کس هست ».۱۲ همچنین می‌گوید :«موضوع تازه کافی نیست و نه این کافی است که مضمونی را بسط داده به طرز تازه بیان کنیم. نه این کافی است که با پس و پی آوردن قافیه و افزایش یا کاهش مصراعها یا وسایل دیگر ، دست به فرم تازه زده باشیم. عمده این است که طرز کار عوض شود»۱۳. « وقتی یک چیز عوض می شود ، همه چیز باید عوض شود.»۱۴.

* شکوه و عظمت هزار سالهٔ شعر سنتی و سنتهای شعری مانع از آن می شد که شاعران ، منتقدان و مخاطبان شعر به امکان دگرگونی ریشه‌ای در این سنتها بیندیشند.

* به علت ثبات نسبی و عمر دیرپای سنتهای شعری، و درمقایسه باآن، همین تغییرات اندک را انقلاب می پنداشتند. حال آنکه نسبت به دگرگونیهای اساسی شعر نیما و پس از آن ، این تغییرات را باید نوعی اصلاح و رفرم دانست.

* اگرچه گاه انقلاب ، ناگهانی به نظر می رسد ،اما چون هیچ انقلابی ، بویژه انقلاب در عرصهٔ فرهنگ و هنر و طلوع و غروب سبکهای ادبی ، به راستی آنی و ناگهانی نیست و مقدمات پیدا و پنهانی دارد که به تدریج فراهم می شود ، انقلاب ادبی را هم نمی توان یکباره برپا کرد. ممکن است گاهی یک حرکت تند سیاسی ، اجتماعی به سرعت جامعه را در برگیرد و ظاهراً دگرگون نماید، اما زمان زیادی لازم است تا این حرکت با نفوذ در روح و ذوق جامعه تبدیل به فرهنگ شود و آنگاه اثر آن در هنر و ادبیات به گونه ای خود جوش و طبیعی تجلی یابد. چنانکه نیما می گوید «هیچ سنتی نیست که ناگهان تغییر

کند، همین طور هیچ شکل از اشکال هنری وجود ندارد که برای نفوذ خود در مردم، راه ناگهانی را پیدا کند» ۱۵.

* برخورد دو فرهنگ و تأثیر آنها بر یکدیگر روندی تدریجی دارد و مشروط به شرایط خاصی است. هنر وادبیات هر فرهنگی در اثر برخورد ساده و تماس آنی با فرهنگ دیگر، تغییر و تأثیر جدی نمی پذیرد. بلکه هنر و ادبیات و در مجموع فرهنگ جامعه بایستی در سیر رشد و تحول طبیعی خود به جایی رسیده باشد که آمادگی و حساسیت لازم برای اثر پذیری داشته باشد. هنر و ادبیات دورهٔ مشروطه پس از تماسهای پیاپی و مستقیم یا غیر مستقیم با فرهنگ غربی چنین آمادگی و حساسیتی را از خود نشان داد و به تقلید و ترجمه از آن فرهنگ پرداخت. اما زمان زیادی لازم بود تا جذب فرهنگی صورت پذیرد و معیارهای زیبایی شناسی جدید، درونی شود. «همیشه تأثیر پذیرفتن شعر و ادبیات و هنر از عوامل بیگانه خیلی دیر حاصل می‌شود. بعضی از افراد که شعر و یا رمان ترجمه شدهٔ فرنگی را عیناً تقلید می کنند و شبیه آن چیزی به وجود می آورند، این جذب فرهنگی نیست.» ۱۶ نیما یوشیج دربارهٔ برخی از این گونه شاعران می گوید: « با وضع رکیک و افتضاح آوری اشعار به سبک رمانیتک خارجی را (بدون مطالعه در خصایص زبان کلاسیک و رمانتیک که طبقات و دوره های مختلف به وجود آورده است) با بیان کلاسیک به نظم فارسی در می آورند... [اینها] بزک در روی پوست است. به عقیدهٔ من در مغز تفاوتی به وجود نیاورده است.» ۱۷ و « طرز کار کلاسیک خودمان را با طرز کار فرنگی آمیخته است، فقط با قصد اینکه به طرز فرنگی کارکند و رموز این دو طرز را خوب نشناخته است.» ۱۸

* در دوره های شورش، آشفتگی وانقلاب سیاسی-اجتماعی، علی رغم پدید آمدن انگیزه های تغییر، فرصت چندانی برای ریشه دواندن، رشد و کمال تحولات عمیق فرهنگی وادبی نیست. درست است که جرقهٔ بسیاری از تحولات فرهنگی در این گونه دوره ها زده می‌شود، اما غالباً فرصت به بار نشستن وثمر دادن این تحولات در زمانهای آرامش و سکون پس از آن فراهم می آید.

* در دورهٔ انقلاب اجتماعی، اصل انقلاب است و این انقلاب اصالت را از چیزهای دیگر می گیرد و به خود متوجه می کند. از جمله هنر و ادبیات هم تحت الشعاع انقلاب قرار می گیرد و تنها در پرتو آن از ارزش برخوردار

می‌شود. از این رو انقلاب مشروطه، ادبیات و شعر منسوب و مخصوص به خود را پدید آورد ، ولی ادبیات ،انقلابی منسوب و مخصوص به خود و در خود پدید نیاورد.پس ادبیات مشروطه به اهدافی که انقلاب برای آن معین کرده بود، یعنی خدمت به انقلاب و انعکاس مسائل اجتماعی رسید، اما به هدف خود، یعنی انقلاب ادبی نرسید.

* در این دوره به اقتضای شرایط انقلابی «چرایی» ادبیات و شعر، مهمتر از « چیستی» آن است. و چیستی ادبیات در سایهٔ چرایی آن تعریف می‌شود. معیارهای جمال شناختی تابع معیارهای جامعه شناختی است . زیبایی غالباً به معنی سودمندی ، آن هم سودمندی اجتماعی مورد نظر قرار می‌گیرد و می دانیم که انقلاب ادبی هنگامی صورت می گیرد که انقلاب در ماهیت ادبیات رخ دهد. اما با توجه به رویکرد غالب این دوره، فرصت و اهمیت پرداختن به ماهیت ادبیات در چنین فضایی کم است.

* تمثیل رایج در این دوره برای تبیین رابطهٔ ادبیات و اجتماع ، همان تمثیل مکرر آینه است و ادبیات که سرگرم آینه داری اجتماع است، فرصت چندانی نمی یابد تا به جمال طلعت خویش در آینه بنگرد و به خود بپردازد.

شاعران و نویسندگان تحت تأثیر اندیشه های رایج در این دوره، نه تنها انقلاب ادبی را نتیجهٔ بلافصل انقلاب اجتماعی می پنداشتند، بلکه گویی ماهیت دو انقلاب را هم یکی می انگاشتند و آنگاه احکام انقلاب اجتماعی را بر انقلاب ادبی روا می داشتند، سپس نتیجه می گرفتند که انقلاب ادبی هم باید به همان تندی انقلاب سیاسی ، اجتماعی صورت بگیرد. همچنین زبان ، بیان و فرم شعر باید ساده، مستقیم ، صریح و کوبنده باشد. حال آنکه این دوگونه انقلاب ، علی رغم ارتباط و تأثیر و تأثر متقابل ، از بنیاد با یکدیگر متفاوتند. انقلاب اجتماعی ممکن است گاه با شدت و سرعت صورت گیرد، حتی در هیأت کودتا نمایان شود ؛ ولی انقلاب ادبی مستلزم تغییر تدریجی در ماهیت ادبیات ، زیبایی شناسی ، بینش هنرمندان و مخاطبان است. دیگر اینکه انقلاب اجتماعی برضد نظام ارزشهای اجتماعی حاکم صورت می گیرد، ولی انقلاب ادبی بر ضد ارزشهای زیبایی شناختی حاکم.نه اینکه ادبیات بدون تغییر اساسی در معیارهای زیبایی شناختی ، صرفاً بر ضد ارزشهای اجتماعی حاکم به کار گرفته شود.

* همیشه چندین راه متفاوت برای نو آوری پیش پای هنرمندان وجود

دارد. و یک یا چند نفر به تنهایی نمی توانند همهٔ این راهها را یکی یکی در نوردند و در صورت ترسیدن به مقصد برگردند و راه دیگری را بیازمایند. انقلاب ادبی نیز هیچ گاه به دست یک نفر آغاز و انجام نمی یابد، زیرا هیچ شاعر و نویسنده‌ای به تنهایی فرصت و قدرت آزمودن همهٔ راههای ممکن نو آوری را ندارد. مگر اینکه کسانی پیش از او راههایی را آزموده و رفته باشند، آنگاه او با دیدهٔ عبرت در تجارب پیشینیان بنگرد، و با بهره‌گیری از هوش و استعدادی سرشار، حاصل تجربه ها و تمرینات پیشین را به سود خود مصادره کند. به عبارت دیگر به جای اینکه همهٔ راههای رفته را از سر بگیرد و بپیماید، با سیر و سلوک ذهنی و به سرعت، آن مراحل را پشت سر بگذارد و محصول تجارب آنان را جذب و درونی کند. پس سخن گفتن از اولین شاعر نوآور، یا تاریخ سرودن اولین شاعر نوآور، یا تاریخ سرودن اولین شعر آزاد و نو یا جست و جوی یک شاعر و نویسنده به عنوان بانی انقلاب ادبی، دور از واقع بینی است.

همچنین است شأن نیما. زیرا ناکامیها و کامیابیهای نسبی شاعران بزرگی همچون بهار، ایرج، لاهوتی و دیگران دلیلی کافی است تا شاعر هوشیار بعدی، آزموده های آنان را نیازماید. اما نیما علاوه بر سلوک ذهنی در راههای رفتهٔ پیشینیان و معاصران، تجربه های عینی و عملی گذرایی هم در قالبها و شیوه های پیشین و معاصر خود داشته است. همچنین از دستاوردهای مکاتب هنری مدرن در کشورهای اروپایی نیز به شیوه ای خلاق بهره گرفته است. او خود در این باره می گوید: «شخصی هر اندازه هوش که داشته باشد، باز محتاج است به دیگران، و نتیجهٔ خودش به تنهایی نیست» ۱۹ و «این راه قائم به ذات نیست، در آن هر چه قائم با تجارب متناوب و گوناگون ما و دیگران است» ۲۰ همچنین در مورد انقلاب ادبی و اولین کسی که شعر آزاد گفت، می گوید: «انقلاب در هر مورد با جمع معنی پیدا می کند. پس اول، آن اولی که در پی آن تردید دارید، کسی است که شکل به تدریج پیدا شده را نسبت به زمان خود، کامل می کند». ۲۱

اکنون با توجه به مواردی که بر شمردیم و بی ادعای استقصای تام و تمام، در پرتو آنچه گذشت می توان دید و دریافت که آیا محصول تحولات ادبی دورهٔ مشروطه یا گذار، ادبیات انقلابی بوده است یا انقلاب ادبی.

چنانکه پیش از این در مورد ارتباط تحولات ادبی و اجتماعی گفتیم، بر

خلاف نظریهٔ مارکسیستی و تکامل جبری یا طبیعی ، انقلاب اجتماعی لزوماً انقلاب ادبی به همراه ندارد. همچنین انقلاب ادبی نیز همواره بی درنگ پس از انقلاب اجتماعی پدید نمی آید. البته غالباً انقلاب اجتماعی ، ادبیاتی انقلابی مخصوص به خود و در خدمت خود پدید می آورد و نیز زمینهٔ مناسبی برای پیدایش انقلاب ادبی فراهم می کند که ممکن است بعدها به نتیجه برسد. پس به همان سان که صرفاً با انقلاب ادبی نمی توان انقلابی اجتماعی به راه انداخت ، با انقلاب اجتماعی هم نمی توان انقلابی ادبی برپا کرد.

انقلاب مشروطه نیز ضمن تغییرات فراوانی که در عرصه های اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی ایجاد کرد، توانست ادبیاتی انقلابی در جهت خدمت به اهداف انقلاب پدید آورد، و این ادبیات انقلابی نیز مقدمهٔ انقلاب ادبی را فراهم کرد. ولی همچنان که انقلاب اجتماعی مشروطه به هدفهای نهایی مورد نظر خود نرسید، انقلاب ادبی هم در آن دوره ، علی رغم تصور بسیاری از شاعران و نویسندگان زمانه به ثمر نرسید. البته این سخن بدین معنی نیست که اگر انقلاب مشروطه به پیروزی می رسید ، پیروزی انقلاب ادبی هم بی درنگ حاصل می شد. چنانکه می بینیم پس از مدتی مشروطه و مشروطه خواهی برباد فنا رفت، ولی انقلاب ادبی همچنان موضوع مباحثه و مناظره باقی ماند ، تا در زمانی که دیگر هیچ خبری از آرمانها و دستاوردهای مشروطه نبود، به پیروزی رسید. یعنی درست هنگامی که ادبیات از غاشیه داری انقلاب دست بر می دارد و خود از حاشیه به متن می آید ، و پس از قرنها خدمتگزاری غیر ، به خود می نگرد و به خود می اندیشد و به انقلاب درونی در خود می پردازد. رویکردی که از سالها پیش در هنر و ادب دیار غرب و بسیاری از کشورهای سراسر جهان آغاز شده بود، و ادبیات و شعر از وظیفهٔ خدمتگزاری دیگران روی گردانده و به خود روی آورده بود. یعنی به جای اینکه صرفاً پاسخی باشد برای پرسش دربار، اشراف ، جامعه ، انقلاب و ... خود به سؤال بدل شد وبه جای اینکه راه حل مسائل دیگر باشد ،خود به «صورت مسأله» تبدیل شد، وبه مسألهٔ صورت « از قرن نوزدهم به بعد که نگارش کلاسیک از هم گسیخت ، تاکنون ، ادبیات به مسألهٔ صورت بدل شده است یعنی ادبیات موضوع نگرش گردید. ادبیات کلاسیک نمی توانست در خود بنگرد و خود را سخن بنگرد چرا که سخن بود :دیده در خود نمی نگرد» ۲۲ از این رو رولان بارت،

«نویسنده» را از «نویسا» جدامی کند : «نویسا زبان را ابزاری می داند تا به اهدافی فراسوی آن دست یابد. او هدفی شناخته شده پیش روی خود دارد و به راهی مستقیم می رود. او می کوشد تا هر چه می نویسد تنها یک معنا داشته باشد. معنایی که باید خواننده آن را بفهمد . نویسنده اما پیش از هر چیز مجذوب ماهیت ابزاری که به کار می برد، یعنی زبان است. زبان برای او هدف اصلی است. در پی ایجاد معنایی قطعی نیست. » ۲۳ همچنین موریس بلانشو می گوید :« در سده های اخیر هنر به موضوع ، جهان و موارد عینی پرداخته است.در نتیجه توان حمل مطلق ، یعنی توان حاکمیت را از کف داده است. اما حالا،آرام به‌گوهر خویش باز نزدیک می شود . گوهر وتقدیر هنر، هنراست» ۲۴ و بسیاری از شاعران و ادیبان معاصر جهان نیز بر آنند که ادبیات و اثر ادبی دیگر آینهٔ اجتماع نیست، بلکه جهانی دیگر می آفریند و عالمی دیگر در خود شکل می دهد.

شاعران و ادیبان ایرانی از جمله نیما نیز از تحولات جدید ادبی در کشورهای دیگر کم و بیش با خبر بودند و چنانکه نیما خود می گوید :« در ادبیات و آثار دیگر هنری ما ، نفوذ و ذوق و سیلقهٔ خارجی از نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم شروع شد».۲۵

اما چنانکه گفتیم حرکت به سوی استقلال هنر در کشورهای دیگر از یک قرن پیش آغاز شده بود « یعنی از آن روزگار که اثر هنری از نسبت با حقیقت (که در علم جلوه می یافت) و از نسبت با نیکی (که در اخلاق دیده می شد) بی نیاز شد . شاید بهترین سند در این مورد حکم کانت در کتاب سنجش نیروی داوری (۱۷۹۰م) باشد . کانت مجوز استقلال هنر مدرن را صادر کرد. هنر از قلمرو شناخت و اخلاق مستقل ، و زیبایی از سودمندی و کارآیی جدا شد، با جدایی زیبایی از امر والا ، هنر تبدیل شد به هدفی برای خود ، حرکت به سوی مدرنیسم از اینجا شکل گرفت.» ۲۶

نیما نیز به این نکته اشاره می کند :«استتیک نویسهای امروز، هنر، من جمله شعر را از اخلاق و علم تفکیک می دهند». ۲۷ و در نقد پیشینیان و معاصران خود می گوید :« بنابرتصور آنها ، شعر بیان صریح اخلاق و قوانین زندگانی کردن است . اما شعر واسطهٔ وسیع ترین است واسطهٔ بیان همهٔ طبیعت است، که زندگی در جزو آن قرارگرفته است».۲۸ و «عالی ترین شعرها، چون می خواهید جوهر شعر واقعی را دانسته باشید، مربوط به جهان خود

شاعر است و وارد شدن به آن تقاضای اهل می کند». ۲۹ همچنین معتقد است که در آغاز هر نهضت فکری و ذوقی ، هنرمندان بیشتر به موضوع توجه می‌کنند و آثار هنری را از نظر موضوع تغییر می دهند، اما تغییر فرم و طرز کار نتیجهٔ فهم و تمیز عالی در دقایق باریک هنر است.» ۳۰

اما غرض از نقل این گونه قولها این نیست که بگوییم پس از دورهٔ مشروطه در زمان نیما ادبیات در ایران هم به مسألهٔ صورت بدل شد ، یا پیش از نیما، هرچه هست «نویسا» است و پس از او گوهر هنر صرفاً هنر است. یا اینکه بگوییم ادبیات هیچ گونه تعهدی به غیر خود ندارد و هدف آن فقط خود آن یا زبان است. بلکه صرفاً بدین منظور است که بگوییم انقلاب ادبی هنگامی به راستی تحقق می یابد که ادبیات پیش و بیش از هر چیز به خود بپردازد نه اینکه تنها به عنوان ظرفی برای حمل مظروف و ابزاری برای ایجاد ارتباط یا وسیله ای برای رسیدن به هر هدفی به کار آید. در انقلاب ادبی باید به صورت ادبیات هم اگر نه بیش از محتوا ، دست کم به اندازهٔ محتوا توجه شود. البته ممکن است انقلاب ادبی نیز گاهی با تغییر در محتوا آغاز شود. ولی اگر این تغییر در همان حد محدود بماند و به قلمرو صورت سرایت نکند ، انقلاب ادبی کامل نمی‌شود.همچنین است انقلابی که با تغییر صورت آغاز می شود. چنانکه می بینیم انقلاب فرمالیست های روس از توجه به صورت و تکیه و تأکید بیشتر بر آن ، آغاز می شود، اما در همان حد باقی نمی ماند. آن هم در جایی و در زمانی که اصالت محتوا گرایش غالب بود و بلکه صورتگرایی و جنبشهای هنری جدید را نو گرایی بورژوایی می خواندند و آنها را محصول پندار گرایی ذهنی ، فرد گرایی و... قلمداد می کردند. یعنی انقلاب ادبی فرمالیست های روس هم از دل ادبیات انقلابی آن دیار سر بر آورد.

همچنین نمی خواهیم بگوییم انقلابی ادبی هنگامی صورت می گیرد که هنرمندان و نویسندگان معتقد به نظریهٔ هنر برای هنر، یا شعر برای شعر باشند. زیرا چنانکه در باب پیوند شکل و محتوا گفتیم اصولاً نباید صورت و محتوا را در هر هنر از یکدیگر جدا دانست. زیرا در واقع دو گرایش متضاد هنر برای هنر و هنر برای اجتماع، دانسته یا ندانسته از یک ریشهٔ واحد آب می خورند و آن جدا پنداشتن شکل و محتواست و پدید آمدن نظریهٔ هنر برای هنر عکس العمل گرایش افراطی هنر برای اجتماع یا انسان یا... است.

آنچه از سخنان و اشعار نیما در این مورد بر می آید این است که او نیز

علی رغم اینکه نظریات و اشعار پیشینیان و معاصر خود را به باد انتقاد می‌گیرد، که شعر را وسیلهٔ صریح اخلاق و مسائل اجتماعی و... می دانند، خود به هیچ یک از این دو پرتگاه نمی لغزد و شکل و محتوا را از هم جدا نمی‌انگارد. اگرچه گاه همان تمثیل بنا و ساختمان را در مورد شعر و هنر به کار می گیرد، اما به نظریهٔ مکانیکی پیوند صورت و معنی معتقد نیست. بلکه از تمثیل ساختمان فراتر می رود و به ارتباط اندام وار (ارگانیک) هم اشاره می‌کند: «کار هنر درست مثل ساختمان یک بنای بلند مرتبه است. هرچند که با نکات دقیق تر از آن سروکار دارد و بنای متحرک و جاندار است. بنای زنده» ۳۱ و «تکنیک به مثابه پوست وگوشت و پی و استخوان برای جان شعر او (شاعر) است. این جان به طور مجرد نمی تواند رمق برای ظهور خود پیدا کند». ۳۲

و در مورد هنر برای هنر یا مردم می گوید: «در آن وقت که شما پسند مردم را صد در صد می یابید، صد در صد خود را نزول می دهید. شعر را بگویید برای خود و مثل خود». ۳۳ و «زیاد فکر نکنید که هنر برای هنر است یا مردم، هنر برای هر دو آنهاست و بالاخره رو به مردم می آید» ۳۴ و «به من می‌گوید: اصل معنی است در هر لباسی که باشد. و خودش نمی داند که برای آرایش لباس قدیمی چقدر جان می کند» ۳۵.

در دورهٔ مشروطه نیز موضوعها و محتوای ادبیات تغییر کرد و مسائلی مانند انقلاب، آزادی، تجدد و ... موضوع شعر و نثر قرار گرفت. یعنی موضوع ادبیات، انقلاب بود؛ ولی ادبیات، خود موضوع انقلاب نبود. به عبارت دیگر ادبیاتی ویژه در انقلاب پدید آمد؛ ولی انقلابی ویژه در ادبیات پدید نیامد. هدف اصلی ادبیات همان هدف انقلاب، یعنی تغییر جامعه بود، نه تغییر ادبیات و اگر ادبیات هم تغییر کرد، برای رسیدن به همان هدف، یعنی تغییر جامعه بود. اما در انقلاب ادبی، موضوع و هدف انقلاب، ادبیات و دگرگونی ادبیات است. اگر از این رهگذر تغییری هم در جامعه حاصل شود، «نتیجه» انقلابی ادبی است نه «هدف» آن.

در این دوره چنانکه دیدیم نخست تصمیم به تغییر جامعه گرفتند، آنگاه متناسب با این هدف، تغییراتی هم در شعر و ادبیات ایجاد کردند؛ و در این تغییر بیشتر هم جنبه های بیرونی ادبیات را تغییر دادند: هدف و وظیفهٔ ادبیات، مخاطب و موضوع و باز متناسب با این تغییرات بیرونی و به تبع آنها

اندک تغییری هم در صورت و ماده و ماهیت ادبیات صورت گرفت: وزن ، قافیه ، قالب ، زبان و... اما بینش آنان نسبت به جوهر شعر و نثر تقریباً همان بینش سنتی بود، و با همان بینش و بیان سنتی می کوشیدند ضمن به کار گرفتن چند واژهٔ جدید ، دربارهٔ موضوعهای تازه مانند هواپیما ، ترن و دمکراسی شعر بسازند. به قول نیما «سابقاً شعر با کلمات توپ و تفنگ نو شده بود. در واقع شعر را توپ و تفنگ دار کرده بودند. چنانکه در زمان مشروطه شعر وطن دار شد.و بعدها ماشین دار گردید. فقط امروز شعر ، جور دیگر نو می شود» ۳۶ و «اگر شاعر کلاسیک در وصف سپر شعری سروده است، همین که ما در وصف هواپیما سرودیم ، کار تازه ای نکرده ایم » ۳۷ آنها می‌کوشیدند تا متناسب با نیاز انقلاب ، جامعه و مخاطب ،ساده ، کوبنده ، انتقادی و انقلابی شعر بگویند و در این راه نیز نسبتاًموفق بودند، اما این شعرها علی رغم اینکه سرشار از جوهر انقلابی است، چندان بهره ای از جوهر شعری ندارد. به تعبیر دیگر ، نقطهٔ عزیمت شاعران مشروطه برای تغییر شعر از بیرون به درون است. و نقطهٔ عزیمت نیما از درون به بیرون.

در ادبیات انقلابی ، ادبیات سلاحی بود که بر سر دشمن انقلاب و سنتها و هنجارهای اجتماعی حاکم کوبیده می شد. حال آنکه در انقلاب ادبی و در زمان نیما می بینیم که طرف و حریف اصلی نیما سنتها و سنتگرایان ادبی هستند. از قضا موضوع و مقصود بسیاری از شعرهای نیما نیز خود شعر و شعر خود اوست. همچنین بیشتر آثار منثور او نیز پیرامون شعر و شاعری و چند و چون در هنر و ادبیات است.

معیارهای زیبایی شناسی دورهٔ مشروطه ، بازتاب مستقیم ارزشهای اجتماعی و انقلابی زمانه است ، که این ارزشهای اجتماعی نیز به نوبهٔ خود انعکاسی است از بقایای نظام ارزشی کهن و معیارهای ارزشی تازه ای که در حال شکل گیری است. اما معیارهای زیبایی شناسی نیما نه بازتاب مستقیم و منفعل ارزشهای اجتماعی مشروطه و زمان خود ، بلکه پاسخ خلاق و فعال خود او به پرسشهای هنر و ادبیات زمانه است. پاسخهایی به نیت ایجاد انقلاب ادبی، نه انقلاب اجتماعی ، اگرچه محصول انقلاب ادبی نیما، نیز ادبیاتی انقلابی بود؛ ادبیاتی انقلابی به هر دو معنا . یعنی شعرهای نیما هم نسبت به شعرهای پیشین و معاصر ، انقلابی و متفاوت بودند و هم می‌توانستند در خدمت انقلاب اجتماعی و مخالفت با جهل ، استبداد و

خفقان حاکم بر زمانهٔ او به کار آیند.

این پاسخ خلاق ، فعال و ابداعی نیما البته مشروط به شرایط خاص اجتماعی و متأثر از قضای جامعه و جهان آن روز نیز بود زیرا در هیچ دوره ای هنر و ادبیات ، بی ارتباط با اوضاع و احوال اجتماعی و بی تناسب با آن نیست. به هر حال پاسخ نیما نیز علی رغم ابداعی و خارج از هنجار بودنش، در بستر آن امکانات و مقدرات فردی و اجتماعی خاص ، یکی از پاسخهای ممکن و مقدور است . جنینی است که در زهدان آن زمانه شکل گرفته و پرورش یافته و لا جرم محدود به حدود همان زمانه و زمینه است. اگرچه اشعارش از نظر شکل و محتوا خارج از هنجار و بر ضد نظام حاکم بر زمانه است، ولی در عین حال چون در آن حال و هوا پرورش یافته اند، ناگزیر از همان حال و هوا هم رنگ و بویی پذیرفته اند. مثلاً اگرچه می دانیم که ساختار پیچیده ، بیان کنایی ، مبهم و نمادین این اشعار ، در اصل برخاسته از ویژگیهای شخصی ، زیبایی شناسی خاص ، و حاصل نزدیکی بیشتر به جوهر شعری است. در عین حال می‌بینیم که این ویژگیها با اوضاع زمانه هم متناسب افتاده است.

این پیچیدگی و ابهام چنانکه گفتیم هم زاییدهٔ ویژگیهای شخصی ، روانشناختی و بینشی شاعر است و هم مقتضای زیبایی شناسی خاص شعر او و هم متأثر از زیبایی شناسی شعر و هنر مدرن جهان ، و شاید هم واکنش در برابر صراحت و مستقیم گویی شعر مشروطه و واقع گرایی اجتماعی و شعاری برخی از معاصرانش ، و یا شاید هم معلول پیشتازی او در راهی ناپیموده و ناهموار و یا .....است اما همین ابهام ، خواسته یا ناخواسته امکان بروز و یا انتشار آثار او را هم در چنان زمانه ای فراهم می کند و ضامن ابقا و ارتقای شعر او در روزگار استبداد و خفقان می شود. مختصر آنکه ابهام شعر او هم جوهری است، هم عرضی، هم درونی است و هم بیرونی هم اختیاری است، هم اجباری و آنچه واضح است خود آگاهی شاعر به این ابهام است: «اما از من چیزی راکه باید بشنوی مشکل آسان [است] یعنی مشکل فهمیده شود و آسان گفته شده باشد. شعر و موسیقی و نقاشی در دوره ما به این مرحله باریک و عمیق رسیده اند. پا به پای همه چیز، همه چیز تکامل پیدا کرد. امروز شعر ، و فرق ندارد هنر ، برای خواص است. این قسم هنر مشکل است» ۳۸ و «چیزی که عمیق است، مبهم است. کنه اشیاء، جز ابهام چیزی نیست. این ابهام در همه

جا، وقتی که عمیق می بینیم وجود دارد. در همه روزنه های زندگی مثل مه که در جنگل پخش شده است» ۳۹ و «صراحت را از دست دادن، به معنی حقیقت را از دست دادن نیست». ۴۰

همچنین خاطره ای که اخوان ثالث از نیما نقل می کند، اگرچه ابهام شعر او را ناشی از عادت شخصی و اوضاع و احوال اجتماعی می نمایاند، باز گویای خود آگاهی شاعر به این ابهام است:« شعرش سالیان دراز (از ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰) به حکم اوضاع و احوالی که در جریان بود، غیر مستقیم، پوشیده و رمز آمیز بود. انگار ساز روح و قریحه شعری او را این چنین مرموز و پر ابهام و با پرده‌های پوشیدگی کوک کرده بودند. اما روزگاری رسید که جریانات زمان، صراحت بیشتری را می طلبید. دیگر موجبات پوشیده گفتن درمیان نبود، نیما از این خلاف عادت، عجیب ناراحت بود. ولی باز سالی چند که گذشت و باز احوالی نظیر ایام قدیم و محدودیتهای پیش از سیصد و بیست، پیش آمد، روزی از زبان او شنیدم که می گفت : ها، خوب شد. می‌شود باز همان طور شعرهای رمزی و سمبولیک گفت». ۴۱

پس ابهام شعر نیما صرفاً بازتاب استبداد سیاسی در آن زمانه نیست، بلکه نتیجهٔ آزادی درونی شعر از قیود فرضی سنتهای شعر قدیم و نزدیکی به جوهر شعر جدید است. چه اگر چنین بود شعرهای همهٔ شاعران معاصر نیما می بایست از چنین ابهامی بر خوردار باشد. اگرچه نمی توان ابر سیاه استبداد را که به گونه ای بر اکثر آثار ادبی این دوره سایه افکنده است، نادیده گرفت، اما می بینیم که این شرایط اجتماعی تأثیرات گوناگونی بر آثار ادبی داشته است : گروهی به دامن رمانتیسم پناه می برند، گروهی به قلعهٔ قصاید کهن می‌گریزند، گروهی به سرودن موضوعهای بی خطر و بی ضرر می پردازند، گروهی به توصیف صنایع عصری جدید دل خوش می کنند، گروهی به تحقیقات و تتبعات تاریخی، اسطوره ای، ادبی، زبانهای باستانی و ... روی می‌آورند و... اما نیما حتی در دورهٔ کوتاه پس از شهریور بیست که گونه ای آزادی نسبی برای شاعران ونویسندگان فراهم می شود، به طوری که می توانند آثار انتقادی و انقلابی خود را در نخستین کنگره نویسندگان (تیرماه ۱۳۲۵) عرضه کنند، همچنان به ابهام ذاتی و درونی شعرهایش پایبند است. مگر در مواردی اندک که به نوعی واقعگرایی اجتماعی، رمانتیسم یا نمادگرایی اجتماعی یا ابهامی کم رنگتر می گراید. چنانکه در کنگره مزبور نیز

شعرهای نمادینی مانند «شب قورق» سرودهٔ خرداد ۱۳۲۵ و « آی آدمها» سرودهٔ آذر ۱۳۲۰ را می خواند و از قضا پایه های تکامل شعر او در دورهٔ حاکمیت استبداد و خفقان استوار می شود.

چنانکه دیدیم در دورهٔ ادبیات انقلابی ، شاعران مشروطه نیز فراوان دم از آزادی می زدند. اما کدام آزادی و برای کدام هدف؟ آنان در پی آزادی سیاسی از استبداد و استعمار، و آزادی از برخی سنتهای عرفی، اجتماعی و ... بودند، و برای رسیدن به آن و امکان بیان آنچه می خواستند، شعر را چون سلاح و ابزاری قوی به کار گرفتند. اما از آنجاکه دیدند این سلاح قدیمی دیگر چندان کارساز نیست و تاب مقاومت در برابر هجوم تجدد ندارد، به تعمیر و باز سازی یا نو سازی آن پرداختند . درست همان گونه که پس از جنگهای مکرر با روس و شکستهای پیاپی دریافتند که دیگر با اسلحه و شیوه های جنگی قدیم نمی توان در برابر این قدرتها به مبارزه و مقاومت پرداخت، بلکه باید سربازان را به لباس و سلاح تازه مجهز کرد.پس شاعران مشروطه در اصل برای آزادی سیاسی و اجتماعی می جنگیدند و از این رهگذر به ضرورت دگرگونی شعر و آزادی آن از برخی قیود صوری پی بردند. زیرا در ادبیات انقلابی ، آزادی برای بیان خواسته های انقلاب اصل است، نه خواسته های ادبیات ، به عبارت دیگر در ادبیات انقلابی ، آزادی «چه گفتن » مورد نظر است و در انقلاب ادبی ، آزادی «چگونه گفتن »، که اولی آزادی سیاسی است و دومی آزادی زیبایی شناسی . البته همچنانکه ادبیات انقلابی برای رسیدن به آزادی سیاسی نیازمند آزادی زیبایی شناسی است، انقلاب ادبی هم برای رسیدن به آزادی زیبایی شناسی ، نیازمند آزادی سیاسی است. زیرا ظهور و تکامل انقلاب ادبی هم به وجود فضایی نسبتاً آزاد برای خلق و نشر و نقد آثار ادبی نیازمند است.

پس هدف شاعران و نویسندگان مشروطه این بود که به تبع انقلاب اجتماعی ، انقلاب ادبی را نیز به ثمر برسانند، اما در هر دو مورد به هدف نهایی خود نرسیدند و نتیجهٔ کارشان جز ادبیات انقلابی نبود. اما هدف نیما و برخی از شاعران معاصر و پس از او ، به انجام رساندن انقلاب ادبی بود ، که هم به هدف خود رسیدند و هم نتیجهٔ کارشان نوعی ادبیات انقلابی بود.

یادداشتها

۱ - دیوان عارف قزوینی ، به اهتمام عبدالرحمن سیف آزاد، چاپ هفتم ، امیر کبیر ، تهران ۱۳۵۷، ص ۴۷۸.

۲ - همان ، ص ۳۳۲.

۳ - کلیات مصور میرزاده عشقی، علی اکبر مشیر سلیمی ، چاپ هفتم،امیر کبیر،تهران۱۳۵۷، ص ۱۷۲.

۴ - سبک شناسی ، محمد تقی بهار، چاپ پنجم ، امیر کبیر، تهران ، ۱۳۶۹، ج ۳ ، ص ۲۰۱.

۵ - دیوان اشعار ، محمد تقی بهار ، چاپ سوم ، امیر کبیر ، تهران ، ۱۳۵۶، ج ۲ ، ص ۲۳۸.

۶ - دیوان دهخدا،به کوشش محمد دبیر سیاقی ، چاپ چهارم، تیراژه، تهران ، ۱۳۶۶، ص ۳۰.

۷ - تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او، به اهتمام محمد جعفر محجوب ، چاپ سوم، نشر اندیشه ، تهران ۱۳۴۵ ، ص ۱۲۲.

۸ - همان .

۹ - دربارهٔ شعر و شاعری ، مجموعه آثار نیما یوشیج، سیروس طاهباز، چاپ اول ، دفترهای زمانه ، ۱۳۶۸، ص ۳۰۱.

۱۰ - دیوان اشعار محمد تقی بهار ، ج ۲ ، ص ۲۳۸.

۱۱ - دربارهٔ شعر و شاعری ، ص ۲۴۳.

۱۲ - همان، ص ۳۱۸.

۱۳ - همان، ص ۹۵.

۱۴ - همان، ص ۸۷.

۱۵ - همان، ص ۴۱۸.

۱۶ - ادوار شعر فارسی ، محمد رضا شفیعی کدکنی ، چاپ اول ،توس، ۱۳۵۹ ،ص ۳۴ و ۳۵.

۱۷ - دربارهٔ شعر و شاعری ، ص ۲۹۵

۱۸ - همان ، ص ۱۹۰.

۱۹ - همان ، ص ۲۴۲.

۲۰ - همان ، ص ۲۰۳.

۲۱ - همان ، ص ۱۸۳.

۲۲ - نقد تفسیری رولان بارت، ترجمهٔ محمد تقی غیاثی، چاپ دوم،بزرگمهر، ۱۳۶۸، ص ۱۶.

۲۳ - ساختار و تأویل متن ، بابک احمدی ، چاپ اول ، نشر مرکز ، تهران ، ۱۳۷۱، ج ۱ ، ص ۲۳۰.

۲۴ - همان، ج ۲ ، ص ۴۵۸.

۲۵ - ارزش احساسات و پنج مقاله در شعر و نمایش ، نیما یوشیج ، تدوین س.ط.توس، تهران ، ۱۳۵۱ ، ص ۷۹.

۲۶ - مدرنیته و اندیشهٔ انتقادی ، بابک احمدی، چاپ اول ، نشر مرکز ، تهران ، ۱۳۷۳، ص ۲۰۱.

۲۷ - دربارهٔ شعر وشاعری ، ص ۴۲۷.

۲۸ - همان ، ص ۴۲۸.

۲۹ - همان ، ص ۴۲۹

۳۰ - ارزش احساسات و پنج مقاله در شعر و نمایش ، ص ۷۴.

۳۱ - دربارهٔ شعر و شاعری ، ص ۳۰۶.

۳۲ - همان ، ص ۴۳۰.

۳۳ - همان ، ص ۴۸.

۳۴ - همان ، ص ۳۶۴.

۳۵ - همان، ص ۶۸.

۳۶ - همان، ص ۴۱۶-۴۱۵.

۳۷ - همان، ص ۲۳۷.

۳۸ - همان ، ص ۳۲-۳۱.

۳۹ - همان ، ص ۱۶۸-۱۶۷.

۴۰ - همان ، ص ۴۲۰.

۴۱ - بدرودی با مهدی اخوان ثالث و دیدار و شناخت،م. امید ، گردآوری و تدوین سیروس طاهباز ، چاپ اول ، ناشر : گرد آورنده ، ۱۳۷۰ ، ص ۶۰-۵۹.

*****

پروفسور دکتر آفتاب اصغر[1]

ادبیات فارسی در دورهٔ غزنویان پاکستان

تاریخ زبان و ادبیات فارسی در پاکستان همان اندازه ممتد و طولانی است که تاریخ خود مسلمانان در شبه قاره هند و پاکستان ؛ پیش از اینکه مسلمانان در دههٔ آخر قرن اول هجری (۹۲ ه) تحت فرماندهی محمد بن قاسم، استاندار خلیفه ولید بن عبدالملک اموی در فارس ، سراسر سند را ، که کما بیش شامل تمام استانهای فعلی پاکستان مانند استان سند ،استان بلوچستان ، استان مرزی شمال غربی و استان پنجاب بوده است، تحت تصرف خود در آورند، فارسی در مکران (بلوچستان) و ملتان (پنجاب) تکلم می شد. چنانکه در بیان زیر از اصطخری مؤلف مسالک الممالک عیان است : «زبان اهل مکران فارسی و مکرانی است در مولتان مردم زبان فارسی می‌فهمند ۱».

یکی دیگر از جهانگردان و جغرافی دانان ، ابن حوقل است که می‌آورد: «زبان اهل منصوره و مولتان عربی و سندی است و زبان اهل مکران فارسی و مکرانی ۲».

دانشمندان معاصر نیز با دانشمندان قدیم هم عقیده اند که فارسی از دیر باز در سند متداول بود، چنانکه دانشمند ارجمند فقید، پیر حسام الدین راشدی، در این مورد می نویسد:

«اگر در مکران و ملتان زبان فارسی رایج بود و مردم به آن صحبت می‌کردند، چطور می توان باور کرد که سند از آن محروم مانده باشد ؟»۳

همین طور یکی دیگر از دانش پژوهان معاصر پاکستانی ، دکتر محمد صدیق شبلی، ضمن اظهار نظر دربارهٔ فارسی در سند می گوید :

---

۱ - رئیس اسبق گروه فارسی دانشگاه پنجاب - لاهور.

«زبان فارسی در شبه قاره و پاکستان نخست به سند رسید ولی در اینجا توسعه پیدا نکرد و در حدود سند متوقف ماند ۴».

گفتهٔ دانشمندان قدیم و دانشمندان معاصر کاملاً مورد توافق ماست که فارسی همراه بالشکریان محمد بن قاسم از طریق سیستان و مکران وارد سند گردید، ولی در این جا بی مناسبت نیست به گفتهٔ دانشمندان نامبرده اضافه کنیم که منظور از سند تنها استان فعلی پاکستان نیست بلکه منظور ازآن سراسر پاکستان فعلی می باشد که علاوه بر استان سند کما بیش سه تا استان دیگر یعنی استان پنجاب ، استان بلوچستان و استان مرزی شمالی غربی را نیز در بر دارد، برای اینکه طبق گفتهٔ مؤلف چچ نامه یا تاریخ قاسمی، کشوری که محمد بن قاسم از راجه داهر پسر چچ بن سیلائچ به دست آورده بود شمالاً جنوباً از قلات تا کراچی یا دریای عرب و شرقاً غرباً از کشمیر تا مکران امتداد داشت ۵ چنانکه معمولاً می گویند. ازآن گذشته نکته ای دیگر که در این جا باید روشن سازیم این است که باب الاسلام فقط یا دروازهٔ اسلام استان فعلی سند نیست بلکه سراسر پاکستان فعلی است که در طول تاریخ اسلام در شبه قاره هند و پاکستان همیشه در محل سرهند بروی هند باز می شود .

پس از این مقدمه حالا بطور اجمال می پردازیم به غزنویان افغانستان ، ایران و توران یا آسیای مرکزی، چندی پیش از انقراض دولت مقتدر سامانیان، یکی از سرداران سامانی به نام الپتگین در سال ۳۵۱ هجری خانوادهٔ سلطنتی غزنویان را پایه گذاری کرد. امیر ناصر الدین سبکتگین ، داماد و جانشینش ، نه فقط اینکه راجه جیپال ، راجهٔ هندوی پنجاب یا به عبارت دیگر پاکستان امروزی را از افغانستان امروزی بیرون راند بلکه در این سوی درهٔ خیبر، پیشاور یعنی مرکز استان مرزی شمالی غربی پاکستان فعلی را تصاحب نموده زمینه را برای فتوحات درخشان پسرش ، سلطان محمود غزنوی ، هموار و سازگار ساخت.

سلطان محمود غزنوی در سال ۳۸۷ هجری به سلطنت رسید و در نتیجهٔ نبوغ نظامی فوق العاده اش، افغانستان ،ایران ، توران یا آسیای مرکزی و پاکستان را از لحاظ سیاسی، فرهنگی و ادبی یکپارچه گردانید.

دکتر ذبیح الله صفا راجع به وسعت دامنهٔ فتوحاتش چنین نوشته است :

«سلطان محمود یکی از فاتحان مشهور اسلامی و از مردانی است که در تاریخ ایران و اسلام مقام بسیار بزرگی را حایز بوده است. بر اثر شجاعت و تدبیر به فتوحات پیاپی در ایران و هند (و پاکستان کنونی) توفیق یافت ، چنانکه در سال ۴۲۱ هجری که سال فوت او بود ، از حدود ری (تهران) و اصفهان تا خوارزم و ولایت گجرات (کاتیاوار) و سواحل عمان در تصرف او بود» ۶.

تا آنجایی که مهمات نظامی او در شبه قاره هند و پاکستان تعلق دارد، او به پیروی از پدرش در سال ۳۹۳ هجری حملات مظفرانهٔ خود را به شبه قارهٔ هند و پاکستان آغاز نمود و تا سال ۴۱۶ هجری دوازده و بنا به روایتی دیگر هفده بار این سرزمین را مورد تاخت و تاز قرار داد . او باوجودی که چندین بار اتحادیه های نظامی راجه های هندوی این جا را تار و مار ساخته و تقریباً سایر قسمت شمالی شبه قاره هند و پاکستان (پاکستان امروزی) را تحت لوای دولت بزرگ غزنوی در آورده بود، فقط پنجاب یا پاکستان فعلی راکه برایش اهمیت سوق الجیشی داشته در سال ۴۱۷ هجری ضمیمهٔ دولت مقتدر غزنوی ساخته بود.

پادشاهان و شاهزادگان و فرماندهان غزنویان راکه از سال ۴۱۷ هجری به بعد در این سوی دره خیبر فرمانروایی کردند باید غزنویان پاکستان بنامیم، برای اینکه این مستعمرهٔ غزنویان که لاهور مرکز حکومت آنها بود ، به علت استیلا یافتن سلجوقیان و غوریان در افغانستان و به وقوع پیوستن وقایع مهمی مانند کودتای نظامی علیه سلطان مسعود و جلوس سلطان محمد بن محمود غزنوی و قیام و سرکوبی نیالتگین ، فرمانده لشکر غزنوی در شبه قاره، مهاجرت خسرو شاه غزنوی به لاهور و امثال آنها، غزنین بزرگ، پایتخت غزنویان افغانستان را تحت الشعاع قرار داده بود.

ناگفته نماند که در دوره متاخر ، وقتی غزنی به دست غوریان افتاد، غزنویان ، افغانستان را برای همیشه وداع گفتند و سرزمین پاکستان فعلی را میهن خویش ساختند. اغلب وقایع و پیشامد های مربوط به آنها در همین جا روی داد مثلاً سلطان ارسلان پس از هزیمت در مقابل سلطان سنجر سلجوقی به سوی لاهور عقب نشینی کرد. سلطان بهرام غزنوی پس از متصرف شدن

سلطان علاء الدین جهانسوز غوری بر غزنی تا مدتی زیاد بدانجا پناه برده بود ، خسرو شاه غزنوی آخرین هفت سال عمرش را در لاهور به سر برد و همچنین آخرین پادشاه غزنوی ، خسرو ملک، در اینجا جلوس نمود و همین جا در سال ۵۸۲ هجری توسط معز (شهاب) الدین غوری از تخت سلطنت برکنار گردید.

همین غزنویان پاکستان بودند که در دورهٔ آنها لاهور مانند غزنی مرکز و محل تجمع برجسته ترین سخنوران و نویسندگان جهان فارسی گردید، چنانکه مؤلف تاریخ آل سبکتگین می نویسد :

«وجوق جوق تشنگان علوم از سایر ولایتهای کاشغر و ماورا النهر و عراق و بخارا و سمرقند و خراسان و غرنی و غیر ذلک ازان خیرات منیع منتفع می‌شدند. چندانکه یک آبادانی نو در حدود لاهور پدید آمد ۷».

در دورهٔ غزنویان پاکستان که از ۴۱۷ هجری آغاز گردید و با سقوط این خانواده در سال ۵۸۲ هجری به پایان رسید. سخنوران و نویسندگان بی شماری به ظهور رسیدند، ولی ما درین جا فقط به ذکر اجمالی چهار نفر از آنها می پردازیم که در واقع بمنزلهٔ چهار رکن اساسی قصر با شکوه زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره هند و پاکستان می باشند. اینها عبارت اند از :

سید علی بن عثمان هجویری لاهوری ، امام حسن صنعانی لاهوری ، مسعود سعد سلمان لاهوری ، ابوالفرج رونی [لاهوری].

سید علی بن عثمان هجویری لاهوری

بدون شائبه تردید نخستین و برجسته ترین نویسندگان در دورهٔ غزنویان پاکستان سید علی بن عثمان هجویری بودند که قسمت اعظم حیات مبارکشان را در لاهور گذرانده بودند. ایشان در دورهٔ سلطان مسعود بن سلطان محمود غزنوی (۴۲۱ - ۴۳۱ ه) به لاهور تشریف آوردند، بقیهٔ زندگی را تا وفات خود در این جا به سر بردند و در همین جا فوت کردند . مزار پر انوارشان که در میان مردم به نام مزار «داتا صاحب» معروف است به فاصلهٔ دو سه کیلومتری از موزه لاهور تاکنون مرجع عوام و خواص است.

در اینجا شایستهٔ تذکر می دانیم که ایشان نسبت به سایر اولیای بزرگ

این شبه قاره از قبیل خواجه معین الدین چشتی اجمیری، خواجه نظام الدین اولیا، بابا فرید گنج شکر و امثال آنها حق ارشدیت داشت و در حدود هزار سال پیش، هزاران هزار نفر هندو که بر اثر رشد و هدایتشان حلقه بگوش اسلام گشتند، میلیونها نفر از اخلافشان، بر بنای اصول اکثریت مسلمانان در این منطقه باعث به وجود آوردن پاکستان گشتند. علامه محمد اقبال دربارهٔ این مؤسس معنوی پاکستان فرموده است:

سید هجویر، مخدوم امم — مرقد او پیر سنجر را حرم
بندهای کوهسار آسان گسیخت — در زمین هند تخم سجده ریخت
عهد فاروق از جمالش تازه شد — حق ز حرف او بلند آوازه شد
پاسبان عزت ام الکتاب — از نگاهش خانهٔ باطل خراب
خاک پنجاب از دم او زنده گشت — صبح ما از مهر او تابنده گشت ۸

سید هجویر نویسنده آثار متعددی بود ولی اثر جاویدانشان کشف المحجوب است که شاهزاده داراشکوه دربارهٔ آن نوشته است:

«کشف المحجوب کتاب مشهور ومعروف است، در کتب تصوف بخوبی آن در زبان فارسی تصنیف نشده است، و هیچکس را در آن سخن نیست که مرشدی است کامل ۹».

امام حسن صنعانی لاهوری

یکی دیگر از نویسندگان ممتاز دورهٔ غرنویان پاکستان امام حسن صنعانی لاهوری است که در سال ۵۷۷ هجری در لاهور متولد شد و در همانجا به سن رشد رسید. ایشان یکی از بزرگترین دانشمندان جهان اسلامی و در زمینه های حدیث و لغت سرآمد روزگار بود. معروفترین اثرشان مشارق الانوار است که نه تنها در شبه قاره هند و پاکستان بلکه در خارج از آن نیز شهرت زاید الوصفی دارد. صباح الدین عبدالرحمن مولف بزم مملوکیه در مورد اهمیت فوق العادهٔ آن نوشته است:

«برجسته ترین دانشمندان جهان اسلامی بیش از دو هزار و پانصد

شروح و حواشی برای آن نوشته اند ۱۰».

علاوه بر این دو نویسنده ممتاز دوتا سخنور برجسته نیز متعلق به این دوره بوده اند که عبارت‌اند از :

مسعود سعد سلمان لاهوری

نمایانترین و در عین حال معروفترین سخنور دورهٔ غزنویان پاکستان مسعود سعد سلمان بوده است که به عقیدهٔ نخستین تذکره نویس فارسی ، عوفی مولف لباب الالباب «بر اورنگ ولایت بیان سلطان بود» ۱۱ نظامی عروضی سمرقندی مؤلف چهار مقاله دربارهٔ تاثیر کلامش می نویسد :

«وقتی باشد که من اشعار او همی خوانم موی بر اندام من بر پای خیزد و جای آن بود که آب از چشم من ریزد»۱۲

عوفی او را اهل همدان و دولتشاه سمرقندی اهل جرجان می پندارد ولی دانشمند معاصر ایرانی ، دکتر رضا زاده شفق نسبت به مولدش نوشته است:

«مسعود سعد که اصلش از همدان است ، تولدش در لاهور در حدود ۴۴۰ هجری اتفاق افتاد ۱۳».

خودش هم لاهور را مولدش قرار داده و گفته است :

«مولدم لوهور و از لوهور دور ویحک‌ای لوهور بی توکی سرور»۱۴

ابوالفرج رونی

بعقیدهٔ بعضی از تذکره نویسان، ابوالفرج رونی هم اهل لاهور بود. برای اینکه رونه در توابع لاهور واقع بود. او یکی از شعرای ممتاز دربار سلطان مسعود بن سلطان ابراهیم غزنوی بود و شاعری نامدار چون انوری معتقد به استادی اش در شعر بود ، چنانکه از اقتباس زیر بر می آید :

«مولد و منشای او خطهٔ لاهور بود و این خطه به فضل لایتناهی بود بر سایر بلاد مفاخر و مباهی در دولت سلطان رضی ابراهیم دولتها دید و قصاید او اکثر در مدح اوست و انوری پیوسته تتبع سخن او کردی و دیوان او همواره در نظر داشتی ۱۵».

در پایان باید اضافه کرد که دورهٔ غزنویان پاکستان در واقع زیر بنای قصر با عظمت و شوکت زبان و ادبیات فارسی بود که در قرون بعدی در دورهٔ سلاطین لاهور که معمولاً دورهٔ سلاطین دهلی نامیده می شود ، (سلاطین مملوک، خلجی ، تغلق ، سادات و لودی) و بعدها در دورهٔ تیموریان شبه قاره هند و پاکستان به اوج رفعت و شوکت رسید.

پانوشتها

۱ - مسالک الممالک ، ص ۱۷۷.

۲ - صورة الارض ،ص ۳۲۵.

۳ - کنگرهٔ ایرانشناسان جهان ،ص ۶.

۴ - تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو ،ص ۹.

۵ - فتح نامهٔ سند (چچ نامه) ، ص ۴۸.

۶ - تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۱ ، ص ۲۱۶.

۷ - ارمغان پاک (به نقل از تاریخ آل سبکتگین)، ص ۱۸.

۸ - کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۵۱.

۹ -دارا شکوه ، سفینه الاولیا، ص ۲۸۲.

۱۰ - بزم مملوکیه ، ص ۳۲.

۱۱ - لباب الالباب ، ص ۲۴۶.

۱۲ - چهار مقاله ، مقالهٔ دوم ، ص ۵۳.

۱۳ - تاریخ ادبیات ایران ، ص ۳۴۵.

۱۴ - دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۳۸۹.

۱۵ - لباب الالباب ، ص ۴۱۹ با تصحیح سعید نفیسی ، تهران ۱۳۳۵ ه ش .

کتابنامه

ابن حوقل ، صورة الارض ، لیدن ، ۱۹۳۹م .

اختر رضوی ، فتح نامهٔ سند ه (چچ نامه) ، حیدرآباد سند ، ۱۹۶۳ میلادی.

اصطخری ، ابو اسحق محمد ، ترجمهٔ فارسی مسالك‌الممالک ،تهران ، ۱۳۴۰ ه ش .

اقبال ،محمد (علامه) ، کلیات اقبال (فارسی)، چاپ شیخ غلام علی، لاهور.

اکرام ، محمد (شیخ) ، ارمغان پاک ، ادارهٔ مطبوعات پاکستان ، کراچی ، ۱۹۵۰م.
خانلری، پرویز ناتل ، کنگرهٔ ایرانشناسان جهان ، دانشگاه تهران .
داراشکوه (شهزاده) ، ترجمهٔ پروفسور بدخشانی ، سفینة الاولیا، لاهور.
سلمان، مسعود سعد، دیوان مسعود سعد، انتشارات گلشائی ، تهران ۱۳۶۳ ش.
سمرقندی ، نظامی عروضی ، چهار مقالهٔ کتابفروشی زوار ، تهران ، ۱۳۳۱ ش.
شبلی ، محمد صدیق (دکتر)، تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو ، اسلام آباد ، ۱۳۷۰ ش.
شفق ، رضا زاده ، تاریخ ادبیات ایران ، تهران .
صفا، ذبیح الله ، تاریخ ادبیات در ایران ، جلد اول، ابن سینا ، تهران، ۱۳۴۲ ش.
عبدالرحمن ، صباح الدین سید،بزم مملوکیه ، مطبع معارف ، اعظم گره ، ۱۹۵۴م.
عوفی ، محمد ، تذکرهٔ لباب الالباب ، کتابفروشی فخر رازی ، تهران ، بهار ۶۱.

مناجات بندگی شیخ فرید الدین عطار

یا الٰه العالمین درمانده‌ام — درمیان راه تنها مانده‌ام
جمله آفات جهان را خوانده ام — غرق خون در خشک کشتی رانده ام
از در خویشم نگردان ناامید — از سر لطفی سیاهم کن سفید
نقش شیطان زد کریما راه من — رحمتت باشد شفاعت خواه من
خالقا پروردگارا منعما — پادشاها کارسازا مکرما
بی گنه نگذشت بر ما ساعتی — با حضوری دل نکردم طاعتی
خالقا بیچارهٔ راه توام — همچو مورلنگ در چاه توام
چون سیه آمد مرا رنگ گلیم — تو سفیدش کن چو مویم ای رحیم
آفتابی از تو دوری چون کنم — صایمم از تو صبوری چون کنم
چند نالم بر درت ، در بازکن — یک دمم باخویش همدم سازکن

(تم تمام شد، نسخهٔ خطی مجموعه شماره ۵۵۴۲)

*****

دکتر عارف نوشاهی [1]

حورائیه

(شرح رباعی ابو سعید ابوالخیر میهنی)

حورائیه شرحی بر یکی از رباعیات منسوب به ابو سعید ابو الخیر میهنی (۴۴۰-۳۵۷ه) است. این رباعی تا دیر زمان نزد عارفان و اعتقاد دارندگان به عرفان، حرزی و دعایی برای شفا بخشی بیماران و رنجوران تلقی می شد. علت این اعتقاد داستانی است که در اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید آمده است:« آورده اند که استاد بو صالح را ــ که مُقری شیخ ما بود ــ رنجی پدید آمد، چنانک صاحب فراش گشت. شیخ ما، خواجه ابو بکر مؤدب را ــ که ادیب فرزندان شیخ بود ــ بخواند و بفرمود که دوات و قلم و پاره ای کاغذ بیار تا از جهت بو صالح حرزی املا کنیم تا بنویسی. کاغذ و دوات و قلم بیاورد. شیخ ما فرمود که بنویس. بیت:

حورا به نظارهٔ نگارم صف زد — رضوان بعجب ماند و کف بر کف زد
یک خال سیه بر آن رخان مطرف زد — ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد

خواجه بوبکر مؤدب بنوشت. به نزدیک استاد بو صالح بُردند و بَر وی بستند. در حالْ اثر صحت پدید آمد و هم در آن روز بیرون آمد و آن عارضه ازو زایل گشت.»[2]

عرفای متعدد شرحهایی بر این رباعی نگاشته اند[3] و از آن جمله شرحی

---

۱ - دانشیار گروه فارسی دانشکده گوردن - راولپندی.

۲ - محمد بن منور بن ابی سعد میهنی، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به تصحیح دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه، ۱۳۶۶ش، ج ۱، ص ۲۷۵-۲۷۴.

۳ - اسماعیل حاکمی،« سیری در رساله های حورائیه »، مجله دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی

است که خواجه عبیدالله احرار (۸۹۵-۸۰۶ه) - یکی از بزرگان طریقت نقشبندیه در ماوراء النهر - بر آن نگاشته است . او در باعث تألیف (شرح) می‌نویسد که یکی از امیران معاصر او امیر الامراء جلال الدین امیر بایزید[1] از برخی عارفانْ تحقیق معنی این رباعی را خواسته بود و آنان معانیی که بعضی از ارباب تحقیق نوشته اند، نقل کردند. اما خواجه احرار از تأویل و تعبیر آنان مطمئن نبود و خود به تفسیر رباعی پرداخت. به عقیدهٔ او معنی این رباعی به روح تعلق دارد و به همین علّت او در مقدمهٔ شرح به غرض و غایت آفرینش ارواح انسانی پرداخته است. خواجه احرار به تأثیر شفا بخشی رباعی معتقد است و مثل سایر شارحان رباعی از اصطلاحات حورا، نگار، رضوان، خال سیاه ، ابدال و مصحف تعبیر هایی کرده است.

حورائیه ی خواجه احرار به انضمام اسرار التوحید چاپهای پطرز بورگ ، ۱۳۱۷ه /۱۸۹۹م،به‌کوشش ژوکوفسکی وتجدید چاپ آن در تهران،۱۳۱۳ش / ۱۹۳۴م به اهتمام احمد بهمنیارکرمانی منتشر شده است.

مرحوم سعید نفیسی نیز در سخنان منظوم ابو سعید ابوالخیر(تهران ، ۱۳۶۹ش / ۱۹۹۰م ، چاپ سوم،صفحات ۱۳۵ - ۱۲۶) حورائیه ی خواجه احرار را به کمک چاپ ژوکوفسکی و بهمنیار کرمانی و یک نسخهٔ خطی متعلق به قرن ۱۰ ه تصحیح و چاپ کرده است.

در ایامی که در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران ، رسالهٔ دکتری خود را دربارهٔ خواجه عبیدالله احرار تدوین می کردم ، فرصتی پیش آمد که نسخه های خطی حورائیه ی احرار راگرد آورم و مطالعه کنم و متن آن را

دانشگاه تهران ، تهران ، سال ۲۶، شمارهٔ مشترک ۴-۱، ص ۳۲-۲۳.

۱ - مرحوم سعید نفیسی در سخنان منظوم ابو سعید ابوالخیر، ص ۱۲۷ حدس زده که بایزید ظاهراً پسر چهارم سلطان اویس جلایر ــ که پدرش از ۷۵۷ تا ۷۷۶ ه پادشاهی کرده بود ــ باشد. اما به گمان من وی یکی از امیران سلطان حسین بایقرا (حکومت : ۹۱۲-۸۷۳ ه) بوده که نام او امیر جلال الدین سید مزید [کذا] ضبط شده است. نگاه کنید: کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی ، مطلع سعدین و مجمع بحرین ، به تصحیح مولوی محمد شفیع، لاهور، مطبع برقی گیلانی ، جلد ۲ ، ۱۳۶۸ ه / ۱۹۴۹م، صفحات ۱۲۰۰، ۱۲۰۳، ۱۲۱۴ ، ۱۲۳۰.

تصحیح کنم. اساس کارمن بر نسخهٔ خطی مؤسسه علوم شرقی ابوریحان بیرونی وابسته به آکادمی علوم ازبکستان در تاشکند به شماره ۵۰۷ است. این نسخه تاریخ ندارد اما به نَسخ پاکیزهٔ اوائل قرن ۱۰ ه استنساخ گردیده است و در مجموعه ای قرار دارد که تماماً شامل رسایل خواجه احرار است، یعنی حورائیه، ص ۸ - ۲؛ فقرات، ص ۱۳۷-۹ ؛ والدیه ، ص ۱۵۲-۱۳۹. این نسخه در قدیم دو بار مقابله شده و در حاشیه اختلافات نُسخ را دارد. میکروفیلم این نسخه به لطف پرفسور عصام الدین اورن بایف مدیر مؤسسهٔ مذکور به دستم رسید که در همینجا از ایشان تشکر می کنم.

رونویسی نسخهٔ تاشکند را با دو نسخهٔ خطی مقابله کرده ام ؛ یکی در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد، شماره ۵۶۸۵ ، مورخ محرم ۹۴۱ ه و دیگری در کتابخانهٔ بورسه ، ترکیه ، شماره 859 گنل؛ ولی هیچ اختلافی قابل ضبط دیده نشد.

نسخه های قدیمتر حورائیه ی خواجه احرار نیز موجود است که مورد استفاده و مقابله قرار نگرفته است. ازان جمله یکی در کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است به شمارهٔ ۵۸۶۱ ، در مجموعهٔ رسایل احرار ، صفحات ۸۶-۸۵ ؛ این مجموعه را عبدالله المشهور به ابو رافع فرغانی سمرقندی در سالهای ۹۲۲-۹۱۶ ه کتابت کرده است ؛ دو دیگری در کتابخانهٔ ملی ملک (تهران) وابستهٔ آستان قدس رضوی ، شمارهٔ ۴۰۵۶ ، در مجموعه برگهای ۲۵۲ الف تا ۲۵۴ الف، با تاریخ ۹۴۰ ه ؛ سه دیگری در کتابخانهٔ دانشگاه تاشکند به شمارهٔ VHB.kat 09/034 ، در مجموعهٔ رسایل احرار، برگهای ۹ تا ۱۲ الف، به قلم عبدالرشید بن محمدسکاکی مشهدی احراری در سال ۹۴۵ ه.

تصحیح حورائیه را بیشتر از جهت اُنس و علاقه‌ای که در چهار سال تحصیلی (۱۹۹۳-۱۹۸۹) با خواجه احرار پیدا شده ، انجام داده ام. باشد که به یُمن و برکت آن رنجوریهای روحی و جسمانیم زایل گردد.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدُ للّه فیّاض الحِکَم و المواهِب و مُوصِل الطّالبین الی المطالب و الصّلوة علی حَبیبِه الذّی حلاّه[الف] بعلوّ الهِمّة و احراز المراتب و فاز اتباعه فی اتباعه بجمیع المقاصد و المآرب.

اما بعد بدانکه این فقیر را بسی شعف می بود به دانستن معانی رباعی قطب الاولیا سلطان ابو سعید ابی الخیر قدس الله روحه . و رباعی این است:

[ص۳] حورا بنظارهٔ نگارم صف زد رضوان ز تعجب کف خود برکف زد
آن خال سیه بر آن رخان[1] مطرف زد ابدال زبیم چنگ در[2] مصحف زد

و این فقیر مستمد از روح مُقدّس ایشان می بود، اما به واسطهٔ اشتغال کونیّه از تفکّر و استکشاف معنی او ذهولی شده بود. درین مدت شنیده شد که حضرت امیر الامرا جلال الدین امیر بایزید زاد الله توفیقه لاعانة المسلمین از بعضی عزیزان تحقیق معنی این رباعی می خواسته اند. ایشان آن معانی را که بعضی از ارباب تحقیق نوشته اند، نقل کرده اند. اگرچه [ص ۴] آن معانی بس شریف است اما تعطش این فقیر به معانی این رباعی به این مقدار تسکین نیافت، زیرا که خواندن این رباعی برسر بیمار ازین معنی نظر به فهم این فقیر دور می‌نمود. اگرچه در حد ذات خود مستقیم خواهد بود. و همچنان در انتظار می بود. ناگاه حضرت فیاض حقیقی جلّ ذکره و عمّ انعامه بر مقتضای مَن اَدامَ قرْعَ بابٍ یُوشِک اَن یَفتح لَهُ بر دل این فقیر معنی افاضه کرد که او را فی الجمله تسکین حاصل شد.اما پیش از تقریر معانی موهوبه از ذکر چیزی که این معانی تعلق به او دارد، ناگزیر است و آن ، آنست که حضرت حق سبحانه و تعالی ارواح انسانی را خلق کرد[ص ۵] ، از برای آن خلق کرد تا شاهد جمال و جلال او باشند چنانکه در حدیث فاحْبَبْت ان اُعْرَف اشارت به این است چون که ارواح مشاهدهٔ آن جمال کرده اند(۳) ایشان را انسی و محبتی به آن جمال حاصل شد. چون حضرت حق سبحانه و تعالی ارواح را به مقتضای مشیت ازلیّه به این عالم فرستاد و متعلق ابدان گردانید ، ایشان را حجابی ظاهر گشت،هر چند

الف. بورسه : جعله

خواستند که رجوع به حالت خود کنند، نتوانستند. چنان که منقول است از حضرت آدم صلوات الرحمن علیه درین حال اگرچه اشتیاق ایشان به آن جمال زیاده می گشت و لیکن به واسطهٔ تعلق به ابدان اندک اندک از مقتضیات ابدان متأثر می شدند. به مقدار تأثر حجابی [ص ۶] ظاهر می گشت تا به درجه ای رسید که طایفه تمام محجوب گشتند و لذت مشاهدهٔ جمال را فراموش کردند تا غایتی که هر چند انبیا و اولیا سعی کردند ایشان را از آن حال یاد آید، نیامد. چنان که حضرت حق سبحانه در کلام قدیم از حال ایشان خبر می دهد. قوله تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَروا سَوَآءٌ عَلَیْهِمءَ اَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنْذِرهُمْ لاَ یُومنُونَ [۲/۶] تا آنجا که بمَا کَانُوا یَکذِبُونَ [۲/۱۰] و طایفهٔ دیگر اگرچه فراموش کردند و لیکن چون انبیا و اولیا ایشان را یاد دادند ارواح ایشان را آن حال پیشین یاد آمد و به نورانیت آن یاد ایمان آوردند و منور به نور ایمان گشتند. گروهی را ازین طایفه به واسطهٔ نورانیت اشتیاق عظیم به آن جمال پیدا [ص ۷] شد چنان که گوییا هرگز فراموش نکرده اند. ایشانند که آتش محبت در دل دارند و تسکین این آتش جز به یاد مشاهدهٔ آن جمال نتوانند کرد. اگرچه جز این آتش نسوزد ولی جزین آتش نسازد.

مسلمانان مسلمانان مرا تُرکیست یغمایی
که اُو صفهای شیران رابدراند به تنهایی
بهپیش خلقنامش عشق وپیشمن بلای جان
بلاو محنت شیرین که جز با او نیاسایی
دهان عشق می خندد،دو چشم عقل[1](الف)می گرید
که حلوا سخت شیرینست و ناپیداست حلوایی

این طایفه اند که چون ایشان را زحمتی و بیماریی [ص ۸] برسد درین حال اگر کسی ایشان را مردن به یاد دهد در حال ایشان را سرور حاصل شود

الف: گنج بخش: عشق

زیرا که دانسته اند که دریافت مشاهدهٔ آن جمال بی مردن حاصل نمی شود. پس از حصول شادی بدن را خفّتی حاصل شود چرا که شادی را خاصیتی است که هرچه گاه در بیمار ظاهر شود تحلیل مواد می کند که بیماری بواسطهٔ آن مواد است و این به نزد اطبا مقرر شده است. اینجا همین مقدار کافی است. از اینجاست که پرسیدن دوستان مردوستان را سنت شده است. « لقآءُ الخَلیل شِفآءُ العَلیل » مبیّن این معنی است و هم ازین جهت که دریافت لذّت مشاهدهٔ حقیقی بعد از انتقال ازین عالم است.

اکابر گفته اند بشارت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم درین حدیث که مَن بَشَّرَنِی بخروُج صَفَرَ بشّرتهُ بدُخول الجنّةِ از جهت آن بود که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم [ص ۹] دانانیده [۴] بود حضرت حق سبحانه که در ماه ربیع الاول ازین عالم رحلت خواهد کرد. پیغمبر را صلی الله علیه و سلم اشتیاق عظیم پیدا شد به آمدن شهر ربیع الاول و از غایت اشتیاق فرمود که مَنْ بَشَّرنی بخُروج صَفَر بَشّرتُه بدُخول الجنَّة.

چون این مقرر شد که ذکر مُردن نسبت به طایفه ای [۵] سبب صحت می‌شود. چنانکه ذکر کرده شد - این فقیر می گوید که خواندن این رباعی بر سر بیمار دلیل است بر آنکه درین رباعی چیزی هست که سبب سرور محبان است و آن آنست که این رباعی یاد دهنده است آن حالی را که ارواح محبان را در آن حال به صد هزار ذوق و شوق رجوع به حق سبحانه خواهد بود چنان که حضرت حق سبحانه در کلام خود بیان [ص ۱۰] کرده است یا ایتُّها النَّفْسُ المُطمئنَّةُ ارْجِعی الیٰ ربّك رَاضیةً مرضیّة [۸۹/۲۷-۲۸]

بعد از تقریر این مقدمات یقول العبدُ الضعیف عُبیدُ اللّه بن محمودِ الشاشی که مراد از حورا آن جماعتی اند از حوران و غیر ایشان که بر سر بیمار حاضر می شوند در حال مردن چنان که احادیث نبویّه ناطق به این معنی است و مراد از نگار روح انسانی است که او را مقام محبوبی است . چنانکه حضرت حق سبحانه فرمود یُحبُّهم وَ یُحبُّونَه [۵/۵۴] وغیر این احادیث و اخبار از انبیا [۶] بسیار است که دلالت می کند که بعضی از آدمیان را مقام

محبوبی است.

و مراد از رضوان عقل است که دربان و پاسبان بهشت دل است. اخباری که دلالت می کند بر صحت اطلاق اسم [ص ۱۱] جنت بر دل بسیار است، چه بهشت در مقابلهٔ دل تواند بود که حضرت حق سبحانه می فرماید: لا یسعنی ارضی و لا سمایی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن و لیکن به بهشت دل نرسی تا از دوزخ طبیعت [۷] نگذری. حضرت سلطان بایزید قدس سره چون به دل رسید دل را مظهر جمال و جلال حضرت حق سبحانه یافت گفت اگر عرش و صد هزار بار [۸] برابر عرش در دل عارف بگذرد دل عارف را ازان خبر نشود وتعجب او اشارت است به اطلاع او در حال نزع روح بر چیزی که او مستبعد می نمود.

و مراد از خال سیاه آن مذلت و خواری و انکسار است که در میرنده در وقت مردن ظاهر می شود یا خود مراد از و [ص ۱۲] فقر حقیقی است که روح را در حین مشاهده حاصل می شود و تحقیق آن مناسب این مقام نیست.

و مراد از ابدال قوای نفسانی است که تبدل و تغیر از لوازم ماهیت ایشان است.

و مراد از مصحف حقیقت انسانی است که نسخهٔ جامعه و مظهر کل است قوله تعالی: سنریهمْ آیاتِنَا فِی الآفَاق وفِیَ اَنْفُسِهِمْ [۵۳/۴۱] بعضی از اکابر دربیان این آیت این چنین گفته اند:

ای نسخهٔ نامهٔ الهی که تویی — وی آینهٔ جمال شاهی که تویی
بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست — در خود به طلب هر آنچه خواهی که تویی

و چنگ زدن ایشان عبارت از در آویختن ایشان است در روح در زمان اطلاع ایشان بر انحطاط رتبهٔ خود و علوّ رتبهٔ روح.

این است [ص ۱۳] بعضی از معانی این رباعی که این فقیر را در خاطر آمده است. باری ازین تقریر محقق شد که درین رباعی چیزی بوده است که مذکّر است روح را آن لذتی راکه در مشاهدهٔ جمال ذوالجلال می باشد. بعد از اطلاع بر آن لذت از اشتیاق آن جمال چنان بیقرار گردد که در هر نفسی خواهد

که خود را از قید حیات حسی خلاص سازد.

از پـی ایـن عـیش و عشـرت سـاختن　　صـد هـزاران جـان بیـاید بـاختن

اما چون سنت الهی برین رفته است که او را چندگاهی درین عـالم از بـرای تکمیل خود قرار دهد نمی تواند که خود را ازین قفص خلاص دهد.

بعد ازین تحقیق اگر کسی این رباعی را [ص ۱۴] برسر بیماری که او را محبت حق سبحانه در دل باشد بخواند و او از معنی این رباعی حالت رجوع به آن جناب فهم کند، البته او را سروری پیدا شود زیرا که از خواص محبت آن است که محب را هیچ لذتی بهتر از ملاقات محبوب نباشد.

والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والماب.

نسخه بدلها در حاشیهٔ نسخه تاشکند :

۱ - لبان. ۲ - بر. ۳ - گرداند. ۴ - کلمه «دانانیده» خط خورده و به جای آن «دانسته». ۵ - نسبت به این طایفه. ۶ - + علیهم السلام. ۷ - + نفس.

۸ - «بار» ندارد.

*****

حمیرا زمردی[1]

تحلیل و بررسی داستان رابعه و بکتاش در الهی نامه عطار و زندگی و اشعار رابعه بنت کعب قزداری

چو دوزخ از حق آمد حصهٔ من　　بهشت عاشقان شد قصهٔ من

شیخ فرید الدین عطار در الهی نامه بیشتر به بیان افسانه ها و روایات ملی چون بیژن و منیژه ،اکوان دیو ، جام کیخسرو ، درفش کاویان ، خون سیاوش و... اهتمام ورزیده است. طرح اصلی این منظومهٔ عرفانی ، مناظرهٔ پدری با پسران ششگانه خود است که هر کدام از او مرادی ازین قبیل خواسته‌اند: دختر شاه پریان ، جادویی ، جام جم، آب حیات، انگشتری سلیمان و کیمیا. اما سرانجام پدر با دلایل منطقی ، انگیزه و خواسته پسران را مورد سؤال قرار می دهد و در میدان بحث و جدل پیروز می شود. درمیان حکایات الهی نامه ، قصهٔ امیر بلخ و عاشق شدن دختر او بربکتاش امتیاز دارد. زیرا در این حکایت صنعتگری و قدرت عطار در وصف جمال معشوق و میدان جنگ و نیز شرح غم انگیز مرگ دختر بخوبی نمایان است. قطع نظر از هنر عطار باید خاطرنشان ساخت که این منظومه مهمترین و یکی از قدیمی ترین اسنادی است که پرده از چهرهٔ رابعه بنت کعب قزداری (بلخی) بر می دارد و در تلاطم امواج خود روایت زندگی و مرگ عاشقانه او را به تصویر می کشد.

از آنجاکه رابعهٔ بلخی نخستین شاعرهٔ پارسی دری است که پاره ای از اشعار او به ما رسیده ، و چون زندگی و هویت تاریخی او در هاله ای از ابهام مانده است این حکایت برای ما از اهمیت زیادی برخوردارست.

---

۱ - مدرس دانشگاه تهران و عضو هیئت علمی بنیاد دائرة المعارف اسلامی.

گفتنی است به جهت اشعار کمی که از او به جا مانده، امکان قضاوت قطعی راجع به شخصیت و اشعار او محدود است. بیشتر تذکره نویسان و مولفان نیز نامی از او نبرده اند و داوریهای برخی دربارهٔ او محدود و ناچیز و گاهی مغایر با حقیقت به نظر می رسد. ازین رو تاکنون پیرامون شخصیت وزندگی او تحقیق کافی صورت نگرفته است. قدیمی ترین کتابی که از رابعه نام می برد ترجمهٔ سندباد نامهٔ ظهیری است که در اواخر قرن ششم صورت گرفته است و در آن رابعه نمونهٔ خوش صورتی و زیبایی تلقی شده است. سپس عطار در سال ۶۰۰ هجری در الهی نامه به تفصیل از عشق او به غلامی به نام بکتاش یاد می کند. در سال ۶۰۲ تاج الدین نظامی نیشابوری در تاج المآثر اشعاری از او نقل می کند و در سال ۶۲۸ محمد عوفی در لباب الالباب به شرح احوال و نقل اشعار او می پردازد و او را فارس و والی هر دو میدان نظم تازی و فارسی می خواند. در قرن نهم نیز جامی در نفحات الانس با تکیه بر گفتهٔ عطار از قول ابو سعید، اشعار رابعه را عارفانه تلقی می کند و از او در شمار زنان عارف نام می برد اما اینکه جامی او را با عنوان دختر کعب معرفی می‌کند، علاوه بر بیان اهمیت مقام و شان کعب، احتمالاًمراد او آن است که رابعهٔ قزداری با رابعهٔ عدویه و رابعهٔ شامیه خلط نشود. آخرین مأخذ راجع به رابعه حکایتی است که هدایت در مجمع الفصحا تحت عنوان «گلستان ارم» به نحوی مملّ و طولانی به نظم آورده است. مولف ریحانة الادب نیز از رابعه تحت عنوان زنان عارف نام برده است. باوجود این «فخری بن امیدی هروی» در تذکرهٔ «جواهر العجایب» و مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه (صنیع الدوله) در «خیرات حسان» که به ذکر احوال شاعره های زبان فارسی پرداخته اند، نامی از او نمی برند.

چنانکه اشاره شد حکایت عاشقانه رابعه در الهی نامهٔ عطار مهم ترین و مفصل ترین مأخذ، دربیان زندگی و احوال اوست. عطار این حکایت خونین را در تأیید نظر خود که تعلق به دین و دنیا، صفت عاشقان مجازی است و عاشق حقیقی دائماً در سر حالت اشک و آتش و خون است، می آورد و در این داستان، رابعه نمونهٔ اعلای عاشق حقیقی قملداد می شود. از آنجا که این روایت عاشقانه آمیخته با تخیلات شاعرانه اوست و او غالباً در آثار خود به

صحت نقل پایبند نیست و بیشتر ، نتیجهٔ داستان برای او حائز اهمیت است، این حکایت دقیقاًنمی تواند مأخذ تحقیق قرار گیرد اما نظر به قراین موجود در این حکایت و استمداد از منابع دیگر می توان به نتایجی دست یافت. از این رُو باذکر خلاصه ای از داستان به تحلیل گوشه هایی از آن برای روشن شدن زوایایی از زندگی این زیبای دلسوخته می پردازیم:

کعب ،امیر بلخ فرزندانی به نام حارث و رابعه داشت. رابعه در زیبایی و سخنوری سرآمد بود:

«به نام آن سیمبر، زین العرب بود — دل آشوبی و دل بندی عجب بود
جمالش را صفت کردن محالست — که از من آن صفت کردن خیال است
چنان در شعر گفتن خوش زبان بود — که گویی از لبش طعمی در آن بود»

هنگام مرگ،پدر، حارث را پیش خواند و رابعه را بدو سپرد، آنگاه توصیه کرد:

«که از من خواستندش نامداران — بسی گردن کشان و شهریاران
ندادم من به کس گر تو توانی — که شایسته کسی یابی تو دانی»

پس از مرگ کعب، حارث ، خواهر را به اکرام تمام نگاه می داشت تا آنکه آتش عشق ، خرمن جان رابعه بسوخت و او دل به غلامی به نام بکتاش داد :

«به خوبی در جهان اعجوبه ای بود — غم عشقش عجب منصوبه ای بود
چو یوسف بودگویی در نکویی — خود از گوی زنخدانش چه گویی »

رابعه در دام عشق افتاد و در بستر بیماری طبیبان چارهٔ او ندانستند اما دایهٔ پیر، باحیله و تدبیر از راز دختر آگاه شد و از آن پس واسطهٔ عشق و پیغام رسان او بکتاش گردید:

«نمی دانست کاری آن دل افروز — به جز بیت و غزل گفتن شب و روز
روان می گفت شعر ومی فرستاد — چنین در شعر گفتن گشت استاد»

روزی بکتاش در دهلیز خانه ، رابعه را دید و در دامن او آویخت اما رابعه او را نکوهش کردذ و عشق خود را به او بهانهٔ عشق حقیقی دانست و به قول ابوسعید:

«نداشت آن شعر بامخلوق ،کاری — که او را بود باحق ، روزگاری
کمالی بود در معنی تمامش — بهانه آمده در ره، غلامش»

رابعه همچنان در عشق می سوخت و شب و روز می خواند :

«آلا ای بـاد شـبگیری گـذر کـن　　زمـن آن تـرک یغمـا را خـبر کـن
بگـو کـز تشنگی خوابـم ببردی　　بـبردی آبـم و خـونم بـخوردی»

از قضا، سپاه دشمن به ملک حارث حمله آورد و در آن میان بکتاش زخمی برداشت. رابعه سلاح پوشید و روی بسته در میدان تاخت و چندین نبرده از پای در افکند:

«بربکتـاش آمـد تـیغ در کـف　　وز آنجـا برگرفتش برد در صف»

سپس به تندی نهان شد و چون سپاه حارث به مدد شاه بخارا پیروز گشت و به شهر بازگشت، حارث در جستجوی آن سوار دلیر برآمد اما کسی از او نشانی نیافت. همچنان رابعه در غم بکتاش شعر می سرود تا روزی که برگذرگهی نشسته بود و رودکی از آنجا می گذشت هر بیت که رودکی می‌گفت رابعه بیتی نیکوتر به جواب، می سرود:

«زلطـف طـبع آن دلداده دمسـاز　　تـعجب مـاند آنجـا رودکـی بـاز
ز عشـق آن سـمنبر گشت آگـاه　　نهـاد آنگـاه از آنجـا پـای در راه
چـو شـد بـر رودکی راز آشکـارا　　از آنجـا رفت تـا شـهر بخـارا»

آری رودکی به راز رابعه پی برد. تا آنکه امیر بخارا مجلسی افروخت و حارث نیز بدانجا رفت. امیر از رودکی شعری درخواست، رودکی برخاست و شعر رابعه بر خواند و در حالی که از باده مست بود گفت: ای امیر این اشعار دختر کعب است که در عشق غلامی سروده است و پیوسته بیت و غزل می گوید. حارث از آن سخن دلگیر شد. از آن سوی نیز رفیق بکتاش در بلخ بر نامه های رابعه نزدبکتاش دست یافت و رازرابعه بیش از پیش فاش گشت. هنگامی که حارث به بلخ بازگشت، بکتاش را در چاهی محبوس ساخت و دستور داد رابعه را در حمامی تافته اندازند ورگ زنند، رابعه انگشت در خون می زد و اشعاری بر دیوار می نوشت:

«نگارا بی تو چشمم چشمه سار است　　همه رویم به خون دل نگار است
ربودی جان و دروی خوش نشستی　　غـلط کـردم کـه در آتش نشـستی
نـصیب عشـقم ایـن آمـد ز درگـاه　　کـه در دوزخ کـنندش زنـده نـاگـاه
از این خون، بـاز بستم راه گـردون　　که تاگشت آسیای چـرخ، بـرخـون»

آنگاه ،

«میان خون و عشق و آتش و اشک — بر آمد جان شیرینش به صد رشک
ببردند و به آبش پاک کردند — دلی پر خون به زیر خاک کردند»

از آنسوی بکتاش از چاه بیرون جست و شبانه حارث را به قتل رساند سپس بر خاک دختر آمد و دشنه بر جگر زد و در کنار معشوق آرمید:

«بیا گر عاشقی تا درد بینی — طریق عاشقان مرد بینی
سه ره دارد جهان عشق اکنون — یکی آتش ، یکی اشک و یکی خون
تو کی دانی که چون باید نوشتن — چنین قصه به خون باید نوشتن
چو دوزخ از حق آمد حصهٔ من — بهشت عاشقان شد قصهٔ من»

چنانکه گذشت، عطار ابتدا از شهر بلخ و امارت کعب در آنجا یاد می‌کند، گفتنی است که در قرن چهارم، بلخ یکی از چهار پایتخت خراسان و مرکز علمی، ادبی و عرفانی بوده است وفقها، دانشمندان و شعرای بسیاری در آن ظهور کرده اند. مقدسی در احسن التقاسیم ، بلخ را از قصبات مشهور اقلیم چهارم از اقالیم چهارده گانه می داند و آن را سرشار از ثروت و زیبایی توصیف می کند. همچنین مردم آن را به دانش و جوانمردی می ستاید اما خاطر نشان می‌سازد که بلخ مرکز گناهان آشکار و آشوبهای وحشت زاست . اما اینکه رابعه را علاوه بر بلخ به قزدار نیز منسوب داشته اند، قابل تأمل است. در تذکرهٔ صحف ابراهیم و شعر العجم این نام به تصحیف به صورت فرواری آمده است. گفتنی است این ناحیه که مقدسی از آن نیز به عنوان قصبه یاد می‌کند در قدیم میان افغانستان و پنجاب بوده است و امروزه در منطقهٔ بلوچستان پاکستان قرار دارد. همچنین این شهرو شهرهایی چون بست و قندهار و بلخ و سیستان به لحاظ طبیعی و جغرافیایی ، محل ییلاق و قشلاق قبایل مختلف بوده اند. از طرفی نیز در شمال شرقی ایران دولتهای نسبتاً مستقلی چون فریغونیان یا نواحی حاکم نشین چون چغانیان وجود داشت که خراسان نیز در شمار دسته اخیر به حساب می آمد . حاکم یکی از چهار پایتخت خراسان که عبارت بود از نیشابور ، مرو، هرات و بلخ از سوی شاهان سامانی انتخاب می‌شد. ازین رو می توان گفت یکی از حکام بلخ در عهد امیر نصر سامانی ، شخصیتی به نام کعب بوده و و مناطق بلخ و قزدار محل استقرار

او بوده است و وجود ذکر نام رابعهٔ بنت کعب در مآخذ مختلف ، دلیلی ندارد که عطار نام کعب و اصل داستان را جعل کرده باشد.عطار و هدایت هرکدام در مثنوی خود رابعه را از خاندان حکومت دانسته اند . اما هرمان اته ، به غلط او را از طبقهٔ عامهٔ غیر درباری می داند.

پس از کعب ، حارث و رابعه پا به عرصهٔ داستان می گذارند و اینکه عطار رابعه را از فرط جمال ، «زین العرب» می خواند از آنجاست که رابعه اصلاً از نژاد عرب بوده است و خاندان او از قبایلی بودند که خلفای عرب برای انتشار آیین مسلمانی به کشورهای فتح شده کوچ می دادند. بنابه گفتهٔ «نرشخی» در «تاریخ بخارا» این قبایل در زمان قتیبة بن مسلم (که بسیاری از محققان ، به اشتباه نام او را ابو مسلم آورده اند) به بخارا آمدند تا باتجسس در احوال ایرانیان ، آیین اسلام را منتشر سازند.

آنگاه عطار به لطف طبع و سخنوری رابعه اشاره می کند. نظر به اشعار محدودی که ازو به جا مانده است می توان گفت رابعه علی رغم محدودیت و تنگناهای اجتماعی که در آن زمان برای زنان وجود داشته است، باید از فراگیری زبان و ادب و بلاغت ، به عنوان دختر یک فرمانروا ، بهرهٔ کافی برده باشد و اگر هم تاکنون نامی از کعب و حارث به جا مانده تنها به اعتبار سخنوری و فضل این دختر است. سپس عطار از مرگ کعب و نصایح او به پسرش راجع به رابعه سخن می گوید و توصیه می کند که او را به ازدواج مردی لایق در آورد. گفتگوی میان آن دو درینجا ، حاکی از نوعی اختلاف طبقاتی است. بدین معنی که دختر یک امیر باید باهم شأن خود وصلت کند اما پس از مرگ کعب می‌بینیم که رابعه دل به بکتاش، غلامی از ملازمان حارث می دهد و دایه بر راز او آگاه می شود و واسطهٔ عشق میان آن دو می گردد. در بسیاری از داستانهای غنایی و عاشقانه چون رودابه وزال ، بیژن و منیژه ، ویس و رامین و... دخالت زنانی با عنوان دایه و پرستنده در تحقق این نوع رابطه آشکار است. این امر تا حدی معلول آن است که در دوره هایی از تاریخ که زن سالاری رواج داشته است برای تغییر این روند، در افسانه ها و روایات غالباً جادوگران و افراد مکّار و حیله گر ، به صورت زنی سالخورده و کریه متجلی می شدند تا صورت زن و نقش اجتماعی او مورد بغض و نفرت قرار گیرد و از

وجهه آن کاسته شود؛ ازین رو در ادبیات غنایی ، غالباً اظهار عشق با ارسال نامه توسط دایه صورت می‌گیرد. در حکایت عطار ، بکتاش بی آنکه رابعه را ببیند، عاشق می شود. در این خصوص باید به اهمیت موقعیت و مقام دختر و نیز تبعیض طبقاتی و انفعال زیر دستان در برابر قدرت برتر اشاره کرد. محتوای پیام ها ومغازلات عشاق نیز مطمئناً بر ساخته طبع هنرمند عطار است اما این قول عوفی که می‌گوید رابعه پیوسته عشق باختی و شاهد بازی کردی وجود چنین عشقی را حتمی و یقینی جلوه می دهد. آنجاکه بکتاش در دهلیز خانه در دامن رابعه می‌آویزد ورابعه او را کنار می زند ، عطار از قول ابوسعید میهنی ، عشق رابعه را بهانهٔ عشق الهی قلمداد می‌کند و اشعار او را به دور از وصف مخلوق می‌داند . اما از آنجا که در عرفان « ما قال » وروایت ، مهمتر از راوی است ، عطار ، ابوسعید را به عنوان فردی مقبول القول ، تسامحاً ، راوی این سخن قرار داده است. همچنین اگر ابو سعید ، به واقع شیفتهٔ اشعار عمیق و زیبای رابعه شده باشد، داوری او مربوط به اشعار رابعه است نه تحلیل شخصیت او . از طرفی نیز می توان گفت ، رقت احساس و عواطف تند و عاشقانهٔ رابعه در اشعارش ، عرفایی چون ابو سعید یا عطار را بر آن داشته تا برای تحریک ذوق و تیز گرداندن آتش شوق سالکان ، دربارهٔ او چنین ادعایی کنند. از سوی دیگر شاید در این مورد ، سرگذشت رابعهٔ بنت کعب با رابعهٔ عدویه که از عرفاست خلط شده باشد. چنانکه پیشتر اشاره شد جامی و هدایت به پیروی از قول عطار ، رابعه را ازعرفا دانسته اند ولی باوجود این ، هدایت در ریاض العارفین نامی از او نمی‌برد.

جنگ میان حارث وسپاه دشمن ، جراحت بکتاش و دخالت رابعه چون سواری روی بسته برای نجات او و اینکه در یک لحظه ده مرد جنگی را از پای در می آورد وبکتاش را به صف باز می گرداند، تنها به منظور تقویت عناصر داستان ، ایجاد لحظات اوج وبحران ، تهییج خواننده و بیان شدت عشق رابعه به بکتاش است و این گونه جو سازی در داستان ، در ادبیات حماسه و غنایی ما ، سابقهٔ طولانی دارد، چنانکه در توصیف زنانی چون گرد آفرید نیز چنین سخن گفته اند. ولی اینکه رابعه بافنون سواری و تیراندازی آشنایی داشته باشد،باتوجه به محیط درباری او امکان پذیر است.

سپس عطار از مشاعرهٔ میان رودکی و رابعه که در راه نشسته بود، سخن می‌گوید و این مشاعره را بهانهٔ رسوایی و آشکار شدن راز رابعه تلقی می‌کند. اگرچه رابعه و رودکی معاصر بوده اند اما اینکه رابعه باوجود تعصب و غیرتمندی حارث ، راه نشین هرکوی باشد، بسیار بعید به نظر می رسد زیرا در این صورت ملاقات بابکتاش هم مانعی نداشت و نیازی به وجود دایه و ارسال پنهانی پیغام نبود. علاوه براین ، دلیلی هم ندارد که رابعه دراولین برخورد خود بارودکی صریحاً ازبکتاش در شعر نام ببرد. از سوی دیگر این واقعه که رودکی در حضور حارث در مجلسی که امیر بخارا بر پا کرده است، شعر عاشقانه رابعه را بخواند و از عشق او به بکتاش یاد کند، هر چند ممکن است، اما قدری اغراق آمیز به نظر می رسد. زیرا دلیلی ندارد که رودکی باوجود طبع روان و جزالت شعر خود ، تنها به خواندن اشعار رابعه اکتفا کند. در این باره می‌توان گفت راز عشق رابعه باید از طریقی بجز آنچه عطار می گوید به رودکی رسیده باشد و شاید حارث ، خود پیش از شنیدن این خبر از رودکی ، از آن آگاه بوده است و تنها پس از زمزمه و تکرار این راز و اشعار رابعه درمیان مردم به خشم آمده است. زیرا در تاریخ ملی ما تقبیح این نوع روابط بی سابقه نبوده است چنانکه حرارهٔ کودکان بلخ یاسرود اهل بخارا به عنوان یکی از سرچشمه های شعر فارسی که در تشنیع روابط عاشقانهٔ سعید و خاتون بخارا سروده شده از این قبیل است. آنچه مسلم است اینکه ، مطابق قول بسیاری از تذکره نویسان ، رابعه ، مقارن بارودکی در قرن چهارم می زیسته است و چون رودکی مقرب درگاه امیر نصر سامانی بوده و در سال ۳۲۹ وفات یافته است می توان نتیجه گرفت که به احتمال قوی مراد عطار از امیر بخارا ، امیر نصر سامانی است که در سال ۳۱۰ به حکومت رسید و چون رودکی در اواخر عمر خود یعنی حدود ۳۲۰ به عللی مطرود درگاه نصر وتهیدست شد پس این جشن باید پیش از ۳۲۰ و پس از ۳۰۵ که امیر نصر در اوج قدرت ورودکی در نهایت تقرب بوده است، صورت گرفته باشد. بدین ترتیب تاریخ تولد رابعه نیز که مطابق گفته در این هنگام به سن ازدواج رسیده است، میان سال های ۲۹۵ تا ۳۰۵ پیش بینی می شود.

همچنین دست یابی رفیق بکتاش بر، نامه ها از عوامل ایجاد بحران در

داستان است و حبس رابعه در حمام تافته ، از حارث که خواهر را چون جان گرامی می داشت، بعید به نظر می رسد . اما مثل رابعه و مرگ بکتاش ، انکار ناپذیر است زیرا در اساطیر و روایات ملی نیز همواره زن، تسلیم قدرت پدر، برادر ارشد یا شوهر خود بوده و موجودیت او نیز در رابطه با قدرت برتر بوده است. هنگامی که ناصر خسرو در سال ۴۴۴ از طبس دیدار می کند می گوید در این شهر اگر زنی با مردی بیگانه سخن گوید، مجازاتش مرگ است. به گواهی تاریخ ، زنان طبقهٔ اشراف نسبت به زنان طبقهٔ پیشه ور و کشاورز از محدودیت بیشتری برخوردار بودند به نحوی که تا هنگام ازدواج ، تنها در حرمسرا به سر می بردند و در عین پوشیدگی از رفت و آمد درمیان مردم ، محروم بودند. این مراقبت و حفاظت تا آنجا پیش می رفت که گاهی موجب نافرمانی دختر می شد و او را وادار می کرد که برای وصال معشوق در اظهار عشق پیشقدم شود و به قول افراسیاب ننگ بردرگاه پدر نهد:

چنین داد پاسخ که دختر مباد　　که از پرده عیب آورد بر نژاد

در شاهنامه نیز غالباً دخترانی چون کتایون ، منیژه ، سودابه ، تهمینه ، شیرین ، کنیزک اردوان ، و در گرشناسبنامه ، مالکهٔ بنت طائر و دختر کورنگ شاه در اظهار عشق به معشوق پیشدستی می کنند. همچنین در اساطیر ملی از نقائص بزرگ زنان، فاش کردن راز است، چنانکه اسفندیار، کتایون را، جمشید، دختر کورنگ را و بیژن ، منیژه را به ضعف در حفظ اسرار منسوب می‌کنند. عطار نیز خود رابعه را طی مشاعره بارودکی ، عامل بیان راز دانسته است. گفتنی است که در این داستان ها ایجاد ارتباط عشقی ، منجر به راندن دختر از خانه یاکشتن او می شد چنانکه افراسیاب ، قیصر روم وکورنگ شاه ، دختران خود را از خانه راندند.

همچنین باید خاطر نشان ساخت که زن در شبکه قدرت ، دستاویز ازدواجهای سیاسی می گردید. در این داستان نیز حارث انتظار داشت رابعه در استحکام مبانی قدرت و امارت او سهمی داشته باشد و یا در مدح برادر خود سخن گوید. ازین رو باید گفت اگرچه عطار حکایتی واقعی از رابعه نقل می‌کند اما با تیزهوشی و درایت خاص خود داستان را با مطالب عرفانی می‌آمیزد و مسیر واقعه را همچون حکایت شیخ صنعان تغییر می دهد و نتیجهٔ

مورد نظر و مطلوب خود را به دست می آورد.

عطار در پرداخت این حکایت ، همراه بانکات اخلاقی و عرفانی ، صنایع بدیعی زیادی را به کار گرفته است و شعر او تاحدی متکلفانه است مثلاً التزام کلمهٔ «سر» در خلال سیزده بیت که نزدیک شصت بار تکرار می شود، از این قبیل است . همچنین تشبیهات و استعارات تکلف آمیز و اطناب و تطویل در شعر او به چشم می خورد. اما هنرمندی عطار در طرح و پرداخت داستان ، ایجاد لحظات اوج و بحران ، جوشش عشق و شور، آهنگ و وزن سیال و روان شعر و لحن مهیج او چنان است که خواننده را به وجد می‌آورد چنانکه گفتیم از رابعه اشعار زیادی باقی نمانده است اما همین ابیات محدود به عنوان اولین سرچشمه های شعر فارسی در قرن چهارم ، یادگار دورانی است که تازه نبوغ ایرانی از زیر سلطه و نفوذ اعراب بیرون می آید و چار چوب شعر فارسی استحکام می یابد و نیز مربوط به زمانی است که هنوز عنصری، عسجدی ، فرخی و فردوسی و... قدم به عرصهٔ شاعری ننهاده اند. چنانکه صاحب شعر العجم نیز در ذکر احوال رابعه می گوید در قرن چهارم زنان هم دوش مردان در ساختن و پایه گذاری کاخ شعر و ادب دست داشتند.

شمس قیس رازی نیز در المعجم برای اثبات استادی و حق تقدم رابعه در ایجاد نظم فارسی و صنایع و اوزان شعری در توضیح بحر مضارع مسدس مخنّق ،به یکی از ابیات رابعه :

«ترک از درم در آمد خندانک آن خوبروی چابک مهمانک»

استناد جسته است و ابتکار او را در این باره خاطر نشان می‌سازد.

همچنین رابعه را مبتکر ملمع ، استاد شعر پارسی و تازی و نیز از اولین پایه گذاران غزل و شعر غنایی دانسته اند. عوفی نیز غزل معروف رابعه را بامطلع:

«مرا به عشق همی محتمل کنی به حیل چه حجت آری پیش خدای عزوجل»

از کعب الغزال ، در حلاوت ، زیاده دانسته است و به اعتبار این بیت او :

«اگر ببارد زرین ملخ بر او از صبر سزدکه برمن باردیکی مگس روئین»

می‌گوید او را «مگس روئین» لقب داده اند و در ستایش رابعه تا آنجا پیش می‌رود که میگوید : «اگرچه زن بود اما به فضل بر مردمان جهان بخندیدی»

مولف صحف ابراهیم نیز می گوید:

«رابعه زنی بود که در میدان قابلیت و استعداد گوی سبقت از مردان می ربود».

استاد محمد جعفر محجوب نیز در اثر ارزشمند «سبک خراسانی در شعر فارسی» برای صنعت ملمع ، شبیه مضمر، ارسال المثل، التفات ، جمع و تفریق ، به کارگیری دو حرف اضافه برای یک متمم، کاف تحبیب و در خصوص بحر مضارع مسدس مخنق ، فن غزل و نیز اولین نمونه های ردیف در آغاز شعر فارسی از اشعار رابعهٔ بنت کعب شاهد مثال می آورد.

اشعار رابعه علاوه بر سادگی و روانی فکر و کلام ، متضمن لطافت ، وصف طبیعت ، سوز عشق و شیفتگی و نیز کار برد اوزان مطبوع است اما در آن اثری از حکمت وعرفان به معنی خاص نیست. در خصوص استقبال شاعران دوره‌های بعد از اشعار رابعه باید گفت عطار، خود ، در این حکایت از مطلع غزل رابعه:

«آلا ای باد شبگیری پیام من به دلبر بر — بگو آن ماه خوبان راکه جان بادل،برابر بر»

بدین صورت استفاده کرده است :

«آلا ای باد شبگیری گذر کن — زمن آن ترک یغما را خبر کن»

همچنین به نظر مولف «پاسداران سخن » ، مولانا در غزل خود:

«ای خداوند یکی یار جفا کارش ده — دلبری عشوه دهی سرکش و عیارش ده

تابداند که شب ما به چسان می گذرد — غم عشقش ده و عشقش ده و بسیارش ده»

از این غزل رابعه استقبال کرده است :

«دعوت من برتو آن شد کایزدت عاشق کناد — بریکی سنگین دل نامهربان چون خویشتن

تا بدانی درد عشق وداغ مهر و غم خوری — تا به هجر اندر بپیچی و بدانی قدر من »

استاد محجوب نیز در این باره ، استقبال سروش اصفهانی از این مطلع غزل رابعه را یاد آور می شود :

«کاشک تنم باز یافتی خبر دل — کاشک دلم باز یافتی خبر تن»

سروش نیز قصیده ای می گوید:

«مهر بریدست صاحب من از من — وای و غریو از حیله ورزی دشمن»

در پایان ، پنجاه و دو بیت از اشعار رابعه که به صورت پراکنده از کتب و تذکره‌های مختلف گرد آمده است، ذکر می شود :

ز بس گل که در باغ مأوی گرفت — چمن رنگ ارتنگ مانی گرفت
مگر چشم مجنون به ابر اندرست — که گل رنگ رخسار لیلی گرفت
همی ماند اندر عقیقین قدح — سر شکی که در لاله مأوی گرفت
سر نرگس تازه از زرّ و سیم — نشان سر تاج کسری گرفت
چو رهبان شد اندر لباس کبود — بنفشه مگردین ترسی گرفت

***

فشانداز سوسن و گل، سیم وزر ، باد — زهی بادی که رحمت باد برباد
بداد از نقش آزر صد نشان ،آب — نمود از سحر مانی صد اثر باد
مثال چشم آدم شد مگر ابر — دلیل لطف عیسی شد مگر باد
که دُرّ بارید هر دم در چمن ابر — که جان افزود خوش خوش در شجر باد
اگر دیوانه ابر آمد چرا پس — کند عرضه صبوحی جام زر باد
گل خوشبوی ترسم آورد رنگ — ازین غماز صبح پرده در باد
برای چشم هر نااهل گویی — عروس باغ را شد جلوه گر باد
عجب چون صبح خوشتر می‌برد خواب — چرا افکند گل را در سهر باد

***

عشق او باز اندر آوردم به بند — کوشش بسیار نامد سودمند
عشق دریایی ،کرانه ناپدید — کی توان کردن شنا ای هوشمند
عشق را خواهی که تا پایان بری — بس که بپسندید باید ناپسند
زشت باید دید و انگارید خوب — زهر باید خورد و انگارید قند
توسنی کردم ندانستم همی — کز کشیدن تنگتر گردد کمند

***

هرگز روزی به بنده پروات نبود — و اندیشهٔ این بیدل شیدات نبود
خوردیم ز تو خون ونخوردی غم ما — در پای تو مردیم و سرِمات نبود

***

الا ای بـــادشبگیری پیـــام مـــن بـــه دلبـــر بـــر
بگو آن ماه خوبان را که جان بادل برابر بر

به قهرازمن نکندی‌دل‌به یک دیدار مهرویان
چنـــان چـــون حیدرکراردرِآن حصن خیبر بر

توچون ماهی و من ماهی همی سوزم به تابه بر
غم عشقت نه بس باشد جفا بنهادی از بربر

ستم چون چنبری می‌گشته بدان امید تا روزی
ز زلفت بـرفتد نـاگـه یکی حلقه به چنبر بر

ستمگر گشت معشوقم همه غم زین قبل دارم
که هرگز سود نکند کس به معشوق ستمبر بر

اگر خواهی که خوبان را به روی خود به هجر آری
یکی رخسار خوبان را بدان خوبان برابر بر

ایا معظم به کار و حال عاشق گر خبرداری
سحر گاهان نگه کن تو بدان الله اکبر بر

مدار ای بنت کعب انده که یار از تو جدا ماند
رسن گرچه دراز آید گذر دارد به چنبر بر

* * *

تـــرک از درم در آمـــد خـــندانک آن خـــوب روی چـــابک مهمـــانک

* * *

مرا به عشق همی محتمل کنی به حیل چه حجت آری پیش خدای عزو جل
به عشقت اندر عاصی همی نیارم شد به دینم اندر طاغی همی شوم به مثل
نعیم بی تو نخواهم جحیم باتو رواست که بی تو شکّر زهرست و باتو زهرعسل
به روی نیکو تکیه مکن که تا یک چند به سنبل اندر پنهان کنند نجم زحل
هر آینه نه دروغ است آنچه گفت حکیم فَمَنْ تکبَّر یوماً فَبُعدَ عزٍّ ذَلّ

* * *

کـاشک تـنم بـاز یـافتی خـبر دل کـاشک دلم بـاز یـافتی خـبر تـن
کـاشک مـن از تو برستمی به سلامت ای فسوسا، کجا توانم رستن
«دعوت‌من‌برتوآن شد کایزدت عاشق کناد بر یکی سنگین دلی نامهربان چون خویشتن

تابدانی درد عشق وداغ مهر و غم خوری — تا به هجر اندر بپیچی و بدانی قدر من

* * *

«خبر دهندکه بارید بر سر ایوب — ز آسمان ملخان و سر همه زرین
اگر ببارد زرین ملخ بر او از صبر — سزد که بارد برمن یکی مگس روئین»

* * *

لبکان تو «شهد» و عارض ماه — روی چون «لا» له برگ و زلف سیاه
دین «الله» می تباه کند — مرمرا «حول» آن رخان چو ماه
سی و دود«انه» لؤلؤ مکنون — زیر د «ولا» له برگ داری، آه !
رنگ آن «لا» لهٔ رخان تو کرد — رنگ یا «قوت» من به گونهٔ کاه
مر مرا ژ «الهٔ» سرشک چکان — نیست «الا» ز طعنه بدخواه
تا مرا «الا» جرم بماند جهد — جز «بالله» می نیابم راه
تا مرا «هو» همی به عشق کند — اینت جرم «العظیم» اینت گناه

* * *

شاتنی نایحٌ مِنَ الأطیار — هاج شُقْمی وَهاجَ لِي تِذکاری
دوش بر شاخك درخت آن مرغ — نوحه می کرد و می گریست به زاری
قُلْتُ لِلطیر لِمْ تَنوُحُ وتَبکی — فی دُجی اللیل والنجوم دراری
من جدایم زیار از آن می نالم — توچه نالی که با مساعد یاری
من نگویم چو خون دیده ببارم — توچه گویی چو خون دیده نباری

منابع

۱ - ابراهیم خلیل ، تذکرهٔ صحف ابراهیم ، بخش اول و دوم ، کتابخانه بنیاد دایره المعارف اسلامی ،شماره ثبت ۱۴۶۳۷، ۱۳۷۰.

۲ - اته، هرمان،تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه دکتر رضا زادهٔ شفق،بنگاه ترجمه و نشرکتاب، ۱۳۵۱.

۳ - اشپولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی ، ج ۲ ، ترجمه مریم میر احمدی، شرکت انتشارات علمی وفرهنگی ، ۱۳۶۹ .

۴ - اعتماد السلطنه ، خیرات حسان ، ج ۱ ، تهران ، ۷-۱۳۰۴.

۵ - ایزدی همدانی، «نخستین زنی که به پارسی شعر سروده است»، گلهای رنگارنگ، دورهٔ پنجم، سال ۱۵.

۶ - ابن بدر جاجرمی، محمد، مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، به اهتمام میر صالح طبیبی، تهران، ۱۳۳۷.

۷ - براون، ادوارد گرانویل، تاریخ ادبی ایران، ج ۱، ترجمهٔ علی پاشا صالح، امیر کبیر، ۱۳۵۶.

۸ - بهار، محمد تقی، سبک شناسی، ج ۱ و ۳، امیر کبیر، ۱۳۶۹.

۹ - تفنگدار، کرامت، «رابعه بنت کعب قزداری»، مجلهٔ رودکی، شماره ۴۲، فروردین ۱۳۵۴.

۱۰ - تکمیل همایون، ناصر «بررسی موقع ومنزلت زن در تاریخ ایران»، فرهنگ وزندگی، شماره ۱۹ و ۲۰، ۱۳۵۴.

۱۱ - جامی، نورالدین عبدالرحمن، نفحات الانس من حضرات القدس،به تصحیح و اهتمام دکتر محمود عابدی، اطلاعات، ۱۳۷۰

۱۲ - رضا زاده شفق، صادق، تاریخ ادبیات ایران، انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۳۵۵.

۱۳ - شبلی نعمانی، شعر العجم، ج ۱، ترجمه سید محمد تقی داعی گیلانی، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

۱۴ - شکفته، صفری، «رابعه قزداری نخستین زن سخنور پارسی سرا»، مجلهٔ «هلال» شماره ۳، ۱۳۵۰.

۱۵ - شمس قیس رازی، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به اهتمام محمدتزوینی - مدرس رضوی، تهران، ۱۳۴۶.

۱۶ - صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱ و ۲، فردوسی، ۱۳۶۳.

۱۷ - صنعتی نیا، فاطمه، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی های عطار نیشابوری، زوار، ۱۳۶۹.

۱۸ - ظهیری، محمد بن علی بن محمد، ترجمه سند باد نامه، به تصحیح احمد آتش، استانبول، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۹۴۸.

۱۹ - عطار، شیخ فرید الدین محمد، الهی نامه، به تصحیح فؤاد روحانی، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۳۹.

۲۰ - عوفی، لباب الالباب، ج ۲، به اهتمام و تصحیح ادوارد گرانویل براون و ترجمه محمد عباسی، فخر رازی، ۱۳۶۱.

۲۱ - فرامرزی ، عبدالرحمن ، «داستان دوستان» ، اطلاعات فرهنگی سال اول ،شماره دوم

۲۲ - فرای ، ن، دایرة المعارف اسلام ذیل بلخ ، لیدن ، ۱۹۷۹.

۲۳ - فروزانفر، بدیع الزمان ، شرح احوال و نقد آثار شیخ فرید الدین عطار نیشابوری ، دهخدا، ۱۳۵۳.

۲۴ - محجوب ، محمد جعفر،سبک خراسانی در شعر فارسی ، ۱۳۴۵.

۲۵ - محمدی، احمد ، «سیمای زن در ادب حماسی و اساطیری ایران» ، فرهنگ و زندگی ، شماره ۱۹ ، ۲۰ ، ۱۳۵۴.

۲۶ - مدرس، محمد علی، ریحانة الادب ، ج ۱ ، خیام ، ۱۳۶۹.

۲۷ - مزداپور، کتایون ، « نشان های زن در چند ازدواج داستانی »، شاهنامه در فرهنگ و زندگی، شماره ۱۹، ۲۰ ، ۱۳۵۴

۲۸ - مستوفی ، هوشنگ ، شعرای بزرگ ایران از قرن سوم تا نیمه قرن پنجم ، انشاری امیر کبیر ، ۱۳۴۴.

۲۹ - مشیر سلیمی ، علی اکبر، زنان سخنور، ج ۱ ، تهران ، سال ۳۵ - ۱۳۳۷.

۳۰ - مصفا، مظاهر، پاسداران سخن چکامه سرایان ، زوار ، ۱۳۳۵.

۳۱ - مقدسی، محمد بن احمد ، احسن التقاسیم ، ج ۱ و ۳ ، به اهتمام دکتر علینقی منزوی ، شرکت مولفان و مترجمان ایران ، ۱۳۶۱.

۳۲ - ملک الکتاب شیرازی، میرزا مهدی، تذکرة الخواتین ، بمبئی ، بااستفاده ۱۳۰۶ هـ ق.

۳۳ - ناصر خسرو قبادیانی، سفرنامه، به اهتمام دکتر محمد دبیر سیاقی، زوار، ۱۳۶۳.

۳۴ - نرشخی ، ابوبکر محمدبن جعفر، تاریخ بخارا، تصیحح و تحشیه استاد مدرس رضوی ، توس ، ۱۳۶۳.

۳۵ - نفیسی ، سعید ، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی ، امیر کبیر ، ۱۳۳۶.

۳۶ - نفیسی، سعید،« رابعه دختر کعب» ، ایران امروز ، اسفند ماه ۱۳۱۷ ،شماره یکم .

۳۷ - هدایت ، رضا تلیخان ، مجمع الفصحا، به اهتمام دکتر مظاهر مصفا، معرفت ، ۱۳۳۶.

۳۸ - یاقوت حموی، ابی عبدالله ، معجم البلدان ، ج ۳ و ۴ ، تهران ، ۱۹۶۵.

*****

فارسی شبه قاره

دکتر گل حسن لغاری [1]

قادر بخش «بیدل»
فارسیگوی قرن سیزدهم هجری

عبدالقادر معروف به فقیر قادر بخش «بیدل» فرزند محمد حسن بود. اصل این خانواده از «روهری» سند است. پدرش محمد حسن مرید صوفی شاه عنایت شهید بود. صوفی شاه عنایت از جور و ظلم مغولان هند در سال ۱۱۳۰ ه / ۱۷۱۷م شهید شد.

فقیر قادر بخش «بیدل» در سال ۱۲۳۰ ه / ۱۸۱۴م به دنیا آمد (۱) و آموزش و پرورش ابتدایی در آن زمان که به درس نظامی بود و محیط عربی و فارسی، قرآن و حدیث، فقه وتصوف بود، تحصیل نمود. می گویند که چون «شرح ملا جامی»(۲) می خواند ناگهان اشک از چشمانش چنان روان شد که همه اوراق کتاب آلوده شدند.

قادر بخش «بیدل» از آغاز صاحب دل بود. علم و عرفان در دلش جایگزین شده بود. چون به زیارت قلندر شهباز (عثمان مروندی در سیوهن) رفت، آنجا به وجد آمد و مدهوش شد. بعد ازان دربارهٔ تعریف قلندر شهباز گفت: (۳)

تلندر جلوهٔ نور جلیل ست — قلندر محرم سرّ خلیل ست
تلندر شافی قلب علیل ست — قلندر یاور جان ذلیل ست
تلندر مخزن اسرار مولا ست — قلندر مطلع الانوار مولا ست
تلندر منبع آثار مولا ست — قلندر مجمع اطوار مولا ست
تلندر سرور ابدال و اوتاد — قلندر سر گروه اهل ارشاد
مُریدانش زهر دو عالم آزاد — مُوجّه جاودانی خرّم وشاد

میرا مرشد مکمل هی قلندر
حسینی حیدر سلطان سرور

---

۱ - رئیس سابق دانشکدهٔ دولتی تندو جام و عضو انجمن فارسی حیدر آباد سند.

«بیدل» در سندی ، عربی ، فارسی ، اردو و سرائیکی شعر نغز گفته است. او در نظم ونثر عشق ومحبت معنوی را اظهار نموده و معلوم می شود که مثنوی معنوی مولوی، آثار مولانا جامی ، دیوان حافظ شیرازی و کشف الاسرار (تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید) خواجه عبدالله انصاری را خوانده و ازان متأثر شده است. از عشق مجازی به حقیقی رسیده و صاحب تقویٰ بوده .

غافل مشو از ذوق دل و ذکر زبان　　تا زنده جاوید شوی در دو سرای

دربارهٔ عقیدهٔ خود می گوید:

«فقیر عبدالقادر که صوفی و حنفی است» و در عربی می گوید:

اَنا الشیعه و لکن لا ابرّی من الخلفاء هم سرج الهدایه

اَنّا السّنی و لکن قائل الفضل یقامعُ خیبر اوالی الولایه

در جای دیگر میگوید که حضرت علی علیه السلام گواهی می دهد که من معاویه را دوست نمی دارم و می گوید: (۵)

معاویه را ندارم دوست؛ حیدر شاهد حالم　　ز رفضم دورتر صدیق اکبر شاهد حالم

یزید و قوم او را می کنم لعنت ز غیرت دین　　شهید کربلا سبط پیمبر شاهد حالم

گفته اند که در مجلس دوستان نشسته بود که شخصی دربارهٔ منزلت وشان حضرت علی علیه السلام پرسید :« بیدل» فی البدیهه(۶) این شعر گفت :

تجلی وحدت مطلق ولی الله علی برحق　　کند حجب دوئی را شق ولی الله علی برحق

محیط ذات او گوهر، سمائی فیض را اختر　　رخش انور ز ماه و خور ولی الله علی برحق

علی‌المرتضی حیدر،وصی المصطفی صفدر　　صفی و مجتبیٰ سرور، ولی الله علی برحق

ائمه دین پیغمبر، دوازده تن زجان بهتر　　نخستین شاه بود حیدر، ولی الله علی برحق

محب شاه مردان شو، مرید شیر یزدان شو　　چو«بیدل»بندهٔ ایشان شو،ولی‌اللهعلی‌برحق

«دیوان بیدل» در سندی چاپ شده است و در آن می بینیم که شعر فارسی ، سرائیکی و اردو هم آورده شده. غزلیات و ابیات وتاریخهای رحلت رجال نوشته . در آن تاریخ (۷)رجال الله ، تاریخ وفات اهل بیت اطهار و انبیاء و اولیاء و بزرگان نوشته است ، از قبیل:

«یل» بود تاریخ رحلت شاه مردان مرتضی　　زانکه اسد الله غالب بود بی شبه و گمان

(سنه ۴۰ هجری)

«گل»بود تاریخ حسن المجتبیٰ زانکه اوست　　گل گلستان پیمبر سرور اهل جنان

(سنه ۵۰ هجری)

سال واقع شاه شهدا از «مزید» آمد پدید — کز مزید قرب یافت رتبه عالی جنان
(سنه ۶۱ هجری)

«باکمال» آمد وصال شاه زین العابدین — کان امام العارفین بُد مقتدای کاملان
(سنه ۹۴ هجری)

زان سبب مهاد دین وصل محمدباتر است — کوچنان گسترد دین را کز کرانی تاکران
(سنه ۱۱۴ هجری)

ارتحال جعفر صادق «محق» است ای محب — زانکه در احقاق حق بی مثل بود آن حق بیان
(سنه ۱۴۸ هجری)

وصل موسی کاظم ای آگاه «قدسی جاه دان» — زانکه جاهش بود اقدس از حساب این و آن
(سنه ۱۸۳ هجری)

«به ثمر» سال رحلت شه علی موسی رضا — کزنکو کاریش عالم میدهد دائم نشان
(سنه ۲۰۳ هجری)

«صقل» شد سال وفات شه محمد التقی — کز مقالاتش پذیرفته صفا آیین جان
(سنه ۲۲۰ ه)

«نهر» تاریخ علی نقی است ای لب تشنهٔ فیض — زانکه بحر ذات را نهر بسیط است وعیان
(سنه ۲۵۵ هجری)

شد «مبارک» لفظ سال رحلت حسن عسکری — کو سراپا برکت و رحمت بدی بهر زمان
(سنه ۲۶۲ هجری)

«نوری» آمد سال غائب گشتن مهدی امام — زانکه بودی طلعتش هرجلوه نوری کن فکان
(سنه ۲۶۶ هجری)

«پیک تحقیق» است تاریخ قلندر شاهباز — کز بلاغ دعوت حق شد سر صاحبدلان
(سنه ۶۵۰ هجری)

«ذوالکرم» شد سال سرور اولیا مخدوم نوح — زانکه بود آن منبع لطف و کرامت مستعان
(سنه ۹۹۷ هجری)

«محوذاتی» هست سال وصل شاه عبداللطیف — زانکه محویت به نور ذاتیش بُد جاودان
(سنه ۱۱۶۵ هجری)

یا الهی حرمت ارواح سرمستان عشق — روح «بیدل» را به میکدهٔ محبت خود رسان

«بیدل» دیوان و مثنوی در فارسی نوشته است. دیوان منهاج الحقیقت کتابچه است و فقط غزلها دارد. دیوان سلوک الطالبین معه دیباچه: در این دیوان غزلها سروده و تخلصش «طالب» است و می گوید: (۸)

الهی موج وحدت بخش دریای خیالم را
به بحر حال گم گردان حباب قیل و قالم را

ازان نوهت که قدسی چو این مرغ آشیان برداشت
بدوزد ناوک حادث دمادم پرو بالم را

اگرچه زنده ام لیکن به صد شرمندگی مرهون
بدست مرحمت بگشای نویند انفعالم را

انیس خلوت رندان نباشد جز می و ساقی؟
فرصت این هر دو را باری اجابت ده سوالم را

اقامت دیو بر تخت سلیمانی نمی زیبد
مکن قائم مقام روح، نفس بد سگالم را

انا الله هست گل بانگ یقین در وادی ایمن
چراغ افروز بزم موسوی ساز اشتعالم را

افاقه هست «طالب» راز مستی دور می دارد
به صهبای عدم لبریز کن پیمان حالم را

دیوان مصباح الطریقت: در این دیوان غزلها، قطعات رباعیات، و مخمسات گفته است که در اینجا یکی از غزلهای آن آورده می شود: (۹)

می رسد هردم به گوش جان من پیغام عشق — کای فلان گرترک جان سازی بنوشی جام عشق
گوش بی گوشی گشا، تابشنوی بانگ الست — ورنه سامع عقل نبود مهبط الهام عشق
بی سرو پا می دود در وادی پهنای وجد — هرکه او بسته زمیقات ازل احرام عشق
نیکنامی اختیارم نیست معذورم بدار — پند ناصح کی پذیرد آنکه شد بدنام عشق
شادی جاوید مضمردرغم عشق است وبس — شو اگر آزادگی خواهی اسیر دام عشق
پشت پازن بر تنعم فانی دنیای دون — چون شدی «بیدل» مصاحب زمره اکرام عشق

مثنوی ریاض الفقر: از سروده های اوست در این مثنوی که یک هزار بیت است نکته های عارفانه اظهار نموده در آغاز می گوید: (۱۰)

الا ای ساقی ساقی پیمانه عشق — رهم بگشا سوی میخانه عشق
رسان بنوی محبت در دماغم — لبالب شوق خود گردان ایاغم

مثنوی نهر البحر: بیدل آن را به تتبع مثنوی مولوی نوشته و این مثنوی طویل نیست و کوتاه است. مولوی گفته:

بشنو از نی چون حکایت می کند — و ز جداییها شکایت می کند

«بیدل» می گوید:

بشنو از نی نغمهٔ سرّ الست　　تا چه می گوید ازان عهد درست

مثنوی دلگشا از سروده های اوست و دراین مثنوی آیه های قرآن مجید، احادیث پیغمبر اکرم «ص»، فکر مولوی از مثنوی، و عرفان حافظ شیرازی و ابیات شاه عبداللطیف بهتائی را تشریح و توصیف کرده است.

«بیدل» شعر خوب و لطیف و عرفانی سروده و «وحدت الوجود» را نشان می دهد. خود شناسی و معرفت باطن را آشکار کرده است و می‌گوید که مشاهدهٔ ذات حق را باید کرد و این در درون انسان است و آن را باید جست:

نحن اقرب شنو از قرب خدا دور مباش　　همچو خفاش ازان جلوه مهجور مباش
ثم وجّه الله هرجا است تجلی حسنش　　چونکه او عین عیان گشته تو مستور مباش
و هو معکم بتو محبوب هم آغوش شده است　　چو مسیحا بتو همدم شد رنجور مباش
وادخلی جنتی از باغ وصالش گلچین　　طالب روضه جنان شیفتهٔ حور مباش
ساغر فیض سقاهم چو بدو دست مدام　　جام عشرت طلب، ای «بیدل» مخمور مباش

دربارهٔ دین مبین دلش تپیده و دین را به دنیا ترجیح می دهد و در «تقویت القلوب فی تذکرة المحبوب» (ص ۱۲۳) می گوید ۱۲:

غم دین خور که غم غم دین است　　همه غمها فروتر ازین است
غم دنیا مخور که بیهوده است　　هیچکس در جهان نیآسوده است

در مثنوی «نهر البحر» (ص ۳۰) حقیقت نماز را بیان می کند و برای نماز ترغیب می‌کند و می گوید: (۱۳)

باش خائف دم بدم پیش آن ودود　　در قیام و در رکوع و در سجود
در حدیث آمد که آن معبود پاک　　وقت شغل اندر نماز اهل خاک
حاضر آید نور ذات پاک او　　پیش آن الله گو الله جو
درمیان قبله و اهل نماز　　حق بود حاضر تو نیکو کن نیاز

دربارهٔ ائمه معصومین چنین اظهار عقیده می کند: (۱۴)

غزل

افروخت عشق شمع جمال محمدی　　شد مرتضی ظهور کمال محمدی
حضرت حسن شعاع همان آفتاب بود　　شبیر شمس نور جلال محمدی
زین العباد و باقر و جعفر صفات است　　کاظم و رضا است مظهر حال محمدی
تقی و نقی عسکری القاب وی شده　　مهدی است مو بمو مثال محمدی
«بیدل» ز عشق بهره دهندت بگو بصدق　　صلوات بر محمد و آل محمدی

عقیده اش به اولیاء کرام دین است: (۱۵)

چون در دل تو حب فقرا نهاد حق — می دان بیقین که مطلب کلی تو داد حق
«بیدل» سری بنه سرخاک اولیا — بل خاک آستانه شان ساز توتیا

«بیدل» از مثنوی مولوی زیاد متأثر شده است. چون مولوی می فرماید:

صحبت صالح ترا صالح کند — صحبت طالح ترا طالح کند

«بیدل» هم در مثنوی «نهر البحر» (ص ۴۵) می گوید: (۱۶)

صحبت درویش اهل معرفت — سازدت از نور خود روشن صفت
صحبت کامل ترا بخشد کمال — صحبت اهل هوس بخشد ضلال
صحبت فقرا ترا بخشد صفا — صحبت جهلا دهد زنگ و دغا
صحبت اصحاب دل سودنهان است — صحبت اهل دول رنج وزیان است
اهل دین باش و حقیقت دوست شو — مغز را بگزین بری از پوست شو

«بیدل» آثاری هم در نثر فارسی و عربی نوشته است و در نثر(۱۷) آثارش به قرار ذیل است:

۱ - تقویت القلوب فی تذکرة المحبوب

این کتاب را در سال ۱۲۶۶ هـ نوشت و چاپ نشده است. موضوعهای مختلف دارد، مثلاً آیه های قرآن مجید، احادیث نبوی (ص)، اقوال اهل بیت عظام و اصحاب کرام و عرفاء. وی این همه را به عربی و فارسی، سندی و اردو ترتیب داده است.

۲ - قرة العینین فی مناقب السبطین

این کتاب را در سال ۱۲۸۰ هـ نوشت و در آن شان وعظمت حضرت امام عالی مقام حسین علیه السلام را ذکر نموده و از چندین حدیث نبوی (ص) هم بهره گرفته است مأخذ این کتاب «روضة الشهداء» است.

۳ - فوائد المعنوی

در سال ۱۲۶۴ هـ تألیف کرد و در این کتاب دربارهٔ تصوف و عرفان دویست مقاله نوشته و برای سالک و رهرو حق، مجاز و حقیقت را تشریح نموده است.

۴ - لغت میزان طب

این کتاب مشتمل بر لغت های «میزان طب» است و مشکل واژه های طب را معنی نوشته است.

۵ - انشای قادری

و دربارهٔ انشای خودمی نویسد :..... درویش وحدت کیش توحید تخمیر قادر بخش فقیر که چون نسخهٔ درباب انشا از دست این خادم الفقرا صورت تحریر گرفت و تصویر تحریر پذیرفت انشای قادری اش نام نهاده شد و این مشتمل است بر دو فصل اول در القاب و آداب و خواتیم و فصل دوم در رقعات نصایح سمات .

۶ - فی بطن احادیث صحاح سته

در این کتاب از صحاح سته برگزیده احادیث که برای روح و عرفان روشنی می بخشند، گرد آورده است.

۷ - پنج گنج

این کتاب در فارسی و عربی است و در سال ۱۲۶۴ هنوشت . در تتبع کتاب امیر خسرو دهلوی «پنج گنج خسروی» نوشته است . در این کتاب «بیدل» به جای فصل و باب « درجات» نوشته و این کتاب به چهل درجات مشتمل است در مقدمه «پنج گنج (۸) خود می فرماید :

مقدمه پنج گنج

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله و الثناء لمن حجب الذات بصفات الکمال
والصفات باسماء المثال
والاسماء بظهور الافعال
والصلواة والسلام علی من قاد الواقفین الی الملکوت
والواصفین الی الجبروت
و العارفین الی اللاهوت
و علی آله العظام و اصحابه الکرام الی یوم القیام

اما بعد سپاس بی قیاس درگاه ایزدی و درود نامحدود بارگاه احمدی این رساله اینست مشتمل بر چهل درجات و هر درجه متضمن بر خمسه تعینات:

- تعین اول به تسطیر فحوائی تصدیق انشائی آیت شریف معلی
- و تعین ثانی بتحریر مضمون صداقست مشحون حدیث مبارک مجلا
- و تعین ثالث بترقیم ابیات فیض آیات مثنوی معنوی معلی
- و تعین رابع به تبیین کلام وجد آگین خلاصه مضامین یکتائی یعنی بیت سندی از رساله حضرت شاه صاحب پتائی قدس سره مبین.
- و تعین خامس به تعیین حکایت منحصر بر ترغیب راه هدیت معین.

پس بحسب تعداد تعینات ویرا به پنج گنج مسمی ساختیم و بعدد قوت استعداد مرکب اجتهاد در عرصه تالیفش تاختیم فا الله هو المستعان و علیه التکلان و منه البنبایته و الیه النهایة.

چندتا از عنوانهای «درجه» این طور هستند:

درجه یکم: در مذمت قال و تحریض حال

درجه دوم: در ترک تقلید و تحصیل تحقیق

درجه سوم: در استعجال حصول قرب

درجه چهارم: در مذمت انانیت

درجه پنجم: در اجر طالب صادق

درجه چهلم: در شفاعت خواص عوام را.

درجه یکم

در مذمت قال و تحریض حال

آیت

قال الله تعالی جل جلاله و عم نواله:

و من الناس من یقول آمنا بالله و بالیوم الاخر و ما هم بمومنین (پ ۱: س - بقرة: ع - ۲).

حدیث

عن المهاجر بن حبیب رض قال، قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: قال الله تعالی انی لست کل کلام الحکیم اتقبل و لاکنی اتقبل همه و هواه فان کان همه و هواه فی طاعتی جملت صمته حمداً لی و وقاراً ان لم یتکلم (رواه الدارمی)

مثنوی

ما درون را بنگریم و حال را ما برون را ننگریم و قال را
آتشی از عشق در جان بر فروز سر بسر فکر و عبادت را بسوز

بیت

عاشق ایشن نه هون، جیئن تون سجی آگرین منهن پایو مونن ، راتیو دینهان روڑن
کنهن کی کین چون ، ته امین عاشق آهیون

(یمن کلیان : د - ۷ : ب - ۵)

حکایت

در شرح کلام قدسی مسطور است که بوالهوسی بادشاهی را به ضیافت طلبید مکان بیرونی ضیافت خانه به جاروب مصفا نمود و طریق را از خس و خاشاک پاک گردانید اما جایی که بهر جلوس خسروانه معین شده بود همچنان پر غبار و کدورت گذاشته چون مقدم شاهنشاهی سایه دولت بر آن ویرانه افگند مقام ناپاک مطبوع طبع پاکیزه اش نگردید جمیع خدمات بیرون او بجهة ناپاکی منزل درون مکروه پنداشته باز گردید.

درجه دوم
در ترک تقلید و تحصیل تحقیق

آیت

قال الله تعالی جل جلاله و عم نواله : اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم
(پ ۱ - س - بقرة : ع - ۵)

حدیث

عن ابی هریره رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یخرج فی آخر الزمان رجال یختلفون الدنیا بالدین یلبسون للناس جلود الضان من اللن السنتهم احای من السکر و قلوب الذباب یقول الله تعالی ابی یفترون ار علی یجترون نبی حلفت لا بعثن علی اولائک منهم فتنه تدع الحلیم فیهم حیران
(رواه الترمذی)

مثنوی

خورده گیرد در سخن بر با یزید ننگ دارد از درون او یزید
مصحف بر کف چون زین العابدین خنجر پر زهر اندر آستین
از برون چون گو کافر پر حلل و اندرون قهر خدای عز و جل

بیت

منهن تـ موسی جهرو اندر ابلیس اهژو خام خبیث کدی کوه نـ چدئین

حکایت

در مثنوی معنوی آمده است که شغالی در خم رنگ افتاده از هیئت نخستین بگردید پس بوسیله تبدیل لون جسمانی بر ابنای جنس خود تفضیلی و ترجیحی طلبید که مرا شغالی می نه دارید بلکه طائوس شمارید بنی نوع وی بحکم آنکه هر دعوی را دلیل می باید روش طائوسانه و لحن راحت نشانه از و خواستند میسر نه شد دعوی او باطل انگاشتند و او را بتزویر و تقلید منسوب داشتند.

مآخذ

۱ - دیوان بیدل ص ۵ ، مؤلف عبدالحسین شاه موسوی ، سندی ادبی بورد، حیدرآباد سند، ۱۹۶۱م.

۲ - همان کتاب ، ص ۶.

۳ - همان کتاب، ص ۷.

۴ - همان کتاب ، ص ۳۷.

۵ - همان کتاب .

۶ - همان کتاب، ص ۳۸.

۷ - همان کتاب، ص ۲۷۴ - ۲۷۵.

۸ - همان کتاب، ص ۶۴ - ۶۵.

۹ - همان کتاب، ص ۶۵ - ۶۶.

۱۰ - همان کتاب ، ص ۲۸۰.

۱۱ - «پنج گنج» ، ص ۵۰ ، شاه لطیف ثقافتی مرکز، بهت شاه حیدرآباد سند، ۱۹۷۶م.

۱۲ - همان کتاب ، ص ۵۸.

۱۳ - همان کتاب ، ص ۵۸ - ۵۹.

۱۴ - همان کتاب ، ص ۶۳ - ۶۴.

۱۵ - همان کتاب ، ص ۶۵ - ۶۶.

۱۶ - همان کتاب ، ص ۶۶ - ۶۷.

۱۷ - همان کتاب ، ص ۴۶ ، ۴۷ - ۴۸ «دیوان بیدل» ، ص ۲۷۹.

۱۸ - همان کتاب ، ص ۸۸ (درجه ها - یکم و دوم ص ۹۰ - ۹۶).

*****

دکتر رشیده حسن [1]

سبک شاعری ناصر علی سرهندی
فارسیگوی قرن یازدهم هجری

ناصر علی سرهندی شاعر زمان پادشاهی اورنگ زیب عالمگیر است. وی هم عصر شاعران دیگر سبک هندی نظیر بیدل و غنی کشمیری است. همه شاعران متأخر اغلب از این سه شاعر پیروی نموده اند.

شعر فارسی در شبه قاره از زمان اورنگ زیب عالمگیر رو به زوال نهاد، و مسئولیت این تنزل را تا حدی به دوش اورنگ زیب می گذارند. چون اول از همه منصب «ملک الشعرایی» را از بین برد و دوم حمایت رسمی شعرا را متوقف ساخت. به همین جهت تصور می شود که در پیشرفت شعر فارسی مانعی به وجود آمد. این هم درست است که اورنگ زیب مخالف قصیده گویی بود و به شعر علاقه ای نداشت و به سبب همین بی اعتنایی به شعر و سخن ، شعر در دربار او ارزش قبلی را از دست داده بود. شاعران نیز توقعی از دربار شاهی نداشتند ولی باوجود بی اعتنا بودن اورنگزیب ، شمع شعر فارسی در هند روشن ماند و بهترین آثار ادبی تخلیق شد.

بیشتر شاعران به دربارهای امراء و وزرای دیگر پیوسته بودند و یا فقط برای اظهار هنر خویش بازار شعر و سخن را رونق می‌بخشیدند. این ها همه شاعران درباری نبودند بلکه محبوبیت عمومی داشتند، چون رجحانات عموم آن زمان را در شعر جا داده بودند. رجحانات مخصوص تصوف که در آن زمان حکفرما بود ، و تمایل اورنگ زیب به مذهب باعث فروغ تصوف شد و فقر و بیزاری از دنیای مادی به وجود آمد. شعر و ادب آن زمان نیز تحت تأثیر تصوف قرار گرفت. یک جنبش مضمون آفرینی ، خیال بافی و موشکافی‌های فیلسوفانه به وجود آمد. غنی و ناصر علی و بیدل از علمبرداران همین جنبش اند. هر سه تن در عالم خیال گردش کردند. غنی در جست و

---

۱ - استاد یار گروه زبان فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد.

جوی مضامین تازه ای ماند ناصر علی اسرار و رموز تصوف را کشف کرد و بیدل در تلاش حقایق و معانی بود. آنها هر چه را که به دست آوردند برای اظهار آن غنی «امثال» را، ناصر علی «اصطلاحات» را و بیدل «جدت اسلوب» را وسیله ساخت. ناصر علی «ضرب الامثال» را با مهارت خاصی در ابیات خویش جا داد و تصورات آن زمان افکار صوفیانه و نکات فیلسوفانه را با کمال مهارت به کار برد و در کنار آن ضرب الامثال را هم از دست نداد، اینک چند مثال:

نمی باشد نشانی غیر درویشی کریمان را　　چو تار سبحه گم گردید این ره زیر منزلها

***

می توان کردن به نرمی رام از خود رسته را　　پنبه سد راه می گردد شرار جسته را

***

باتو دریک پوست گنجیدم چو بادام دو مغز　　جا بود در سینهٔ هم دل بدل پیوسته را

***

آب چون در روغن افتد ناله خیزد از چراغ　　صحبت ناجنس را باشد ثمر آزارها

***

دشمن خود ساختم شیخ و برهمن را علی　　بسکه از شوقش گستم سبحه وزنار را

روش خیال بافی و مشکل پسندی نیاز ادب آن زمان بود. تنها غنی و بیدل و ناصر علی غرقهٔ آن موج نبودند. بلکه پیشتر از آن ها عرفی و ظهوری در هندوستان و جلال اسیر و شوکت بخاری در ایران اداهای پیچیده تخیل را در شعر بستند. در مورد اسلوب شعر آن زمان مؤلف تذکرهٔ نتایج الافکار می‌نویسد:

«دیگر هم عصران ملک قمی، عرفی شیرازی، ظهوری، نظیری، فیضی و حکیم شفایی طرز جدید بر روی کار آورده سحر سامری نمودند و میرزا جلال اسیر، بانی بنیاد خیال بندی گردید، شوکت بخاری آن را نازک تر ساخت و شیخ ناصر علی سهرندی، محمد افضل سرخوش و عبدالقادر بیدل خیال را به مرتبهٔ اقصی رسانیدند که دست هر نابالغ بدان نمی رسد و غنی کشمیری و مرزا صائب در صنعت تمثیل بی مثل برآمدند»[۱].

چندی از آنها توانستند از روش ناصر علی پیروی کنند و بسیاری

۱ - تذکرهٔ نتایج الافکار، ص ۱۴.

کوشیدند ، ولی طرز و روش خودشان را نیز گم کردند . سرخوش راجع به شیخ محمود حیران می نویسد : «می خواست که به تقلید ناصر علی راه رود ، راه اصلی خود را هم گم کرده حیران است»[1].

خوشگو می نویسد که شاه آفرین ، و میر غلام علی آزاد بلگرامی در این پیروی کامیاب شدند.

انواع شعر ناصر علی سرهندی عبارت است از: غزل ، رباعی ، قصیده و مثنوی.

۱ - غزل سرایی ناصر علی

در غزل سرایی ناصر علی همه آرایشهای مصنوعی آن زمان نظیر ابهام ، ایهام، تمثیل ، تلمیح وغیره را می بینیم اما خاصه شعرش شیرینی ، زبان و جذابیت فکر وی است. احساسات لطیف و عواف قلبی را باهم می آمیزد و یک عالم عجیبی به وجود می آورد. وی با صمیمیت برای احیای غزل کوشیده به اثبات رساند که باوجود پیچیدگیهای فلسفه و عمق اندیشه باگرمی اخلاص و عواطف ، زیبایی غزل را می توان باقی نگه داشت. همین کمال هنر ناصر علی است که فکر و زبان هر دو ، دارای شور خاصی اند . تصوف پسندیده ترین موضوع ناصر علی است .مانند :

از دیده تا به دل همه صحن سرای اوست　　رنگ شکسته بر رخ گل نقش پای اوست

***

ما مصور زاده عشقیم شاعر نیستیم　　یک قلم تصویر معشوق است در دیوان ما

مشکل پسندی از فن شعری ناصر است. برای نمایان کردن خدوخال معشوق از اشاره ها یا کنایه ها کار می گیرد . مانند :

دل پیش خط سبز تو آیینه دار است　　چون شیشهٔ ساعت نفسم موج غبار است

***

اسیر طرهٔ سبزان گندم گون شود ناصر　　ربودند از دلم یاد وطن هندوستانی‌ها

***

مراچون آستین صدچین عبرت در جبین افتد　　اگر آن ساعد سیمین به دست آستین افتد

***

۱ - کلمات الشعرا، ص ۵۳.

دهـن تـنگ تـو در خـنده نـدیدم هـرگز　　غـنچه لعـل چـه پـروای شکـفتن دارد

خودش راجع به مشکل پسندی و دقت آفرینی خودمی گوید :

سیف خان ما را به دقت آفرینی شهره کـرد　　ورنه عمری زیرلب خون شد علی افغان ما

بلاغت نیز خاصهٔ شعر نـاصر عـلی است. معـانی اشعـار وی را بـه آسـانی نمی‌توان درک کرد، تخیل وی پیچیده است و استعاراتی که به کار می برد دور از هم هستند . همین اسلوب شاعری هم بود و همین را به سبک هندی موسوم کردند خودش هم به آن اعتراف می کند :

محال است اینکه معنی‌رم کند از شوخی لفظم　　اگر عنقاست دارم از نـفس زنـجیر در پـایش

باوجود این سخنی که از قلب سرچشمه گرفته اثر داشته است. نکات تصوف را گاهی با چنین سادگی و بلاغت بیان می کند که خواننده را تحت تأثیر قرار می‌دهد . مثلاً نزد صوفیان مسئله آفرینش ، خواهش ظهور ذات حق بود. به گفته ناصر علی :

ذرات جهـــان آیـــینه جـــلوهٔ یـــارند　　یک صید بـه صـد دام شکـار است بـبینید

***

به‌خود پنهان شدم از جیب آن یکتا شدم پیدا　　به‌ساحل غوطه خوردم از دل دریا شدم پیدا

***

ز شوق جلوه در آغوش یکتایی نمی گنجد　　دلش آیـینهٔ دارد هـوس پیدا شـدم پـیدا

مضمون بندی ناصر علی

توچون ساقی شوی‌دردتنک ظرفی‌نمی ماند　　به قدر بحر باشد وسعت آغـوش سـاحلها

***

عـدم ز قـرب جـوار وجـود زنـدان است　　وگرنه کیست که از زندگی پشیمـان نـیست

***

بـر نـمی گـردد نگـاه یـار از پـهلوی دل　　کس نـمی آرد بـرون پیکـان بـی دنبـاله را

از یاد بردن دوست را با چه خوبی بیان می کند:

می کـنی یـادم ولی یـادت نـمی‌آیم هـنوز　　مـصرع دلچسب از خـاطر فـرامـوش تـوام

ناصر علی سرهندی یک صوفی معلم اخلاق است. تصوف و اخلاق را با هم آمیخته و عملکرد انسان ها را در همان کفهٔ ترازو می نهد و ارزش هایی را که مستقیماً با عقاید تصوف سروکار داشته،مورد بحث قرار می دهد. مثلاً تعظیم از فقراء را بسیار زیبا سروده است :

هرکه تعظیم فقیران کرد سلطان می شود — پادشاهی ها همه فرش است درایوان ما
پادشاهی خدمت دل های پاکان کردن است — هر که خاک پای نیکان شد شود خاقان ما

انکسار و تواضع

بار جوهر قامت شمشیر را خم می کند — حسن معنی هر کرا باشد تواضع خوی اوست

***

از تواضع می توان کردن مسخر عالمی — خاتم دست سلیمانی همین پشت دوتاست

مروت و جوانمردی

نیست آیین وفا خون مروت ریختن — غیرتم برخویش می‌لرزد که دشمن آشناست

صلح جویی و دوری از بغض و کینه

در دل روشن ضمیران دشمنی را بار نیست — سینه راپاک ازکدورت کن‌که جوشن می‌شود

عمل

عزت ارباب معنی نیست از نام پدر — بی نیاز از بحر گردد قطره چون گوهر شود

همت عالی

زاد راه اهل همت ، همت مردانه است — گوشه شهباز غیر از هیکل شهباز نیست

پاکی و صفای قلب

عیبها رنگ هنر گیرد چو دل روشن شود — صبح نورانی بود دود چراغ آفتاب

دوری و کناره جویی از ستایش

بی قدر ساخت خود را نخوت فزود ما را — بر ماو خود ستم کرد هرکس ستود ما را

یکسان بودن شاه وگدا در مقام انسانیت

نیست فرقی درمیان شاه وگدا را بعد مرگ — رنگ خون کشتگان در دامن قاتل یکی است

خیال بندی یا تخیل که خاصهٔ سبک هندی است، ناصر علی در آن دعوی ارجمندی دارد[1]

بسکه از شوقش طپیدم باقد همچون کمان — استخوان شد پنبهٔ حلاج در اندام ما

***

۱ - صور خیال در شعر فارسی، شفیعی کدکنی، محمد رضا ،ص ۱۵.

دانهٔ پنبه چو افتد به زمین خون گرید　　دوربین است مگر دیدهٔ داغ دل ما

***

باتودر یک پوست گنجیدم چو بادام دو مغز　　جا بود در سینه هم دل بدل پیوسته را

***

گوشه ابروی لیلی کرد مجنون را به دشت　　ماه نو از شهر بیرون می کند دیوانه را

***

اگر همرنگ رویت لاله ای در بیستون روید　　چوگرد از دامن خودبرفشاند نقش شیرین را

***

دل به یاد حلقهٔ زلفش پریشان تر شود　　مهره چون بی جا نشیند عاقبت ششدر شود

۲ - رباعی گویی ناصر علی

ناصر علی در رباعی گویی مقام و مرتبهٔ شاخصی دارد و رباعی اش آنقدر محبوبیت اختیار کرد که شاعران دیگر هم عصرش سعی می کردند از ناصر علی پیروی کنند . وقتی یکی از معاصران ناصر علی به نام حفیظ الله خان حفظی رباعی نعتیه ناصر علی را شنید ، رشک برد وگفت :« ای کاش این رباعی نصیب من می‌شد که وسیلهٔ نجات من می گردید». رباعی مذکور این است :

پیش از همه شاهان غیور آمده ای　　هر چند که آخر به ظهور آمده ای

ای ختم رسل قرب تو معلومم شد　　دیر آمدی و از ره دور آمده ای

آخر حفیظ الله خان خودش فکر کرده این رباعی را به طرز رباعی ناصر علی گفت :

در انجمن دهر نخست آمده ای　　زانگونه که شایستهٔ تست آمده ای

ای ختم رسل اگرچه در بزم وجود　　دیر آمده ای ولی درست آمده ای [1]

دیوان چاپی اش با این رباعی خاتمه می پذیرد:

ای یاد تو روح جان حیات نفسم　　درد دل خود پیش تو گویم چه کسم

حرفی بشنو شهید احسانم کن　　طوفانی انفعال چندین هوسم [2]

---

۱ - تذکرهٔ بینش ، ص ۴۴.

۲ - دیوان ، ص ۱۱۲ منشی بهگوان لال ، طبع نولکشور - کانپور.

۳ - قصیده گویی ناصر علی

دیوان چاپی ناصر علی مشتمل بر غزلها و رباعی ها است. در حالی که «ریو» و «اته» دیوانش را باقصاید در نعت حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و مدح بو علی قلندر و سیف خان تذکر کرده اند. پس دیوانش بدون قصیده کامل نیست. یک نسخه خطی دیوان وی مورخه ۵ محرم ۱۱۱۳ ه یعنی شش سال بعد از وفات شاعر نوشته شده در نیشنل میوزیم دهلی محفوظ است و قدیمترین نسخه است که بعد از ختم اشعار قصیده ای پر از جوش و شدت کلام در مدح حضرت «علی» علیه السلام دارد که تکرارکلمه «علی» یک حالت خاصی را به وجود می آورد

به نام ایزد بیچون و صانع اشیا — که مهر و ماه و فلک آفرید ارض و سما
که بعد شاه رسل کس نبود مثل علی — به‌علم وحلم وشجاعت‌به صدق وجودو سخا
علی سمیع و علی والی و علی والا — علی بصیر و علی عالم و علی اعلا
علی مدینه علم و علی سفینه جود — علی وصی رسول و علی ولی خدا
علی مدام و علی اول و علی آخر — علی مقیم و علی دایم و علی فردا [۱]

۴ - مثنوی گویی ناصر علی

از لحاظ نگارش مثنوی ، ناصر علی مقام بلندی دارد. مثنوی های وی در ضمن بهترین مثنوی های فارسی شبه قاره هند به شمار می روند. مثنویهای متعددی نوشته است. «ریو» می نویسد که :« مثنوی مذهبی» وی« لطف کش ساغر ازلی» در دو دفتر تقسیم شده است و این در ورق ۵۳ تمام می شود، بعد ازین مثنوی های مختصر هستند [۲].

ریو[۳] از یک مثنوی دیگر نیز تذکر داده است که راجع به کشمیر است، و ازاین بیت شروع می شود :

خدایا روزیم کن سوز دردی — که دریابم خزان و رنگ زردی

در حاشیه های این قسمت اول مثنوی راجع به داستان عشق «شهزاده منوهر و شهزاده خانم مدهو مالتی بیگ» نوشته شده است. این داستان را از یک منظومهٔ هندی اخذ کرده که نویسنده اش شیخ جمن است و در سال ۱۰۵۶ ه /

---

۱ - نسخهٔ خطی دیوان - مورخ ۵ محرم ۱۱۱۲ - نیشنل میوزیم دهلی.
۲ - ریو: ج ۲ ص ۶۹۹.
۳ - ریو، ج ۲، ص ۷۰۰.

۴۶-۱۶۴۵م نوشته شده است.[۱]

«اته» ، نیز علاوه از مثنویهای مذهبی ناصر علی ، تعداد زیادی از مثنویهای وی ذکر کرده است که اولین آن با شعر ذیل شروع می شود :

به نام خداوند ناز آفرین　　جگرهای عشق گداز آفرین[۲]

مثنویهای دیگر ، ساقی نامه ها هستند و بعضی در مدح صوفیان بزرگ می‌باشند.« در خاتمة الکلام » انتخابی از مثنوی «دلکش » ناصر علی شامل است ،که به طرز مثنوی «محمود و ایاز» حکیم زلالی خوانساری نوشته شده است[۳].

الف - مثنوی مذهبی

مثنوی معروفی است ونه تنها در هند بلکه تا عراق شهرت داشت مؤلف خزانهٔ عامره می نویسد :

«اهل بغداد زبان عربی و فارسی هر دو می دانند، صوفیان آنجا در مجالس سماع از زبان عربی بیشتر اشعار ابن الفارض مصری و از زبان فارسی مثنوی ناصر علی می خوانند.»[۴]

در یک نسخه خطی عنوان این مثنوی مذهبی « لطف کش ساغر ازلی» می باشد که به نظر می رسد عنوان قدیمی آن باشد. تاریخ درست سرودن آن هم معلوم نیست .«ریو» می گوید که ناصر علی این مثنوی را در ۵۲ سالگی نوشته است (۱۱۰۰ ه / ۸۹ - ۱۶۸۸م)، به هرحال ناصر علی این مثنوی را به میر عبدالجلیل بلگرامی نشان داده بود و وی دو بیت آن را تصحیح هم کرده بود.[۵]

در یک نسخه خطی « اندیا آفس» که در سال ۱۱۰۳ ه / ۹۲ - ۱۶۹۱ کتابت شده ، این مثنوی شامل است. ازین هم ثابت می شود که این مثنوی قبل از ۱۱۰۳ سروده شده است. از شعر ذیل هم معلوم می شود که این مثنوی را در پیرانه سالی سروده:

---

۱ - ایضاً.

۲ - اته ، ج اول، پارت چهص ، ۸۹۸.

۳ - خلاصة الکلام ، بانکی پور، ص ۱۴۲.

۴ - خزانهٔ عامره ، ص ۳۲۸.

۵ - خزانه عامره ، ص ۳۲۸.

به پیری می کند عشقم همان شور　　چو صبحم پنبهٔ بر روی ناسور

مثنوی دو دفتر دارد و مشتمل بر مضامین صوفیانه ای است که به طرز مثنوی معنوی مولانای روم و زیر عنوانات مختلف سروده شده است. خودش می‌گوید:

به طرز مولوی آهنگ پرداز　　حدیث دیگران کن پردهٔ ساز

در دفتر اول مضامین مربوط به توحید ، نعت پیغمبر و تواضع بشری آمده است. دفتر اول با شعر ذیل شروع می شود :

الهی ذره دردی به جان ریز　　شرر در پنبه زار استخوان ریز

تمام مثنوی یک آهنگ و تغزل خاصی دارد که خواننده از طرز بیانش مسحور می‌شود و احساس می کند گویا صدای قلب خودش را می شنود :

سخن را آفریدم جان دمیدم　　به اقرار خدایی برگزیدم

«الستی» سر زد از من او «بلی» گفت　　منش « یا عبد» او « یاربنا گفت

به جایی پایهٔ معنی رساندم　　که من هم از خیالش باز ماندم

جراحت زار عشق است این رقم نیست　　صدای تیغ می آید قلم نیست

در آخر مثنویهایی با عنوانهای زیر در داستانهای مختلف تقسیم شده است که راجع به همان موضوع بحث می کند:

۱ - حکایت تمثیلی

۲ - حکایت دیگر

۳ - در فضیلت عشق حقیقی

۴ - در بیان ساقی

۵ - تفسیر حدیث نبوی.

علاوه از دفتر اول ، مثنوی سه دفتر دیگر دارد که دفتر اول دربحر هزج و دفتر دوم در بحر رمل است. در دفتر سوم و چهارم بیشتر اشعار در توصیف قلندر حمید الدین جنجی سروده شده است. در آخرین قسمت این مثنوی اشعاری چند در مدح سیف خان و حضرت علی سروده شده است.

ب - عین الحیوة

این نسخه قدمت دویست سال دارد و نسخهٔ مختصری است مشتمل بر سی صفحه که دارای اهمیت است.مجموعه ای است از اشعار متفرق.

نثر ناصر علی سرهندی

در ریاض الافکار، مجمع الانشاء، مرآة الخیال و صحایف شرایف به شکل مکتوبات نمونهٔ نثر ناصر علی یافت می شود. در صحایف شرایف چهار مکتوب ناصر علی را نقل کرده اند. اولین به نام ذوالفقار خان است که راجع به منصبی که به پسرش علی عظیم عطا شده بود، نوشته شده است:

«خدمتی برای او معین باید کرد که از دست او برآید»[۱].

مصنف مرآة الخیال، شیر خان لودی، دو مکتوب ناصر علی را به نام شکر الله خان و جواب آنها را نقل کرده است. که اولین این طور آغاز می شود:

«ای یاد تو روح جان حیات نفسم — درد دل خود پیش تو گویم چه کسم
حرفی بشنو شهید احسانم کن — طوفانی انفعال چندین هوسم

خاک نشین آستانهٔ نیاز ناصر علی بعد از عرض اخلاص به سمع آن چهره گشای جمال بی صورت معنی، که ادا آشنای نغمه بی‌سازمحبت است، می رساند رجوع قطره، به محیط واجب گشت. مرا از وکالت خود بر آوردند و به حضرت کبریای خود تسلیم نمودند. سخن نام دولت دارند، مصون از زوال اگر به پشت گرمی او شکم چون کمان بر پشت بندم، زورتن و قوت دل به جاست و معنی لقب لشکری که اگر به عالمگیری سر بر آورم رواست.» و در جواب شکر الله خان می نویسد:

« ای یاد توام سلسله جنبان جنون — دور از تو و بزم تو بگو چونم چون
شمع ستاره تا به زانو در اشک — چون شیشه نشسته تا به گردن در خون

باد پیمای بادیهٔ خاکساری شکر الله بعد از ادای نیاز به عرض آن دیده باز به سخن صاحب سخن شد»[۲].

مکتوب دوم ناصر علی به نام شکر الله خان این طور شروع می شود:

«ای پرتو آیینهٔ جان نامهٔ تو — وی نور نظر سیاهی خامهٔ تو
از دیده غبار رفت و از دل حسرت — این جامهٔ یوسف است یا نامهٔ تو

خوشا جوش خمخانهٔ تحقیق یعنی، مکتوب آن نبض شناس رنجوران خیال و سخن و دماغ آفرین مخموران خرابات بر فن به گلبانگ نوشانوش سامع نواز العطش سرسبیل معانی گردید کدام محیط که به کام قطره نریختند و کدام آفتاب که در آغوش شبنمی ندادند».

---

۱ - صحایف شرایف، ورق ۱۹۱.
۲ - مرآة الخیال، ص ۵۹ - ۲۵۷.

و جواب شکر الله خان :

«دیر می آرد به مشتاقان نسیم پیرهن　　قاصد چابکتر از باد صبا می خواستم

سرمشق سخن سازی و معنی طرازی یعنی نامه گرامی آن محو تماشای حسن معانی مستغرق مشاهدهٔ معنی حسن شیفتهٔ خوبی سخن .... که در جواب مکتوب این خوشه چین خرمن سخن رقم یافته بود رسید[1]».

نامهٔ شیر خان لودی به نام ناصر علی

«مخموران شراب دیدار را در سراب انتظار داشتن، آیین کجاست و پابند این سلسلهٔ محبت را وقف تغافل کردن رسم کدام شهرها، ختم مدعا بدین بیت نماید:

ز حد شوق دیدار دارم ز یاد　　دلم زخمی «لن ترانی» مباد

سطری چند در توصیف طبع فیاض آن روشنفکر آیینه و لفظ معنی نوشته بوده به خدمت ارسال داشته ، اگر پسند حضار مجلس افتد، برخی از واردات فکر بلند در صله اش عنایت فرمایند.»

ناصر علی در پاسخ می نویسد :

«مکتوب آن گرامی قدر آفرین بی کمالان، سرمایهٔ افتخار این از همه عاجز غافل گردید، ملاذا سه ماه متصل می گذرد که نیازمند شما، فرصت چشم واکردنی ندارد که حوادث ناگوار در قید کشیدن و سوانح ناملایم کرم از پی هم رسیدن آمد.

دلی غمدیده ای دارم مپرس از گرد کلفتها　　صدا در کوه چون رگ مانده از سنگینی آهش

الحاصل ، فقیر درین ایام از نوشتن و خواندن فارغم ، و به اندوه بی پایان واصل»[2].

از نمونهٔ این مکتوبات معلوم می شود که ناصر علی نثر مرصع می‌نوشت و با مربیان امراء شرفاء و سرپرستان خود روابط صمیمی و خوبی داشت. این نامه ها نمایانگر آن احترام و منزلتی نیز هستند که ناصر علی برای امرای آن زمان داشت.

---

۱ - مرآة الخیال ،ص ۲۶۲.

۲ - مرآة الخیال، ص ۳۱۹.

ایراد معاصران و تذکره نویسان دربارهٔ شعر ناصر علی

اگرچه کلام «ناصر علی» از شهرت و محبوبیت خاصی برخوردار بود اما در کنار این محبوبیت و جذابیت ، معاصران و متأخران شعر وی را مورد ایراد هم قرار دادند. نویسنده ریاض الشعرا در تذکرهٔ خود می نویسد :

«دیوانش در هند شهرت دارد، اما شتر گربه در کلامش هست »[۱].

محمد علی حزین راجع به او می گوید :« از نظم ناصر علی و نثر بیدل هیچ به فهم نمی آید اگر به ایران می فرستم برای ریشخند یاران ، راه آوردی ازین خوبتر نبود »[۲].

در حیات ناصر علی نیز کلام وی مورد تنقید قرار می گرفت. ولی پاسخ خود شاعر یا جواب حمایت کنندگانش ناقدین را قانع می کرد. نویسنده مخزن الغرایب می نویسد بعضی مردم که از کلامش به سبب دقت که پی به معنی نمی‌برند، تلذذ نمی یابند، خوش نیستند و کلمهٔ سست بر زبان می آرند نمی‌دانند که معنی و صورت لفظ چون آب حیات در ظلمات پنهان است، آسان به دست نمی‌آید»[۳]

می گویند وقتی ناصر علی غزل ذیل را گفت دیگران را برای مبارزه طلبید و گفت که اگر بعد ازین کسی ادعای شعر کند، من معتقد او می‌شوم. هیچکس جرأت آن را در خود ندید ولی احمد عبرت که شاگرد بیدل بود، به تحریک بیدل در جواب آن غزلی سرود ناصر علی آن را شنیده خاموش شد. شعرهای غزل ناصر علی این بود:

توچون در جلوه‌آیی مغزجان سیماب می‌گردد تجلی می کند برقی که آتش آب می گردد

***

علی از شوخی طرز سخن آرامها دارم

که گربرگوش حاسدمی‌خورد سیماب می‌گردد[۴]

نویسندهٔ تذکره بینش واقعه ای را ذکر می کند و می نویسد :

«مجلس مشاعره در محلی مخصوص تشکیل می شد . در آن انتقاد بی‌جا قابل تحمل نبود. مولوی محمد واصف تذکره ای به نام معدن الجواهر

---

۱ -ریاض الشعرا، نسخه خطی ورق ۲۵۹.

۲ - ارمغان پاک، ص ۶.

۳ -

۴ - سر هند مین فارسی ادب - ادریس احمد ، ص ۵۷.

نوشت و در آن اشعار ناصر علی را مورد مسخره قرار داد. نواب اعظم محمد غوث خان نواب کرناتک این عمل واصف را نپسندیدند و او را از مجلس مشاعره اخراج نمود ولی فقط باین کار اکتفا ننمود. در تذکره خود به نام گلزار اعظم به اعتراضات واصف جواب های مدلل داد. رئیس مجلس مشاعره شیرین سخن راقم هم در جواب اعتراضات واصف ، رساله ای تحت عنوان «ذوالفقار علی» نگاشت. چون تذکرهٔ واصف انتشار نیافت، رسالهٔ ذوالفقار علی نیز در خفا ماند» [1].

خانم پروفسور آنه ماری شمل، محقق و مستشرق معروف راجع به اشعار ناصر علی می گوید : «بعضی از اشعار ناصر علی دلپسند و لطیف است، اگر خواننده تلاش و چالش او را در ابیات پیچیدهٔ غزلها و قصاید در نظر بگیرد، این لطافت کاملاً برملا می شود.[2]

ناصر علی به عظمت ادبی و استعداد شاعرانه خود معتقد بود و به خاطر همین خود خواهی به هیچ شاعر دیگر وقعتی نمی داد.»

اکثر و بیشتر صائب و بیدل را در اشعار خود هدف قرار داده است و می گوید :

این غزل ناصر علی اعجاز هندوستان ماست　　صائب اینجا می نهد بر خاک تا محشر جبین

***

هر بیت من برابر دیوان صائب است　　از بس که اهل طبع مکرر نوشته اند

مؤلف همیشه بهار می نویسد : «خیال بندی و معنی آفرینی متجلی میان ناصر علی از اهل هند همچو او شاعر خوب و خوش خیال تا حال به عرصهٔ ظهور نیامده مردی بود به استغنا و علو همت موصوف خیالش در هوای فصاحت به بلند پردازی معروف اشعار آبدارش از آفتاب منور است چنانچه خود از روی لاف نواسنج این معنی گردیده [3]».

خوشگو می نویسد :« همه حال در شاعری کوس انا و لاغیری نواخته و در زمان کسی را به خاطر نیاورده اگرچه صحبت میرزا صائب در نیافته ، لیکن غائبانه با میرزا چنانچه اکثر گفته اند:

---

۱ - تذکرهٔ بینش ، ص ۳، ۳۱ ، ۱۲۴.

۲ - ادبیات اسلامی هند ، آنه ماری شمل، ترجمه یعقوب آژند، ص ۶۰ تهران ، ۱۳۷۳.

۳ - همیشه بهار ، تذکرهٔ شعرای فارسی، مؤلف کش چند ، لا ص کراچی ، ص ۳۱۲.

علی شعرم به ایران می برد شهرت از آن ترسم
که صائب خون بگرید آب در دفتر شود پیدا[۱]»

اما در بعضی از اشعار خود به صائب اظهار عقیدت کرده است:

علی به گلشن کشمیر رفتنم عیب است — که هم صفیر من آن عندلیب تبریز است

***

خون گشت علی سینه ام از مصرع صائب — در پیرهن غنچه چه خار است ببینید[۲]

***

علی به نشئهٔ اشعار صائبا نرسیدم — قسم به ساقی کوثر که از شراب گذشتم

نویسندهٔ تذکرهٔ بینش، در ذیل ذکر نواب غوث خان اعظم می نویسد:

«اکنون پایهٔ سخنش به تتبع شیخ ناصر علی سهرندی به جایی رسیده که موشکافانه دقایق معانی و رموز دانان لطائف سخندانی، راهی به فرق تحقیق وتقلید نمی توانند گشود[۳]».

مرحوم دکتر سید محمد عبدالله درکتاب خویش «فارسی زبان و ادب» مضمون آفرینی ناصر علی را تجزیه کرده وگفته است که: «همین تشخص واقعی اوست. خیال آفرینی، فکر نازک، یافتن معانی، فکر بلند و معانی تازه، همه اسم های همین یک روش اند.» سید عبدالله می گوید که: «وقتی ناصر علی را بخواهیم درک کنیم، نسبت های دور و دراز را باید جست وجو کنیم آن وقت اشعارش مانند چیستان به نظر می رسند.»[۴]

نتیجهٔ تعالی شاعرانهٔ وی است که برای جواب، اشعار خود را به ایران و یونان می فرستد، وگاهی در «عالم امکان» هم طرح خویش را نمی بیند:

علی همطرح من در عالم امکان نمی باشد — نهال قدس بود آواز من بیجا دمید اینجا

***

به‌این شوخی غزل گفتن علی‌ازکس نمی‌آید — به ایران می فرستم تا که می گوید جوابش را

***

۱ - خوشگو، ص ۳.
۲ - دیوان، ص ۴۳۲.
۳ - تذکره بینش، ص ۴۴.
۴ - فارسی زبان و ادب، ص ۳۲۵ - ۲۱۲.

علی زین مرده طبعان هیچکس شعرم نمی فهمد
به یونان می فرستم بهر احیای فلاطونی

***

ندارد باغ عالم بلبلی ترک صفاهان کن بیا در خانهٔ ناصر علی گلگشت ایران کن

***

بلبل ایران ندارد جلوهٔ طاووس هند داغها دارد عراق از دست این دم دارها

ناصر علی مبارزه های ادبی با معاصران خود داشت بیشتر با بیدل و صائب ،هم چشمی شاعرانه داشت.

باوجود آن که از اوج و عظمت شاعرانهٔ خود آگاه بود، به متقدمان احترام می ورزید. حافظ محبوب ترین شاعر ناصر علی بود و می کوشید در زمین او هنر نمایی کند. در چندین جاها به شاعران استاد اظهار عقیدت کرده است و بااحترام زیاد ازیشان ذکر نموده است:

علی امشب مئی شیراز در جام و سبو دارد الا یا ایها الساقی ادرکأساً و ناولها

***

علی دربحر حافظ دست وپایی می‌زند امشب کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

مولوی بلخی برای عقاید صوفیانهٔ وی الگویی بود و به طرز مثنوی مولوی ، ناصر علی مثنوی اینگونه سرود :

به طرز مولوی آهنگ بردار حدیث دیگران کن پردهٔ تار[1]

***

عاقبت ناصر علی گشتم مرید پیر روم گفت خوش بنشین سپاه رنگ برهم می‌کنم[2]

به هر حال فصاحت کلام،شوخی بیان و معنی آفرینی باعث شده است که ناصر علی دارای شهرت زیادی گردد. وی حافظ ، رومی ، فغانی و نظیری را استادان خود قرار داده است. اما از معاصران هیچکس را همتای خود نمی‌پنداشت.

---

۱ - نسخهٔ خطی، مثنوی ناصر علی، ورق ۹.
۲ - دیوان ، ص ۳۴۲.

منابع و مآخذ

۱ - آزاد بلگرامی ، میر غلام علی ، خزانهٔ عامره ،نولکشور ،کانپور.

۲ - ادریس احمد دکتر ، سرهند مین فارسی ادب، شعبه فارسی، دهلی یونیورستی ، دهلی.

۳ - اکرام ، شیخ محمد ، ارمغان پاک ، مطبع دین محمدی، لاهور ۱۹۵۰.

۴ - انه ، ماری شمل ، ادبیات اسلامی هند، ج - ۱ ، مترجم ، یعقوب آژند ، تهران ،۱۳۷۳ هـ ش.

۵ - بینش ، سید مرتضی ، تذکرهٔ اشارات بینش ، مرتبهٔ حسین قاسمی ، دهلی ۱۹۷۳ هـ ش.

۶ - حسین بلگرام ، محمدعسکری ، صحایف شرایف ، بانکی پور ، بدون تاریخ.

۷ - خوش گو ، بندر ابن داس ، سفینهٔ خوش گو ، مرتبه سید شاه محمد عطا الرحمن عطا کاکوی، ج ۳ ، پتنه بهار، مارس ۱۹۵۹م.

۸ - سرخوش ، محمد افضل ، کلمات الشعرا، مرتبه محمد حسین لکهنوی، مدراس یونیورستی،۱۹۵۱م.

۹ - شفیعی کدکنی ، محمد رضا ، صور خیال در شعر فارسی ، انتشارات آگاه،تهران ۱۳۷۰ هـ ش.

۱۰ - کشن چند اخلاص ، همیشه بهار ، مرتبه داکتر وحید قریشی ، کراچی.

۱۱ - گوپاموی (گوپالوی)، محمد قدرت الله ، تذکره نتائج الافکار، بمبئی،دی ماه ۱۳۳۶هـ ش.

۱۲ - لودی ، امیر شیر علی خان ، مرآة الخیال ، بمبئی .

۱۳ - دیوان ناصر علی سرهندی ، منشی بهگوان لال، طبع نولکشور ، کانپور.

*****

شعر فارسی امروز شبه قاره

دکتر سید وحید اشرف [1]

قصیده نعتیه

تراست یاور اگر بخت وهست طبع سلیم
درود بر شه کونین خوان به صد تعظیم

مدام دُرِ درود و سلام را بفرست
به شاه طیبه علیه الصلوة و التسلیم

شهی که رحمت عالم بُوَد به فضل خدا
که رحمتش بر کونین و لطف اوست عمیم

چقدر لطف و کرم داشته بر امت خویش
خدا بگفت که ذاتش بود رئوف و رحیم

خلاصهٔ همه کونین و وجه خلق دوکون
طفیل اوست که آراسته ست باغ نعیم

نبی رحمت و هم خاتم نبوت هست
بشیر و شاهد و امّی لقب رسول کریم

شفیق امت عاصی، رفیق ربّ غفور
شفیع محشر و ساقیٔ کوثر و تسنیم

به یک اشارهٔ ابرو به چرخ مهر دوتا
به یک اشارهٔ انگشت ماه بود دو نیم

نهاد پای مبارک چو برسر سنگی
به سینه،نقش قدم داشته به صد تکریم

به صدق دعوی او ریزه های سنگ بهم
گواهی داد و بدست عدو بگشت کلیم

روان شد آب روان از بنان فیض مآب
چنانکه ماء معین پیش اوست ماء رمیم

چه آب آنکه برد آب مهر و ماه ونجوم
چه آب آنکه بود به ز کوثر و تسنیم

چه آب آنکه از آن شرم داردآب گهر
چه آب آنکه نباشد به غالیه و شمیم

چه آب آنکه ندارد مثال خود به جهان
مثال اوست بباغ بهشت نیز عدیم

گریست چوب خشک ازهجرذات پاک رسول
چه ابله گر نکند او رسول را تکریم

بُزی که ذبح شده بود وگوشت خورده بُدند
دوباره زنده شد از نفحهٔ رسول کریم

شدند زنده دوباره به دم بنوجابر
پس از طعام به فیض حبیب رب رحیم

شهی که بر همه کونین حکمرانی کرد
مطیع اوست چه هفت آسمان چه هفت اقلیم

---

۱ - رئیس سابق بخش فارسی ، اردو و عربی دانشگاه مدراس فعلاً مقیم ودوده - اُستان گجرات هند

برای خود به جهان فقر اختیار بکرد — چنانکه خوار و زبون داشته سر زر و سیم
نثار کرد همه دودمان و خویشانش — برای تقویت دین ذات رب قدیم
شدند امام زمان بر زمین کرب وبلا — قتیل خنجر شمر لعین رجیس و رجیم
برای راهنمایی مردم گیتی — خدای تعالی فرستاد آن رسول کریم
بما بکن نگه لطف یا رسول الله — ره نجات فقط از وسیله ات یابیم
تویی که بوده ای درگیتی هادی اعظم — خدا بگفت که هستی برای خُلق عظیم
شگفت غنچهٔ اخلاص بر رُخ گیتی — زبوی خُلق تو چون خوش وزید باد شمیم
رسول اعظم و سردار انبیا هستی — خدا بداد ترا در جهان کتاب عظیم
کلاه شاهجهان زیر پای استغنات — نثار بر کُله فقر تو زر و دیهیم
شکوه سلطنت خسروی بگشت زبون — چو دید عزت و حشمت که از تو یافت گلیم
مقام آدمیت از تو یافت رتبهٔ خویش — چگونه آدمی پیش از تو بود می دانیم
بگفت حال زنان نیست نطق را یارا — قلم بلرزه بیفتد چو می‌کند ترقیم
حیا وعفت و عصمت وقار و عدل وحقوق — درین جهان ز تو زن یافت ای رسول کریم
سفیر راکه بود پیک امن می کشتند — تو کردی محو نخست این رواج ورسم لئیم
بشر ز سنگ صنم ساخته به دست خودش — به وهم داشته معبود را شریک و سهیم
تویی که بانگ زدی لااله الا الله — مقام آدمی زین کلمه راست بشناسیم
زمانه از تو مساوات و صلح و امن بدید — زمانه دید که هستی به راه خُلق عظیم
الهی شکر ترا کس نمی تواند کرد — که داد امتیان را چنان رسول کریم
اله العالمین یاری بکن به ما هر دم — که تا زییم به دنیا گدای او باشیم
به ورطه کشتی امت بیامد ای مولی — مدد که کشتی نشینان ما همه برهیم
نفاق و کینه ز دلهای ما همه برباى — که بر زمین دل دشمنان بلرزانیم
مدد که ما همه اعلای کلمهٔ حق را — کنیم جهد و درین هم زییم و هم میریم
الهی عزم حسینی عطا بکن ما را — که تا لوای حق اندر جهان برافرازیم
مدد که اُسوهٔ حسنای رحمت عالم — برای زندگی خویش اختیار کنیم
کرم نُما، به دل تار روشنایی ده — که ما از آن همه تاریکی جهان ببریم
طفیل حضرت شبیر و حضرت شبر — چنان بکن که رضای تو داشته باشیم
طفیل پنجتن پاک عفو کن ما را — به دنیا آتنا حسنه ، قنا ز نار جحیم

الهی نسبت من را بکن قبول و ببخش
وحید هست کمینه سگ رسول کریم

سید حسنین کاظمی (مرحوم)[1]

دیداری از روضهٔ مطهر امام ثامن‌الائمه (ع)

گشته ام من تازه دم اندر دیار پاک طوس
دیده ام بار دگر چون قبر آن نفس النفوس

مادر گیتی نزاد است اندر آن دوران کسی
چون علی موسی کاظم، رضا(ع) ، سلطان طوس

گفت مامون الرشید هرگز نخواهد دید دهر
عالمی چون عالم آل محمد، سر رئوس

شد نثار روی تابان و درخشان امام
حجله فضل و کمال و دانش و دین را عروس

مهتدی گشتند مردم بعد ختم احتجاج
آسمان اهتداء را بوده چون شمس الشموس

باختند و قانع و منقاد گشتند عالمان
جا ثلیق و رأس جالوت و دگر هرمز مجوس

بعد بمباران شده زار و نزار و روسیاه
آن تهاجم ، آن تجاوز گر، تزار عار روس

درازایش بوده شخصی بی‌مثیل وبس محیل
گربه‌ای مانند، کوپاشد زرنگ وبس ملوس

داده خواهر، نیز سکه زد به نام پاک او
وان سپس زهرش بداد و گشت او را پای بوس

چشم ماه و مهر هم هرگز ندیده در جهان
آنچنان شخصی دو روی لوس و یکتا چاپلوس

وان خدایان نیز فرمان رضا می‌برده اند
پرسئوس و هرمس و ماکوس و نوبوس وزئوس

---

۱ - رئیس اسبق بخش فارسی رادیو پاکستان، نویسنده و سخنور توانای فارسی و اردو.

زانکه کارش بوده داد و جود و ایثار و سخا
بوده خالی خانه اش از جنس و سامان و اروس
روز می بخشید در بین صف مستضعفین
گوهر و مرجان و درهم نیز دینار و فلوس
این مجلل بارگاه پارهٔ مهر نبی(ص) است
عرش‌اعلی در برش دارد ز نور او عکوس
عرش اعلی می شود قبر امام هشتمین
آسمان هفتمین ار می شود گه خاکبوس
آشکار است اتحاد رنگ ونسل مُسلمین
از طلا و سیم و سنگ زرد و چوب آبنوس
بوسه ها برتربتش می داده ارمی زیستند
رستم و سهراب و زال وسام و گرد واشکبوس
«شاد» می دارم امید بخشش و جود از خدای
می‌خورم هرگاه بر اعمال خود رنج و فسوس

***

شفیق ساحل[1]

به حضور امام خمینی

تو افتخار و عزتی ایران زمین را — تو فرد دل پسند شده مسلمین را
امکان دشت شور سزای جهان رفت — مجبور اختیار دوای جهان رفت
ایمای امتیاز قبیل فنای دور — پروای اختیار اصیل بقای دور
ساز روان درد قریب دل زمان — کار حقیقت ره بیتاب کاروان
عزم طریقت سر تصویر اعتبار — جرأت کجا مقابل شاهان اختیار

قرب خدا کمال ترا هست تا ابد
ساحل ستایش دم نگران حق مدد

۱ - کمال آباد - راولپندی.

دکتر سید محمد اکرم «اکرام»[1]

درخت یا منار[2]

گفتم درختِ فارسی از بهر ما بکار — گفتا درخت چیست؟ مناری به پا کنم
گفتم درخت سایه دهد، میوه آورد — گفتا منار جلوه دهد ، آن بنا کنم
گفتم که سنگ و خشت کجا جلوه می دهد؟ — گفتا به سنگ زر زنم و خوشنما کنم
گفتم درخت نقش جمالِ طبیعت است — گفتا که نقش را ز طبیعت جدا کنم
گفتم درخت جان پیِ مردم فدا کند — گفتا که جان برای منارم فدا کنم
گفتم شود خراب ز باران و بادها — گفتا که عهدم است و به عهدم وفا کنم
گفتم که بهتر است خیالت رها کنی — گفتا من آن نیم که خیالم رها کنم
گفتم پس آن منار چه سودی دهد ترا — گفتا بر آن نشسته چو سعدی صفا کنم
گفتم که برگی از پی سعدی است دفتری — گفتا که برگ در رهِ باد صبا کنم
گفتم درخت شأن گلستان زندگی است — گفتا چه حاجتم که به آن اعتنا کنم
گفتم دعایِ خیر کنم از برای تو — گفتا که از برای تو من هم دعا کنم

صابر ابوهری[3]

غزل

چه گویم که بی تو چسان زیستم — به فریاد و آه و فغان زیستم
چو جوی تنک مایه بودم ولی — مثال یم بیکران زیستم
مبادا که گردم اسیر چمن — همه عمر بی آشیان زیستم
نیامد ز من هیچ کار نکو — عبث زیستم ، رایگان زیستم
پسند آیدم راه گم گشتگی — از آنست بی رهبران زیستم
نیامد گهی بر لبم شکوه ای — زبان داشتم، بی زبان زیستم

بود باعثِ رنج، حرص و هوا
شدم صابر و نغمه خوان زیستم

---

۱ - رئیس گروه اقبالشناسی دانشگاه پنجاب - لاهور.

۲ - در اسلام آباد در سال ۱۹۹۷م روزی دانشمندی محترم فرمود: ما ساختمانی بلند برای شعبهٔ فارسی می سازیم. عرض کردم ساختمان شعبهٔ فارسی به حالت خوب موجود است، لذا این امر تحصیل حاصل خواهد بود. بهتر است به وضع درسی دانشجویی که فارسی می‌خواند توجه فرمایند. کاشتن درخت بهتر از ساختن منار است.«اکرام»

۳ - جگادهری - هند.

رئیس احمد نعمانی (علیگرھ)

غزل

خدا کند که چنین موسم بهار آید — که نکهت لب و گیسو ز لاله زار آید
کدام حور شمایل نکرده وعده وفا — که بوی مشک ز شبهای انتظار آید
چه مانع است به کوی دل آن ستمگر را — هزار بار رود یا هزار بار آید
هزار سنگ شکستم به تیشه های خیال — مگر که کوه دلش نیز در فشار آید
به بزم لاله رخان هر که هوشیار رود — که ضامن است که هم باز هوشیار آید
ز آشیانه و لانه ندارم آگاهی — به گوش من ز کجا نالهٔ هزار آید
غم و سرور دو نام است طفل توأم را — که خار از گل و هم گل ز شاخ خار آید
عجب از آن که همه عمر تخم حنظل کاشت — بدین امید که تاخربزه به بار آید
کجاست آنکه «اناالحق» بگفت برسردار — هزار بانگ «هوالحق» ز چوب دار آید

هزار همچو وی اش بندگان بی دام‌اند
رئیس کیست که او نیز در شمار آید

فضل الرحمن عظیمی[1]

غزل

سوز درون قلب نگاری — آه غزالی،بانگ هزاری
هرغنچه دل چاک از جوش وحشت — در گلشن آمد طرفه بهاری
زلف دراز او پیچ در پیچ — بر گنج حُسنش بنشسته ماری
هر آبله را لذت فزاید — در راه الفت آید چو خاری
گاهی امیریم ، گاهی فقیریم — ما را نیاید یک جا قراری
دراین جهانی هرکس که دیدم — این دلفگاری، آن دلفگاری
هر ذره دیدم چون برق مضطر — این بیقراری ، آن بی قراری
تو نور مطلق، تو حسن تامی — من یک حقیری ، مشت غباری
این هم جهانی، این هم زمانی — ناپایبداری ، ناپایبداری

دارد خلوص نیت عظیمی
از تیر الفت بشود شکاری

۱ - کمال آباد - راولپندی.

سلطان عزیز (رضاپور) [1]

آرزو

شاعر نیم قرائت اشعارم آرزوست — عاشق نیم محبت دلدارم آرزوست
دردا که عمر جمله به بی حاصلی گذشت — کشت بهار و حاصلی پر بارم آرزوست
دور شباب رفت و نشد آرزو تمام — اینک نیازهای شب تارم آرزوست
ایام تاکنون ز پی این وآن گذشت — زین پس طواف گرد رخ یارم آرزوست
صوفی و شیخ و زاهد همه غرق در ریا — زین پس می و خمار به ناچارم آرزوست
از بس صلاة روی ریا خوانده می شود — زین شیوهٔ قبیح کسان ، عارم آرزوست
از بس «پکول» در وطنم نفرت آفرید — اکنون برغم تجربه دستارم آرزوست
ورد زبان خدا و جنایت ورا عمل — بااین سگان نهایت پیکارم آرزوست
گر مردمان مست نشد همره طریق — ناچار یک جماعت هوشیارم آرزوست
بهتر که بعد ازین ز«رضاپور» بشنوی — آن سان که گفت مستی تکرارم آرزوست

فائزه زهرا میرزا [2]

کاروان عشق

بوی خوش از کوی جان آید همی — یاد یار مهربان آید همی
گر امید وصل او بر جان رسد — روح تازه گلفشان آید همی
کلبهٔ احزان گلستان می شود — یوسفم روشن روان آید همی
می شود ظلمات شب روشن چو روز — هادی من خوش بیان آید همی
بلبل شیدای گل شادان شده — گلشن و گل شادمان آید همی
کاروان عشق را منزل مکن — این نوا از ساربان آید همی
چون شود دل بی شکیب از هجر او — قلب من زار و طپان آید همی

«فائزه» از بخشش یزدان خوش است
لطف حق از آسمان آید همی

***

۱ - حیات آباد - پیشاور.
۲ - استادیار دانشکدهٔ دولتی دخترانهٔ مارگله، ایف ۷ / ۴، اسلام آباد.

رضیه اکبر[1]

دل سرچشمه محبت !

ممکنه پرندگان نغمه روح افزا نخوانند

نسیم بهاری شاید دگر نوزد

گلها ممکن است بوی خوش را از دست دهند

اما

سرچشمهٔ عشق و محبت هرگز نمی خوشد

شاید آفتاب دیگرنتابد

ستارگان درخشش را از دست دهند

اما عشق ومحبت جاودان است

این سرچشمه در دل های ماست

این نوریست که در دل های ما منور است

اوه : خدایا:

این عشق و محبت تو تا ابد است

تویی در افکارم

تویی در روانم

تویی در وجدانم

جویبارهای محبت تو در وجودم سرا زیر است

محبت ، محبت ، محبت جاودانی

نمی میرد دلی که باعشق منور است

چون سرچشمهٔ زندگی

همین دل است

---

۱ - دانشیار، گروه زبان فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد.

انجم خلیق

غزل

بحق گفتن اگرچه واجب تعزیر خواهم شد
ولی ، درچشم خود بین، صاحب توقیر خواهم شد

گل و کشت و مکان و سوق و چشم و قلب و لب روشن
خوشا روزی که در این حال در کشمیر خواهم شد

اگر مقدور تشکیل خودم را در گرفت آرم
یقیناً ذرهٔ خاک ره شبیر خواهم شد

اگر بینم که با یک شائبه زعم خودی میرد
خیال وصل تو را صورت زنجیر خواهم شد

روا هر ناروا کردی به من بیکس و حظ بردی
توقف کن که روز حشر دامن گیر خواهم شد

عجب اعجاز انجم التفات یار می دارد
سراپا تیرگی ام سر به سر تنویر خواهم شد

ظفر عباس

فریاد

مرا از زلف خود جانان رها کردی — جفا کردی، جفا کردی، جفا کردی
به این خوبی حق الفت ادا کردی — به خون یار رنگین دست و پا کردی
ستم کردی، وفا کردی، جفا کردی — چه گویم من به هر صورت بجا کردی
به خونم دست نازک را حنا کردی — کرم بر حال من بی انتها کردی
کمال شیوهٔ جود و سخا کردی — نگاه نازنین سوی گدا کردی
به او از جسم جانم را جدا کردی — که تیر بی خطا بر من خطاکردی
عجب درد محبت را دوا کردی — ز درد لا دوا دل آشنا کردی
کرم بر حال من بهر خدا کردی — مگر اظهار احسان جا بجا کردی
ظفر در کوچه جانان صدا کردی — برای خویش سامان قضا کردی

دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)

گفت وگو میان تمدن ها[1]

گفت و گوهای تمدن جلوهٔ قرآن ما — آمده اسلام ما، پیمانگر ایمان ما
این بود فرهنگ قرآن وحدیث عارفان — چشم ما روشن دل ما شاد از این پیمان ما
گفت و گوهای تمدن، گفت وگوهای قلوب — قلب ما فرهنگ ما، ایران و پاکستان ما
عهد و پیمان تمدن، زنده و پاینده باد — این‌زمان هرکس سخن گوید از این برهان ما
آن که دارد بر زبان و دل کلام دوستی — او بود روشنگر و پیمانگر جانان ما
درمیان جمله مردم گفت و گو شیرین بود — بلبلان بر شاخ گل چهچه زنان جان ما
مرکز تحقیق علم و انجمن یک دل شده — رایزن فرهنگی آمد گلشن خوبان ما
پیر ما شد مرشد گوهر فشان گفت و گو — گفت و گوها درمیان آورده اند یاران ما
هرکجا نور خدا روشنگر فرهنگ دل — جمله گلهای محبت چیده در گلدان ما
گفت و گو ها داده پیوند زبان فارسی — فارسی شد زیور جان و تن جانان ما
بشنوید از مرد دانای عمل این گفت وگو — آن که باشد از سویدای دلش انسان ما
سید السادات عشق و معرفت شد خاتمی — همچو ماه آسمان تابنده در ایوان ما
سکه شد فرمان پیر عارفان در این جهان — گفت وگوی های تمدن حرف جاویدان ما
کل ملت ها شده یک سویی برهان حق — چهرهٔ عرفان ما خورشید نور افشان ما
جلوه گر شد حکم خوبان از بیان فارسی — در گلستان وفا پر گل بود دامان ما
انجمن اینک فرو باریده الفاظ ادب — هر سخن باشد نکو از انجمن داران ما
صف شکن‌شد فارسی در راستای گفت وگو — های و هوی گفت وگوهای تمدن آن ما
ساقی جام محبت می رود راه خدا — روضهٔ رضوان شده چون صُفهٔ تابان ما
شعر و نثر فارسی حرف دل مردان دین — اوستادان ادب جوینده در بستان ما
پیر عرفان و ادب خورشید تابان آمده — جملهٔ استارگان صورتگر رخشان ما
سرو ناز باغ ما گشته خرامان هرکجا — گفت وگو،گلهای خوش بر دامن پیران ما
این زمان یاران ما، هم عهد وهم پیمان ما — جملگی‌خوشبونشسته‌شادوخوش مهمان ما
هرکه دارد جلوهٔ روح خدا در ملک دل — گوییا عشق و صفا آورده از ایران ما
سر به سر فرش ادب گسترده در راه سخن — پیروان فارسی چون نو گل خندان ما
جام می دارد هماره جلوهٔ رخسار یار — از هلال ابروی ماه آمده درمان ما
راه حق دارد«رها» درگفت وگو ها روزوشب — این بود خط محبت در همه ارکان ما

---

۱ - در مجلس گفت و گو میان تمدن ها توسط انجمن فارسی در سالن مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد قرائت گردید. (۲۰۰۱/۱۲/۲۳م).

خیر محمد داعی بامیانی

غالب شیرین سخن

از غـالب نـیکو سیر، از طـوطی شـیرین شکـر
از شیوهٔ علم و هنر،داریم به هم حسن نظر
برپا نمودیم انجمن ،چون بلبلان روی چمن
ای غالب شیرین سخن،می‌پروریم عشقت به سر
از جـلوهٔ رخـسارتو، از گـرمی بـازار تـو
از رونـق گفتـار تـو، خوبـان عـالم شـد خبـر
ای چیره دستی سردبیر،آن خامه ات غالب ز تیر
در ملک عرفانی امیر، ای غـالب فـرخنده فـر
هر بنده‌یی خاص خدا، هر امتی آن مصطفی(ص)
دارد به دل شور و نوا، از پرده پوش تـا پـرده در
چون زنده رود تیز هوش، جان عجم پخته نیوش
دارند کنون جوش و خروش، ایران وپاکستان به بر
ای عـاشقان بـاصفا، سـالگرد غـالب مـرحبا
چون نکهت باد صبا، صیتش رسد در بحر و بـر
ای بـلبلان فـارسی، ای گـلرخـان فـارسی
ای دلبـران فـارسی، سـنگی دلم دارد شـرر
آیـنهٔ جـام عـجم، صـیقل بـود از جـام جم
ملک سکـندر ملک آن، دارد نـظر سـوی قـمر
تابنده شو ای مهر شرق، چون قـوّهٔ جریـان بـرق
مغرب به ظلمت گشته غرق، ای مطلع شام و سحر
در زندگی بـی بـندگی ، ای جـان مـن شـرمندگی
بنده نخواهد برده گی ، از شـان راعـی کـن حـذر
هـجویری دانـای راز، دارم بـه درگـاهت نیـاز
همچون گـدا دسـتم دراز ، در زیـر نـخل بـارور
گفتار من شیرین بود، در وصف آن گـلچین بـود
رنگین تراز رنگین بود، چون بال طاوس در کـمر
مرغ هنر همچو هماست،اورنگ شاه بهرگداست
در سایه اش خلق خداست،خوبـان عـالم را نگـر

گر باغ و راغ خرم شود، با کاخ و کوه همدم شود
منت پذیر هم شود، بیدش کجا آرد ثمر
اندر رباط چرخ دون، باید که باشیم ذونون
دور از کمال باشد جنون، ای دلبران هم سفر
یاران به گلزار ادب، دارند چو بلبل تاب و تب
طوطی شکرخا در عجب، از نغمهٔ همچون بشر
ای‌شاهدان می‌پرست،ساغر بگردان دست بدست
شاید که در روز الست ، شانی شود خیر البشر
ای غالب غالب کلام ، از مشهد دل صد سلام
وردم دعا در صبح و شام، بر درگهت والا گهر
ای خالق کون و مکان ، «داعی» ندارد این و آن
جز درگهت جانان جان در عالم ما و دیگر

منظور الوهاب (سعید)

شوق نامه

قصهٔ دلنشین آفرین آفرین — بشنوی از قرین هم نشین هم نشین
بوده شام چمن سرمگین سرمگین — پیش من نغمه زن نازنین نازنین
ناز تو به شکن اولین اولین — رخ به رنگ شفق احمرین احمرین
انفعال و عرق عنبرین عنبرین — خوشبوی زلف او یاسمین یاسمین
نرمی گفتگو ریشمین ریشمین — دست بر دوش من مخملین مخملین
آه، سیمین بدن مرمرین مرمرین — آن لعاب دهن انگبین انگبین
هر نفس دم بدم آذرین آذرین — اختلاج دلم آهنین آهنین
بشنوی از قرین هم نشین هم نشین — وقت بیداد شد این چنین این چنین
مار آباد شد آستین آستین — قلب ناشاد شد آخرین آخرین
او شده بهر غم خشمگین خشمگین — من شدم از الم یک غمین یک غمین
بشنوی از قرین هم نشین هم نشین — هست این شام غم ریمگین ریمگین
ای سعید حزین ره نشین ره نشین — باطلسم نوین در نگین درنگین
از قلم گل بچین آتشین آتشین — تا دم واپسین راستین راستین

* * * * *

گزارش
و
پژوهش

سید مرتضی موسوی

گزارش سمینار علمی میراث مشترک فرهنگی

به مناسبت بزرگداشت ۳۰ سال فعالیت علمی و پژوهشی و انتشاراتی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به مناسبت بزرگداشت سی امین سال تأسیس و فعالیت علمی و پژوهشی و انتشاراتی خود سمینار علمی یک روزهٔ میراث مشترک فرهنگی را در تالار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تاریخ ۳۰ دی ۱۳۸۰ / ۲۰ ژانویه ۲۰۰۲م از ساعت ۸½ تا ۷½ بعد از ظهر برگزار نمود که در آن استادان زبان و ادبیات فارسی از کلیهٔ دانشگاه[۲] های پاکستان، رجال و شخصیتهای فرهنگی و علمی حضور به هم رسانیده مقاله های علمی خویش را عرضه داشتند.

اجلاسیهٔ افتتاحیه

سمینار علمی شامل یک اجلاسیه افتتاحیه و سه اجلاسیه علمی بود. ریاست اجلاسیه افتتاحیه را جناب آقای سید سراج الدین موسوی سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران به عهده داشتند و سرهنگ بازنشسته ایس.کـ. تریسلر وزیر فرهنگ ،سیاحت ، ورزش و امور جوانان و اقلیتهای دینی دولت فدرال پاکستان به عنوان میهمان ویژه شرکت داشتند. مدیر مرکز ضمن عرض خیر مقدم به میهمانان گرامی شمه ای از کارایی ۳۰ ساله مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان را بازگو کرد. درگزارش جامع که در برنامه اجلاسیهٔ افتتاحیه توسط مدیر فصلنامه دانش قرائت گردید، جنبه های فعالیت ، حیطهٔ کار و خدمات مرکز تحقیقات در زمینه های مختلف علمی و پژوهش و دانشگاهی در پاکستان ، کشورهای منطقه به طور اخص و در سایر کشورهای جهان بطور اعم عنوان گردید. در سخنرانیهای ریاست جلسه و میهمان ویژه علایق و مناسبات برادرانه میان ایران و پاکستان و همچنین اهمیت زبان و ادبیات فارسی در حفظ و حراست میراث مشترک فرهنگی مورد تاکید قرار گرفت. در پایان از شرکت کنندگان جهت بازدید از نمایشگاه نسخه های خطی موجود در مرکز و صرف چای دعوت به عمل آمد.

اجلاسیه علمی اول

ساعت ده بامداد اولین اجلاسیه علمی به ریاست دانشمند نامدار، مورخ و باستانشناس شهیر پاکستان پرفسور دکتر احمد حسن دانی برگزار گردید که در هیئت رئیسه آن شخصیتهای سرشناس چون پرفسور دکتر زوار حسین زیدی رئیس سازمان اسناد و مدارک تاریخی قائداعظم دولت فدرال پاکستان، پرفسور دکتر سید محمد اکرم رئیس سابق دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب و رئیس فعلی بخش اقبالشناسی دانشگاه پنجاب، پرفسور دکتر انعام الحق کوثر محقق و استاد بازنشسته دانشگاه بلوچستان، پرفسور دکتر صغری بانو شکفته استاد و رئیس سابق گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین و دکتر رضا مصطفوی سبزواری استاد دانشگاه و رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد شامل بودند.

در بدو آغاز اجلاسیه علمی دبیر سمینار آقای سید مرتضی موسوی غرض و غایت و نحوه کار سمینار را برای شرکت کنندگان تبیین نمود. در اولین اجلاسیه علمی دوازده مقاله علمی دربارهٔ سه موضوع اعلام شده به شرح زیر قرائت گردید:

۱ - نقش مرکز تحقیقات فارسی در حفظ و احیاء و گسترش زبان و ادب فارسی در منطقه؛

۲ - اهمیت زبان و ادبیات فارسی در پیوستگیهای فرهنگی کشورهای منطقه؛

۳ - زبان و ادب فارسی و گفتگو میان تمدنها.

هفت مقاله علمی دربارهٔ موضوع اول توسط آقای دکتر عارف نوشاهی، آقای دکتر ساجد الله تفهیمی، آقای دکتر انعام الحق کوثر، آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری، آقای دکتر سید محمد اکرم و خانم دکتر صغری بانو شکفته و پرفسور مقصود جعفری عرضه گردید. دو مقالهٔ علمی دربارهٔ موضوع دوم توسط خانم دکتر ریحانه‌افسر و آقای پرفسور افسر علی شاه عنوان گردید. سه مقاله علمی پیرامون موضوع سوم توسط خانم دکتر شمیم محمود زیدی، آقای دکتر حسین جعفر حلیم، خانم سیده چاند بی بی قرائت گردید.

پرفسور احمد حسن دانی در خطابهٔ ریاست، علایق، سوابق و ریشه های باستانی و تاریخی میان دو ملت ایران و پاکستان و مردم آسیای میانه طی سه هزار سال اخیر را بررسی نموده خاطرنشان ساخت که مشترکات فرهنگی، اجتماعی و لسانی ملت پاکستان اغلب با ملت ایران و مردم آسیای میانه بوده است و باوصف

اینکه پاکستان از حیث جغرافیایی جزئی از شبه قاره جنوب آسیا محسوب است، اما از لحاظ شناخت تمدنی و فرهنگی این ملت به برکت زبان وادبیات فارسی هزار ساله با مردم نجیب ایران همداستان می باشد. در همین اجلاسیه به پیشنهاد آقای دکتر سید محمد اکرم و تأیید استادان و محققان حاضر قطعنامه‌ای مورد تصویب قرار گرفت که طی آن از مقامات ذیربط در پاکستان تقاضا گردید که پُستهای معلمان و استادیاران فارسی در دبیرستانها و دانشکده ها صرفاً با استخدام معلمان و استادیاران فارسی پر گردد. این جلسه تا ساعت ۱/۳۰ بعد از ظهر ادامه یافت آنگاه برای ادای فریضه نماز و صرف ناهار اعلام تنفس گردید.

اجلاسیه علمی دوم

در ساعت ۲/۴۵ دقیقه دومین اجلاسیه علمی به ریاست آقای پرفسور فتح محمد ملک استاد دانشگاه و رئیس فرهنگستان زبان ملی (اردو) برگزار شد که اعضاء هیئت رئیسه آن را آقایان دکتر سید علی رضا نقوی ، پرفسور دکتر آفتاب اصغر ، پرفسور دکتر ساجد الله تفهیمی ، دکتر محمد حسین تسبیحی و خانم دکتر ریحانه افسر به عهده داشتند. در این اجلاسیه علمی چهار مقاله پیرامون موضوع اول ، دو مقاله درباره موضوع دوم و یک مقاله درباره موضوع سوم عرضه گردید.از جمله مقاله خوانان اجلاسیهٔ دوم علمی، آقای عبدالرحیم حسن نژاد، دکتر مهر نور محمد ، پرفسور محمد جان عالم ، دکتر محمد حسین تسبیحی ، پرفسور دکتر آفتاب اصغر، آقای محمد سعید معزالدین و دکتر سید علی رضا نقوی بودند.

طی خطابهٔ ریاست، پرفسور فتح محمد ملک کارایی ۳۰ ساله مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان را مورد تقدیر و ستایش قرارداد اما تاکید کرد که میراث فرهنگی مشترک میان دو ملت ایران و پاکستان به عظمت و وسعتی است که کوششها و مساعی ما جهت نیل به هدفهای عالی ایجاد حسن تفاهم، همگامی و همدلی باید خیلی گسترده تر و عمیق تر باشد.

اجلاسیه دوم در ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر به کار خود پایان داد.

اجلاسیه علمی سوم

سومین اجلاسیهٔ علمی در ساعت ۴/۴۵ دقیقه به ریاست مدیر مرکز تحقیقات فارسی برگزار شد که اعضای هیئت رئیسه آن را آقایان دکتر گوهر

نوشاهی ، دکتر سلیم مظهر ، دکتر عباس کی منش ، دکتر گل حسن لغاری و خانم دکتر خالده آفتاب تشکیل می دادند، که طی آن دو سخنرانی در باب موضوع اول، چهار مقاله پیرامون موضوع دوم و یک مقاله درباره موضوع سوم قرائت گردید. خانم دکتر شفقت جهان وآقایان دکتر عباس کی منش ، دکتر گل حسن لغاری، دکتر سلیم مظهر، دکتر کلوری در اجلاسیه علمی سوم مقاله ها را ارایه یا سخنانی ایراد کردند.

آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی با ارائه مطالب مقاله علمی خویش از کلیه حضار محترم بویژه جناب آقای سید سراج الدین موسوی سفیر جمهوری اسلامی ایران و سرهنگ بازنشسته ایس. کـ تریسلر وزیر فرهنگ و سیاحت دولت فدرال پاکستان میهمان ویژه آقای پرفسور دکتر احمد حسن دانی ، آقای پرفسور فتح محمد ملک ، آقای پرفسور دکتر زوار حسین زیدی و سایر استادان دانشگاه و دانشمندان که حتی از نقاط دور دست نظیر کراچی ، کویته، لاهور و پیشاور و بهاولپور جهت حضور در سمینار علمی زحمت مسافرت را برخود هموار ساخته از بامداد تا شامگاهان در اجلاسیه های افتتاحیه و علمی حضور داشته، موجب رونق جلسه ها و دلگرمی برگزارکنندگان گردیدند، صمیمانه سپاسگزاری کردند . همچنین آقای دکتر بیگدلی از مقامات ذیربط وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، مدیران زحمتکش پیشین مرکز و معاونتهای پژوهشی و آموزشی و ارتباطات و گروه اجرایی گسترش زبان فارسی و اداره کل فرهنگی آسیا و اقیانوسیه و دیگر ادارات ذی ربط و سایر سازمانها که طی دهه‌های اخیر همکاری مداوم با مرکز تحقیقات داشته اند بویژه در برگزاری سمینار علمی همکاری صادقانه فرموده اند ، از صمیم قلب سپاسگزاری کرد. ایشان در ادامه سخنان خود از استادان ، نویسندگان، محققان و سخنورانی که طی سی سال اخیر در فعالیتهای انجام شده مرکز همکاری نزدیک داشته اند، ابراز امتنان نموده برای سالهای آینده نیز تداوم چنین همکاریها را خواستار گردید.

آنگاه بخش پایانی سمینار آغازگردید که در آن ۸ نفر از سخنوران شخصاً و ۳ نفر از سخنسرایان توسط نمایندگانشان اشعاری را که دربارهٔ زبان فارسی یا مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان سروده بودند ، قرائت کردند. در اشعار سخنوران محترم پاکستانی و ایرانی اشتراکات تاریخی و فرهنگی و لسانی و ادبی بازگو و

همزبانی ، همسایگی ، همفکری و همدلی دو ملت ایران و پاکستان مورد تاکید قرار گرفت. در این قسمت از برنامه سروده های آقایان خیر محمد داعی ، انجم خلیق ، دکتر آفتاب اصغر، سرور انبالوی ، پرفسور محمد جان عالم ، دکتر سرفراز ظفر، پرفسور مقصود جعفری، دکتر محمد حسین تسبیحی و خانمها پرفسور رضیه اکبر، فائزه زهرا میرزا، و کوثر ثمرین عرضه گردید. برنامهٔ سمینار علمی با برنامه ریزیهای قبلی تا ساعت ۶ و نیم بعد از ظهر در نظر گرفته شده بود اما به علت استقبال استادان ومحققان و سخنوران تا ۷/۴۰ دقیقه بعد از ظهر ادامه یافته آنگاه با دعای خیر یکی از استادان بازنشسته فارسی و آمین حاضران در ساعت ۷/۴۵ دقیقه پایان یافت.

برنامه های جنبی

با برنامه ریزیهای انجام شده، شب قبل از برگزاری سمینار بنابر دعوت جناب آقای سید سراج الدین موسوی سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران در پاکستان کلیه استادان مدعو از نقاط مختلف پاکستان در ضیافت شام در محل سفارت ج.ا.ایران در اسلام آباد شرکت کردند و سفیر محترم طی سخنانی ضمن استقبال از حضور استادان زبان و ادب فارسی در اسلام آباد برای شرکت در سمینار سی امین سال تاسیس مرکز تحقیقات فارسی از حضور ایشان در آن جلسه اظهار تشکر نمود. میهمانان حاضر شامل استادان و محققان فارسی دانشگاههای پاکستان متقابلاً از حسن نظر سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران و مسئولان ایرانی در پشتیبانی از استادان و محققان زبان و ادب فارسی و خدمتگزاران فرهنگ مشترک تشکر و سپاسگزاری کردند. کلیه میهمانان محلی و غیر محلی از طرف مرکز تحقیقات فارسی برای ناهار دعوت داشتند که از ایشان در محل مرکز با غذاهای ایرانی و پاکستانی پذیرایی به عمل آمد و رایزنی محترم سفارت ج.ا.ایران ضیافت شامی به افتخار میهمانان مرکز از سایر شهرهای پاکستان و راولپندی و اسلام آباد ترتیب دادند که در آن جناب آقای علایی کاردار محترم سفارت جمهوری اسلامی ایران نیز حضور داشتند.

بهره گیری های ارزنده

به عنایت الهی توفیقی بود که مرکز تحقیقات توانست موجبات برگزاری موفق این سمینار علمی را فراهم آورد که طی آن ۲۹ مقاله و چهار سخنرانی دراجلاسیه های مختلف که تعداد حضار آنها هیچگاه تقلیل پیدا نکرد در حضور شخصیتها و رجال علمی و ادبی ایرانی و پاکستانی عرضه گردید که در نوع خود و در حدّ یک سمینار یک روزه بنابر اظهارات شخصیتهای علمی و فرهنگی شرکت کننده بی نظیر می باشد و موجب شناخت بیشتر از خدمات علمی و پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی و همچنین بهره گیری از نتایج سمینار در توسعه فعالیتهای آن می‌گردد. همچنین علاوه بر برگزاری جلسه قرائت اشعار در پایان سمینار علمی، در جنب محل سمینار نمایشگاهی از نسخه های منتخب خطی موجود در کتابخانه مرکز و لوحهای فشرده تهیه شده از نسخه های خطی دایر گردید که مورد استقبال شرکت کنندگان قرار گرفت. در صورت امکان در آینده خلاصه مقالات عرضه شده در سمینار چاپ و در دسترس علاقه مندان قرار خواهد گرفت، ان شاء الله.

*****

سید مرتضی موسوی [1]

گزارش تشکیل
سومین مجمع بین‌المللی استادان زبان فارسی در تهران و ارائه موقعیت آموزش و ترویج زبان فارسی در پاکستان

یک هیئت هفت نفری از پاکستان بنابه دعوت شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی که از طریق رایزنی محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران واصل شد، برای شرکت در سومین مجمع بین المللی استادان زبان فارسی که از اول تا سوم آبان ۱۳۸۰ ه ش به ابتکار و زیر نظر شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تهران تشکیل گردید، شرکت نمود که گزارش مربوط را به استحضار می رساند.

هیئت پاکستانی شامل اینجانب و آقایان دکتر گوهر نوشاهی (اسلام‌آباد)، دکتر معین نظامی (لاهور) دکتر ساجد الله تفهیمی (کراچی) سید غیور حسین (پیشاور) کمیل قزلباش (کویته) و خانم دکتر شهلا سلیم نوری (کراچی) بودند. اعضای هیئت بامداد ۲۹ مهر ۱۳۸۰ از شهرهای خود نخست در کراچی گرد آمدند و همان شب باهمکاران کراچی از طریق دبی به صوب تهران حرکت کردند و عصر ۳۰ مهر به مقصد وارد شدند و از طرف نمایندهٔ تشریفات شورا در فرودگاه مهر آباد مورد استقبال قرار گرفتند.

اقامت کلیهٔ هیئتهای خارجی و ایرانی در هتل لاله تدارک دیده شده بود. بالغ بر ۸۰ نفر استاد ومحقق زبان و ادب فارسی از بیست کشور واقع در قاره‌های مختلف جهان و همچنین استادان زبان و ادبیات فارسی دانشگاه‌های سرتاسر ایران عزیز و دانشجویان خارجی دانشگاه های ایران در دورهٔ دکتری و مقطع کارشناسی ارشد که تعداد آنها بالغ بر یکصد نفر بود، در مجمع بین‌المللی حضور داشتند.

---

۱ - مدیر سابق مجله های فارسی «هلال» و « پاکستان مصور» و مدیر کل اسبق مراکز ملی پاکستان.

روز سه شنبه اول آبان ماه مراسم افتتاحیه سومین مجمع بین المللی باحضور عدهٔ کثیری از دانشمندان و شخصیتهای ادبی وعلمی و دانشگاهی در تالار فردوسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران انجام گرفت. رئیس دانشگاه خیرمقدم گفت مهمان ویژه و ممتاز این برنامه جناب آقای مسجد جامعی، وزیر محترم فرهنگ وارشاد اسلامی ایران بودند که بیانات بسیار جامع و مبسوطی پیرامون اهداف مجمع ایراد کردند.

پس از اعلام تنفس و پذیرایی جلسه عمومی مجمع برگزار گردید که در آن ناطقان سرشناسی نظیر آقای دکتر حسن حبیبی رئیس محترم بنیاد ایران شناسی و آقای دکتر حداد عادل رئیس محترم فرهنگستان زبان و ادب فارسی اهمیت زبان وادبیات فارسی را به مقیاس جهانی بازگو نمودند. در برنامهٔ افتتاحیه و جلسهٔ عمومی به یکی از نمایندگان از کشورهای تاجیکستان ، روسیه و هند فرصت قرائت پیام ها ارزانی گردید.

در اجلاسیهٔ بعد از ظهر اول آبان و همچنین اجلاسیه های قبل از ظهر و بعد از ظهر چهارشنبه (دوم آبان ماه) مجمع بین المللی به صورت سه کمیسیون باعنوان : ۱ - زبان فارسی وگفتگوی تمدنها، ۲ - زبان فارسی در جهان، ۳ - آموزش زبان فارسی، جلساتی تشکیل داده و در هر اجلاسیه میان ۶ الی ۷ مقاله توسط استادان و مروجان ایرانی و خارجی زبان وادبیات فارسی به مقیاس جهانی پیرامون موضوعات گوناگون ارایه گردید . معمولاً به هر یک از مقاله خوانان ۱۵ دقیقه وقت جهت عرضهٔ مطالب داده می شد. از طرف اعضای هیئت پاکستانی مقالهٔ اینجانب در باب «موقعیت آموزش و ترویج زبان فارسی در پاکستان » و مقاله آقای دکتر نوشاهی دربارهٔ شعر ایران بعد از انقلاب اسلامی » در کمیسیون زبان فارسی در جهان عرضه گردید. انتخار دیگری که به اعضای هیئت پاکستانی از طرف برگزار کنندگان مجمع ارزانی شد، این بود که از سه تن از نمایندگان پاکستان شامل اینجانب و آقایان دکتر نوشاهی و دکتر تفهیمی دعوت شد که در هیئت رئیسه جلسات مختلف شرکت نموده ، سخنانی پیرامون موضوع کمیسیونها و جلسهٔ میز گرد ایراد نمایند.

روز پنجشنبه سوم آبان ماه هر سه کمیسیون مجدداً در تالار فردوسی مشترکاً تشکیل جلسه دادند و در این جلسه از هیئت های کشورهای مختلف تقاضا گردید که از میان خود شان یک تن را به منظور بازگو نمودن مشکلات و

مسائل آموزش زبان فارسی در کشور خود وهمچنین ارائه راه حل آن تعیین نمایند. به پیشنهاد آقای دکتر گوهر نوشاهی و موافقیت کلیهٔ اعضای هیئت پاکستانی، اینجانب در این اجلاسیه مهم نیز مسائل و مشکلات آموزش زبان فارسی در پاکستان را با کمال اختصار اما به صورت جامع عرضه داشت و در این رهگذر از خدمات ارزندهٔ رایزنی محترم فرهنگی ایران در پاکستان و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان تقدیر و ستایش نموده ، جهت مطالعات گسترده تر به منظور ترویج و گسترش امکانات آموزش زبان فارسی در پاکستان و همچنین تجدید نظر در متون درسی فارسی در سطوح مختلف و اعطای بورسهای تحصیلی به دانشجویان دوره دکتری ، مقطع دانشوری و مقطع کارشناسی ارشد ، اشار تهایی نمود.

شبکه های سراسری صدا و سیمای ایران و همچنین شبکه بین المللی جام جم یک بطور جداگانه از اینجانب مصاحبه هایی پیرامون اهمیت و موقعیت زبان و ادبیات فارسی در پاکستان به عمل آوردند که در همان روز افتتاحیه مجمع در برنامه های اخبار کراراً پخش گردید . برنامهٔ اردوی رادیو تهران نیز مصاحبه مفصلی ضبط نمود که امید است در همان روزها پخش گردیده باشد.

اغلب هیئت های خارجی دو سه روز پیش از افتتاح مجمع وارد تهران گردیده بودند و اعضای علاقه‌مند به تشرف به حرم مطهرحضرت‌امام‌رضا(ع) قبل از افتتاح مجمع سعادت زیارت را به دست آورده بودند ، در حالی که هیئت پاکستانی هنگام غروب ۳۰ مهر وارد تهران شده بود ، بنابراین در پایان کنفرانس اینجانب و آقای دکتر گوهر نوشاهی عصر پنجشنبه سوم آبان ماه باموافقت اولیای سومین مجمع به صوب مشهد حرکت و عصر جمعه چهارم آبان ماه به تهران مراجعت کردیم. در حالی که سایر اعضای هیئت پاکستانی برطبق برنامه تدارک دیده شده با هیئت های دیگر خارجی به مسافرت یک روزه به شیراز مبادرت ورزیدند .

روزشنبه پنجم آبان ماه پنج نفر عضو هیئت مطابق برنامهٔ تنظیم شده قبلی تهران را به صوب کراچی از طریق دبی ترک گفتیم و روز یکشنبه (بامداد) ششم آبان ماه به اسلام آباد برگشتیم در حالی که دوتن دیگر به اسامی آقایان کمیل قزلباش و سید غیور حسین ، اقامت درتهران را برای چند روز تمدید کردند.

مهمترین تصمیم که در سومین مجمع بین المللی استادان زبان و ادبیات فارسی اتخاذ گردید پیرامون استقرار دبیر خانه دائمی مجمع در تهران به نام «ستاد گسترش زبان و ادبیات فارسی» در محل دفتر کار شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی بوده است. گردهمایی سومین مجمع، فرصت با ارزشی جهت مذاکره، تبادل نظر و آشنایی با استادان زبان فارسی ایرانی و خارجی فراهم نمود. در ادامه متن مقاله قرائت شده اینجانب در مورد موقعیت آموزش و ترویج زبان فارسی در پاکستان آورده می شود و نگارنده تمنا دارد که استادان زبان و ادبیات فارسی در پاکستان چنانچه نکات مورد توجه دیگری را در نظر دارند که در چنین مجامع و در سطوح عالی مطرح گردد خواهشمند است که اینجانب را مطلع نمایند که موجب تشکر خواهد بود.

موقعیت آموزش و ترویج زبان فارسی درپاکستان [1]

زبان فارسی در شبه قارهٔ جنوب آسیا سابقهٔ طولانی حد اقل هشت الی نه قرن دارد و در سرزمین پاکستان تاقرن سیزدهم هجری زبان فارسی به مدت هفت قرن دارای سوابق زبان رسمی، علمی، ادبی و اداری بوده است. طی یک قرن ونیم تسلط استعمار خارجی، زبان انگلیسی نه فقط به عنوان زبان رسمی، اداری و آموزشی سلطهٔ استواری داشت بلکه تاکنون که حدود ۵۴ سال از استقلال کشور می گذرد، موقعیت سابق خود را در ادارات و نظام آموزشی، کماکان، حفظ نموده است. نتیجه اش این است که پاکستان در حال حاضر در نظام آموزشی با مشکل تعدد زبانها والسنه دچار است. از طرفی زبان اردو که زبان ملی و عمومی و زبان ارتباط در سراسر کشور قلمداد می‌گردد، تا به حال در ادارات و دوایر دولتی و بخش خصوصی صنعتی و بازرگانی به طور چشمگیری مورد استفاده قرار نمی گیرد. در نتیجه فارغ التحصیلان موسسه‌های آموزشی انگلیسی زبان بر سایرین حایز ارجحیت و تفوق می‌باشند. در مناطق مختلف کشور دهها میلیون نفر علاوه بر زبان ملی با استفاده از زبانهای محلی در خانه و کوچه وبرزن امور خود را می چرخانند که شامل گویشهای پنجابی، سندهی، سرائیکی، پشتو، بلوچی، براهوی و

۱ - متن مقالهٔ آقای سید مرتضی موسوی، مدیر فصلنامه دانش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام‌آباد؛ استاد سابق خانهٔ فرهنگ ایران راولپندی که در سومین مجمع بین المللی استادان زبان فارسی در دانشگاه تهران ارایه گردید(۱ - ۳ آبان ماه ۱۳۸۰ هـ ش).

سایر آن می‌باشند. در همین ضمن باید توجه داشت که مردم مسلمان در پاکستان به زبان عربی، زبان کلام الله مجید نیز التفات ویژه ای دارند. در این اوضاع و احوال تدریس زبان فارسی در نظام آموزشی جاری با محدودیتهایی روبرو است. اما طی دورهٔ فرمانروایی مسلمانان در شبه قاره همین موقعیت، منتها در شرایط سهل‌تری وجود داشته، زیرا زبان اردو در آن مدت به وضع پیشرفتهٔ امروزی نبوده و زبان انگلیسی تا آن زمان در این سرزمین نفوذ نداشت. چنانکه استحضار دارید شبه‌قارهٔ جنوب آسیا طی قرنهای متمادی دارای صدهاالسنه، زبانها و گویشها بوده که در این میان زبان آموزشی، علمی واداری زبان فارسی بوده است. اما پس از سلطهٔ خارجی در قرن سیزدهم هجری این وضع به نفع زبان انگلیسی تغییری پیدا کرد و هم چنان ادامه دارد.

با این وصف، چنانچه مساعی پیگیر وممتدی مبذول گردد، می توان در زمینهٔ آموزش زبان فارسی پیشرفتهایی به دست آورد. در پاکستان در حال حاضر صدها کالج در شهرها، شهرستان ها، بخش ها و بلوک ها دایر است که دارای کلاسهایی تا سطح کارشناسی ادبیات، علوم انسانی، طبیعی و ریاضی می باشند، هم اکنون کلیهٔ کالج ها دارای معلم و مروج فارسی نیست اما چنانچه استادیاران فارسی در همهٔ موسسه های آموزشی در سطح کالج مامور تدریس فارسی شونداز صدها و هزارها نفر دانشجو در هر کالج، عدهٔ شایان توجهی زبان فارسی را به عنوان مادهٔ درس انتخاب خواهند کرد. جهت نایل آمدن به این هدف مقتضی است تبادل نظرهایی در سطوح عالی تری انجام شود و همچنین به منظور قانع ساختن مقامات صلاحیتدار برای اصلاحیه در خط مشی آموزشی جاری کوششهایی صورت گیرد. از این واقعیت نمی توان چشم پوشید که پس از استقلال کشور، عدهٔ محصلان در دبیرستانها و تعداد دانشجویان که در کالج ها، دانشکده ها و دانشگاه ها زبان فارسی را به طور مادهٔ درس انتخاب می کنند، کاهش یافته و این معلول عوامل عدیده ای است من جمله توسعهٔ علوم طبیعی و تکنولوژی، رشته های پزشکی، مهندسی، رایانه، اطلاعاتی، علوم اداری، بازرگانی، بانکداری و سایر آن می‌باشند.

اما جهت جبران زمان و فرصتهایی از دست رفته، توسعهٔ امکانات آموزشی فارسی را علاوه بر نظام آموزشی سرتاسری در جبهه های مختلف باید هم زمان آغاز کرد:

طی چهل و هشت سال که از تأسیس نخستین خانهٔ فرهنگ ایران در پاکستان می گذرد، خانه های فرهنگ در هفت شهر عمدهٔ لاهور ، کراچی ، پیشاور ، کویته ، راولپندی ، مولتان و حیدرآباد امکانات آموزش و ترویج فارسی را توسعه بخشیده اند. حد اکثر استفاده از وسائلی که این خانه های فرهنگ در اختیار دارند، اقتضای زمان است زیرا طی ۲۵ سال اخیر هیچ خانهٔ فرهنگ جدیدی افتتاح نگردیده است. در صورت گسترش این شبکه ، علاقه‌مندان آموزش فارسی در سایر شهرها خواهند توانست از کلاسهای آموزشی فارسی سود بجویند.

دانشگاه آزاد علامه اقبال واقع در اسلام آباد با داشتن در حدود یک میلیون نفر دانشجو در رشته های مختلف تاکنون فاقد بخش مستقل زبان فارسی بوده است. شایسته خواهد بود باهمکاری دولت جمهوری اسلامی ایران اقداماتی لازم جهت تأسیس بخش فارسی در دانشگاه آزاد علامه اقبال معمول گردند.به دلیل اینکه حیطهٔ فعالیت دانشگاه آزاد سرتاسر پاکستان است، انتظار می رود که تعداد دانشجویان فارسی هم به هزاران نفر برسد. همچنین پخش دروس فارسی از شبکهٔ تلویزیون آموزشی موجب ترویج و فراگیری زبان فارسی میان اردو زبانان داخل و خارج از کشور خواهد بود، زیرا برنامه‌های آموزشی تلویزیون پاکستان در برخی از ساعات برای استفاده در ۳۸کشور آسیایی و خاورمیانه پخش می گردد. اگر چنانچه بذل توجه شود بدین طریق هزاران نفر دانشجو و مستمع آزاد جلب خواهند شد.

هم چنانکه از طرف رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان امکانات آموزشی به صورت نوارهای صوتی و تصویری در اختیار دانشگاه ملی زبانهای نوین اسلام آباد قرار داده می شود تا دانشجویان دوره های گواهینامه ، دیپلم ، دورهٔ مترجمی و مقطع کارشناسی ارشد بتوانند به فارسی گفتاری و مکالمه ای ، درست و بدون اشتباه تکلم نمایند، برای بخش های فارسی سایر دانشگاه ها نیز چنین وسائل فراهم گردند تا دانش آموختگان آن بتوانند براحتی به فارسی گفتاری قادر به مکالمه گردند. نقش نمایندگیهای فرهنگی ایران در اهدای کتابها ، مجله ها و روزنامه‌های فارسی به دانشگاه های پاکستان نیز تأثیر بسزا دارد.

در همین راستا ، خدمات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان شایان تذکر است - طی سی سال که از تأسیس آن می‌گذرد، باگردآوری بیست هزار

نسخه دستنویس و خطی و بالغ بر ۴۵ هزار کتاب چاپی از سرتاسر جهان ، این مرکز در حفظ و حراست میراث مشترک فرهنگی منطقه گام های بلندی برداشته است. انتشارات علمی، ادبی و تراجم کتابهای عمدهٔ مرکز که عناوین آن به بیش از ۱۷۰ مجلد بالغ گردیده ، به غنی ساختن کتابخانه های پاکستان ، ایران و سایر کشورهای جهان که با تحقیقات و تتبعات به زبان و ادبیات فارسی و به طور کلی با مطالعات خاورشناسی ارتباط دارند، موثر بوده است. مجلهٔ دانش، فصلنامهٔ علمی وپژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با نظارت مستقیم مدیر محترم مرکز در ترویج تتبعاتی در زمینهٔ زبان و ادبیات فارسی در سطح منطقه شامل کشورهای شبه قاره و آسیای میانه نقش موثری ایفاء می‌کند و طی ۱۵ سال اخیر ۵۹ شماره به عرصهٔ پژوهش و ادب عرضه نموده است.

عدهٔ داوطلبان آموزش و فراگیری زبان فارسی در سطح دانشکده و دانشگاه های پاکستان به علل و عواملی مختلفی رو به کاهش است .اگر بخواهیم برخی از آن را برشمریم یکی بر اثر خط مشی آموزشی ۱۹۶۰ میلادی که با اصلاحیه های جزیی تا به حال در دست اجرا است ، بعضی از مواد دروس من جمله فارسی از برنامه آموزشی سطوح دوره راهنمایی و سیکل اول دبیرستان حذف گردیده و در سیکل دوم دبیرستان که دوره متوسطه نامیده می شود با محدودیتهایی روبروست و از طرفی دیگر هم اکنون دانشجویان توجه بیشتری به علوم طبیعی و اداری و رشته های مهندسی، تکنولوژی،کمپیوتری، پزشکی و امثال آن دارند. آنها کمتر به رشته های ادبیات ، علوم انسانی و اجتماعی روی می آورند. اگر چنانچه در دوره های زبان و ادبیات ثبت نام هم می کنند ۹۰ در صد به زبان انگلیسی و اردو جلب می گردندزیرا هر دو زبان از کلاسهای ابتدایی دبستان تا دورهٔ کارشناسی به عنوان مادهٔ درس اجباری آموزش داده می‌شوند.فقط ده‌درصد دانشجویان برای زبانهای فارسی، عربی، پنجابی ، سندهی ، پشتو و مانند آن در مقطع های کارشناسی و کارشناسی ارشد داوطلب تحصیل می شوند. یک عامل دیگر کاهش شمار دانشجویان رشته های مربوط به آموزش زبان ، بالارفتن سطح شهریه ها در موسسه های آموزش عالی کشور است. عموم مردم نمی توانند چنین هزینه های هنگفتی را برای تحصیلات عالی فرزندان متحمل گردند. مقامات ذی صلاح جمهوری اسلامی ایران در این رهگذر خدمتی ارزنده را به

عهده دارند اگر چنانچه بورسهای تحصیلی به دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد، دانشوری و دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی اعطاء شوند باعث رونق بخشها و گروه های آموزشی فارسی دانشگاه های پاکستان و احیای آنها خواهد شد و چنین اقدام مقامات فرهنگی جمهوری اسلامی ایران به ترویج و دوام و قوام میراث زبان و ادبیات فارسی در پاکستان کمک موثری خواهد کرد.

مضافاً اینکه فراهم ساختن امکانات دوره های دانش افزایی و دیدارهای علمی برای معلمان فارسی دانشگاه ها و دانشکده های پاکستانی از ایران وهمچنین مبادلهٔ هیئت های فارسی نویسان و فارسیگویان پاکستانی نیز در ترویج زبان و ادبیات فارسی در پاکستان نقش موثری خواهد داشت.

اعزام استادان فارسی ایرانی جهت تدریس در دانشگاه های پاکستان در فراگیری فارسی امروزی از جانب دانشجویان دوره های عالی بویژه کارشناسی ارشد و دوره های مترجمی کمک شایانی خواهد کرد. در دهه های ۵۰ و ۶۰ خورشیدی استادان اعزامی به دانشگاه زبانهای نوین اسلام آباد و دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور انجام وظیفه می‌نمودند و در نتیجه سطح اطلاعات دانش آموختگان و تسلط آنان به زبان گفتاری بالاتر بوده است.

درخصوص آموزش فارسی در پاکستان نکتهٔ مهمی که تاکنون مقامات صالح بدان بذل توجه نکرده‌اند پیرامون مواد و متون درسی در کلیهٔ سطوح از دورهٔ متوسطه تا دورهٔ کارشناسی و کارشناسی ارشد می باشد. متونی که هم اکنون شامل برنامه دروس فارسی است اغلب از کتب متکلف، مصنوع ومشکل انتخاب شده و هدف یاد دادن شیوه درست نویسی و زبان گفتاری را بر آورده نمی کند. بنابر این نیاز مبرم است که مقامات ذی ربط ایرانی و پاکستانی باهمکاری نزدیک متون مورد نیاز را تهیه و تنظیم نموده به چاپ و نشر آن اقدام نمایند.

*****

فائزه زهرا میرزا[1]

گزارش سمینارهای علمی و جلسات ادبی
انجمن فارسی - اسلام آباد

روز یکشنبه ۲۹ مهر ۱۳۸۰هش برابر با ۲۱ اکتبر ۲۰۰۱م ساعت ۳ ½ ۱ بعد از ظهر به مناسبت بزرگداشت روز جهانی حافظ (۲۰ مهر)، دوستداران و علاقه مندان زبان فارسی درسالن مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد به دعوت انجمن فارسی حضور یافتند و دربارهٔ حافظ و حافظ شناسی و تحقیقات و تتبعات آن در شبه قاره نظرات خود را ارایه دادند.

آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی، مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ریاست این جلسه را بر عهده داشتند. برنامه با قرائت آیاتی چند از قرآن کریم توسط آقای محمد انجم گلزار آغاز گردید. آن گاه آقای دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) بالحن مخصوص اشعاری چند از مثنوی مولانا به همراه نی کسائی خواندند. سپس اینجانب فائزه زهرا میرزا که هم مجری برنامه بود، مطالبی به عنوان «تأثیر کلام حافظ در روح مردم شبه قاره» عرضه داشت. از آن به بعد دانشجویان مرکز فرهنگی افغانیان به نام: آقای رامین، آقای عبدالکریم اسماعیل زاده و آقای احمد یسر دربارهٔ حافظ و حافظ شناسی در شبه قاره سخنرانی کردند، نیز جناب آقای عابد زاده و جناب آقای نصیر صمد یار از همان مرکز فرهنگی افغانیان دربارهٔ این موضوع مطالبی چند ارایه دادند. بعد از آن خانم کوثر ثمرین مقاله آقای سید مرتضی موسوی سرپرست انجمن را قرائت کرد، که به سبب مسافرت ایشان به ایران در این جلسه حضور نداشتند. آقای عبدالروف رفیقی از بلوچستان (چمن) در سخنرانی خود تاثیر حافظ را در زبان پشتو بازگو کردند. آقای شبیر افضل و آقای عطاء الله نیزسخنان پر ارزشی را دربارهٔ حافظ شناسی در شبه قاره ایراد کردند. بعد از بخش سخنرانیها محفل شعر آغاز شد. از شعرای محفل آقای دکتر سرفراز ظفر، آقای منظور الوهاب، آقای فضل الهی بهار، آقای طالب بخاری، آقای فضل الرحمن عظیمی، آقای محمد عطاء الله خان، آقای دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) و اینجانب فائزه زهرا میرزا اشعار خود را که به مناسبت روز حافظ سروده شده بود، خواندیم. سرکار خانم هوشی ایرج نیز در این محفل شعر، غزلی از حافظ را خواند و موردتوجه حاضران مجلس واقع شد.

در پایان جلسه مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باقرائت مقاله

---

۱ - استاد یار فارسی دانشکده دولتی دختران مارگلا - اسلام آباد.

خود دربارهٔ حافظ باعنوان گشاینده نقاب از رخ اندیشه ابعاد مختلف شعر و اندیشه حافظ را مورد بررسی قرار داد که مورد توجه حاضران قرار گرفت و در انتها از حضور کلیه ادیبان و شاعران و علاقه مندان به مناسبت حضور فعال خود در این جلسه تشکر و قدردانی نمود.
این برنامه ساعت ۷ بعد از ظهر به پایان رسید، و شرکت کنندگان برنامه برای پذیرایی دعوت شدند.

روز یکشنبه ۲۷ آبان ۱۳۸۰ هـ ش برابر با ۱۸نوامبر ۲۰۰۱م / ۲ رمضان المبارک ۱۴۲۲ هـ ق ساعت ۳ بعد از ظهر به مناسبت روز بزرگداشت اقبال ،دوستداران ادب وفرهنگ فارسی در سالن مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد به دعوت انجمن فارسی حضوریافتند و دربارهٔ احوال و آثار علامه دکتر محمد اقبال نظرات خود را ارایه دادند.

ریاست مجلس را جناب آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بر عهده داشت و مهمان ویژه اجلاسیه آقای پرفسور فتح محمد ملک استاد و ادیب نامدار و رئیس محترم فرهنگستان زبان اردو (مقتدره قومی زبان - اسلام آباد) بودند. آقای پرفسور مقصود جعفری شاعر و ادیب و دبیر انجمن و جناب آقای سید مرتضی موسوی مدیر کل سابق مراکز ملی پاکستان و سرپرست انجمن اعضای هیئت رئیسهٔ این مجلس بودند. برنامه با قرائت آیاتی چند از قرآن مجید توسط آقای محمود لطیفی آغاز شد. بعد از قرائت قرآن کریم آقای دکتر محمد حسین تسبیحی اشعاری چند از مثنوی مولانا را با لحنی مخصوص خواندند. بعد از آن آقای محمد وفا دانشجوی دانشگاه اسلامی سخنرانی خود را در موضوع شناخت اقبال در تاجیکستان ایراد کرد و سیر اقبال شناسی و اقبال دوستی و تأثیر فکر اقبال در مردم تاجیکستان را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. سپس خانم فائزه زهرا میرزا (که در ضمن مجری برنامه نیز بود) مقاله ای باعنوان پس چه باید کرد ای اقوام شرق ایراد کرد. پس از آن آقایان پرفسور افسر علی شاه به فارسی و دکتر حامد علی شاه ، به زبان اردو سخنرانی کردند. موضوع سخنرانی ایشان نجوم و ستاره شناسی در شعر اقبال بود . بعد از آقای دکتر حامد علی شاه ، آقای سید مرتضی موسوی در مقاله فارسی خود با عنوان درخشش نور کتاب الهی در شعر اقبال داد سخن دادند و همگان را مستفیض کردند. بعد از ایشان آقای پرفسور فتح محمد ملک ریاست فرهنگستان زبان اردو به زبان اردو سخنرانی کردند و روابط فرهنگی و ادبی میان مردم ایران و پاکستان و آسیای میانه را مورد بحث قرار دادند و از افکار سیاسی و انقلابی علامه اقبال سخن به میان

آوردند. جناب آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان تحت عنوان اقبال و ایران و روابط فرهنگی و دو کشور سخنرانی نمودند و ضمناً از میهمان ویژه و همهٔ سخنرانان و ادیبان و شاعران و حاضران در مجلس تشکر کردند.

پس از سخنرانی ها در قسمت دوم برنامه شاعران حاضر در جلسه اشعار خود را عرضه داشتند و از جمله : آقایان پرفسور محمد جان عالم (فارسی)، طالب بخاری (فارسی) ، مقصود جعفری (فارسی)، فضل الهی بهار (پنجابی) ، فضل الرحمن عظیمی (فارسی)، تنویر حیدر (اردو)، عارف جلالی (فارسی)، خانم کوثر ثمرین (اردو) ، آقای دکتر محمد حسین تسبیحی «رها»(فارسی) و خانم فائزه زهرا میرزا (فارسی) اشعار خود را قرائت کردند و خانم لبنی محمود نیز اشعاری از اقبال را بالحنی خوب قرائت کرد. در آخر محفل شعر آقای دکتر محمد ظاهر شاه بخاری دعای اختتامیه خواند و این مجلس باشکوه همراه با پذیرایی افطار در ساعت ۶ ۱/۲ بعد از ظهر به پایان رسید.

روز یکشنبه ۲ دی ۱۳۸۰ هـ ش برابر با ۲۳ دسامبر ۲۰۰۱م ساعت ۳ بعد از ظهر اجلاسیهٔ انجمن فارسی اسلام آباد با حضور گروهی از صاحبنظران و علاقه مندان زبان و ادبیات فارسی در سالن اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان تشکیل شد. بنابر دعوت انجمن ، ریاست جلسه را مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به عهده داشتند. این جلسه به صورت یک سمینار ادبی و علمی پیرامون «گفتگو میان تمدنها» برگزار شد مبتکر و دعوت کنندهٔ این سمینار، انجمن فارسی اسلام آباد بود که مسئولیت آن را آقای سید مرتضی موسوی به عهده دارد. در آغاز جلسه آقای قاری سعید الرحمن آیاتی چند از کلام الله مجید تلاوت کرد و آقای دکتر محمد حسین تسبیحی اشعار منتخبی از مثنوی مولانا را به طرزی دلنشین به سمع حضار رساندند. در این سمینار آقایان و خانم های نامبرده در ذیل مقاله های علمی خود را ارائه کردند : ۱ - خانم هوشی ایرج خان ، ۲ - خانم فائزه زهرا میرزا، ۳ - پرفسور محمد جان عالم ، ۴ - پرفسور افسر علی شاه ، ۵ - آقای شبیر افضل ۶ - پرفسور مقصود جعفری ، ۷ - جناب آقای مرتضی موسوی ، ۸ - رایزن سفارت جمهوری اسلامی ایران جناب آقای دکتر سید رضا مصطفوی سبزواری ، ۹ - جناب آقای دکتر راوش رئیس دانشگاه ابن سینا و ۱۰ - جناب آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان . مجری این سمینار خانم فائزه زهرا میرزا استادیار

فارسی در دانشکده دولتی دخترانه مارگله(F -7/4) اسلام آباد بود که در قسمت قرائت اشعار ،منظومه‌ای به فارسی عرضه داشت. سپس شاعران حاضر دیگر در سمینار به ترتیب زیر شعرهای فارسی یا اردوی خود راقرائت کردند که مورد تحسین و تشویق حاضران قرار گرفت: آقای منظور الوهاب سعید، آقای فضل الرحمن عظیمی، آقای عابد زاده، آقای انجم خلیق ، پرفسور مقصود جعفری، آقای دکتر رشید نثار، پرفسور جان عالم ، آقای اسفندیار قلندرزاده و آقای دکتر محمد حسین تسبیحی .

در این سمینار نمایندگان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران نیز حضور داشتند و از صحنه های مختلف آن فیلم برداری نمودند. این سمینار ادبی و علمی ۴ ساعت طول کشید . در پایان جلسه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

روز یکشنبه تاریخ ۲۸ بهمن ماه ۱۳۸۰ هـ ش برابر با ۱۷ فوریه ۲۰۰۲ میلادی ساعت ۴ بعد از ظهر مجلس بزرگداشت غالب شناسی در تالار اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باهمکاری انجمن فارسی برقرار گردید.

مهمان ویژه آقای دکتر سید رضا مصطفوی سبزواری (رایزن محترم فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران) بودند. سخنرانان عبارت بودند از : آقای پرفسور محمد جان عالم، آقای پرفسور سید افسر علی شاه ، آقای سید مرتضی موسوی، آقای دکتر محمد حسین تسبیحی ،خانم چاند بی بی دانشجوی دکتری زبان و ادب فارسی دانشگاه تهران و شاعران عبارت بودند از : آقای خیر محمد داعی ،آقای تسبیحی ، آقای فضل الله عظیمی، آقای منظور الوهاب سعید و خانم کوثر ثمرین، و چندتن دیگر. در این مجلس غالب شناسی ، اغلب مقالات و مطالب دربارهٔ مقام ادبی و لغوی و نثر نویسی و احوال و آثار میرزا اسد الله غالب دهلوی بود.

آقای دکتر سید رضا مصطفوی سبزواری راجع به مقام ادبی غالب گفت وگو کرد و آقای تسبیحی دربارهٔ لفظ«ریخته» که به معنی «اردو» است سخن گفت . آقای سید افسر علی شاه دربارهٔ احوال و آثار میرزا اسد الله غالب گفت وگو کردند و آقای سید مرتضی موسوی درباره مقام علمی و ادبی غالب سخنرانی کرد. شاعران هریک در موضوعی خاص غالب، داد سخن دادند.

این مجمع در ساعت ۷/۵۰ بعداز ظهر با پذیرایی گرمی که از مهمانان به عمل آمد به پایان رسید.

*****

شورای فصلنامهٔ دانش

روز جمعه ۲۱ دی ماه ۱۳۸۰ هش / ۱۱ ژانویه ۲۰۰۲م ساعت ۱/۲ ۳ بعد از ظهر جلسهٔ شورای نویسندگان فصلنامهٔ دانش در دفتر مجلهٔ دانش تشکیل شد. اعضای شورا عبارت بودند از: آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی (مدیر مسؤول دانش) و ریاست محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، آقای سید مرتضی موسوی مدیر مجله دانش ، آقای دکتر سید علیرضا نقوی استاد فارسی و علوم اسلامی در دانشگاه بین المللی اسلامی، آقای دکتر مهر نور محمد خان رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ملی زبان های نوین اسلام آباد ، سرکار خانم پرفسور دکتر صغری بانو شکفته موسوی رئیس سابق بخش فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین و استاد فارسی ، دکتر محمد حسین تسبیحی کتابدار کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ضمناً آقای دکتر سید سراج الدین به علت بیماری شدید همسرشان سرکار خانم دکتر کلثوم فاطمه سید و آقایان دکتر صدیق شبلی و دکتر گوهر نوشاهی به علت مسافرت در جلسه حضور نداشتند. دربارهٔ مقالات فصلنامهٔ دانش شماره ۶۰-۶۱ گفت و گو به عمل آمد. آقای موسوی مدیر فصلنامهٔ دانش دربارهٔ مقالات شرحی مستوفی ارائه دادند که مورد توجه و قبول اعضای شورای دانش قرار گرفت. ضمناً از اینکه شماره های دانش منتشر شده بسیار پر محتوی و سودمند است، از مدیر مسؤول و مدیر مجله تحسین و تمجید به عمل آمد. آقای دکتر بیگدلی اظهار داشتند که :تصحیح و ویراستاری مقالات نویسندگان و شعر شاعران بسیار وقت می خواهد، چون اغلب نویسندگان اهل زبان نیستند و ضمناً برخی نیز در نوشته های خود دقت لازم نمی کنند. به همین جهت از اعضای شورا درخواست می گردد که متوجه این مسأله باشند و نویسندگان محترم نیز مقالات را بادقت ویژه مرقوم فرمایند تا کار فصلنامه دانش «به روز» برسد یعنی هر شمارهٔ دانش مطابق زمان چاپ و نشر گردد ، ان‌شاء الله . آقای دکتر مهر نور محمد خان دربارهٔ مسأله تدریس زبان فارسی و ناهماهنگی کتب درسی و مشکلات گوناگون دیگر که در راه زبان فارسی وجود دارد، سخن به میان آوردند و درخواست بحث دربارهٔ این موضوع

کردند. آقای دکتر بیگدلی و اعضای شورا اهمیت موضوع را تأیید کردند و گفتند : در جلسات آیندهٔ شورا دربارهٔ این موضوع مهم بحث خواهد شد، چون اکنون در فرصتی کوتاه قرار داریم و باید «سمینار یک روزهٔ سی امین سال تأسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان » را در آیندهٔ نزدیک برپای داریم لطفاً اجازه بدهید باتوجه به اتمام وقت شورا دربارهٔ مقالات دانش اکنون دربارهٔ همین موضوع بحث شود. بنابر این لازم است اعضای محترم شورا نیز محور اصلی مقالات خود را دربارهٔ اهداف و خدمات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در طی سی سال فعالیت و راهکارها و پیشنهادهایی در خصوص گسترش فعالیتهای پژوهشی در حوزه زبان و ادب فارسی و فرهنگ مشترک معطوف نمایند. همهٔ اعضا این پیشنهاد را پذیرفتند و تصمیم بر این شد که هر یک از اعضای شورا و کسانی دیگر از محققان و دانشمندان که تاکنون مقالات خود را ارسال نکرده اند هرچه زودتر آنها را ارائه دهند تا ان شاءالله «سمینار سی امین سال تأسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان » به نحوی مطلوب برگزار گردد که این موضوع مورد اتفاق نظر اعضای شورا قرار گرفت و مقرر شد که در انجام این مهم تسریع نمایند. جلسهٔ شورا در ساعت ۶ بعد از ظهر به پایان رسید.

اطلاعیهٔ شبکهٔ تلویزیونی جام جم ۳

«شبکه تلویزیونی جام جم ۳ صدا وسیمای جمهوری اسلامی ایران به منظور اطلاع رسانی به ایرانیان و فارسی زبانان مناطق آسیا و اقیانوسیه، فعالیت خود را آغاز کرد. علاقه مندان به زبان فارسی می توانند برنامه های این شبکه را که با اولویت جمهوریهای تازه استقلال یافته و کشورهای شبه قاره تهیه می‌شود، از طریق ماهواره آسیاست ۲ (Asia sat-2)و بر روی فرکانس ۳۶۶۰ مگاهرتز (باندC) ، سمبل ۲۷۵۰۰ مگا و پلاریزاسیون عمودی (V) دریافت کنند.»

دانش این حرکت مهم فرهنگی راکه در افزایش سطح زبان و ادب فارسی و همچنین میراث مشترک فرهنگی کشورهای منطقه مؤثر خواهد بود به مسئولان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران تبریک می گوید.

دیدار آقای دکتر زوار زیدی
ریاست مرکز اسناد و مدارک قائداعظم
از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

روز شنبه مورخ ۱۳۸۰/۱۰/۲۲ هـ ش / ۲۰۰۲/۱/۱۲م ساعت ۹ ½

صبح جناب آقای دکتر زوار زیدی رئیس ادارهٔ اسناد و مدارک تاریخی قائداعظم محمد علی جناح از مرکز تحقیقات فارسی و کتابخانهٔ گنج بخش و نسخه های خطی و چاپی و بخش های فصلنامه دانش، نسخه‌های خطی، تهیه میکروفیلم و تهیه لوح فشرده (CD) از نسخه های خطی ، بازدید به عمل آوردند. در این بازدید سرکار خانم دکتر شمیم محمود زیدی رئیس موزهٔ مردم شناسی پاکستان نیز همراه بودند. این دیدار بنابر دعوت مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان انجام می گرفت. در این دیدار ، علاوه بر بازدید از کتابخانهٔ گنج بخش و بخش های مختلف آن و بحث و گفتگو دربارهٔ فعالیتهای گوناگون آن و همچنین موضوع احداث ساختمان مرکز و اظهار علاقه ایشان در پیگیری آن از طریق مقامات ذی ربط پاکستانی و رفع مشکلات آن ، دربارهٔ تألیف کتاب «قائداعظم محمد علی جناح » و امکان چاپ و انتشار مشترک آن بحث و گفتگو شد. مولف این کتاب خانم دکتر شمیم محمود زیدی است . همچنین دربارهٔ محتویات کتاب و احوال و آثار موجود دربارهٔ قائداعظم محمد علی جناح گفتگو شد. در خصوص ویراستاری، حروفچینی کامپیوتری و غلط گیری و چاپ و نشر کتاب مذکور نیز گفت و گو و قرار بر این شد تا در جلسهٔ آینده دربارهٔ این کتاب اسناد چاپ و نشر با مشارکت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و ادارهٔ اسناد و مدارک قائداعظم محمد علی جناح رد و بدل گردد. آقای دکتر زوار زیدی با شوق و دلسوزی بسیاری از نسخه های خطی دیدار و نیز دربارهٔ نگهداری و حفاظت آنها گفت و گو کردند و اظهار داشتند که همسر ایشان سرکار خانم پروین زوار زیدی در کار حفاظت و ضدعفونی کردن نسخه های خطی کارشناسی برجسته است و باید به این مرکز تحقیقات کمک و یاری کند. ضمناً آقای دکتر زیدی پیشنهاد کرد با توجه به این گنجینه عظیم که سند افتخار فرهنگی و تمدنی مشترک دو کشور می باشد، عده ای از کارشناسان مرمت و نگهداری نسخه های خطی از ایران دعوت شوند تا این مهم را به انجام رسانند. در پایان یک نسخه از کتاب «گرجی نامه »که اخیراً از طرف مرکز تحقیقات فارسی به چاپ رسیده است به آقای دکتر زوار زیدی و نیز خانم دکتر شمیم محمود زیدی اهدا گردید.

*****

دکتر کلثوم فاطمه سید درگذشت

خانم دکتر کلثوم فاطمه سید استاد بخش فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین ماهها بود که با بیماری مهلک سرطان دست و پنجه نرم می کرد بی آنکه دیگران متوجه این بیماری جانکاه گردند به همین جهت دوستان ، همکاران ، دانشجویان و علاقه مندان به ایشان منتظر بودند که هر چه زودتر رفع کسالت از ایشان بشود و او را دوباره سرزنده و فعال مثل همیشه در جمع خود ببینند لیکن در این اواخر معلوم شد که بیماری به مراحل خطرناکی رسیده است به همین جهت روز سه شنبه ۲۷ آذر برای عیادت ایشان به منزل او رفتیم و باورکردنی نبود که این بیمار افتاده بر بستر همان دکتر کلثوم فعال و کوشاست . در کنار همسر و فرزندان مهربان و وفادارش که در تمام مدت بیماری، پروانه وار به پرستاری او مشغول بودند از خداوند آرزوی سلامت او را می کردیم و امید داشتیم که بهبود یابد. فردای آن روز ناباورانه آگاه شدیم که متأسفانه ساعت ۵ بعد از ظهر چهارشنبه ۲۸ آذر ۱۳۸۰ هـ ش / ۱۹ دسامبر ۲۰۰۱م وی به رحمت ایزدی پیوست . انا لله و انا الیه راجعون .

خدایش رحمت کناد ، مدت ۲۷ سال تدریس فارسی و خدمت به فارسی کرد. امید است همسر او آقای دکتر سید سراج الدین سید همانند وی به خدمات ادبی و فرهنگی خود در بخش فارسی دانشگاه ملی زبان های نوین ادامه دهد و یاد این دوست و همسر مهربان و فداکار را زنده نگه دارد. مطابق معمول و معهود ، ساعت ۲ بعداز ظهر روز ۲۹ آذر ماه ۱۳۸۰ هـ ش / ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱م ، جنازهٔ استاد فارسی از خانهٔ او و از مسجد محلهٔ او به گورستان اسلام آباد تشییع شد. بسیاری از مردم محلهٔ او و همچنین استادان و دانشجویان دانشگاه

و شاگردان قدیم و جدید او برای اظهار همدردی وارائهٔ فاتحه وتشییع به همراه جنازهٔ مرحومه روان بودند و با چشمان اشکبار و حالت غمزده و دردمند کلمهٔ شهادت را بر زبان می راندند. کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام . لااله اله الا الله محمد رسول الله. در به خاک سپردن آن مرحومهٔ مغفوره ، بسیاری از مسئولان دولتی کشوری و لشکری حضور داشتند خاصه جناب آقای سرتیپ عزیز احمدخان رئیس دانشگاه ملی زبان های نوین ، جناب آقای دکتر سید رضا مصطفوی سبزواری رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ، جناب آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، جناب آقای دکتر مهر نور محمد خان رئیس بخش فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین، جناب آقای کرمانشاهی ، نمایندهٔ سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران ، جناب آقای دکتر شیر زمان خان فیروز، جناب آقای دکتر منیر عالم ، جناب آقای دکتر محمد سرفراز ظفر ،و حدود ۲۰۰ نفر از شاگردان و دوستان آن مرحومهٔ مغفوره برگور او گل نهادند و عطر و گلاب پاشیدند و فاتحه خواندند و مویه کنان و زاری کنان گور او را آراستند.

در ساعت ۱۱ تا ۲ بعد از ظهر روز جمعه ۳۰ آذر ماه ۱۳۸۰ هش / ۲۱ دسامبر ۲۰۰۱م ، مجلس ترحیم و قرآن خوانی در خانهٔ مرحومهٔ مغفوره خانم دکتر سیده کلثوم سید برقرار بود . همهٔ شاگردان او و استادان دانشگاه و همکاران دور و نزدیک و خویشاوندان او شریک شده بودند . از ایرانیان مسؤول در اسلام آباد در این مجلس قرآن و ختم قرآن و فاتحه خوانی، جناب آقای دکتر سید رضا مصطفوی سبزواری رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، جناب آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، جناب آقای دکتر محمد حسین تسبیحی کتابدار کتابخانهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نیز شریک شده بودند . خدای بزرگ آن مرحومه را غریق رحمت و مغفرت گرداناد.

*****

مولوی عبدالعزیز خوش نویس درگذشت

باکمال تأسف آگاه شدیم که آقای مولوی عبدالعزیز خوش نویس درگذشت و پس از یک هفته از درگذشت وی همسرش نیز دارفانی را وداع گفت. جناب آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی به مناسبت سی سال، خدمات فرهنگی و خوشنویسی که آن مرحوم برای مرکز ارائه داده است، مناسب دیدند برای عرض تسلیت و فاتحه خوانی از یگانه پسرش و خانواده اش دیدن کنیم. به همین جهت صبح روز ۱۳۸۰/۱۱/۳= ۲۰۰۲/۱/۲۳ میلادی = ۹ ذی‌قعده ۱۴۲۲ هـق برای ادای تسلیت و تعزیت به خانوادهٔ آن مرحوم رفتیم. مولوی عبدالعزیز پیش امام (= امام جماعت « مسجد الفاروق») در محلهٔ سلطان پوره راولپندی بود. وی شهرتی ویژه در مسجد ومحله خود داشت. هم امام جماعت بود و هم مدرس فرزندان محلهٔ خود بود. همکاری او با مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در خوشنویسی رسائل و مجلات و کتابها و حتی دفترها و سرورق ها و مهرها و پرده نویس ها و تابلوها و آگهی ها و عناوین کتابها وغیر هم بود. وی در کار خود، صداقت و امانت بسیار به خرج می داد و علاوه بر کارش، مشاورت و معاونت و راهنمایی هم می‌کرد. وی در ۶۶ سالگی در ماه دسامبر ۲۰۰۱ میلادی برابر با دی ماه ۱۳۸۰هـ ش / شوال المکرم ۱۴۲۲ هـق از این دنیای فانی به سوی دار باقی شتافت « انا لله و انا الیه راجعون». پسرش آقای عبدالحفیظ که خود دانش آموخته و فرهنگ دوست است، در بخش اردو و عربی رادیو پاکستان کار می‌کند و فرزندان دیگرش که همه از طبقهٔ اناث هستند هریک به کاری مشغول می‌باشند. این دیدار یک تسلی قلب و یک آرامش روحی برای بازماندگان آن مرحوم داشت. خدایش رحمت کناد! (م.ح.ت)

*****

معرفی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (۶)

۸۳ - فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (جلد دوم)

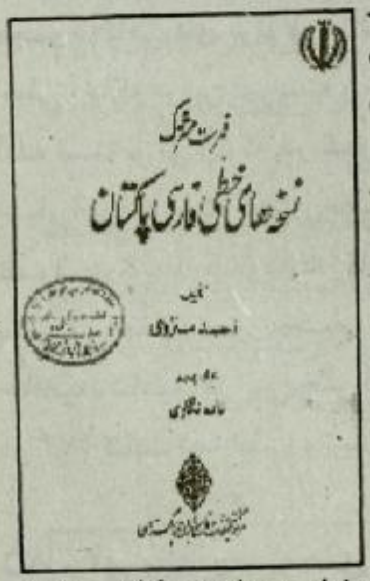

تألیف احمد منزوی ، سخن مدیر : مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپ جدید اردو تایپ پریس ، لاهور ، تاریخ انتشار ۱۳۶۳ هـ ش برابر با ۱۹۸۴م، تعداد (شمارگان) ۱۰۰۰ جلد ، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ،بها: (در زمان چاپ) ۵۰ روپیه با کاغذ مناسب و جلد پارچه‌یی و مقوایی . این جلد دوم فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی جمعاً ۲۹۷ صفحه است (۱۰ صفحه مقدمه و ۲۸۷ صفحه متن) و تقسیمات آن بدین ترتیب است : جلد دوم : بخش دوازدهم : منطق (ص ۹۱۹)، بخش دوازدهم : حکمت ، فلسفه (ص ۹۳۵)، بخش سیزدهم :ملل و نحل (ص۹۹۳)، بخش چهاردهم :کلام ، عقاید (ص ۱۰۱۷) . در سخن مدیر اینگونه آمده است : «نسخه های یاد شده در این مجلد، هر چندتعداد مجموع آن ها، حتی کمتر از یک پنجم نسخه هایی است که در بخش عرفان خواهد آمد و از نظر کیفیت نیز لابد نسخه هایی بدان حد ارزش ندارد، با این حال در لابلای سطور همین مجلد، اطلاعات بسیار دربارهٔ تاریخ و فرهنگ منطقه را به دست توان آورد. بخش « کلام » و « ملل و نحل» از این مجلد کلیدی است برای شناسایی فرقه های مزبور و پیشوایان و آثار و معتقدات و تاریخ و فرهنگ هر یک ، چنان که گرایش غالب را نیز باشناخت کتاب هایی که بیشترین نسخه‌ها را دارد ، می توان دریافت».

۸۴ - فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (جلد سوم)

تألیف : احمد منزوی ، سخن مدیر : مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، چاپ جدید اردو تایپ پریس ، لاهور ، تاریخ نشر ۱۳۶۳ هـ ق برابر با ۱۹۸۴م، تعداد (=

شمارگان) ۱۰۰۰ جلد ، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، بها: (در زمان چاپ) باکاغذ خوب و جلد پارچه ای و مقوایی و چاپ ممتاز ۱۰۰ روپیه. جلد سوم جمعاً ۹۲۲ ص دارد (مقدمه ۱۲ صفحه و متن از صفحه ۱۲۰۹ تا ۲۱۳۱)، تقسیمات این مجلد بدین ترتیب است :

بخش پانزدهم : عرفان (ص ۱۲۰۷ - ۲۱۳۲) ، در سخن مدیر آمده است:«کلیهٔ این مجلد وسعت و عمق حاکمیت عرفان در شبه قاره را به نیکوترین وجهی نشان می دهد. این مجلد تماماً اختصاص به بخش عرفان دارد که طولانی ترین بخش های فهرست مشترک است و شمار نسخه های معرفی شده در آن ، از هر بخش دیگر بیشتر است. از مجموع آگاهی های مربوط به آثار عرفانی و نسخه های خطی آنها که در این فهرست و خصوصاً در مجلد حاضر آمده است بر می آید که در شبه قاره ، عرفان و تصوف بسیار نیرومند است. بخش عظیمی از فرقه های اصلی تصوف در شبه قاره‌اند، مانند : قادریه ، نقشبندیه ، چشتیه ، سهروردیه ، اویسیه ، شطاریه ، بخاریه ، نعمة اللهیه،نوربخشیه ، ملامتیه ، وکلیه فرقه های فرعی مانند ، صابریه ،کرمانیه ، حافظیه ، شاذلیه ، در این بخش آمده که شرح تعرف قدیمترین نسخه در جهان شرح تعرف در ۴۷۳ کتابت شده است و زبان فارسی بزرگترین سیطره را در بخش عرفان دارد.»

۸۵ - فهرست چاپ های آثار سعدی در شبه قاره و چاپ های شروح و ترجمه ها و فرهنگنامه ها و تضمین های آثار وی

تألیف : سید عارف نوشاهی ، سخن مدیر : مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، تعداد (= شمارگان) ۱۰۰۰ جلد ، تاریخ انتشار : ۱۴۰۵ هـ ق / آذر ماه ۱۳۶۳ ش برابر با نوامبر ۱۹۸۴م ، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، بها : (در زمان چاپ)باکاغذ خوب و جلد مقوایی و چاپ مناسب ۱۵ روپیه . این کتاب به مناسبت هشتصدمین سالگرد تولد شیخ اجل سعدی شیرازی (متوفی ۶۹۱ هـ ق / ۱۲۹۲ م) چاپ و منتشر شده است:

«عشق سعدی نه حدیثی است که پنهان ماند
داستانی است که بر سر هر بازاری هست»

سخن مدیر (ص - د)، پیشگفتار مؤلف (ص ۱)، کلیات دیوان سعدی در دو قسمت (ص ۱-۱۲)، چاپ های تاریخ دار (ص ۳-۸)، چاپ های بی تاریخ (ص ۲۷ - ۲۹)، انتخاب ها (ص ۲۹ - ۳۲)، فرهنگ نامه ها (ص ۳۳-۳۶)، ترجمه ها (ص ۳۷ - ۳۹)، شرح ها (ص ۴۰ - ۴۲)، کریما = پندنامه (ص ۵۳ - ۷۰)، در شش قسمت آمده است : چاپ های متن کریما تاریخ دار و بدون تاریخ (ص۴۵-۵۷)، انتخاب ها(ص ۵۰-۵۹)، تضمین ها (ص ۶۰-۶۲)، فرهنگنامه ها (ص ۶۳-۶۴)، ترجمه ها (ص۶۵-۶۸)، شرح‌ها (ص۶۹-۷۰)، گلستان (ص ۷۱-۱۱۹) و در شش قسمت چاپ‌های تاریخ دار و بدون تاریخ (ص ۷۳-۹۴)، انتخاب ها (ص ۹۵-۱۰۰)، تضمین‌ها (ص ۱۰۱)، فرهنگ نامه ها (ص ۱۰۲-۱۰۵)، ترجمه ها (ص ۱۰۶-۱۱۲)، شرح ها (ص ۱۱۳-۱۱۹)، فهرست اعلام (ص ۱۲۱ - ۱۳۰)، نام کتاب ها (ص ۱۲۳) نام کسان (ص ۱۲۷)، و سرانجام فهرست مخففات و منابع و نمونه ها آورده شده است.

از فهرست چاپهای آثار سعدی معلوم می شود که نفوذ عمیق سعدی در شبه‌قاره تا چه حد و اندازه بوده است و برای زبان فارسی تا کجا و تاچه میزان اهمیت دارد و این گواهی بزرگ است بر تأثیر فرهنگ اسلامی و زبان و ادب فارسی در سرتاسر شبه قاره آسیای جنوبی که یکی از وسیع ترین و پر جمعیت ترین مناطق جهان اسلام است.

۸۶ - شرح مثنوی معنوی (جلد یکم)

نگاشتهٔ : شاه داعی الی الله شیرازی ، به تصحیح و پیشگفتار : محمد نذیر رانجها ، سخن مدیر : مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، شمارگان (= تعداد ۱۰۰۰ جلد، خوشنویس (روی جلد): مولانا عبدالعزیز، چاپخانهٔ ایس تی . پرنترز، راولپندی ، جمعاً ۷۱۴ص ، تاریخ انتشار : ۱۴۰۵ هـ ق / ۱۳۶۳ هـ ش / ۱۹۸۵م . بها : (در زمان چاپ کتاب) با کاغذ خوب و جلد زرکوب و چاپ ممتاز ۹۰ روپیه . سخن مدیر (ص الف. ج)، پیشگفتار مؤلف و فهرست حکایات و مطالب شرح مثنوی معنوی دفتر اول و دوم (ص ۶۵ - ۸۶)، متن شرح مثنوی جلد یکم (ص ۱ - ۵۶۶)،

فهرست ها (ص ۵۶۷-۶۰۵) ، فهرست آیت ها (ص۵۶۹-۵۷۸)، فهرست حدیث ها (ص۵۷۹-۵۹۳)، فهرست اقوال مشایخ و ... (ص۵۹۳)، فهرست اشعار عربی و فارسی (ص۵۹۴-۵۹۷) ، نام کسان (ص۵۹۸-۶۰۳)، نام کتاب ها (ص ۶۰۴)، نام جای ها (ص ۶۰۵)، مآخذ منابع و اختصارات (ص ۶۰۷-۶۱۹).

در سخن مدیر آمده است که :« شرح شاه داعی الی الله شیرازی بر مثنوی ، هر چند بسط و تفصیل لازم را و خصوصاً در تفسیر دفترهای چهارم و پنجم و ششم ندارد و بسیاری از مواد و مطالب لازم برای یک شرح کامل در آن نیست و تفسیر بسیاری از ابیات در آن نیامده و شرح بسیاری دیگر از توضیح یکی دو لغت فراتر نمی رود و به خاطر انس بیشتر شارح با مکتب ابن عربی نیز بعضاً میان آراء وی و اندیشه های مولانا خلط شده است، با این همه، بدون شک از حیث توجه به روح و محتوای مثنوی و نیز به لحاظ قدمت بر اکثریت قریب به اتفاق بر شروح دیگر برتری دارد... اینک جلد اول از دو مجلد شرح، یا به تعبیر خود او ، حاشیهٔ وی بر مثنوی مولوی را در دسترس خداوندان بینش و صاحبان ذوق قرار می دهد». درپیشگفتار مصحح محترم این شرح ۱۹۵ شرح و حاشیه وترجمه بر مثنوی معنوی معرفی شده است و این شرح و تراجم می رساند که حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی تا چه اندازه و تاکجا محبوب دل و جان عارفان و ادیبان جهان است .

۸۷ - شرح مثنوی معنوی (جلد دوم)

نگاشتهٔ شاه داعی الی الله شیرازی، به تصحیح و پیشگفتار: محمد نذیر رانجها ، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ، تعداد (= شمارگان) : ۱۰۰۰ جلد، خوشنویس : مولانا عبدالعزیز، چاپخانه ، ایس تی پرنترز ، راولپندی ، صفحات جمعاً ۶۰۰ ص ، تاریخ انتشار : ۱۴۰۵ هـ ق / ۱۳۶۴ هـ ش / ۱۹۸۵م، بها (در زمان چاپ کتاب): ۹۰ روپیه . سخن مدیر (ص الف - ج)، فهرست مطالب (ص د)، فهرست حکایات و مطالب شرح مثنوی معنوی - جلد دوم (ص ۱۱-۳۳)، متن شرح مثنوی معنوی دفتر سوم (۳۴ - ۱۴۵) ، متن شرح مثنوی معنوی دفتر چهارم (ص ۱۴۹ - ۳۰۵)، متن شرح مثنوی معنوی دفترپنجم (ص ۳۰۹ - ۴۹۱)، متن شرح مثنوی معنوی دفتر ششم (ص ۴۹۵ - ۵۰۸)، تعلیقی بر چند بیت از

دفتر ششم (ص ۵۱۱ - ۵۱۵)، فهرست‌ها(ص ۵۱۹ - ۵۲۷)، حدیث ها (ص ۵۲۸ - ۵۴۶)، اقوال مشایخ و... (ص۵۴۷)، اشعار فارسی و عربی (ص ۵۴۸-۵۴۹)، نام کسان (ص ۵۵۰-۵۵۴) ، نام کتاب ها (ص۵۵۵)، نام جای ها (ص ۵۵۶)، مآخذ و منابع و اختصارات (۵۵۹-۵۶۵).

در سخن مدیر این مجلد چنین آمده :« ... شرح شاه داعی الی الله شیرازی بر مثنوی که قبلاً جلد اول آن انتشار یافت و اکنون جلد دوم آن (مشتمل بر بقیهٔ کتاب) را در دست دارید ، از همین گونه آثار است ... شاه داعی الی الله در شرح مثنوی روش ایجاز و اختصار را برگزیده و حتی غالباً از آوردن اصل اشعار به صورت کامل سر باز زده (و بنابر این در هنگام مطالعهٔ کتاب اصل مثنوی را نیز باید در دست داشت) ولی بر خلاف آنان که سخن بسیار می گویند و کمتر مطلب عمیقی به دست می دهند، در عبارات کوتاه او ، بسی معانی بلند توان یافت که هم از ذوق سلیم شارح حکایت می کند و هم از قوت فکر و وسعت اطلاعات وی .»

۸۸ - مفتاح الاشراف لتکملة الاصناف (فرهنگ فارسی - عربی)

به تصحیح و تدوین : دکتر محمد حسین تسبیحی، ناشر: اسرار الرحمن بخاری (عتیق پبلیشنگ هاؤس) ، اسلام آباد باهمکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، تعداد (شمارگان): ۱۰۰۰ جلد، چاپخانه : امپریشن پرنترز ، اسلام‌آباد ، تاریخ چاپ وانتشار ۱۳۷۲ هـ ش / ۱۴۱۴ هـ ق / ۱۹۹۳م. بها با کاغذ مناسب و جلد مقوایی (سیلیفون) ۹۰۰ روپیه .

سخن مدیر : از دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ر - ض)، اشارات و نشانه های اختصاری (ص ۸)، متن مفتاح الاشراف لتکملة الاصناف (ص۹-۶۴۸)، فهارس هفتگانهٔ تکملة الاصناف (ص ۶۴۹)، فهرست آیات قرآن کریم (۶۵۰-۶۶۷)، فهرست احادیث نبوی (ص ۶۶۸-۶۸۱)، فهرست اقاویل (ص ۶۸۲-۶۸۸)، فهرست ضرب الامثال (ص ۶۸۹-۶۹۲)، فهرست کتاب ها (۶۹۳-۶۹۴)، فهرست نام های اشخاص و قبیله ها ونسبت ها وکنیت ها (ص ۶۹۵-۷۲۱)، فهرست نام جای ها (ص ۷۲۳-۷۳۳)، فهرست اشعار عربی (تعداد اشعار ۸۷۲ بیت است اشعار فارسی ندارد)، بر حسب قوافی و حرف روی (ص ۷۳۵-۷۸۳)، قطعهٔ ماده تاریخ چاپ و

نشر مفتاح الاشراف لتکملة الاصناف از مصحح و مدون (ص ۷۸۵).

در مقدمهٔ مصحح و مدون که تلخیص آن آورده می شود، چنین آمده است :« چون این نسخهٔ تکملة الاصناف ، اهمیت و ارزش زبان شناسی و لغوی ، خاصه لغات و ترکیبات فارسی دارد، از طرف ادارهٔ انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ، به صورت چاپ عکسی یا افست با مقدمه یی ممتع و تحقیقی به قلم مدیر اسبق مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نشر یافته است. اصل متن نسخه، بر حسب باب تقسیم بندی شده و به تعداد حروف الفبایی عربی ۲۸ باب دارد و هر باب بر اساس حروف آخر هر کلمه مدون شده است... مصنف دانشمند و استاد این فرهنگ مهم علی بن محمد بن طاهر الکرمینی در اوایل قرن هفتم هجری قمری می‌زیسته است از قرار تحقیق زادگاه مصنف روستای «کرمین » در ماوراء النهر بوده است. تقریباً ۲۰۰۰۰ لغات فارسی در این کتاب آمده است که نیمی از این لغات در فرهنگهای موجود نیامده است. بدین جهت چاپ و نشر این کتاب یعنی «مفتاح الاشراف لتکملة الاصناف » همهٔ لغات فارسی را نشان داده است و خدمت بزرگی به زبان و ادب فارسی شده است».

۸۹ - سعدی بر مبنای نسخه های خطی پاکستان

تألیف : احمد منزوی ، سخن مدیر : مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، شمارگان (= تعداد) ۱۰۰۰ جلد ، خوشنویس : مولوی انور حسین نفیس رقم (لاهور)، چاپخانه: مطبعة المکتبة العلمیة(لاهور)، تاریخ انتشار : ۱۳۶۳ هـ ش / ۱۴۰۵ هـ ق / ۱۹۸۵م ، بها(در زمان چاپ کتاب): ۲۰ روپیه . فهرست مطالب : سعدی بر مبنای نسخه‌های خطی درپاکستان(ص ۱)،ترجمهٔ قرآن (ص۵)، کلیات سعدی (ص ۹)، رسایل سته (ص۱۳)، عقل و عشق (ص ۱۴)، سؤال صاحب دیوان (ص ۱۵)، مجالس پنجگانه (ص۱۶)، نصیحت الملوک و نصایح الملوک (ص ۱۷)، دیوان سعدی (ص ۱۹)، بوستان (ص ۲۴)، شرح های کوتاه (ص ۵۲-۶۵)، شرح بوستان ، میر سید شریف (ص ۵۲)، شرح بوستان عبدالواسع هانسوی (ص ۵۲)، جمعاً ۱۳ شرح بوستان معرفی شده است. فرهنگنامه های بوستان (۶۶-۷۱)، جمعاً ۵ فرهنگ نامهٔ بوستان معرفی شده ، ترجمه های بوستان (ص۷۲-۷۳) ، کریما،نصیحت الملوک (ص ۸۴)، شرح های کریما

(ص ۸۷-۹۲)، جمعاً ۹ شرح کریما شناسانده شده، ترجمه های کریما (ص ۹۴ - ۹۶) جمعاً ۵ ترجمهٔ کریما معرفی شده. تضمین های کریما (ص ۹۷ - ۱۰۱)، جمعاً ۷ تضمین کریما معرفی شده. گلستان سعدی (۱۰۱-۱۳۸) منتخب گلستان، گلدستهٔ گلستان (ص ۱۳۸)، شرح های گلستان (ص ۱۳۹-۱۷۰)، جمعاً ۳۳ شرح گلستان شناسانده شده، فرهنگنامه های گلستان (ص ۱۷۳-۱۷۵)، ۵ فرهنگنامه شناسانده شده، ترجمه های گلستان (ص ۱۷۷-۱۷۸)، تتبع گلستان (۱۷۸)، طریقة الحقیقة (ص ۱۷۹)، فهرست های پنجگانه (ص ۱۸۰-۲۲۰).

در مقدمهٔ مؤلف آمده است که :« منظور از عرضهٔ این جزوه این نیست که بهترین و کهنه ترین نسخه های خطی کارهای این سرایندهٔ بزرگ را (یعنی حکیم شیخ مشرف بن مصلح الدین شیرازی ۱۲۹۲/۶۹۱م) عرضه داریم، اگر چنین بود می شد با ذکر چند نام و شماره این کار را انجام داد. منظور شناختن و شناساندن عناصری است که فرهنگ و اندیشهٔ مردم این سرزمین را تشکیل می دهد. نقشی که هر یک از اندیشمندان ایران در این سرزمین داشته اند، و حاصل آن کمک به دریافتن فرهنگ مشترک مردم این دو سرزمین است».

۹۰ - رسالهٔ نوریهٔ سلطانیه

تألیف : شیخ عبدالحق محدث دهلوی (متوفی ۱۰۵۲ هـ ق)، به تصحیح و تعلیقات : دکتر محمد سلیم اختر، پیشگفتار از : پرفسور شیخ عبدالرشید، سخن مدیر : مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، کتابت : مولوی عبدالعزیز خوشنویس، حافظ عبدالحمید بت (پیشگفتار و اشاریه = اعلام)، تعداد (= شمارگان): ۱۰۰۰ جلد. چاپخانه : ویپ پرنترز، صدر، راولپندی، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، تاریخ انتشار:۱۴۰۵ هـ ق / ۱۳۹۲ هـ ش / ۱۹۸۵م. صفحات: ۱۶۴، بها (در زمان چاپ):با کاغذ سفید و جلد شمیز : ۲۵ روپیه.

سخن مدیر (ص الف - د)، پیشگفتار (ص ۵ - و)، مقدمهٔ مصحح (ص ۱-۲۰)، متن کتاب (ص ۲۳-۷۴)، تعلیقات (ص ۷۷-۱۲۵)، مشخصات مآخذ و مراجع (ص

۱۲۹-۱۳۵) ، فهارس (ص ۱۳۹-۱۵۰) ، نام های کسان (ص ۱۳۹)،نام های کتاب ها (ص ۱۴۴)، نام های اماکن (ص ۱۴۸)، پیشگفتار (انگلیسی) پرفسور شیخ عبدالرشید (۴صفحه).

در مقدمهٔ سخن مدیر آمده است که :« رسالهٔ نوریه سلطانیه تألیف شیخ عبدالحق محدث دهلوی است که یکی از بزرگترین علماء و پیشوایان اسلامی شبه قاره و برای راهنمایی یکی از مقتدر ترین پادشاهان مسلمان این منطقه ، نورالدین محمد جهانگیر (حکومت ۱۰۱۴ هـ ق / ۱۶۰۵م)نگارش یافته و در خلال آن سعی شده است که با استفاده از مبانی دینی و حکمی و استناد به آیات ، احادیث ، اقوال فرزانگان پیشین و عملکردهای فرمانروایان گذشته ، آن چه حکمرانان را بایسته است ، روشن گردد و نامه یی سودمند در سیاست و آیین کشورداری نگاشته آید... این اثر برای نخستین بار به چاپ رسیده است. امید است برای محققان و دانشمندان حکمت عملی مأخذی شایسته باشد خاصه آن که به زبان فارسی است».

۹۱ - خلاصة جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان

تألیف : ابوبکر اسحاق بن تاج الدین ابی الحسن الحافظ الملتانی ، به تصحیح وحواشی و فهارس: دکتر ظهور الدین احمد ، چاپخانهٔ مکتبهٔ علمیه (لاهور)، شمارگان (تعداد): ۱۰۰۰ جلد، تاریخ انتشار : ۱۴۰۵ هـ ق / ۱۳۶۴ هـ ش / ۱۹۸۵م، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، صفحات : ۱۴۴ ص ، بها (در هنگام چاپ کتاب): ۳۰روپیه .

سخن مدیر(ص الف - هـ)، متن کتاب(ص ۱-۹۳)، کتاب شناسی (ص ۹۴)، مقدمهٔ انگلیسی (ص۹۵)، فهرست اسماء و افعال و ریشه های کلمات (ص ۹۶-۱۳۴) ، فهرست احادیث نبوی (که در متن کتاب آمده (ص ۱۳۵-۱۳۸).

در سخن مدیر آمده است که :« کتاب حاضر که فرهنگنامهٔ کوچکی است برای نخستین بار و از روی نسخه ای ظاهراً منحصر به فرد انتشار می یابد، یک لغت نامه‌ای است قرآنی ، و بدین لحاظ و هم به علت آنکه از متون فارسی کهن متعلق به اوایل قرن هشتم می‌باشد و خود گنجیه ای از واژه ها و تعبیرات اصیل این زبان است، ارزش بسیار

دارد ».

مؤلف، کتاب خود را در سال ۷۱۷ ه‍ ق نوشته است و در مقدمهٔ کتابش درسبب تألیف کتاب گفته که وی کتابی به عنوان «خلاصة الدین بشرایط الایمان والیقین» تألیف نموده که حاوی پنج علوم بود که بنای اسلام بر آن است. دوستان و عزیزان درخواست کردند که « جواهر قرآنی» از آن خلاصه کرده ،کتابی دیگر تألیف کنم. بنابر این برای امتثال امر آنان در ۷۱۷ ه‍ ق این جزوه را به پایان رساند و نام آن «خلاصة جواهر القرآن فی بیان لغات الفرقان» گذاشتم . مؤلف، کتابی دیگر به نام « الحج ومناسکه» نیز تألیف نموده است.

۹۲ – تاریخ عباسی (نیمه دوم به اردو)

تذکرهٔ سادات علویه عباسیه : تألیف : سید شریف احمد شرافت نوشاهی (۱۳۲۵-۱۴۰۳ ه‍ ق) به خط مؤلف و تاریخ تألیف و کتابت سال ۱۳۵۴ ه‍ ق ، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و ادارهٔ معارف نوشاهیه ، ساهن پال ، ضلع گجرات ، تاریخ چاپ : ۱۴۰۵ ه‍ ق / ۱۳۶۴ ه‍ ش / ۱۹۸۵م. شمارگان (تعداد) نیامده است، سخن مدیر (اردو) (ص الف - ب) و صفحات آن مختلف شده (ص ۲۵-۴۶)، متن کتاب تاریخ عباسی باب دوم (ص ۲۳۰-۵۶۵)، تعلیقات (شمارهٔ صفحه ندارد) جمعاً ۸صفحه است.

در سخن مدیر اینگونه آمده است :« نیمهٔ دوم تاریخ عباسی دربارهٔ یکی از شهیدان ممتاز کربلا حضرت ابوالفضل العباس می باشد. مؤلف دربارهٔ حضرت علی (ع) و حضرت ابوالفضل العباس (ع)، و زندگی و حالات و قهرمانی ها و شجاعت و دلاوری و فداکاری و جان بازی اوگفت و گو کرده است. خصوصیات اخلاقی ، فضایل و مناقب ، شهادت ، مرقد مبارک او ، قصاید و مراثی ، تفصیلات و توضیحات دربارهٔ عقاید اسلامی عاشقان شهیدان کربلا به دست داده شده است. مؤلف بسیاری از عارفان وبزرگان و صوفیان را از نسل حضرت ابوالفضل العباس علمدار(ع) می شمارد و مؤلف چنان تصور می‌کند که نسب او به حضرت عباس می رسد.»

این کتاب به خط مؤلف است و در صفحه ۴۵ آمده است که :« مؤلف کتاب هذا فقیر سید شریف احمد شرافت علوی نوشاهی » است ظاهراً چاپ کامل تاریخ عباسی از طرف ادارهٔ معارف نوشاهیه انتشار یافته است.

۹۳ -فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان(جلدچهارم)

تألیف : احمد منزوی ، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (اسلام‌آباد) ، تاریخ انتشار ۱۳۶۴ هـ ش / ۱۴۰۵ هـ ق / ۱۹۸۵م شمارگان (=تعداد) ۱۰۰۰ جلد، خوشنویس : مولانا عبدالعزیز ، چاپخانه : جدید اردو تایپ پریس (لاهور)، بها (در زمان چاپ) : ۱۰۰ روپیه ، سخن مدیر : مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص۷-۱۰)، جلد چهارم : بخش شانزدهم : هندویی (ص۲۱۳۳)، بخش هفدهم : فلسفهٔ عملی (ص ۲۲۰۱)، بخش هیجدهم : پیشه ها و آداب پیشه وران (ص ۲۵۰۸)، فهرست نام کتاب ها (ص ۲۵۳۵)، فهرست نام نگارندگان (ص ۲۶۶۳)، فهرست نام کسان (ص۲۷۲۷).

در این مجلد از فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان ، نسخه های خطی فارسی هندویی، فلسفهٔ عملی، پیشه ها و آداب پیشه وران آمده است . در سخن مدیر چنین آمده است :« کثرت کتاب هایی که در بخش «هندویی» از این جلد «فهرست مشترک» آمده و تعداد نسخه های هر یک ، دلیلی بارز است بر این مدعا که نه تنها زبان فارسی این آثار زبان اسلام در شبه قاره است ، نفوذ اسلام را بر نامسلمانان منطقه گواهی می‌کند بلکه در این مورد قراین دیگر نیز وجود دارد ، از جمله تقلید از مسلمانان در انتخاب نام های عربی برای کتاب های پارسی ، وجود اصطلاحات و تعبیرات عرفانی و فلسفی ، انشا و جمله بندی فارسی در مکتوبات و اسناد ، ستایش و نیایش ، مناجات به درگاه مجیب الدعوات ، حمد و ثنای آفریدگار ، تطبیق مفاهیم اسلامی بر مفاهیم هندویی ، حکمت عملی ، اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن در شبه قاره ، بخش پیشه ها و آداب پیشه وران نیز آثاری را نشان می دهد و معلوم می دارد که صاحبان پیشه ها و مشاغلی حتی برای تاریخ پیشهٔ خود را به فارسی منظوم می کردند . اکثر پیشه ها را به ائمه و صحابه و پیامبران منسوب می کنند».

۹۴ - گلستان سعدی تے کریما

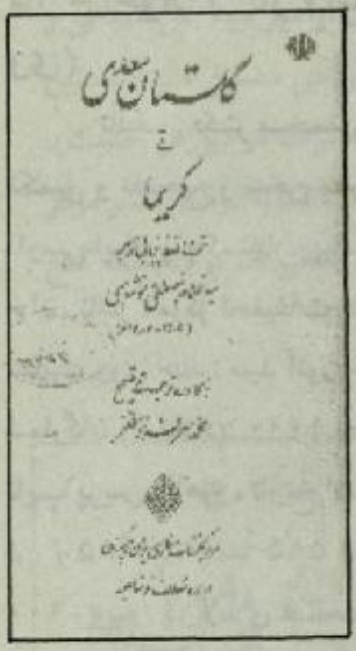

تحت اللفظ پنجابی ترجمه از : سید غلام مصطفی نوشاهی (۱۳۰۷-۱۳۸۴ ه ق) با محاورهٔ ترجمه و تصحیح : محمد سرفراز ظفر، ناشر : ادارهٔ معارف نوشاهیه و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپخانه : مطبعهٔ علمیه ، لاهور ، کتابت (خوشنویسی) متن گلستان : علی منظوری حقیقی (ایران)، متن کریما : غلام حسین امیر خانی (ایران)، ترجمهٔ پنجابی : محمد اصغر (پاکستان)، تاریخ چاپ : ۱۴۰۵ ه ق / ۱۹۸۵م ، بها با کاغذ خوب وجلد زرکوب (در هنگام چاپ): ۹۰ روپیه ، صفحات آغاز ۱-۶)، پیشگفتار (یک زمانی صحبتی با اولیا): سید عارف نوشاهی (۷-۱۰)، سخن آغاز (پهلی گل)، محمد سرفراز (ظفر شاهپوری) مقیم اسلام آباد (ص ۱۱-۲۶)، مآخذ (= کتابان ص ۲۷-۲۸)، تصاویر سید غلام مصطفی شاه و آرامگاه او و نمونه ها (ص ۲۹ - ۳۲)، متن گلستان فارسی و ترجمهٔ پنجابی (ص ۱-۶۷۴) متن کریما و ترجمهٔ پنجابی (ص ۱-۳۴).

در پیشگفتار به قلم دکتر محمد سرفراز ظفر ، مطالبی دربارهٔ سعدی شیرازی (متوفی ۶۹۱ ه ق) و آثار او آمده است. راجع به مترجم پنجابی گلستان، مرحوم سید غلام مصطفی شاه نوشاهی و حالات وی گفت وگو شده که وی : «ابو الشریف غلام مصطفی شاه نوشاهی (ولادت ۱۳۰۷ ه / ۱۸۹۰م - وفات ۱۳۸۴ ه ق / ۱۹۶۵م) ساکن ساهن پال شریف و در همان جا مدفون است. وی عالم و فاضل و ادیب و سخنور پنجابی و اردو و فارسی و عربی بوده است. بیش از ۱۸ اثر ادبی و عرفانی و دینی داشته است . از جمله : انوار نوشاهی ، ترجمهٔ بوستان سعدی به پنجابی ، ترجمهٔ پندنامهٔ شیخ عطار ، ترجمهٔ کریما، ترجمهٔ گلستان ، ترجمهٔ نام حق ، ترجمهٔ پنج گنج ، تفسیر نوشاهی (پنجابی) خطبات نوشاهی (پنجابی)، دیوان نوشاهی (پنجابی) ، رسالة الخواص ، رسالهٔ رفع سبابه ، رسالهٔ طاعون ، رقعات نوشاهی ،کنز الفوائد ،کنز المعرفت ، مجلس نوشاهی ، مکتوبات نوشاهی ،گلستان ترجمه به پنجابی بسیار مورد توجه بوده است.

۹۵ - احوال و آثار واشعار میر سید علی همدانی (با شش رساله از وی)

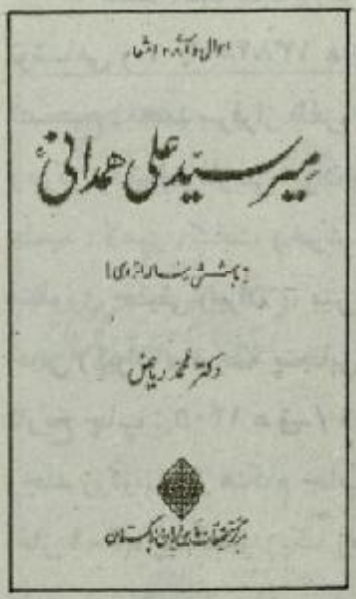

تألیف : دکتر محمد ریاض خان، بازنویسی و تکمیل و تصحیح و سخن مدیر : مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، پیشگفتار : دکتر محمد ریاض خان، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، کتابت روی جلد : سید انور حسین نفیس رقم (لاهور)، شمارگان (= تعداد): ۱۰۰۰ جلد، چاپخانه : جدید اردو تایپ پریس ، لاهور ، تاریخ انتشار : ۱۴۰۵ هـ ق / ۱۳۶۴ هـ ش / ۱۹۸۵م . جمعاً ۵۸۵ ص ، بها (در زمان چاپ): ۱۰۰ روپیه . در لابلای صفحات : تصاویر میر سید علی همدانی ونمونه های نسخه‌های خطی. در سخن مدیر آمده است که : میر سید علی همدانی ۷۱۴-۷۸۶ هـ ق / ۱۳۱۴-۱۳۸۵م) از شخصیت هایی است که در انتقال فرهنگ وتمدن ایران در شبه قاره نقش خیلی مؤثری داشته و این هدف را از راه های گوناگون دنبال کرده است که ترویج هنرها و صنایع ایران بوده است، از جمله : قالیبافی، ابریشم بافی ، سنگتراشی ، معماری، گسترش زبان فارسی و شعر و ادب و عرفان و آداب و رسوم ایرانی و... میر سید علی کشمیر را « ایران صغیر» ساخت.

علامه دکتر محمد اقبال می فرماید :

سید السادات سالار عجم — دست او معمار تقدیر امم
آفرید آن مرد ایران صغیر — باهنرهای غریب و دلپذیر
جمله را آن شاه دریا آستین — داد علم و صنعت و تهذیب ودین
یک نگاه او گشاید صد گره — خیز و تیرش را به دل راهی بده

مجموعهٔ شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی و به ضمیمهٔ آن شش رسالهٔ وی رسالهٔ دکتری مرحوم دکترمحمد ریاض خان بوده است که تاکنون دو بار از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به طبع رسیده است. این کتاب مشتمل بر نه باب است و هر باب بر چند فصل تقسیم شده است : باب اول : شرح احوال میر سید علی همدانی (۸فصل) ، باب دوم : آثار میر سید علی همدانی (منثور و منظوم)، باب سوم : رسالهٔ فتوتیه (۳فصل)، باب چهارم : مشارق الاذواق (شرح میر سید علی بر قصیدهٔ میمیهٔ ابن فارض)، باب پنجم : مرادات دیوان حافظ و توضیح اصطلاحات آن از سید علی همدانی و شرح

غزلی از حافظ ، باب ششم : (چهل اسرار) یا چهل و یک غزل از میر سید علی همدانی و رباعیات او ، باب هفتم : رسالهٔ درویشیه ، باب هشتم : السبعین فی فضایل امیر المؤمنین (هفتاد حدیث در مناقب امام علی (ع) با ذکر سخنی از آن حضرت در ذیل هر حدیث). باب نهم : رسالهٔ ذکریه که تمام متن این رساله از صفحه ۵۴۳ تا ۵۴۵ به کوشش مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و با استفاده از نسخه های خطی آن در کتابخانهٔ گنج بخش ، تصحیح و طبع شده است.

۹۶ - تاریخ پیشرفت اسلام

تهیه و تنظیم : دکتر شهیندخت کامران مقدم (صفیاری)، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان،چاپخانه: ویپ پرنترر، صدر،راولپندی، تاریخ انتشار ۱۴۰۵ه‍ق/ ۱۳۶۴ ه‍ ش / ۱۹۸۵م. تعداد (= شمارگان): ۱۰۰۰ جلد، جمعاً ۱۶۰ صفحه، بها با کاغذ خوب و قطع بزرگ و جلد مناسب (در هنگام چاپ): ۵۰ روپیه

سخن مدیر:(ص ا- ب)،فهرست مطالب:مقدمه (ص ۱-۴)، حضرت محمد بن عبدالله «ص» پیامبراسلام (ص ۵-۸)، نقشهٔ جهان اسلام، چگونگی انتشار اسلام (ص ۹-۱۴)، گسترش اسلام در جزیرة العرب (ص ۱۵-۱۷)، اسلام در ایران (ص ۱۷-۱۹)، اسلام درشبه قارهٔ هندو و پاکستان (ص ۱۹-۲۲)، اسلام درسرزمین های دیگر (ص ۲۴-۳۵)، اسلام در چین ، اسلام در آفریقا ، اسلام در شوروی ، اسلام در اندونزی ، نقشهٔ اسلام در قرن هفتم میلادی ، اسلام در قرن هفتم میلادی - قرن اول هجری (ص ۳۶-۴۴)، نقشهٔ اسلام در قرن هشتم میلادی - قرن دوم هجری، اسلام در قرن هشتم تا بیستم میلادی - قرن دوم هجری تا قرن چهاردهم هجری (۴۵ - ۱۴۲)، اسلام در عصر حاضر (ص ۱۴۳-۱۵۰) ، فهرست منابع و مآخذ (ص ۱۵۱-۱۵۵)، مؤلف یا تهیه کننده می‌نویسد: «من تا آنجا که فرصت و فراغت دست داد ، در تهیه وتنظیم این کتاب کوشیده‌ام ولی با این وجود مسلما عاری از نقص نیست و نمی توان آن را یک اثر جامع و کامل و خالی از عیب دانست.» در سخن مدیر آمده است که : «آن چه در کتاب حاضر آمده ، گزارشی کوتاه و فهرست وار است از پیشرفت های نخستین امت اسلام و

پسرفت های بعد. با مطالعهٔ این کتاب ، حضورمؤثر اسلام را در سراسر جامعهٔ جهانی از دیر باز تا امروز می توان یافت».

۹۷ - گلستان سعدی (فارسی و انگلیسی)

متن فارسی : شیخ مشرف الدین مصلح سعدی شیرازی (متوفی ۶۹۱ هـ ق)، مترجم : میجر (سرگرد) آر، پی، آندرسون : ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، چاپخانه : ایس تی پرنترز : راولپندی ، تاریخ انتشار : ۱۴۰۶ هـ ق / ۱۳۶۴ هـ ش / ۱۹۸۵م، ۶۲۰ ص، بها با قطع بزرگ و جلد سیلیفون و رنگین (در هنگام چاپ) : ۲۰۰ روپیه ، سخن مدیر : (ص الف - د)، درست نامه (ص هـ - ح)، متن گلستان (انگلیسی و فارسی) : ۵۹۴ ص. مقدمهٔ انگلیسی (مدیر مرکز) ،ص F-A ، مقدمهٔ انگلیسی مترجم : میجر آر. پی. آندرسون : ص I-X . در سخن مدیر آمده است که : تاکنون ترجمه هایی بسیار به زبان های دنیا از گلستان شده است از جمله چندین ترجمه به زبان انگلیسی صورت گرفته که ده ترجمهٔ کامل گلستان به انگلیسی در سر تا سر جهان معروف است:

۱-ترجمهٔ فرانسیس گلاودین در سال ۱۸۰۶م (۶۰۰ص)، ۲ - ترجمهٔ جیمزروس در سال ۱۸۲۳م (۴۷۵ص)، ۳ - ترجمهٔ ادوارد بی استوریک در ۱۸۵۲م (۳۴۰ ص)، ۴ - ترجمهٔ ادواردرهاتسک در ۱۸۸۸م (۶۵۷ ص)، ۵ - ترجمهٔ جان . ت.پلات در سال ۱۸۷۳م (۴۰۰ ص)، ۶ - ترجمهٔ جیمز دومولین در سال ۱۸۰۷م (۲۸۰ ص)، ۷ - ترجمهٔ ف.برتون در سال ۱۹۲۸م (۲۸۰ ص)، ۸ - ترجمهٔ ل.س.کاستلو در سال ۱۸۹۹م (حدود ۳۰۰ صفحه)، ۹ - ترجمهٔ فرانسیس جانسون در سال ۱۸۶۳م (حدود ۴۰۰ صفحه)، ۱۰ - ترجمهٔ میجر آر. پی. آندرسون (۶۲۰ صفحه) .

میجر آر. پی. آندرسون همهٔ مقدمهٔ گلستان را با جملات عربی و اشعار عربی حذف کرده و لیکن در سراسر متن ترجمهٔ انگلیسی همواره را جملات و اشعار حذف شده را در دو کمانک (پرانتز) و یا در حاشیه (پانویس) توضیح می‌دهد. همهٔ ابواب را شماره گذاری نموده و لغات و اصطلاحات و ضرب المثل‌ها را و نیز برخی حکایات کوتاه را تفسیر کرده است. البته همین کتاب به قطع کوچکتر به شمارهٔ ردیف ۷۶ نیز از طرف ادارهٔ انتشارات

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به سال ۱۳۶۳ هـ ش / ۱۹۸۴م چاپ و نشر شده است.

۹۸ - از گلستان عجم (اردو)

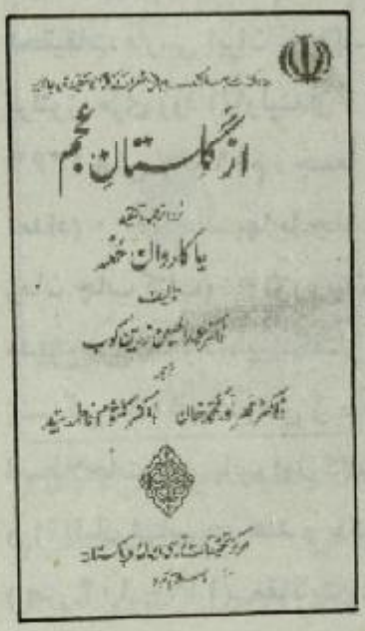

ترجمه و تنقید از کتاب « با کاروان حله» از : دکتر عبدالحسین زرین کوب (مرحوم) ، مترجمان : دکتر مهر نور محمدخان و دکتر کلثوم فاطمه سید ، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپخانه : غوث پرنترز ، راولپندی ، تاریخ چاپ و انتشار : ۱۴۰۵ هـق / ۱۳۶۴ هـ ش / ۱۹۸۵م ، شمارگان (= تعداد) ۷۵۰ جلد ، صفحات جمعاً : ۵۳۵ ص و بها با جلد پارچه یی و مقوایی و کاغذ مناسب (در زمان چاپ کتاب): ۱۲۰ روپیه، فهرست مطالب (= مضامین): سخن مدیر (ص الف - ب)، مقدمهٔ مصنف (ایک - تین)، تعارف (پانچ - نو)، رودکی ، شاعر روشن نگاه (ص ۱-۱۵)، فردوسی خالق رستم (ص ۱۷-۳۳)، فرخی - سیستان کا ایک شاعر (ص ۳۵-۴۷)، منوچهری - شاعر طبیعت فطرت(ص ۴۹-۷۲)، ناصر خسرو - دور از وطن ، ساکن یمگان ص۷۳-۹۷)، مسعود سعد - ایک زندانی شاعر (ص۹۹-۱۱۶)، خیام - پیر نیشابور (ص۱۱۷-۱۴۱)، سنایی - غزلی از یک شاعر شوریده (ص ۱۴۳-۱۷۸)، انوری - پیامبر مدح گویان (ص۱۷۹-۱۸۹)، خاقانی - نجار زادهٔ شیروان (ص ۱۹۱-۲۰۳)، نظامی - شاعر داستان سرای گنجه (ص ۲۰۴-۲۱۸)، عطار - پیر اسرار (ص ۲۱۶-۲۴۸)، جلال الدین مولوی - مولانای عرفان و ادب روم (ص ۲۴۹-۲۷۵)، سعدی - شیخ شیراز (ص۲۷۷-۳۰۵)، امیر خسرو - طوطی هند (ص ۳۰۷ - ۳۱۷)، ابن یمین - یک شاعر برزگر (ص۳۱۹-۳۲۹)، حافظ شیرازی - خواجهٔ رندان (ص ۳۳۱-۳۴۹) جامی - عارف جام (۳۵۱-۳۶۲)، صائب - زایر سرزمین هند (ص ۳۶۳-۳۷۴)، بهار - ملک الشعراء - نغمه سرای آزادی (ص ۳۷۵-۳۹۳)، فهرست اعلام و فهرست منابع و مآخذ (ص -۲۹۴ ۴۳۵)، ضمیمهٔ کتاب (ص ۴۳۷ - ۵۲۳). باکاروان حله را می توان یک نقد ادبی فارسی به شمار آورد که در زبان اردو جای آن خالی بود و کوشش مترجمان و ناشر قابل تمجید و تقدیر و تحسین است.

۹۹ - کتاب شناسی اقبال (فارسی)

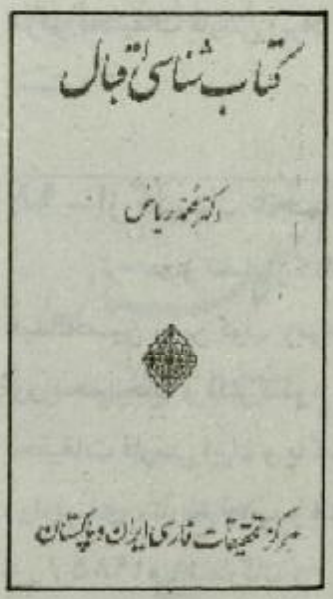

طرح نخستین از : دکتر محمد ریاض خان، تدوین و تصحیح و اضافات و انتشار از : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد. سخن مدیر : مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان . چاپخانه : آغا جی پرنترز، مری رود ، راولپندی ، تاریخ انتشار ۱۴۰۶ ه ق / ۱۳۶۴ ه ش / ۱۹۸۶م ، جمعاً ۳۳۲ صفحه ، شمارگان (= تعداد) ۱۰۰۰ جلد. بها با جلد خوب و کاغذ مناسب (در زمان چاپ کتاب) : ۵۰ روپیه، فهرست مطالب : سخن مدیر (ص الف - د)، پیشگفتار (ص ه - و)، مختصری از زندگی نامهٔ اقبال (ص ز - ط) ، علائم اختصاری و اصطلاحات (ی). باب اول کتاب شناسی اقبال در زبان اردو (ص ۱ - ۱۰۳)، مجله های ویژهٔ اقبال شناسی در هند و پاکستان (ص ۱۶-۲۴)، کتاب شناسی اقبال در زبان انگلیسی (ص ۱۰۴ - ۱۱۹)، مقالات مربوط به اقبال در زبان انگلیسی (ص ۱۲۰-۱۲۴)، کتاب شناسی اقبال در زبان فارسی (ص ۱۲۵-۱۲۸)، کتاب شناسی اقبال در زبان های دیگر (ص ۱۲۹-۱۲۳)، شماره های مخصوص مجلات دربارهٔ اقبال (ص ۱۳۴-۱۴۴)، رساله های فوق لیسانس (= کارشناسی ارشد) و دکتری دربارهٔ اقبال (ص ۱۴۵-۱۴۹)

باب دوم : آثار اقبال، الف : آثار منظوم (در دفترهای جداگانه): آثار فارسی، آثار اردو ، کلیات فارسی ، کلیات اردو ، منظومه های خارج از کلیات ، متفرقات شعر اقبال ، مجموعه‌های کشف الابیات (ص ۱۵۱-۱۷۰). ب : آثار منثور اقبال : آثار مستقل ،مقالات و سخنرانی ها و بیانات و مکتوبات و نامه های اقبال ، راهنمای مکاتیب اقبال ، کشف المکاتیب ،کتب تدوین شده به وسیلهٔ اقبال (ص ۱۷۲-۱۹۶) ، باب سوم : شرح های کلام منظوم اقبال (ص ۱۹۸-۲۰۴)، باب چهارم : ترجمه های آثار اقبال به اردو، به انگلیسی ، به فارسی ، به آلمانی و ایتالیایی و... به پنجابی، به بلوچی و بنگالی و ترکی و... ضمیمه تعدادی از دیگر آثار مربوط به اقبال شناسی (ص ۲۲۷ - ۲۳۳)، نام های کتاب ها و مجلات و تعدادی از مقاله ها (ص ۲۳۴-۲۷۱)، فهرست مآخذ و منابع و استدراکات و اصطلاحات (ص ۲۹۹-۳۰۹)، کتاب شناسی اقبال کوششی است در شناخت علامه دکتر محمد اقبال و آثار و احوال و کردار و رفتار و خدمت آن بزرگ علم و ادب و فرهنگ به جهان اسلام.

۱۰۰ - اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی

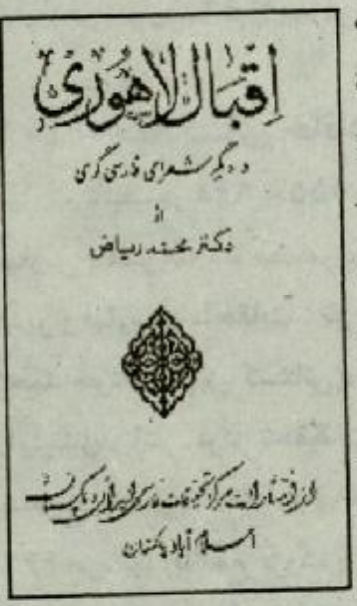

تألیف و گردآوری : دکتر محمد ریاض خان (راولپندی)، ناشر: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، چاپخانهٔ آغا جی پرنترز ، راولپندی ، تاریخ انتشار : ۱۴۰۶ هـ ق / ۱۳۶۴ هـ ش / ۱۹۸۶م. سخن مدیر (الف - هـ) ، تصاویر و آغاز کتاب (ص ندارد)، پیشگفتار (۱ -۶)، متن کتاب : مختصری دربارهٔ اقبال و اصناف شعر فارسی وی ، زندگانی اقبال (ص ۷-۱۰)، توصیفی از: خودی ، به عنوان فلسفهٔ ویژهٔ اقبال (ص ۱۰-۱۱)، اصناف شعر فارسی اقبال : مثنوی ها ، دوبیتی‌ها ، مستزادات ، غزل سرایی اقبال ، قطعات (ص ۱۲-۱۹)، تأثیر شعرای سبک خراسانی در آثار اقبال ، سبک اقبال ، سبک خراسانی ، اقبال و سبک خراسانی ،اقبال و شاعران فارسی : استاد ابوالقاسم فردوسی تا قطران تبریزی(ص ۲۰-۳۶) سبک عراقی و اقبال ، اشاره به سبک اقبال مولانا جلال الدین محمدمولوی بلخی رومی)، ارتقاء و احترام انسانی ،توصیفات رومی ، تتبعات و استقبالات رومی ، تضمینات و منقولات گوناگون (ص ۵۴-۶۱) ، شیخ فخر الدین عراقی ، سعدی شیرازی ، محوّلات و مأخوذات سعدی ، استقبال در غزل سرایی (ص۶۲-۶۶)، شیخ محمودشبستری ، مثنوی گلشن راز (ص ۶۶-۶۹)، شیخ شرف الدین بو علی قلندر پانی پتی، امیر خسرو دهلوی، اوحدی مراغه‌یی، نصیر الدین چراغ دهلوی ، فخر الدین یحیی شیرازی ، حافظ شیرازی (لسان‌الغیب)، تضمینات و استقبال از تراکیب، استقبال در غزلیات (ص ۷۰-۸۴)، کمال خجندی (شیخ کمال الدین مسعود)، نور الدین عبدالرحمن جامی (ص ۸۵-۹۰)، بابا فغانی شیرازی یکی معانی و اشتراک قوالب غزلها (ص ۹۱-۹۴)، عرشی یزدی (ملا طهماسب قلی بیگ)، وحشی بافقی (کمال الدین یزدی)، جمالی دهلوی (مولانا حامد کنبوهی)،سحابی استرابادی :ابوسعید (ص۹۵-۹۷)، سبک هندی و اقبال (ص ۹۸-۱۰۲)، عرفی شیرازی : سید جمال الدین محمد (ص۱۰۲-۱۰۳)، شاعران سبک هندی از فیضی اکبر آبادی تا گرامی جالندهری غلام قادر(ص ۱۰۴-۱۳۴)، دورهٔ بازگشت سبک خراسانی و اقبال و سه تن از شاعران : نشاط اصفهانی ، قرة العین طاهره ، قاآنی شیرازی (ص ۱۳۴-۱۳۷)، نگاهی به سبک اقبال (۱۳۷-۱۴۴)، ضمیمه (اشعار فارسی اقبال که در دیوانش نیست) : ص ۱۴۵-۱۵۲ ، منابع و مآخذ و فهارس هفتگانه و

اسامی ۷۱ شاعر پارسی گوی در آثار اقبال (ص۱۵۳-۱۷۷). این اثر تاکنون دوبار چاپ شده (در شماره ۲۵ قبلاً معرفی شده است).

۱۰۱ - جهانگشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)

تألیف در ۹۴۸ - ۹۵۵ ھ ق ، مقدمه و پیوست ها و فهارس : دکتر الله دتا مضطر ، کتابت روی جلد و سخن مدیر و فهارس و ملحقات : تقی منتظری (ایرانی)، سلطان احمد خوشنویس (پاکستانی)، چاپخانه : ویپ پرنترز، راولپندی ، ناشر: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، تاریخ انتشار: ۱۴۰۶ ھ ق / ۱۳۶۴ ھ ش / ۱۹۸۶/م، ۶۶۲ ص. بها: با قطع بزرگ و جلد زرکوب و کاغذ خوب (در زمان چاپ کتاب) ۲۰۰ روپیه ، صفحات آغاز و عنوان و مندرجات کتاب (۸ صفحه)، سخن مدیر (ص یکم - سی و ششم)، مقدمه / پیشگفتار (ص ی - شش)، فهرست مطالب کتاب (ص هفت - چهارده)، متن جهانگشای خاقان (ص ۱-۶۱۲)، تصاویر (ص ۶۱۳-۶۱۴)، اختلافات درمیان نسخهٔ اصل و نسخهٔ دیگر (ص ۶۱۵-۶۳۰)، کسان : فهرست اعلام (ص۶۳۱-۶۶۳)در سخن مدیر آمده که : «این کتاب تاکنون به چاپ نرسیده و نسخه های خطی متعدد نیز ندارد،اما از تمام آثاری که مستقلا دربارهٔ سلطنت صفویه و دوران شاه اسماعیل تألیف شده قدیمی تر است. کتاب به صورت عکسی از یک نسخهٔ خطی کهن منتشر شده و اختلافات نسخهٔ مزبور با نسخهٔ خطی دیگر نیز در بخش جداگانه یی به دنبال آن ضبط گردیده است» در مقدمهٔ مصحح آمده است که « جهانگشای خاقان تاریخ مفصل شاه اسماعیل (۹۰۷-۹۳۰ ھ ق / ۱۵۰۱-۱۵۲۴ م) که شرح حال مختصری از اجداد و معاصرین وی نیز در آن آمده است. این مرجع مهم دربارهٔ آغاز قدرت صفویان برای اولین بار است که چاپ می شود ... نام مؤلف جهانگشای خاقان معلوم نیست و هیچ کدام از نسخه های خطی کتاب هم اشاره یی به نام مؤلف ندارد و لیکن جد مؤلف «نواب آقا محمد رضا بیگ » نام داشته که در حاشیهٔ صفحهٔ ۴۵۷ نسخهٔ خطی کتابت شده است. این متن عکسی گوشه هایی از تاریخ عهد صفویه و حوادث روزگار آنان را روشن می سازد».

۱۰۲ -فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان (جلد پنجم)

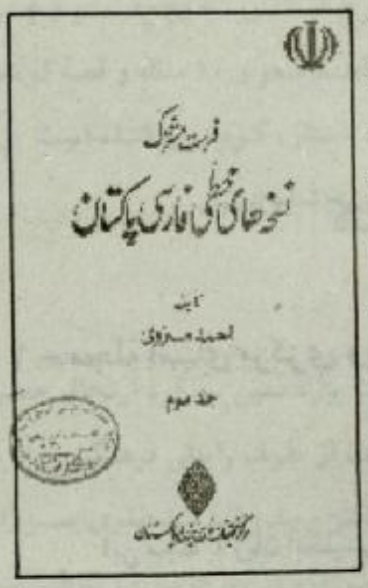

تألیف احمد منزوی ، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، خوشنویسی مولانا عبدالعزیز ، حروفچینی ماشینی : غلام حیدر و محمد عباس پاروی ، چاپخانه: جدید اردو تایپ پریس (لاهور)، تاریخ انتشار : ۱۳۶۵ هـ ش / ۱۴۰۶ هـ ق / ۱۹۸۶م ، شمارگان (= تعداد) ۱۰۰۰ جلد ، بها : با کاغذ خوب و جلد زرکوب و کاغذ مناسب (در هنگام چاپ کتاب) : ۱۰۰ روپیه، تقسیمات جلد پنجم بدین قرار است : صفحهٔ عنوان صفحات آغاز و شناسنامهٔ کتاب (۸ صفحه)، سخن مدیر (ص ۷-۹)، پیشگفتار جلد پنجم (ص ۱۰ - ۲۴)، بخش نوزدهم، نامه نگاری (ص ۱-۵۲۵)، فهرست نام کتاب ها و نام نگارندگان (ص ۵۲۷ - ۵۷۴)، فهرست واژهٔ کتاب های فارسی - نامه نگاری و دبیری (ص ۵۷۵-۹۱۹). در سخن مدیر آمده است که :« مجلد پنجم در کلیهٔ زمینه های علمی دینی ، ادبی ، اجتماعی وغیره می باشد. در حدود ۶۱۷ عنوان کتاب خطی از ۴۵۰ مصنف (صاحب اثر) را معرفی کرده است. همراه این مجلد، فهرس‌الفهارس (= فهرست واره) نیز آمده است. این فهرست واره با کوشش وکار گروهی آغاز گردیده که در این خصوص تاکنون بیش از ۲۳۰۰۰۰ برگه از روی ۳۹۵ فهرست و منبع کتاب شناسی و تذکره و تاریخ ادبیات و علوم و فراهم آمده است. این کار واقعاً بسیار مهم است». در پیشگفتار مؤلف آمده است که : «تدوین این فهرست عمدتاً در سه مرحله انجام گرفته است. نخستین مرحله گردآوری برگه ها از کتابخانه هاست ... مرحلهٔ دوم استخراج از برگه های گرد آمده و نیز بیرون کشیدن از فهرستهای چاپ شده در پاکستان بود... ، مرحلهٔ سوم تنظیم این فهرست، دوباره خوانی و آخرین بررسی است برای چاپ». این مجلد فهرست مشترک مشتمل بر دو بخش است :فهرست نسخه های خطی در موضوع نامه نگاری و فهرست واره که بتدریج مجلدات دیگر هم به همین ترتیب معرفی خواهد شد».

*****

دکتر محمد حسین تسبیحی

معرفی
کتابها و نشریات تازه

۱ - مجلهٔ آسیای مرکزی ویژهٔ افغانستان

Central Asia Journal of Area Study Centre

(Special issue on Afghanistan)

این مجلّه به زبان انگلیسی نشر یافته و تمام مطالب آن مربوط به افغانستان است . ناشر دانشگاه پیشاور، ۳۲۲ ص، کاغذ خوب، جلد شمیز رنگین ، تاریخ چاپ ندارد ! .

۲ - کتابداری

(نشریهٔ کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد) دانشگاه تهران، سال ۳۴، تاریخ ۱۳۷۹ ه ش . نشریهٔ علمی در تحقیقات کتابشناسی و کتابداری و اطلاع رسانی . در این شماره مقالات گوناگون در مسائل کتابداری و کتابشناسی نشر یافته است. سر دبیر آقای دکتر قاسم صافی و نویسندگان ، عبارتند از : دکتر غفور امانی، دکتر مرتضی کوکبی، دکتر فریده عصاره ، دکتر فریدون آزاده ، محمد اسماعیل ریاحی ، دکتر احمد شعبانی ، رؤیا تاج الدین ، دکتر عزت ملا ابراهیمی ، همراه با معرفی انتشارات کتابداری و اطلاع رسانی و چکیدهٔ مقالات به زبان انگلیسی، کاغذ خوب ، و چاپ ممتاز ، ۱۶۴ ص .

۳ - الشفاء فی مسألة الراء علوم قرآنی

تألیف مخدوم محمد هاشم تتوی (متن عربی) به تصحیح و تحشیهٔ : دکتر عبدالقیوم بن عبدالغفور سندی، چاپ حیدرآباد (سند) ، و کراچی ، ۱۴۲۰ ه ق ، ۱۱۶ ص ، شمارگان و بها ندارد .

۴ - ایران من (آثار برگزیدهٔ مسابقهٔ ایران من)

این کتاب زیبا و دلاویز، نوشته ها و سروده های فرزندان جوان و نوجوانان خوش ذوق

است که باابتکار ارزندهٔ «مسابقهٔ ایران من» در سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، معاونت انتشارات و تبلیغات ، ادارهٔ کل امور فرهنگی ایرانیان خارج از کشور، به وجود آمده و چاپ و توزیع شده است . چاپ ۱۳۷۹ هـ ش ، تهران، جمعاً ۱۰ قطعه شعر و ۱۰ مقاله و قصهٔ کوتاه در یک صد و ده صفحه باجلد زیبا و رنگین و کاغذ و چاپ ممتاز، گردآوری شده است و به رایگان در سرتا سر جهان برای ایرانیان خارج از کشور توزیع شده است.

۵ - گفت وگوی دوست (فارسی)

مجموعه ای از اشعار شاعران پاکستان به مناسبت یازدهمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی «رح» چاپ خرداد ماه ۱۳۷۹ هـ ق . این کتاب از طرف رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران اسلام‌آباد تدوین و ترتیب یافته است . مقدمه از : آقای دکتر سید رضا مصطفوی سبزواری رایزن فرهنگی ج.ا.ایران به مناسبت مراسم ارتحال حضرت امام «رح». تقریباً ۴۰ شاعر، اشعار خود را دربارهٔ ارتحال امام‌خمینی«رح» خوانده اند و آثار آنها در این کتاب باتصاویر رنگین و زیبا چاپ شده است . جلد رنگین و چاپ خوب و حاشیهٔ رنگین در ۱۰۰ صفحه به طور رایگان در اختیار همگان قرار گرفته است .

۶ - سپیده

مرکز فرهنگی (کلتوری) عرفان ، شمارهٔ هفتم و هشتم (بهار و تابستان ۱۳۷۹ خورشیدی)، زیر نظر هیئت تحریریه، مدیر مسؤول : محب یارش ، صفحه آرا : عطایی. مقالات این فصلنامه دربارهٔ ادب و تاریخ ادب و تاریخ شعر و احوال و آثار نویسندگان و اشعار تازه سروده ومطالب فکری و روحی و علمی و هنری و تاریخی زبان دری و ادبیات پشتو و مردم افغانستان. ۲۸۴ص، جلد رنگین ،مصور.

۷ - امید (ماهنامهٔ اردو)

زیر نظر شعبهٔ تحقیق بنیاد سلطانه، مربی : دکتر نعیم غنی ، مدیر : اقبال تبسم ، همکاران عبارتند از : عثمان قادر ، سید واجد بخاری. این مجله ماهانه با مطالب ادبی و هنری و آموزشی و پرورشی همراه باتصاویر رنگین و سیاه و سفید و نقشه ها و طرح های خبری وهنری در اختیار همگان است. هر شماره ۵۰ تا ۸۰ ص ، آبونه هر سال ۳۶۰ روپیه .

۸ - فروغ (سه ماهه)

از انتشارات برنامهٔ خدمات ملی کودکان وجوانان پاکستان ، اسلام آباد . سال ۱۳۷۹ ه ش ، سال اول شماره اول ۱۲ ص ، مصور و دارای مطالب تربیتی و آموزشی وفرهنگی.

۹ - بادبان

مجلّهٔ ۱۵ روزه به اردو ، مدیر اعلی : سهیل رانا، معاون مدیر : منظور الوهاب ،مصور و حاوی اخبار و مقالات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، ۴۰ ص.

۱۰ - معارف

به زبان اردو، سپتامبر ، اکتبر، نوامبر، دسامبر ۲۰۰۰م شمارهٔ ژانویه ،نوریه، مارس، مه ۲۰۰۱م، چاپ ، مجلس دارالمصنفین، آکادمی دار المصنفین شبلی اعظم‌گره ، هند: مقالات عرفانی وادبی و تاریخی، ادبیات اردو و فارسی وهندی ، تلخیص و تذکرهٔ کتابها و مجله های تازه منتشر شده ، سردبیر (مرتبهٔ) ضیاء الدین اصلاحی ، همکاران (مجلس ادارت) مولانا ابو محفوظ الکریم معصومی (کلکته)، پروفسور نذیر احمد (علی گره)، مولانا سید محمد رابع ندوی (لکهنو)، پروفسور مختار الدین احمد (علی گره).

۱۱ - رزم

به زبان اردو، چاپ گجرات، ژانویه ۲۰۰۰م ، ۵۶ ص، ناشر و سردبیر:میان محمد اشرف تنویر، ویراستار : سید روح الامین . شورای نویسندگان و مشاوران : دکتر جاوید اقبال ، دکتر وحید عشرت ، پرفسور شریف کنجاهی، خانم بشری رحمن ، کلیهٔ مطالب این ماهنامه دربارهٔ ادبیات اردو و شخصیت های ادبی حکیم محمد موسی امرتسری و کاروان قائداعظم و منشی لطیف گجراتی و دیگران است. تصاویر و جلد رنگین و چاپ و کاغذ خوب

* * * *

دکتر محمد حسین تسبیحی

معرفی انتشارات جدید
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

۱ – مرآت غفوریه (عرفان فارسی)

تألیف امام بخش لاهوری به تصحیح و مقدمهٔ معین نظامی دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی ، دانشکده خاورشناسی ، دانشگاه پنجاب، لاهور ، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۷۹ هـ ش (ذی الحجهٔ ۱۴۲۱ هـ ق / ۲۰۰۱م)، چاپ دوم ، شمارگان ۵۰۰ نسخه، به مناسبت سی امین سالگرد تأسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. این کتاب بر « شانزده حالت » تقسیم شده است. سخن مدیر (۲ صفحه)، پیشگفتار به زبان اردو (۳۸ ص)، متن کتاب (ص ۱ – ۲۶۲)، فهارس اعلام (۲۶۳ – ۲۸۰) . این کتاب در موضوع تصوف سلسلهٔ قادریهٔ نوشاهیه است که سرخیل آن حضرت حاجی محمد نوشه گنج بخش (۹۵۹ – ۱۰۶۴ هـ ق) می‌باشد و در حقیقت یک تذکرهٔ عارفانه ادبی و تاریخی و فرهنگی با اشعار دلاویز فارسی است. در سخن مدیر آمده است که :«صوفی صافی، گذشته از هفت وادی عشق ، رسیده به قلهٔ قاف سیمرغ ، بیرون زده از عینیت خویش ، غرقه در جذبات معرفة الله ، همه ذوق و شوق ، سرّ وحدت از

صفات و ذات بی مثال «او» می جوید و فنا شده در حق، در دیگدان معرفت می سوزد:

جوش شوقم داد اندر دیگ جان از همه خامی به یک دم سوخت است!»

این کتاب با جلد خوب و کاغذ مناسب و چاپ زیبا با بهای ۵۰۰ روپیه در اختیار دوستداران عرفان و ادب فارسی است.

۲ - مرآت الاولیاء (فارسی)

تألیف: شیخ محمد شعیب (متوفی ۱۲۳۸ هـ ق) به تصحیح و تحشیه و تعلیقات دکتر غلام ناصر مروت استاد و مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیشاور (استان مرزی شمال غربی)، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۷۹ هـ ش (۱۴۲۱ هـ ق / ۲۰۰۱م)، شمارگان ۵۰۰ نسخه، به مناسبت سی امین سالگرد تأسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپ راولپندی، سخن مدیر: دکتر سعیدبزرگ بیگدلی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص الف - ج)، پیشگفتار مصحح (ص ۱ - ۶۷)، متن کتاب (ص ۱ - ۴۲۳)، آن گونه که در سخن مدیر آمده است: «مرآة الاولیاء از شیخ محمد شعیب از جمله آثاری است که در قرن دوازدهم تألیف شده است. این کتاب با مقدمه ای دربیان سرگذشت و فضایل پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و بزرگان دین شروع می شود و در ادامه به بیان احوال مشایخ سلسله های گوناگون صوفیه و همچنین معرفی ارحام حضرت رسول (ص) و کاتبان و حارسان و خادمان و سلاح ها و اشیای مربوط به آن حضرت پرداخته در انتها با ذکر وفات پیامبر اکرم (ص) پایان می پذیرد». این اثر را مصحح محترم با چهار نسخهٔ خطی مقابله و تصحیح کرده و علاوه بر این مقدمه ای جامع به زبان اردو و تعلیقاتی مناسب بر آن افزوده است که طی چندین سال به انجام رسیده است. اینک این کتاب ارزندهٔ عرفانی و ادبی و تاریخی و فرهنگی به کوشش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ و نشر شده و با جلد ممتاز و کاغذ خوب و بابهای ۶۰۰ روپیه در اختیار همگان است.

۳ - معیار سالکان طریقت (تذکره عارفان ، فارسی)

تألیف : میر علی شیر قانع تتوی (۱۱۴۰-۱۲۰۳ هـ ق) با مقدمه و تصحیح : دکتر سید خضر نوشاهی ، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان وادارهٔ معارف نوشاهیه، چاپ ۱۳۷۹ هـ ش (۱۴۲۱ هـ ق / ۲۰۰۱م)، شمارگان ۲۵۰ نسخه ،بها ۵۰۰ روپیه ، سخن مدیر (ص الف - د) ، ابتدائیه : پیش گفتار مصحح (ص ۵ - ۹) ، مقدمه (پیش گفتار دوم مصحح) دربارهٔ تذکره نویسی و آغاز و پیشرفت آن (ص ۱۱ - ۷۲) ، تقریظ: دکتر عارف نوشاهی، فهرست مطالب (ص ۷۷ - ۱۱۴)، متن تذکره معیار سالکان (ص ۱۱۵ - ۷۵۵) . این کتاب بر دوازده معیار ویک مقدمه (فاتحة الکتاب) و یک خاتمه منقسم شده وکار را از آغاز هجرت تاعهد مؤلف به دست داده است. در سخن مدیر آمده است که :« تذکرهٔ معیار سالکان طریقت از جمله تذکره هایی است که در سدهٔ دوازدهم هجری به خامهٔ توانای یکی از نویسندگان دانشمند و پرکار ساکن در شبه قاره صورت وجودی یافته است ومولف آن میرعلی‌شیر قانع تتوی که این تذکرهٔ مهم و در عین حال منحصر را در سال ۱۲۰۲ هـ ق تصنیف کرده و ۱۷۶۰ تن از بزرگان عرفان را تا زمان حیات خود همراه خلاصه‌ای مفید از احوال و زندگانی آنان به دست داده است» این کتاب به مناسبت سی امین سال تأسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با جلد زیبا وکاغذ خوب وچاپ عکسی از خط مصحح طبع و نشر شده و در اختیار علاقه مندان است.

۴ - گنجینهٔ ادب پاک (فارسی)

گزیده اشعار پنجاه شاعر فارسی گوی پاکستان از آغاز تا امروز، به مناسبت پنجاهمین سال زرین پاکستان ، تألیف دکتر محمد سرفراز ظفر ، استادیار گروه زبان و ادب فارسی دانشگاه ملی زبان های نوین ، اسلام آباد، ۱۳۷۹ هـ ش (۱۴۲۱هـ ق / ۲۰۰۰م)، سخن استاد (ص الف - ب)، پیشگفتار مؤلف (ص ج - د) ، معرفی شاعران همراه با شرح احوال و گزیده اشعار (۵۰ شاعر پارسی گوی از ابو الفرج رونی تا اکرام لاهوری)، ۳۲۰ ص ، کاغذ خوب، جلد شمیزو چاپ مناسب، بها ۳۵۰ روپیه . این کتاب را می توان تذکره گونه ای از شاعران پارسی گوی پاکستان با انتخاب اشعار زیبا

و دلاویز آنان دانست که باحمایت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و به همت مولف چاپ و منتشر گردیده است. اینک یک بیت از احمد طلایی:

گلشن به غارت می‌دهد رنگ حنای پای تو　　آب از رخ گل می‌برد، رخسارهٔ زیبای تو

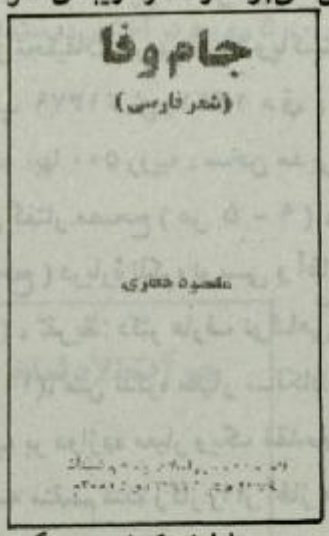

۵ - جام وفا (شعر فارسی)

سرودهٔ مقصود جعفری از : انتشارات انجمن فارسی اسلام آباد - پاکستان ۱۳۷۹ هـ ش (۱۴۲۱ هـ ق / ۲۰۰۱م)، به مناسبت بیست و دومین سالگرد انقلاب اسلامی ایران با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپ :ایس.تی.پرنترز، راولپندی شمارگان ۵۰۰ نسخه، ۶۴ ص، بها ۱۰۰ روپیه . این کتاب مجموعهٔ غزلیات تازهٔ شاعر پارسی گوی معاصر پاکستان است اینک یک بیت شعر از او :

می درخشد جان من چون آفتاب زندگی　　روشنی بخشد به من لطف کتاب زندگی

قرب و وصال[1]

والی مصر ولایت ذو النون　　آن به اسرار حقیقت مشحون
گفت در مکه مجاور بودم　　در حرم حاضر و ناظر بودم
ناگه آشفته جوانی دیدم　　نی جوان سوخته جانی دیدم
لاغر و زرد شده همچو هلال　　کردم از وی ز سر مهر سؤال
که مگر عاشقی ای سوخته مرد؟　　که بدین گونه شدی لاغر و زرد؟
گفت : آری به سرم شور کسی است　　کش چو من عاشق رنجور بسی است
گفتمش، یار به تو نزدیکست　　یا چو شب روزت ازو تاریکست؟
گفت : هستیم به هم شام و سحر　　به هم آمیخته چون شیر وشکر
گفتمش : یار تو ای فرزانه　　با تو همواره بود همخانه
لاغر و زرد شده بهرچه‌ای؟　　سر بسر درد شده بهرچه‌ای؟
گفت او: رو که عجب بی خبری　　به کزین کو به سخن در گذری
محنت قرب ز بعد افزونست　　جگر از هیبت قربم خونست
هست در قرب همه همّ زوال　　نیست در بعد جز امید وصال

* * * * *

۱ - برگزیده از :«سبحة الابرار» مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی(۸۹۷ - ۸۱۷ هـ ق) در حاشیهٔ نسخهٔ شماره ۴۹۰۸ محفوظ در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

نامه ها

پاسخ به نامه ها

اشاره

نامه های خوانندگان محترم به شرح زیر به دفتر دانش واصل گردید:

پاکستان

اسلام آباد : محمد انور سرور کتابدار مقتدره قومی زبان ، رضا مشتاق کتابدار اداره تحقیقات اسلامی، اکوره خٹک: سراج الدین صدیقی ، تندو جام (سند) : دکتر گل حسن لغاری، جهنگ : دکتر محمد ظفر خان ، سید شهزاد نقوی ، حیدرآباد : حافظ میر احمد خان ، دیره اسماعیل خان : عنایت الله خان گنداپور، راجن پور : محمد اقبال خان جسکانی، رحیم یار خان : خانم شمسه احمد، ساهیوال : محمد حسین سیدی، شیخوپوره : حافظ محمد هاشم علی نظامی، شهداد کوت (لارکانه): حیدر مگسی ، صادق آباد : سید انیس شاه جیلانی، صوابی (مردان): قاضی حبیب الحق ، شاه اسرار، فیصل آباد : دکتر محمد اختر چیمه ، عبدالله حسینی، محمد عثمان اواب ، کراچی : حسین نجم الدین ، عبدالقدیر فایق افغانی، گوجرانواله : میان مسعود احمد نوشاهی ، مجیب الرحمن بدخشانی ، بلال حسین نوشاهی ، گهوتکی (سند) : حفیظ الرحمن قاضی ،لاهور : دکتر معین نظامی ، سید قمر احمد سبزواری ، حکیم فیض الحق عارفی

هند

پتنه : دکتر محمد سعید احمد شمسی، جگادهری : صابر ابوهری، دهلی نو : خانم زهره خاتون ، علیگره : دکتر رئیس احمد نعمانی، لکهنو : س . م . رابع حسن ندوی

انگلستان

لندن : کتابدار دانشکده خاورشناسی و مطالعات افریقایی

اینک اقتباساتی چند از نامه هایی الطاف آمیز دوستداران صمیم دانش و پاسخ مختصری به هر یک از آنها :

آقای دکتر محمد سعید احمد شمسی

از پتنه (هند) مرقوم فرموده اند: «مجله دانش شماره ۵۷-۵۶ دریافت نمودم، خیلی متشکرم این مجله به طرزی زیبا و با جلدی نیکو چاپ شده است. اما باید که با کاغذ خوب و اعلا هم طبع شود. لطفاً املاء نام و آدرس مرا تصحیح فرمایند».

برای کلمات تشویق آمیز جنابعالی سپاسگزاریم، همین که امکانات فراهم گردند، بذل سعی خواهد شد تا کیفیت کاغذ مجله بهتر گردد. املاء اسم گرامی و نشانی بر حسب فرمایش تصحیح گردیده است.

آقای اکبر رحمانی از جلگاؤن (هند) ابراز لطف فرموده نوشته اند: «از ۷، ۸ ماه پیش ما دانش را دریافت نمی کنیم. فصلنامهٔ (دانش) برای محققان بسیار سودمند است . در کتابخانه ما مراجعین متعدد علاقه مند و استفاده کننده مجله از استادان و دانشجویان هستند . لذا تقاضا داریم که مجله دانش بطور مرتب ارسال داشته ، موجبات امتنان ما را فراهم نمایند».

چنانکه در دو شماره اخیر اشاره شده ، بعللی برخی از شماره های مجله تعویق افتاده بود که اینک در ظرف ۴ ماه اخیر دو شماره مشترک چاپ و توزیع گردیده و امیدواریم که جنابعالی آنها را دریافت فرموده اید. ما کوشا هستیم که در ظرف ۴ تا ۶ ماه آینده حداقل دو شماره مشترک دیگر منتشر بنماییم تا بتوانیم عقب ماندگی زمانی را جبران و برطرف نماییم.

سرکار خانم زهره خاتون از دهلی (هند) عنایتی فرموده نگاشتند : «امیدوارم سلامت باشید، فصلنامه دانش ۵۷-۵۶ بعد از عرصهٔ دراز به دست بنده رسید. جنابعالی نمی‌دانم چطور تشکر بنمایم خیلی ممنون هستم » از سرکار خانم و خوانندگان محترم دیگر تقاضای همکاری با ارسال مطالب تحقیقی منثور و منظوم منتشر نشده دربارهٔ موضوعات مناسب با اهداف مجله و همچنین

نظرات اصلاحی و ارزیابی مقالات منتشر شده را داریم.
اینک نامه هایی چند که در آن نویسندگان محترم در مورد مطالب منتشر شده در شماره ۵۹-۵۸ اظهار نظر فرموده اند ، از لحاظ خوانندگان محترم می‌گذرد:

آقای بلال حسین نوشاهی از محمد نگر تبه (تحصیل کامونکـ) بخش گوجرانواله نکاتی سودمند به اردو دربارهٔ محتویات شماره قبلی مجله اظهار نموده اند که ترجمه آن در زیر آورده می شود:
۱ - شماره ۵۹-۵۸ دانش واصل گردید - مطالعهٔ آن موجب خوشحالی فراوان گردید. در دونشست مجله راکاملاً خواندم . در متن های منتشر نشده به نحوی که رساله «مرآت الوجود» و رسالهٔ «الفواید فی نقل العقاید» معرفی گردیده بسیار موثر است؛ پژوهش آقای دکتر بیگدلی شایسته تقدیر است. در ویژهٔ اقبال« هجوم تمدن غربی و تفکر اقبال » از دکتر تحسین فراقی یک مطلب اندیشمندانه می باشد و مقالهٔ «که من مانند رومی گرم خونم» از خانم دکتر فرحت ناز به طوری که افکار اقبال در این مقاله عرضه گردیده، خواندنی است، در دورهٔ حاضر امت اسلامی نیازبه اکتساب دانش در همین سطح دارد. گونه ای که آقای دکتر تفهیمی اشتراکات موجود میان فردوسی و اقبال را تبیین نموده اند ،حق مطلب را تأدیه کرده اند، در زمینهٔ زبان شناسی،مقالهٔ آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری پیرامون «دو ترجمه رباعیات عمر خیام به زبان سرائیکی » پیشرفت افکار خیام را در صحنهٔ ادبیات به زبان سرائیکی وانمود می کند. در زمینه تربیت اخلاقی «امثال و حکم فارسی متداول در شبه قاره» گردآوردهٔ دکتر یونس جعفری به نیل به دو هدف کمک می‌کند، یکی علایق لسانی اهل ایران و مردم شبه قاره را مبرهن می سازد و آنگاه تأثیر و نفوذ مستمر زبان فارسی را در این منطقه در دورهٔ جاری به اثبات می‌رساند، مطلب جالب و مورد استفاده می باشد، و چنانکه می گویند فارسی مادر زبان اردو است نیز نشان می دهد « خدمات خلفای سهروردیه در شبه‌قاره» هم برای من سودمند بود که من در ضمن کتاب شناسی در این رشته دارم مقداری کار می‌کنم . بدین گونه من حیث مجموع (فصلنامه) دانش کاملاً به صورت مرکز دانش در آمده است».

۲ - آقای پرفسور سید .م.س. صایم بخاری دبیر فیضان غوثیه از بستی عبدالله دیپالپور اوکاره مطالبی را درباره شماره ۵۹-۵۸ دانش متذکر گردیده‌اند که ترجمه آن از نظر شما می گذرد:

«من فصلنامهٔ شما را از حیث مطالب بسیار عالی تلقی می کنم زیرا افکار ما را غنی تر می سازد، همچنین مدنظر داشتن ایدیولوژی اسلامی به تنویر افکار کمک می کند. مطالب پژوهشی در زمینه عرفان را نیز احتواء می‌کند».

۳ - آقای حق نواز خان از پیرزئی براه سامان بخش اتک طی نامه ای متذکر گردیده اند:

«دانش شماره ۵۹-۵۸ را دریافت داشتم، ممنون هستم. مقاله های ویژهٔ اقبال ، امثال و حکم فارسی متداول در شبه قاره سودمند است و اهمیت دارد. نصایح چند از حضرت امام خمینی «رح» خواندنی است و قابل یادگرفتن است.

دکتر رضا مصطفوی سبزواری طی مقالهٔ فاضلانه ی خود «دو ترجمهٔ سرائیکی ناشناخته » درباره ی تراجم رباعیات خیام معلومات سودمندی فراهم آورده است. در ذیل تراجم منظوم رباعیات خیام در کتاب خانه ی بنده سه تا تراجم اردو موجود است که استاد گرامی ذکر شان نکرده است:

۱ - عکس رخ یار - ترجمه ی منظوم اردو ۳۱ رباعیات خیام از شاکرالقادری چاپ محفل شعر و ادب - اتک.

۲ - دست زرافشان - ترجمه منظوم اردو ۹۸ رباعیات خیام از صبا اکبرآبادی که همراه هر رباعی ترجمه ی انگلیسی فتز جیرالد هم داده شده است. ۱۷ عدد تصاویر زیبا هم شامل است. بختیار اکادمی، کراچی به طور زیبا به چاپ رسانده است.

۳ - گلبانگ خیام - ترجمه‌ی منظوم اردوی ۱۵۰ رباعیات خیام از دکتر عصمت جاوید که کتابفروشی معروف فیروز سنز به چاپش همت گماشته است.

طی مقاله اش آقای دکتر سبزواری ، مادهولال حسین (شاه حسین)، حیدرعلی و شاه مراد را در ردیف شاعران سرائیکی شمرده است ، حال آنکه این طور نیست. به قطع و یقین می توان گفت که شاه حسین (که در عرف عام به نام مادهولال حسین ، شهرت دارد) شاعرسرائیکی نیست. زبانی که وی در کافیهای خود به کار می برد، اصلاً پنجابی است که در نواحی لاهور به

استعمال می‌آید و مردمان به آن صحبت می کنند. حیدرعلی هم شاعر پنجابی است و مجموعه اش توسط پاکستان پنجابی ادبی بورد، لاهور ، به نام کلیات حیدرعلی در سال ۱۹۸۸م چاپ شده است. اشعار شاه مراد در اردو است و یا در گویش محلی چکوالی (یا پوتوهاری) که لهجه‌ا ی از لهجه های پنجابی است، سروده شده. پرفسور آصف خان مرحوم کوششهای بسیاری برای پیشرفت زبان و ادب پنجابی می کرد، و حیات خود را برایش وقف کرده بود، سرائیکی را هم از لهجه های پنجابی شمار می کرد لیکن سرائیکی زبانان خیالش را تأئید نمی‌کنند.

ضمن معرفی کتاب جامی اثر علی اصغر حکمت مترجمه اردو دکتر عارف نوشاهی نوشته اند که این کتاب در حال حاضر نایاب است. البته این طور نیست ، بنده از کتابفروشی محلی اتک نسخه‌ای از این کتاب را خریده بودم».

۴ - آقای قاضی رازی طی نامه خود نکاتی را متذکر گردیده اند که ترجمهٔ آن در زیر آورده می شود:

یکی از دوستان من شمارهٔ ۵۹-۵۸ مجلهٔ دانش برایم فرستاده است زیرا مقالات مورد علاقه من در آن چاپ شده است. البته مقالهٔ ویژه ایکه برایش این شماره ارسال گردیده بود مقاله آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری «دو ترجمهٔ سرائیکی ناشناخته از رباعیات عمر خیام و نقد و بررسی آنها» است مقاله فوق بدون تردید با ریاضت خاصی به نگارش در آمده اما برخی از اشتباهات در آن به نظر رسید که امکان است از ناحیهٔ حروفچینی یا نویسنده محترم بوده باشد. مثلاً هیچ گویندهٔ سرائیکی به اسم منشی غلام حسین شیدا وجود ندارد، ممکن است منشی غلام حسن گامن ملتانی بوده باشد. همین طور بحمل خان لغاری بطور جمال خان لغاری اشاره گردیده . همچنین از سخنسرایان معاصری که نام برده شده ریاض رضوی زیاد شایستهٔ تذکر نبود در حالیکه در شاعران معاصر از سرور کربلایی، عزیز شاهد ،رفعت عباس و رشولال فقیر اسمی برده نشد، اگرچه از آنان فعلاً هیچ کس بقید حیات نیست. تاآنجایی که نویسندهٔ محترم به ترجمهٔ رباعیات عمر خیام توسط دکتر مهر عبدالحق مرحوم مشهور به می گل فام، بر ابراز نظر اینجانب اظهاراتی کرده‌اند، شاید مبنی بر واقعیت نباشد زیرا ایشان آن را غیر علمی و مبنی بر

تعصب تلقی کرده اند در حالیکه اگر اجازه بدهید می‌خواهم بپرسم آیا این ترجمه حق شعر عمر خیام را تأدیه می کند و آیا این ترجمه دارای همان فصاحت و بلاغت شیرینی و سرمستی می‌باشد که در رباعیات عمر خیام دیده می‌شود و آیا به کار بردن بحر «دوهری» برای رباعیات شایسته است؟ ولواینکه ترجمه بوده باشد ومضافاً بر این آیا در ترجمه نقاط ضعف عروضی و فنی موجود نیست؟

۵ - آقای همایون جعفری از وزیر آباد گوجرانواله نوشته است : «محترماً باعث تحریر اینکه من یک دانشجو از دانشجویان تاجک که در داخل کشور پاکستان جهت تعلیم و تعلم والای اسلامی به سر می برم اما من می‌خواهم که به کلچر وکلتور خود مکمل آشنایی داشته باشم. در این زمینه چندی قبل یک نامهٔ کوچک به سوی تان ارسال نموده بودم در انتظار جواب آن بودم که ناگهان جواب آن همراه با چند مجله دانش برایم واصل گردید. مجله دانش را مکمل مطالعه نمودم، ضمیرم را تبدیل کرد و قلب تپیده و تاریک مرا رونق بخشید و روحم را تازه و خوشنود ساخت، ازین جهت از مقام عالی تان خواهش مندم که ارسال مجله دانش را برایم همیشه جاری و ساری سازید».

۶ - آقای قاضی محمد حبیب الحق سرپرست اعلی جمعیت اتحاد علماء احناف ضلع صوابی مرقوم فرموده است :

«فصلنامهٔ دانش شمارهٔ ۵۹-۵۸ دریافتم که عین در ایام عید شوال بدست رسید و گاه‌گاه زیر نظر می آرم کتاب خوب بلکه خوبتر است که در این امثال، ضرب المثل های فارسی بکثرت نوشته یافتم که با آن ابیات فارسی نیز پیوسته‌اند که خوبی امثال را بالا تر کرده است».

*****

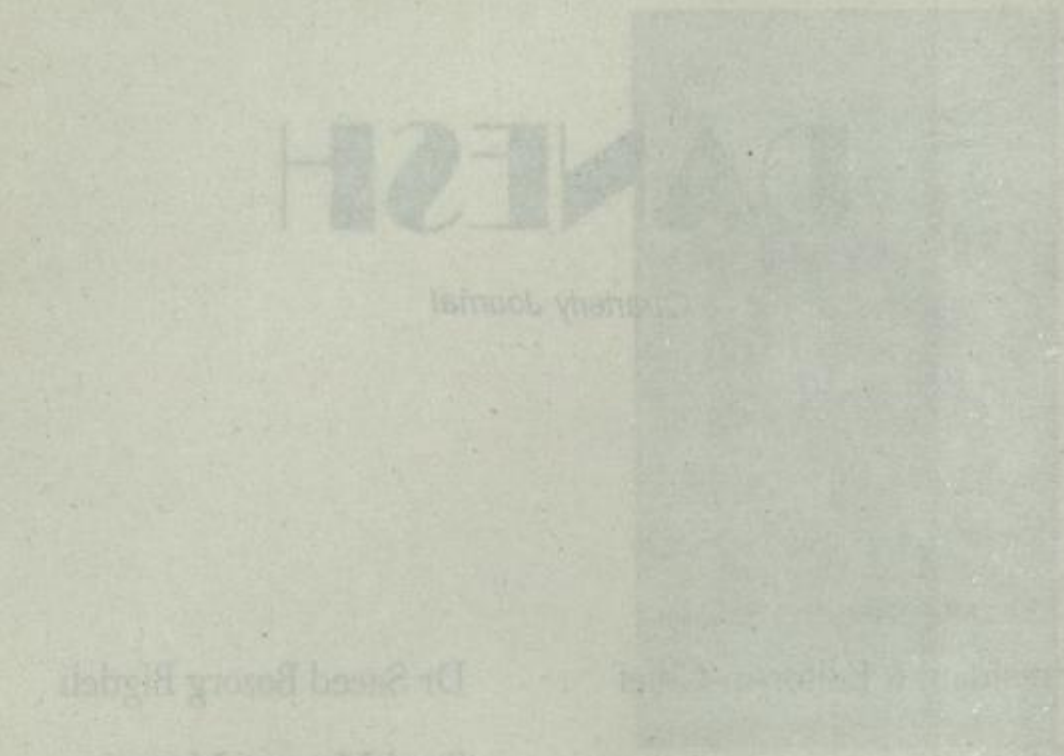

DANESH

Quarterly Journal

President & Editor-in-Chief : Dr Saeed Bozorg Bigdeli

Editor : Syed Murtaza Moosvi

Address:

House 3, Street 8,Kohistan Road, F-8/3

Islamabad 44000, ***PAKISTAN.***

Ph : 2263191-92 Fax : 2263193

شمارهٔ ۱

شمارهٔ ۲

۱ و ۲ ـ نسخه خطی شماره ۶۷۹ : گلدستهٔ معنی و نکات اشعار
(جنگ اشعار مصور، ادب و داستان فارسی ، نظم و نثر)
کتابخانه گنج‌بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
مذهب و منقش و شنگرف و جدول و خط و گل و بوته نگاری ، نسخ و نستعلیق (ص ۷۰۲ و ص ۷۱۲) کتابت : ۱۲۲۳ هـ ق . ۹۴۴ ص و ۲۸ تصویر. سبک مینیاتورها کشمیری است. گرد آورندهٔ : محیی الدین کشمیری، این دو تصویر از داستان منظوم (مثنوی) قضا وقدر است که سُرایندهٔ آن ملا سعیدای اشرف مازندرانی است (متوفی ۱۱۱۶ هـ ق).

DANESH

Quarterly Journal

of the

IRAN PAKISTAN

INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,

ISLAMABAD

SPRING & SUMMER 2000

(SERIAL No. 60-61)

A Collection of Research articles
With background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent

ISSN : 1018-1873
(International Centre - Paris)